فهرست مندرجات

« نامهٔ ماهانهٔ ادبی ، علمی ، تاریخی ، اجتماعی »

دورهٔ ـ سی و پنجم
شمارهٔ ـ ۱

شمارهٔ ـ اول
فروردین ۱۳۴۵

تاسیس بهمن ماه ـ ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز ونگارنده : محمود وحید زاده دستگردی ـ نسیم)

دورهٔ سی و پنجم

سی و پنجمین دورهٔ ارمغان بـا آغاز سال نو از سر گرفته میشود و راه و رسم ادب‌پرورانهٔ خویش را همچنان ادامه میدهد . ارمغان نزدیك به نیم قرن است که با نیروی کمال صداقت و علاقمندی بدون تظاهر و ریا در طریق اشاعهٔ دانش و ادب فارسی که از افتخارات جاویدان ملت ایران است گام برداشته و هیچگاه در برابر مشکلات و ناکامیابی که نتیجهٔ عدم توجه زعمای قوم وابناء زمان بادبیات و زبـان شیرین مادری است دچار رخوت وسستی نگردیده است .

سی وچهار دورهٔ ارمغان گنجینهٔ نفیس وکاملی ازفضل وادب است که دارندگان را از صدها جلد کتب ادبی و تاریخی خطی و چاپی که کمتر رنج تحقیق و تتبع در آنها بکار رفته بی‌نیاز میسازد و بتصدیق پژوهندگـان وادی علم و هنر شاید نکته و

دقایقی از معضلات شعر وادب نباشد که در اطراف آن فحص و تدقیق نگردیده و یا تجزیه وتحلیل نشده باشد .

صدها گوینده و نویسنده و مورخ دانشمند روزگاران کهن که نام و آثارشان در پردهٔ ابهام مرور ایام مانده بود از لابلای اوراق مندرس کتبی که خوشبختانه از دستبرد زمان مصون مانده بود بیرون کشیده شد و پس‌از تصحیح وتنقیح دردسترس اهل فضل وهنرقرار گرفت .

دهها آثار نظم و نثر اساتید سخن که بسبب کثرت استنساخ که خواه ناخواه هیچ نویسنده‌ای هنگام نگارش از سهو و اشتباه در امان نخواهد بود وتصرف بیمورد کاتبان وچاپهای مغلوط سالهای اخیر که سخن این بزرگانرا مسخ ودگرگون ساخته بود پس از مداقه و تصحیح ومقابله با چندین نسخهٔ کهنسال و تحشیه وتفسیر اشعاری که بنظرلاینحل مینمود بزیور طبع‌آراسته وبانجمن شعر وادب جهان ارمغان گردید.

بعضی ازاین نسخ چون هفت گنج نظامی گنجوی بعلت احاطهٔ کامل که مصحح دانشمند اولاً در فنون سخنوری وادب داشته و ثانیاً درنتیجهٔ پنجاه سال مطالعهٔ مداوم و تحقیق و تتبع در دیوان حکیم این اثر گرانمایه انسان از اغلاط فراوان و اشعار الحاقی پیراسته و معانی اشعار تعبیر و تفسیر گردید که جنبهٔ جهانی پیدا نموده و از آن پس کلیهٔ نسخ خطی و چاپی از قدیم و جدید منسوخ و برای همیشه بلا استفاده و بدون ارزش گردید .

این بود شمه‌ای از خدمات جاویدان استاد بزرگ فقید وحید دستگردی بعالم زبان و ادبیات فارسی که از طریق انتشار مجلهٔ ارمغان و تصحیح و تحشیهٔ آثار مشاهیر سخن و ایجاد انجمنهای ادبی و ارشاد و تربیت صاحبان ذوق و هنر پرچم

پرشکوه سخن را که چندی بود جلال و رونق خود را از دست داده بود ازنو باهتزاز در آورد .

پنجاه سال استقصاء و کوشش در احیاء زبان و ادبیات و تحقیق و تتبع در آثار بزرگان سخن با گرفتاریهای روزمره زندگی دراین ایام کاری است بس دشوار و جز در پرتو شور و عشق فوق‌العاده نتوان بدان دست یازید . آری پهلوانان میدان دانش وخرد هیچگاه از رنج و زحمت دانش پژوهی نهراسند و از فداکاری وجانبازی برای رسیدن به کمال مطلوب تا سرحد جان سستی وفتوری بخود راه ندهند .

اینك قریب بیست و چهارسال از درگذشت استاد گرانمایه می گذرد و ما نیز با بضاعت کم علمی بدستیاری دانشوران دور ونزدیك راه وروش استاد را دنبال نموده از درگاه یزدان پاك خواستاریم که این مشعل انجمن شعر وادب را همچنان فروزان نگاهداشته وبا اجابت نیایشی که درسه بیت شعرزیر از پیشگاه‌بیهمالش تمنا گردیده مارا توفیق خدمت اعطاء فرماید .

گذشت سالی و بس سالهای فرخنده
بقای عمرت اندر پناه یزدان باد

بلطف ایزد دانا حسود بد خواهت
مدام دستخوش درد ورنج حرمان باد

کنونکه دور گل است و بهار فرخ پی
گل وجود تو در باغ دهر خندان باد

وحید زاده ـ نسیم

از : استاد سخن وحید دستگردی

یکغزل شیوا

زگلستان جهان صرفه بود خارم و بس
نهال عشق ثمر داد انتظارم و بس
بگرد من قفس آهن است باغ وجود
بجرم اینکه درین باغ من‌هزارم و بس

ز چار موج حوادث نمیرسم بکنار
جزاینکه یار کندجای در کنارم و بس

خدای را مفشان دامن ار چه میدانم
بدامن تو درین رهگذر غبارم و بس

غلام زلف سیه فام پر خم و شکنم
که دفتریست ز آشفته روزگارم و بس

فراز چشم چو ابرو بهر که دادم جای
نشاند چون‌مژه دردیده نیش‌خارم وبس

شنیده‌ای بسکندر چه گفت دارا ؟ گفت
قتیل مظلمهٔ مهرِ مهربارم و بس

شکسته خاطرم ازخاطر شکستهٔ خویش
زبون این دو زبان سیاهکارم و بس

چه جای شکوه زاغیار در زمانه وحید
که پایمال حوادث بدست یارم و بس

بقلم : آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضتهای ملی ایران

(١٥)

تمایل خلیفه به تصاحب املاك طبرستان

هارون الرشید خلیفه عباسی بمنظور تسلط ونفوذ خود درخطه طبرستان تصمیم گرفت قسمتی از املاك حاصلخیز طبرستان را تصاحب نموده و گروگان قابل اهمیتی نیز از فرمانروایان طبرستان بگیرد .

ابتدا در نظر داشت با پرداخت مبلغی پول مقداری از زمینهای طبرستان را خریداری نماید .

چون موضوع خرید املاك مازندران را با ونداد هرمز درمیان نهادند اوراضی نشد و گفت ما ملك فروختن بدغیررا عار داریم .

بهمین جهت خلیفه در فکر چاره بود تا اینکه درسال ۱۸۹ بسوی ری رهسپار شد و امان نامه‌ای به ونداد هرمز پادشاه طبرستان نوشت ونداد هرمز بدیدن خلیفه به ری رفت و هارون‌الرشید فرزند خود مأمون را که طفل بود در مجلس انسی بروی زانوی اسپهبد طبرستان‌نشاند وزراء و عمال خلیفه بانقشه قبلی به ونداد‌هرمز گفتند با این ترتیب شایسته است متاع گرانبهائی پیشکش نمائی .

اسپهبد چون مرد سخی و بلندطبعی بود قسمت مهمی از املاك طبرستان را به مأمون بخشید که بعد مأمونیه نامیده شد .

هارون نیز در مقابل این گذشت اسپهبد جواهرات زیادی به ونداد هرمز داد ولی او فقط یك انگشتری ازآن برداشت وبقیه را مسترد داشت .

در ضمن هارون قارن پسر ونداد هرمز را برای حصول اطمینان ازحفظ امنیت در طبرستان بعنوان گروگان نزد خود نگاهداشت و با عزتی تمام بااو رفتار کرد ولی پس از چندی درموقع عزیمت بخراسان دستورخلاصی قارن را صادر نمود و اورا نزد پدرش فرستاد .

نفوذ عجیب برمکیان در دستگاه خلافت

آل برمك یا برامکه نام خانواده جلیل و کریم ایرانی است که درآغاز عصر عباسی متصدی کارهای مهم دولتی شده و درجات و منصبهای عالی از امارت و وزارت یافته اند .

نسبت این خانواده به برمك نام است که گویند در بلخ میزیسته و ریاست بتکده یا آتشکده نوبهار و حکومت بلخ داشته و در اواخر عصر اموی اسلام آورده است و برخی گفته‌اند که برمك لقب کلیهٔ رؤسای بتکده نوبهار بوده و آخرین برمك که خاندان برامکه بدو منسوب است نامش جعفر بوده‌است .

مشاهیر این خانواده خالد بن برمك (۱۶۳ـ۱۶۶ ه) و پسرش یحیی بن خالد (متوفی ۱۹۰) ودو پسر یحیی ، فضل (متولد ۱۴۷ و متوفی ۱۹۳) وجعفر (متولد ۱۴۹ و متوفی ۱۸۷ ه) که همگی بجود و کرم و علم و ادب وانواع مکارم وفضائل اخلاقی معروف و موصوف بوده‌اند .

خالد از امرای سپاه ابومسلم خراسانی بود که پس از زوال دولت بنی امیه به خدمت ابوالعباس سفاح پیوست و سمت وزارت یافت .

یحیی بن خالد که مربی و حامی هارون‌الرشید بود در زمان هارون قدرت و نفوذی عظیم کسب کرد و استقرار و عظمت دولت عباسی ازآغاز امر نتیجه حسن‌تدبیر

و سیاست مدبرانه وی و دوپسرش فضل وجعفر بوده است .

بهرحال اعقاب و احفاد برمك با عقل و تدبیر مدت پنجاه سال امـور خلافت عباسیان را اداره کردند و در راه بسط علم و معرفت از بذل مال دریغ نداشتند و بـا کمال جود و سخا از اهل علم حمایت و سرپرستی می کردند و بوسیله مهمان نوازی و حکومت عاقلانه سبب شدند کـه دوران خلافت پنج خلیفه اول عصر مشعشع خلفاء مزبور خوانده شود .

برامکه طبعاً نفوذ زیاد خود را بنفع هموطنان خود بکارمیبردند لکن ناگزیر مراقب بودند زیاد آشکارا از نظامات و سنن ایرانی جانبداری نکنند ، مبادا مورد سوءظن واقع شوند که هنوزهم قلباً مجوس هستند .

بنابراین هنگامی که خلیفةالمنصور شهر بغداد پایتخت جدید خودرا میساخت ابوایوب الموریانی چنین مصلحت‌اندیشی کرد که کاخ عظیم ساسانی معروف به ایوان کسری را ویران سازد و مصالح آنرا درساختمانهای جدید خود مصرف‌نماید . خلیفه از خالدبن برمك دراینمورد سئوال نمود .

خالد پاسخ داد :

ای امیرالمؤمنین چنین کاری نکن ، فانه آیةالاسلام ، این قصر بتحقیق علامت فتح و پیروزی اسلام است ، زیرا چون خلق خدا ایوان بزرگ و پر ابهت کسری را نظاره کنند متوجه شوند که این چنین بناتنها بفرمان خدا ویران شود ، دیگراینکه نمازگاه علی‌بن‌ابیطالب (ع) درآنجا بوده واز طرفی مخارج خراب کردن آن بیش‌از نفعی است که از خرابی عاید گردد .

منصور جواب داد :

أبیت یا خالد الامیلا الی‌العجمیه .

دیری نپائید که صحت پیشگوئی خالدراجع بایجاد زحمت و گرفتاری ومخارج ویران کردن طاق کسری معلوم گردید .

روزی خلیفه به خالدبن برمك گفت :

ای خالد ما با عقیده تو همراه شدیم و از ویران کردن ایوان دست کشیدیم .

خالد پاسخ داد :

یا امیرالمؤمنین اکنون میگویم آن کاخ را ویران سازید مبادا مردم بگویند خلیفه حتی از فرو کوفتن بنائی که دیگری ساخته بود عاجز است !

بی گمان خالد از جهت حزم واحتیاط و معلت آنچه در گذشته خلیفه باو گفته بود این نظررا اظهار نمود .

خوشبختانه خلیفه باردیگر بحرف او گوش نداد وبدین‌ترتیب ازتخریب ایوان بزرگ مدائن که نشانه عظمت دولت ساسانیان است جلو گیری شد(۱) .

در زمان هارون‌الرشید یحیی فرزند خالد همه کارهای دولتی را بدو فرزندش فضل و جعفر واگذار کرد وآنها کلیه قلمرو خلافت را اداره میکردند .

در این میان جعفر مورد توجه و علاقه خلیفه واقع شد و از مقربین خلافت و مصاحبین خاص شد .

از طرف دیگر خلیفه خواهری داشت بنام عباسه که وی را فوق العاده دوست می‌داشت .

علاقه شدید خلیفه به جعفر و عباسه طوری بود که میل داشت همیشه بـا آنها باشد و در خلوت خاص وی نیز هردو آنها حضور داشته باشند اما این کار با رسوم و عادات مسلمانی وفق نمیداد .

بنا براین خواهر خود عباسه را بعقد صوری جعفر در آورد مشروط براینکه

۱ـ ر.ك به‌کتاب الفخری صفحه ۱۸۵ و ۱۸۶ و طبری جزء سوم صفحه ۳۲۰ .

ازمصاحبت وهمخوابی با وی احترازجوید .

ولی از شرط مزبور چنانکه غیر ازاین انتظاری هم‌نبود تخلف شد وعباسه که شیفته جعفر بود در یك موقع مناسبی بلباس یك کنیز با جعفر همبستر گردید وازوی باردار شد (۱) .

قدرت و نفوذ برمکیان دراین دوره بجائی رسید که از خلیفه جز نامی در بین نبود بطوریکه هر کس در دستگاه خلافت بآنها وابستگی نداشت ازکار بر کنارمیشد. این قدرت و عظمت که یحیی وفرزندانش در دربار هارون بدست آورده بودند ناچار رشك و نفرت درباریان را برمیانگیخت .

ثروت بی‌پایان و بذل و بخششهای زیاده از حد آنان نیز که طبعاً عده زیادی از مردم را دراطراف این خانواده گرد آورده بود موجبات ناراحتی خیال خلیفه را فراهم میکرد .

بطوری که نوشته‌اند برمکیان چنان برامور کشور وخزانه مملکت مسلط شده بودند که اگر خلیفه حتی برای خود احتیاج به برداشت از بیت‌المال داشت بـدون دستور آنها میسر نمیشد .

همین احساس ضعف و حقارت و بدگوئی مستمر درباریان از خانواده برمکی خلیفه را بدشمنی و آزار آنان که بیش ازخود وی برتمام شئون قلمرو خلافت تسلط داشتند برانگیخت و عاقبت تصمیم گرفت عموم افراد این خانواده اصیل و بـا نفوذ ایرانی راکه در اثر استغراق در مال و مکنت فراوان وعیش ونوش مستمرهدف اصلی خود راکه همانا سرکوبی و اضمحلال تازیان و بدست آوردن استقلال مجدد ایران باشد از یاد برده بودند نابود سازد .

ناتمام

۱ـ تتمه‌المنتهی حاج شیخ عباس قمی صفحه ۱۷۸ .

بقلم: آقای دکتر علی مظاهری
استاد دانشگاه پاریس

هوالحکیم

رسالهٔ الفاظ الحکمة در مصطلحات حکمای فرنگ قدیماً وجدیداً

او مترجم این لغت‌آنرا تلخیص کرد (لو ـ وکابولیر ـ دلا ـ لانک فیلوزوفیك) اثر (ا. لالاند) متوفی بسال ۱۳۸۳ قمری از روچاپ دهمین (۱۹۶۵) رسالهٔ (لو نوو ـ و ـ وکابولیر ـ فیلوزوفیك) اثر (ا. کوویلیه) بامراجعهٔ باصل و برای ترجمهٔ آن عندالوسعة والاستطاعة از آثار (بونصر فارابی) و (بوعلی‌سینا) و (فخر رازی) وسائر حکیمان مشرق استفاده نمود.

اگر بحال طالب علمان مفید واقع شد انشاء الله تعالی منعبد کتابی مفصل و مشروح درین موضوع تألیف خواهد کرد.

واساس این مختصر برحروف تهجی نهاده آمد بترتیب لاطینیان.

باب الالف العجمیة

۲ (ابسطراکسیون) ـ نزع وانتزاع وتجرید (بوعلی‌سینا) وبالجمع‌مجردات
۳ (ابسطراکطیف) ـ نزعی و انتزاعی و منزوع و مجرد و معبر از مجرات.
۴ (ابسطرئط) ـ عکس (کونکرئط) مجرد و منزوع ـ (نوم ابسطرئط) اسم مجرد و اسم معنی مقابل اسم ذات (نوم کونکرئط (ارط ابسطرئط) نقاشی وحجاری انتزاعی ـ (ابسولو) مطلق مقابل مقید.

۵ (ابسورد) ـ خلف و مستحیل و محال وغیر معقول ـ (رئزونمنطپر ـ لا بسورد) قیاس الخلف .

۶ (ابسوردیطه) ـ محالیات و قول محال یامستحیل .

۷ (اکادئمی) ـ اقاذامیا (عبدالکریم شهرستانی) مکتب افلاطون مقابل مکتب ارسطو (مشائیان) .

۸ (اکصیدنط) ـ عرض مقابل جوهر و (اکصید نطل) ـ عرض مقابل جوهری.

۹ (اکقویس) ـ محصل ومکتسب ومقتنی (اکقویزیطیف) ـ منصوب با کتساب و تحصیل یعنی اکتسابی واقتنائی و تحصلی .

۱۰ (اکقویزیطیویطه) ـ غریزه اکتساب و اقتناء .

۱۱ (اکط) ـ عمل وفعل ـ (اکصیون) ـ همان چیز ـ (اکطیف) ـ فعال و مؤتر ـ (اکطیویطه) ـ فعالیت و تأثیر .

۱۲ (اکطوئل) ـ موجود بالفعل و فعلی ـ (اکطو الیزامیون) ـ از قوه بفعل درآوردن امری را .

۱۳ (ادهئرنص) ـ ملازمة وتلازم ـ (ادهئرنط) متلازم .

۱۴ (ادونطیص) و (ادونطیف) ـ امر عارض و طاری و اتفاقی .

۱۵ (افعئکط) ـ عاطفه و انفعال ـ (اففکطیف)ـ عاطفی و انفعالی ـ(اففکصیون) تأثر و انفعال و انفعالیات (فخر رازی) .

۱۶ (اففکطاصیون)ـ تظاهر و تمنع وتکلف نمودن ـ (اففکطئه)مختص بامری و بچیزی .

۱۷ (اکاپی) ـ عشق کامل ومحبت بکسی‌در مقابل (ئیروس) بمعنی مجامعت وشهوت راندن .

۱۸ (اگنوسطیمیزم) ـ مقالات لاادریه یا لاادریان که طائفهٔ باشند از حکما که علم را مستحیل دانند .

۱۹ (لاکساندرینیزم) ـ مقالات اسکندرانیان یعنی‌مجددان فیثاغورس ولاسیما مجددان افلاطون که برافلاطون و ارسطو و برفیثاغورس و انبذقلس وغیرهم تفاسیر نوشتند و براصل مقالات ایشان تأویلات برنهادند و بعداً نصرانیان و مسلمانان بر - مقالات ایشان استناد نمودند بی‌آنکه باصول مراجعت کنند .

۲۰ (الیناصیون) ـ قابلیت‌انتقال‌ملکست ازمالکی‌بمالك دیگر، لکن (الینابل) درفلسفه اصطلاحیست ازآن حکیم (هئگل) .

۲۱ (الطئراصیون) ـ فساد یاتغییر (بوعلی) از (اللویوسیس) که مصطلح ارسطو بود واین معنی را (فخررازی) ذبول گوید مقابل نمو که تکون شی‌است بمصداق کل شی هالك الاوجهه .

۲۲ (الطئریطه) ـ مغایرت دون معنی ذبول و افساد ـ وفسد یفسد فساداً تازیان معرب (پوسیدن) فارسیانست .

۲۳ (الطئرنطیف) ـ تناوبی ومتناوب ـ ودرمبحث برقیات (کوران‌الطرنطیف) جریان‌متناوبست نه (منفصل) ضد (متصل) .

۲۴ (اام) ـ نفس فلاسفه و (روح) متکلمان ـ و دهریه مانند (افیغورس) و (ذامقراطیس) از قدما و گروهی از متأخران فرنگ منکر بقای روحند ـ و از نظر قائلان بوحدت وجود نفس جوهر نبود عرض باشد و دون (عقل محض) چیزی را بقا نباشد (برمنیدس و انکزاغورس از قدما و اسپنوزه و شوپنهوئر از متأخران) ـ لکن از نظر قائلان ببقای نفس (افلاطون قدیماً و مشائیان اسلام چون ابن رشد ومشائیان کلیسای غربی و حکیم (دیکرط) عقل با لذات موجود نباشد بلکه صفت نفس بـود و

نفس هم که جوهریست جدا از واجب‌الوجود باقیست نه فانی و حکیم (کانط) گوید: که وجود نفس بوهم در نگنجد الا ادراك آنکه او از اشیاء غیر مجرب است اما دارای وجود و اراده غیرجسمانی (انطمپورل) - و (هیوم) و (اسطورط میل) وقائلان بتجربیات دون لاتجربیات گویند :

نفس عبارت است از مجموعهٔ محسوسات و ادراکات و این قول جدا ضعیف باشد زیرا که برانکار ذات وانیت است .

در پاسخ این طایفه (رنوویه) و مجددان (کاننئو کریطیصیزم) گفتند وجود عبارتست از کیفیاتی که مضافند بذات او نیز جوهریست لاتجربی متداخل درنفس که پس ازفنای جسم مشمول بقاست .

ذیلا یادآور شوم که شرل برنار رنوویه (١٣٢١-١٢٣١ هجری قمری) علاوه بربقای نفس قائل‌بود باختیار واراده ودر دومجله نقد حکمت (کریطیك فیلوزوفیك) و نقد دین (مکریطیك رلیژیوز) با معطله (سیانطیزم) و دهریه (پوزیطیویزم) در طی قرن ١٩ م جهاد و جدل کرد وآثار بسیار دارد در رد مقالات معطله ودهریه .

ناتمام

حکمت

دشمن چون از همه حیلتی فروماند سلسلهٔ دوستی بجنباند آنگاه بدوستی کارها کند که هیچ دشمن نتواند . سرمار بدست دشمن بکوب که از احدی الحسنین خالی نباشد اگر این غالب آمد مار کشتی و اگر آن از دست دشمن رستی .

(سعدی)

بقلم : آقای مرتضی مدرسی چهاردهی

سیر حکمت و عرفان در ایران باستان

-۲۲-

میرزا آقاخان کرمانی در هفدهمین خطابه خود چنین گوید :

در مذهب زردشت اختلاف بسیار است ، آنچه معلوم میشود چند نفر زردشت بوده‌اند ، اینان عقاید بابلیان و ستاره پرستان را برای ایران نمی‌پسندیدند . زیرا که کار ستاره‌پرستی بدانجا کشیده شده بود که پادشاهان بدون اجازه وتجویزمنجمان آب نمی‌خوردند !

مردم آنقدر بعلم نجوم و منجمان معتقد بودند کـه هیچگاه کاری بی‌اجازت منجمان وکاهنان نمی کردند .

اگرچه کاهنی در ایران کم بود ! اما باز از بابلیان سرایت نموده بود ! نتیجه این عقیده پوچ که هرچیز را از اثر سیاره و ستارگان میدانستند ، همان شد کـه بعدها از تقدیر وقضا ولوح محفوظ میدانستند !

در نتیجه تا مدت زمانی راه ترقی ودانش وتحقیق و کوشش بسته شد و تنبلی و بی‌پروائی و نادانی وبی‌ناموسی زیاد شد .

شهدالله زردشت خوب سررشته است ، ازباب اینکه این مردم را هماره جهالت و نادانی مشوق پرستش نوع مجهول مینماید .

البته باید معبود ایشان حالش مجهول ، غیرممکن وجود باشد که دست احدی بدامن فهم آن نرسد !

زردشت محض رفع این عیب بزرگ ، عناصر چهارگانه‌را مبدأ مـواد هستی دانست ، احترام آنها را فریضه شمرد .

از همه مهحترم‌تر آتش بود ! چراکه ازتمام اساس طبیعی قوه وفایده آتش را در امور زندگانی نیازمندتر می‌پنداشت .

الحق چنین است چون الان مدار تمام فابریك‌های فرنگ بر آتش وبخاراست! خاك ومغاك را زیاد احترام می‌نمودند !

زیرا که هرنعمت مبدء خاك‌است ! آب وهوا این‌درجه ارزش درنظرش نداشت وآنها را کاردان خاك وآتش میگفت !

خلاصه از برای ارتباط آئین با خیالات افلاکی و موهومات ایرانیان عنوان کرد که ، آتش فرزندگرامی آفتاب است که بما مردم زمین خدمت فرمود ، کواکب و سایر سیارگان عناصر دیگر وفلزاتند ، حنانچه هنوز بروج آبی و خاکی وهوائی وآتشی درنجوم ایران گفتگو میشود .

دیگر اینکه خیرات را ارواح عالی که ساکن بهشتند وشرور ازاشرار ارواح در دوزخند اعتقاد نمایند .

زردشت اول کسی است درایران که نام بهشت را هشت ، بیان بقای روح را در عالم دیگر نمود .

سرآن این‌بود که اخلاق مردمان بد را بنوید بهشت اصلاح‌نماید ! سدی پیش خیالات فاسد ایشان ازترس دوزخ باشد .

بملاحظه زیاد شدن حیوانات اهلی و بعضی مصالح طبی کشتن حیوانات زنده یعنی آنانکه حیات و زندگانی آنان بحال انسان مفیدتر و بارورتر است مانند گاو و گوسفند ماده را مکروه شمرد ، مگر در اوقات و روزهای مخصوص تاکنون آن آیام میان مجوس ایران معمول است ، روزبر و نابر میگویند ، روزبر درسر بریدن و ذبح جایز در نابر مکروه است !

بملاحظه امراض مسری متولد ازمیکروبهای مردگان قرار دارد، آنها را بقلعه

کوهها و دور از آبادی برده برروی سنگها میخوابانند تا گوشتشان را که مولد میکروبست مرغان صحرا بخورند ! اگر ازبقیه آن میکروب جزئی تولید شود ازآبادی دور ، مردم از بوی بدآن آسوده باشند .

گرچه علمای مجوس اینکار را حمل براحترام از خاك مینمایند ولی چنین نیست ! اگر برای احترام خاك بود سایر کثافتها را بآب انداختن یا بکوه و دریا ریختن میفرمود .

دروغ گفتن در مذهب زردشت بدرجهئی زشت و قبیح است که آمرزش برایش نیست ! مغفرتپذیرنیست ! زیرا که هرنوع خلق وخوی بدوزشت را میتوان درموقعی بکار برد ازآن فایده گرفت ، جزدروغ !

مانند اینکه آدم خونخوار در موقع جنگ بسیار بکار میخورد ، اما دروغگو چون اعتماد دوست و دشمن را نشاید ، پیاز گندیده را ماند که نه خوردنیست و نه سوختنی است !

باید دانست کـه هیچگاه ملت ایران بت پرست نبود ! ! و بخدایان متعـدد اعتقاد نکرد !

حتی همان زمان که نادان بودهاند و بدیوان اعتقاد داشتند نیز همه دیوانرا فرمانبر وتحت حکومت مهادیو میدانستند .

در آن زمان که بفرشتگان و پریان اعتقاد داشتند ایشان را مقربات درگاه خدا واسطهکاریهای خیر تصور مینمودند از آنان استمداد کردهآنان را نیاز ونیایش می کردند .

آن عصر کهاعتقاد بستارگان و سیارگان پیدا کردند ، آفتاب را بسیاربزرگ میشمردند جای ارواح نیکان و فرشتگان را در افلاك و سیارگان توهم مینمودند از ایشان استمداد میجستند، آفریننده این عالم را همیشه منزه ازتصور وتوهممیدانستند همواره بتوحید خدا قائل و معتقد بودند .

چنانچه درهفتصد سال پیش از میلاد عیسی در ماوراءالنهر و سوی افغانستان جنگهای بزرگ میان ایرانیان با یك طایفه ازآنان که طریقه بت پرستی را اختیار کرده بودند واقع شد و ایشانرا از ایران راندند .

آنان را مجبور کردند از سند بطرف هند روند بغلبه اقتدار فتح هندوستان کردند قوم قدیم هند را نجس گفتند هندیان را که قوم قدیمند نجس دانستند !! پاریا وحلال خوار می‌نامند !!

این اسم نجس که بت پرستان فراری ایران بر آنها نهادند هنوز هم هست .

خلاصه ملت ایران و ساکنان این خطه مینو نشان قبل از زردشت و پس ازآن هیچگاه بت پرست نبود همیشه خدا پرست و قائل بتوحید او بودند .

عجب اینکه در خیلی از مواردکلمات زردشت نیز تصریح باین است که قریباً خداوند بفرستد .

مرد بزرگ و مقتدری را در شرق که دین خدا پرستی را درجهان رواج دهد از این سر بزرگ بود که پارسیان ایران بعدازشکست ازتازیان یقین براستی ودرستی دین اسلام نموده بدو گرویدند .

زیرا که همواره منتظر بروز یك دولت مقتدر و قادر بودند که آئین خدا ـ پرستی را در عالم رواج بدهد .

آنانکه هنوز بر کیش زردشت باقی‌هستند نیز منتظر قدوم شاه بهرام دین‌آورند خلاصه کیش و آئین زردشت در آن زمان مطابق و موافق خوی دولت ایران بود و ملت ایران .

در آخرهای آن عصر آن اندازه نیرومند شد که برچینیان تاخت آورد تامرز چین در تصرف ایران بود . همیشه ازحکم داران چین باج و خراج می گرفتند آنان تبعه ایران را خیلی محترم می‌داشتند .

دو نامهٔ خواندنی

مجله ارمغان همواره در انتشار افادات ادبی پیشقدم بوده و کوشش داشته‌ایم که اگر نامه‌ای خواندنی و محتوی لطایف ادبی بدست آمد بنظر خوانندگان برسانیم .

درهفته نامه دنیای حدید نامه‌ای بامضای اسداله ذوقی چاپ شده که پیداست نویسنده نامه یکی از شخصیت‌های با ذوق کشور می‌باشد و خواسته بشیوهٔ نویسندگان قرن اخیرمانند نویسندهٔ تذکره مجدید ونویسندهٔ یخچالیه مطالبی را بیان‌کند و پاسخی هم بنامهٔ ایشان بامضای عزت‌اله اخلاقی بدفتر مجله ارمغان رسیده که نشانه‌ای از قدرت قلمی نویسندهٔ آن می‌باشد .

ما هردونامه را چاپ می‌کنیم و انتظار داریم که اگر این دونویسنده یا دیگری درپیرامون این سخنان سخنی دارد مشروط بآنکه از حدود ادب تجاوز نکند ودارای همین لطافت ادبی باشد به مجله ارمغان بفرستدتا منتشر گردد .

ارمغان

نامه آقای اسدالله ذوقی

بـه

آقای مهندس عبدالله والا

من اگر این نامه را مینویسم نه ادعای نویسندگی‌دارم ونه هوس مقاله‌نویسی بلکه بپاس سالها ارتباط وعلاقه دوستانه‌ایست که بآقای والا دارم و این سابقه ممتد دوستی است که از روی نیمکت مدرسه شروع شده وسالها است ادامه دارد وبتصدیق خود ایشان در این مدت که خوش بختانه بسرعت برق از دوستان قدیم جلو افتاده و در وقتی که ماهنوز اندر خم یك کوچه‌ایم بحمدالله دراثر داشتن شرائط لازمه درصف

اشخاص (فعال مایرید) قرار گرفته است با او هیچ کاری نداشته‌ام و از روی علاقه و دلسوزی است که این سطور را مینویسم .

تلاش معاش وعدم علاقه بآنچه‌در ایران فعلا نامش سیاست‌است موجب گردیده است که من اصلا اخبار مجلس را نمی‌خوانم ولی یکی از دوستان قدیم چندی پیش مذاکرات جلسه مجلس که بودجه بتصویب رسیده بدستم داد و آنچه موجب تشدید علاقه‌ام بخواندن آن گردید این بود که اسم آقای والا هم کلاس سابق ورفیق حجره و گرمابه گلستان خود را درآن دیدم .

کتمان نمی کنم که اگر تصویب هزار صفحه بودجه دریك روزاز طرف‌جمعی که بعضی از آنها اگر هزار روز وقت صرف کنند یك صفحه‌آنرا شاید نفهمند بنظرم عجیب آمد هزار مرتبه عجیبتر مخالفت آقای والا بود .

نمیدانم کدام رند این رفیق دیرین مرا که خود دیپلمهٔ مدرسه رنگرزی‌است رنگ کرده و مطالبی نوشته و بدستش داده که در مخالفت با بودجه بخواند زیرا یقین دارم که خود آقای والا مدعی داشتن اطلاعات مالی نیستند و نفهمیدم کی این‌مطالب را نوشته و برفیق زرنگ ماداده که درمجلس نقل کند وانگهی چرا فراموش کرده‌اند که (از شیر حمله خوش بود وازغزال رم) از آقای والا که همیشه اهل‌کار بوده‌اند نه مرد انتقاد وآنچه پیدا کرده‌اند دراثر فعالیت شبانه روزی بوده‌است نه هوچیگری تعجب کردم که چرا فعلابفکر وجیه‌الملة شدن وخدای نخواسته منفی‌بافی افتاده‌اند . البته در سنین عمر تمایلات و افکار اشخاص عوض میشود . مسلماً شعر حافظ وسعدی هم در جوانی و پیری فرق داشته وحتی اگرمن بیسواد در دیوان آن بزرگان سخن تتبع کنم می‌توانم گفت کدام شعر حاکی از شعور جوانی و کدام در اثر پختگی پیری است و تا این اندازه طبیعی است ولی فراموش نکنیم که این تغییر تاحدی مجازاست مثلا حافظ پس از عمری شاعری در سر پیری بفکر جواهر فروشی یا سعدی در ایام

کهولت بخیال امارت لشکر نیفتاده است و اگر تغییری بوده در حدود کار خودشان بوده است .

بهرحال اگر قرار بوده است که در مجلس کسی در (رل) مخالف صحبت کند باز این کار کار آقای والا نبود . آقای والا که مدیر یکی از بهترین تماشاخانه‌های تهران است آیا تا بحال رل شاه عباس را بیانو سهیلا ونقش فرخ‌لقا را به‌آقای محتشم داده‌اند آخر هر کسی را بهر کاری ساختند .

من از دسته وجماعتی نیستم که به پیروی از یونان قدیم معتقدند بایستی صنف وطبقه هیچ کس تا آخرعمر عوض نشود .

نه زندگـی میدان مبارزه است و هر کس حق دارد اگر بیشتر دویـد پیشتر افتد ولی نظرم آنست که هر کس بایستی در کاری کـه صلاحیت دارد صرف وقت و انرژی کند .

از طرفی مگر آقای والا ازکار مثبت چه ضرری دیده‌اند و چه پیدا نکرده‌اند که حالا برای جبران عقب‌افتادگی بهردر بزنند .

راستی این کار ایشان که از زمانی که در مدرسه رنگرزی با هم بودیم مظهر موقع شناسی وهوش بود بنظرم بسیار غریب آمد واین تذکرات بپاس دوستی بی‌شائبه و غرضی است که از روی نیمکت مدرسه شروع شده و مربوط‌بزمانی است که نه‌من‌باو احتیاجی داشتم ونه اوبمن وصرف دوستی بود ودوستی صرف .

یادم‌میآید که روزی میخواست بمسافرت‌برود وبالحن معصوم کودکانه‌ای پرسید چه برایت سوقات بیاورم جواب دادم هیچ

« تو چه ارمغانی آری که بدوستان فرستی

چه ازآن‌به ارمغانی که تو خویشتن بیائی»

فقط سعی کن زودتربیائی و دل و دیده دوستان را روشن کنی .

دنیا ما را از یکدیگر دور انداخت و فعلا من یك کارخانه لباس شوئی دارم

ولی ایشان خدا را شکر که از رجال سیاست ومدیرمجله وصاحب ثروت ونفوذ است.
من میدانم که پس از خواندن این سطور پیش خود خواهد گفت (کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی) و با مقایسه وضع خودش با من بـا هزار مسخره و طنز خواهد گفت :

(راستی رفیق قدیمیمان از اول معلوم بود دیوانه است والا کسی که فرسنگها با من فاصله دارد اگر عقل داشت خودش بجائی میرسید .) بگذارید جواب ایشان را مختصراً بدهم .

ایشان مثل هرمرد موفق دیگر نباید آنچه بدست آورده است فقط نتیجه هوش خودش بداند .

افسوس که مردم زمان روی نتیجه قضاوت میکنند ، نه عمل . دو نفر صاحب داعیه را در نظر بگیرید آنکه موفق میشود ولو در اثر عواملی باشد که اصلامربوط باو نبوده اسم نابغه‌اش میخوانند و آنکه شکست میخورد ولو بعلت واقعه‌ای باشد که از حیطه قدرت او خارج بوده‌است نادانش میدانند . تاریخ را نگاه کنید پرازشواهد این ادعا است .

روزهائی که در مدرسه بودیم آقای والا که از همان ایام آثار هوش ازاو پیدا بود اصلافکر نمیکرد که‌روزی وکیل‌شود - مدیرمجله‌شود - درباره بودجه‌صحبت کند و و و و ...

صحبت کودکانه ما درباره باز کردن مغازه (همان‌کاری که من کردم) دورمیزد.
قضای روزگار و دست تقدیر آشنائی و همکاری و تماس نزدیك اورا با مرحوم دهقان پیش آورد و براهی افتاد که پیش بینی نمی کرد و بالنتیجه تا اینجا رسیده است که می‌بینید و اگر منصفانه‌تر قضاوت کنیم شاید این حرف من درست نباشد و برای آن باشد که عقب افتادگی خود را سرپوش بگذارم و من بی‌غرضه بخود حق بدهم که درباره یکی از رجال سیاست خرده گیری کنم . این هم از شاهکارهای طبیعت است

که مردم از کم داشتن هرچیز گله دارند جزعقل و بقول سعدی :

(گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد

بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم)

و احتمال دارد بدین سبب باشد که من ازهمه چیز محروم بمردی که همه‌چیز پیدا کرده خورده بگیرم .

از شما چه پنهان شاید هم میخواهم باو بگویم : (اگر از هرجهت از من جلو افتاده‌ای در مواردی من بیش از تو عقلم میرسد بهرحال بایستی دیگری قضاوت کند زیرا حب ذات و تعصب مانع قضاوت صحیح است بااین توضیحات عرض میکنم دوست دیرینم آقای والا ! نظرمن این است که شما بفکر منفی‌بافی نیفتید بخیال وجیه‌المله شدن نباشید ای‌کاش همه مردم تاحد من بشما دلسوز و مثل من تا حدی که می‌دانید صریح بودند تا بشما میگفتند که باصطلاح معروف (این‌کار بشما نمیآید) شما ازراهی بروید که رفته وموفق شده‌اید وطریقی را طی کنید که سالها تجربه کرده‌اید وبه‌نتیجه رسیده‌اید و تصور میکنم در اینصورت با استعدادی که دارید و با دعای خیر دوستان (اگر خدا خواست رئیس‌الوزرا نیز شوی). آنکه از اول موفقیت ترامیخواسته است و هنوز میخواهد .

اسدالله ذوقی

نامه آقای عزت‌الله اخلاقی بآقای ذوقی درباره آقای مهندس والا

دوست عزیزم آقای ذوقی ـ نامه نصیحت‌آمیز ترا درشماره مورخ ۲۲ فروردین ماه جاری دنیای جدید خطاب به دوست مشترك عزیزمان آقـای عبدالله والاً وکیل کنونی مجلس‌خواندم . آنچه درآن بحداعلی بچشم میخورد ذوق‌بود واگر بدت‌نیاید و من درست فهمیده باشم آنچه کمتر درآن یافت میشد انصاف .

اگر قول میدهی که از من نرنجی بیاد روزگار شیرین دبیرستان و درست مثل روزهائی که در حیاط مدرسه رنگرزی جمع میشدیم و بحث میکردیم وحرف میزدیم مطالبی را بتو گوشزد میکنم . خدا کند که من اشتباه فهمیده باشم و جملاتی که در نامه‌ات خطاب بآقای والا بود دو پهلو وبرای نیش زدن بایشان واز روی شیطنت‌نباشد که در اینصورت بتو ایرادی ندارم و صد در صد مطالب تودرست بود ولی اگرخدای نخواسته در اثر رنجش یا خرده حسابی تعمد داشته‌ای کـه به دوست قدیمی و بقول خودت رفیق حجره وگرمابه وگلستانت بطور ملیح فحش بدهی ضمن اینکه اعتراف میکنم از عهده اینکار بخوبی برآمده‌ای صریحاً بتومیگویم که اگرنوشته‌ات آمیخته با ذوق بسیار بود درعوض فرسنگها با اخلاق فاصله داشت .

دوست مهربانم ـ خاصیت بشرآنست که بقول سعدی (عیب مردم را کف دست گرفته وعیب خود را زیر بغل پنهان میکنند) انشاءالله که من بد فهمیده باشم ولی از خلال عباراتت این معنی را استنباط کردم که خواسته بودی بگوئی آقای والا که دیپلمه رنگرزی است با وکالت چه ارتباط وتناسبی دارد ؟

خوب آقای ذوقی . یادت هست در وقتیکه در مدرسه بودیم تو از کاری کـه اصلا سردرنمیآوردی رنگرزی بود ؟

مگر همه بتو نمیگفتیم که بجای مدرسه ادبیات بمدرسه رنگرزی آمده‌ای ؟ مگر از تو جز شعر گفتن و انشاء نوشتن کاری ساخته بـود ؟ مگر همه بشوخی بتو نمیگفتند که تو درسر کلاس سیاهی لشکر ولشکر دعا هستی ؟

مگر همان موقع آقای والا برعکس تو درس خوان و مخالف شعـر گفتن و نویسندگی و مثل فرزند برومند انوری شاعـر بزرگ ایران (برخلاف اهل دعا) نبود ؟ مگر تو یکسال رفوزه نشدی ؟ مگر سال دوم امتحانات را با کمترین معدل نگذراندی ؟

خوب . حالا چطور شد که تو برای داشتن کارخانه رنگرزی صلاحیت داری و اوبرای نویسندگی وسیاست ندارد ؟

اگر صلاحیت دارید هردو دارید و اگر ندارید هیچکدام ندارید . بیچاره مردمی که گول زرق و برق تابلو بزرگ ترا خورده و لباسی را که با خون دل تهیه کرده‌اند برای رنگ وشستشو بتو بسپارند .

حالا که صحبت باینجا رسید بعنوان جمله معترضه مینویسم که از متن نامه‌ات پیدا بود که ازکارت راضی نیستی و تلویحاً آنرا شغل بی‌درآمد محقری شمرده بودی ولی توجه داشته باش که اگر به مقتضای شغلت رفتار کنی بهترین و آبرومندترین مشاغل راکه انتخاب آن حکایت ازروح بلند تومیکند داری زیرا کارخانه لباسشوئی باز کرده یعنی تصمیم گرفته‌ای که لکه‌هائی که برلباس و دامن هر که هست بشوئی بشرطی که سرت گرم شعر گفتن نشود وشاگردها دوائی بلباسها نزنند که لکه‌ها روشنتر ونمایان‌تر ازاول جلوه کنند .

راجع به کسادی هم قول میدهم که اگر درست دقت کنی و ازعهده انجام کارت برآئی لباس قابل شستن آنقدر هست ومشتری آنقدر فراوان خواهد بود که عشرآنان را نتوانی بپذیری واگر دراوایل‌کار دل والا را نشکنی واو بتو مراجعه کندخیلی‌ها دنبالش میآیند .

باری باور نمیکنم تو حالا که هوس مقاله نویسی کرده‌ای برای دوست چندین ساله مشتر کمان شمشیر کشیده باشی .

شوخیهای زهرآگینی راجع بآن ایام داشتی من‌یقین دارم که اگرانصاف بدهی علاوه برآنکه دخالت درزندگی خصوصی‌مردم بمن وتو مربوط نیست وکارناشایسته‌ای است شمشیر کشیدن بروی کسیکه روزی حتی تا همین اواخر بهترین دوست تو بوده است و با او روابط بسیار صمیمانه داشتی ناشایسته‌تر است .

ای‌کاش دوران خوش کودکی با افکار کودکانه باقی میماند وهیچکس فی‌الجمله من و تو گرفتار اغراض کودکانه اجتماع نمیشدیم آن ایام مثل پرده سینما از جلو چشمم میگذرد .

آیا آنروزی را بیاد داری که با همان لطافت طبع و نکته سنجی و ذوقی که که در توهست بمن گفتی :

(من فقط دو نمره ۱۷ و ۱۸ در فارسی و انشا گرفته‌ام و حاضرم هردو را بتو بدهم بشرط آنکه حاضر باشی اسم کوچکت را با والا عوض کنی زیرا هردو شما را باشتباه اسم گزاری کرده‌اند واو باید (عزت‌الله) باشد وتو (عبدالله) ؟ حالا چه شده‌است که با آنکسی که اگر دیگری نام قشنگتری داشت معتقد بودی که بایستی دو دستی باو تقدیم کند و عقیده داشتی که او (عزت) خدا است نه (عبد) خدا چنین عمل میکنی ؟

منکه تورا رنجاندم بگذار یك حرف دیگرهم‌بزنم . درست فکر کن وانصاف بده که اگر قرار باشد حوادث و خاطرات آن روزگار را بنویسم بآبروی تو صدمه نمیخورد ؟ و برای تو اهانتی وجود ندارد ؟

آیا بکسب وکار فعالیتت لطمه نمیزند؟ وهمه مثل حالا با رغبت دردکان یابقول خودت (کارخانه) ات میآیند ؟

. آقای ذوقی . اگر ایراداتی که باو داری از اول داشتی چرا آن زمان که در تأتر تهران بلیط پاره میکرد علیه او مقاله نمینوشتی و هزار ناسزا نمیگفتی تنها تو نیستی بسیاری از مردم ترقی رفقا را نمیتوانند ببینند ولی باور کن بخدا زندگی او قابل حسد بردن نیست درست برعکس آنچه شما تصور کرده واورا مردموفقی دانسته‌اید من معتقدم زبان حال اواین بیت لطیف فارسی است :

(تن خسته دل شکسته زبان‌بسته لب‌خموش

ای عشق کارها همه بر مدعای توست)

میدانم ازاین شعر (یکه) میخوری ولی بگذار برایت تشریح کنم که بدانی عین حقیقت است .

۱ـ تنش مسلماً در اثر اینهمه دوندگی و بقول تو فعالیت شبانه روزی خسته شده آخر به اصطلاح معروف آدمی که ازفولاد نیست مگرچقدر میتواند تحمل‌سختی داشته باشد .

۲ـ دلش هم ازشایعات مغرضانه دشمنان شکسته وهم ازجملات نیش‌دار دوستان که شایعات بی‌اساس را پایه استدلال خود قرار میدهند .

۳ـ راجع به بسته بودن زبانش تصور نمیکنم از من دلیل بخواهی فقط بایستی توجه داشته باشی که حوادث زندگی و تناسب کارش بسته‌ترش کرده است .

۴ـ لب خموش است بدلیل آنکه تا بحال ازاو سروصدائی و نطق وبیانی کسی نشنیده بود و اول دفعه که خواست حرف بزند یابقول تو بداخلاق بی‌انصاف بحرفش واداشتند از طعنه دشمنان گذشته حتی اززخم زبان مثل تو دوستی ایمن نمانده است.

تصور نکنی نفهمیدم هرگله‌ای ازاو پیدا کرده‌ای تازگی دارد دلیلی که برای اینکار دارم آنست که مگرتو نبودی که چند سال پیش که تماشاخانه اوآتش گرفته بود و برخی از مردم مغرض از روی دشمنی می گفتند خودش آتش زده است که از شرکت بیمه خسارت بگیرد بدلیل اینکه دوشب پیش‌هرچه آنجا داشته برده بوده‌است تو بیش ازخودش قسم می‌خوردیکه حریق عمدی نبوده‌است و از رئیس وقت شرکت‌ـ بیمه وقتی که بانهایت شهامت قریب پنج ملیون ریال خسارت لباسها و اشیاء سوخته‌او را داد تمجید میکردی .

اگر هیچیك اینها نیست یعنی نه از روی حسد خدای نخواسته باو ایراد می گیری و نه دلتنگی و رنجشی پیدا کرده‌ای وواقعاً و صمیمانه بقول خودت ازتلون او و بعهده گرفتن نقشی که‌کار او نیست وبه تعبیر تومثل شاه عباس شدن سهیلا وفرخ

لقا شدن محتشم است از نظر اصول ایراد داری چرا تو که در تمام عمرت اهل منطق بودی دراینجا منطق را فراموش کرده‌ای ؟

برادر عزیز ـ ما بیچارگان که بدون داشتن ریشه یا بقول تو استحقاق‌باهزار طفره و زحمت بکاری میرسیم مثل بند بازان ماهر مجبوریم برای راه رفتن روی بند همیشه مراقب خودمان باشیم و اعتدال را حفظ کنیم تا سقوط نکنیم . آخر اگر بند باز بخواهد راست راه برود و بچپ و راست خم نشود در اول قدم سقوط می کند ومی‌میرد .

توباین افرادی که برای بقاء خود مجبورند ازصبح تاغروب همه‌کار بکنندچرا حس ترحم وتأثر نداری و خدای نخواسته کینه داری ؟

آیابحال کسانیکه‌هر که‌چون شمع محکم‌وراست‌ایستاد ودعوی پرتوافشانی کرد عادت کرده‌اند که دربرابرش خم شوند و چون موم در دستش نرم باشند نباید چون شمع سوخت واشک ریخت؟ آیا کسیکه مجبور است زیرعلم هر علمداری سینه بزند وروز بعد دنبال دیگری برود راحت زندگی می کند ؟ آیا کسیکه مجبوراست از سپیده تاشام خلاف بگوید و برای خوش‌آمدگوئی مثلا عزرائیل را مسیح بنامد و مقیاسش برای رفتار با مردم قدرت آنان باشد و فرضاً اگر در دامپزشکی تصوز نفوذ وقدرتی کرد علاوه‌برآنکه او را بوعلی سینا معرفی کند بزرگترین سیاستمدار دهرش هم بخواند تو در خور کینه میدانی یاشایستهٔ دل سوختن و ترحم ؟

تصور میکنی خود این قبیل افراد از گفتن این نوع مطالب یافرضاً باندازه یك‌قصیدهٔقاآنی مدح‌نوشتن‌برای اینگونه اشخاص بانثر بی‌سروتهی که اگر تو حاکی ازکمی سواد بدانی بادلیل ثابت میکنم که حاکی ازعدم اعتقاداست وجدانشان معذب نمی‌شود ؟ .

اگر بگوئی (نه) خیلی بی‌انصافی . تمام این اعمال را نجام میدهند که یا

ترقی بیشتر کنند یا درمقام کنونی ثابت بمانند ومیخواهند با وضع روز منطبق باشند حالا هم دوست عزیز وهمکلاس مشترکمان آقای والا حتماً فکر کرده است که اوضاع مساعد با انتقاد است وگرنه او که دل بدریا نمیزد ونمیزند . آخر او چه کار ببودجه داشت آیا باور نمیکنی که اگر در روزنامه ها در این سنوات اخیر باین کلمات برنخورده بود تصور میکرد (بودجه) که یك کلمه فرانسه است اسم یك هنرپیشه هلندی و (انتقاد) که کلمه عربی است اسم یك رقاصه مصری است که هر دو بدرد تئاتر میخورند .

در اینجا اجازه بده یك بحث اصولی بکنم و نطق او را از نظر دیگر بررسی کنم تا معلوم شود بجان والا چه میگوئی وحرف حسابت چیست ؟

از اول عمر واوان کودکی که بمدرسه رفته هرچه از معلم شنیده گفته (صحیح است) هرچه مبصر کلاس گفته جواب داده (صحیح است) هرچه تو و بقیه رفقا گفته اید قبول کرده که (صحیح است) بزرگ شده و از مدرسه رنگرزی بیرون آمده و وارد کارهای اجتماعی و فعالیت شده است باز بهر کس رسیده گفته (صحیح است).

مدتها با مرحوم دهقان تماس داشته و سالهای متمادی در خدمت آن شادروان کارآموزی ومشق سیاست کرده هرچه آن مرحوم گفته و هر دستور داده جواب داده (صحیح است) و ازوقتی هم باهزار زحمت وجلب رضایت وبدست آوردن دل هزاران موکل پر ادعا و قبول هزار رنج وکیل شده که مرتب گفته (صحیح است) .

تو در مغازه‌ات نشسته‌ای واز هر خیال فارغی وهروقت هوسی کردی شعری هم در وصف خط و خال می گوئی و نمیدانی او چه بسرش آمده تا وکیل خلخال شده است .

خوب از نظر روانشناسی فکر نمی کنی که حالا دیگر حق دارد از (صحیح است) خسته شده باشد وبدش بیاید وانگهی وکالت که برای اسم و ماهی چند هزار

تومان حقوق نیست اصلا اوچه احتیاجی به این مبالغ دارد اوبایستی درسیاست‌شهرت پیدا کند بحدیکه شهرت نویسندگی وسایر شهرتهارا اعم ازخوب وبد را تحت‌الشعاع قراردهدازآن گذشته‌اودرفشارموکلین‌است وهزارتوقع‌از اودارندباتوجه بتمام‌این‌جهات دربرابر آنهمه (صحیح است) یکدفعه خواسته است بگوید (صحیح نیست) توچه واویلائی راه انداخته‌ای ؟

آیا معنی آزادی آنست که برای او تا این اندازه هم حق قائل نیستی ؟ و اما اینکه فریاد هو وجنجالت بلند شده که او حق و صلاحیت بحث در باره (بودجه) نداشته ممکن است جواباً بفرمائید درچه مورد برای اوصلاحیت قائل هستید و ازچه مقوله حرف بزند که بگوئید صلاحیت دارد ؟ از تعلیم و تربیت ، از فرهنگ وهنر از قوانین دادگستری . از صنایع و معادن یا او که عمری اهل صلح بوده است . از جنگ ؟

راستی دلیل دیگری یادم آمد که هر گله‌ای که پیدا کرده‌ای مربوط به این اواخراست مگر پس ازوکیل شدنش‌توآن قصیده شیوارا برای او نگفته بودی که سه بیتش اینست .

دعوی معجزه فرما که چنین داری جای
در دل و مغز امیـران ومدیـران امـور

حاصل خدمت‌جمعی‌است که عمری نرسید
این مراتب که گرفتی تو به ایام و شهور

مگر ازروی‌تو سعدی‌خبری‌داشت که گفت
قل هوالله و احد چشم بد از روی تو دور

اگر حمل بر تهدید نکنی و میل داشته باشی تمام قصیده ات را که در حفظ دارم وانصافاً خوب هم ساخته‌ای و شوروحالی دارد منتشر میکنم .

باری من عمری جان کنده وبجهت صراحتم دشمن تراشیده‌ام وحالا هم ممکن است ازاین نوشته من آقای والا ممنون نشود و تو برنجی ولی فراموش مکن که اگر من تورا دوست دارم حقیقت را بیشتر دوست دارم .

اگر بهیچ یك از استدلالات من قانع نشدی وباهمان لجبازی که از اول‌داشتی باز سر خصومت داری این نکات را در نظر داشته باش که اولا تو دو سه سال از او بزرگتری و طبق ضرب المثل فارسی (لغزش از کوچك و بخشش و پرده پوشی از بزرگتراست) ثانیاً بفرض که خدای نخواسته والا خلاف دوستی وعهد دیرین رفتاری کرده‌است بعقیده من شوخی ملیحی با او کرده‌ای وکافی است بقول ایرج (نباید بیش ازاین‌خون دردلش کرد). تنها یك ایراد تو وارداست وآن این است که چرا مهندس نیست ومهندس امضا میکند .

اگر از من میشنوی و لو گله‌ای داشته باشی موافقت کن من‌هر دوشمارامهمان کنم و از نو دست وروی یکدیگررا ببوسیم و باقی عمر را بیاد ایام خوش گذشته و بادوستی ورفاقت بگذرانیم نه دشمنی وخصومت .

اگر تو موافقت کنی حتماً او مقاومت نخواهد کرد چون هرقدر از او مکدر باشی تصدیق خواهی کرد که آنچه والا هیچگاه بدل نمی گرفت کینه بود، ازنوشتن خسته شده بودم وازنتیجه این‌تکدربین دوستان ملول‌دیوان لسان‌الغیب حافظ شیرازی را برداشته وفالی زدم غزلی‌آمد که مطلعش اینست.

بیا که موسم صلح است و دوستی و عنایت
بشرط‌آنکه نگوئیم از آنچه رفت حکایت

خوشحال شدم و عین مطلع غزلرا که امر خواجه بزرگوار است برایت نوشتم امیدوارم اگر عرایض دوستانه بنده را قبول نداری تو که اهل ذوق و ادبی امر آن بزرگوار را اطاعت کنی.

ارادتمند قدیمی
عزت الله اخلاقی

بقلم : آقای پژمان بختیاری

نامهٔ وارده[۱]

استادزادهٔ عزیزم

موقعی که مشغول مطالعه و استفاضه از نهمین شماره مجله کهنسال و نیرومند ارمغان بودم بچند نکته کوچك برخوردم که شاید اشاره بآنها خالی ازفایدتی نباشد.

یکی ازمفیدترین و پر ارزش‌ترین موضوعات مندرج درآن مجله گرامی‌سلسله مقالات « نهضت های ملی ایران » بقلم شیوا و توانای دانشمند محترم آقای رفیع‌است که امیدوارم بعدها با صورتی مفصل‌تر در قالب کتابی سودمند جلوه‌گر و فایدت آن عامتر گردد .

در پایان سیزدهمین قسمت‌آن مقالات شرحی‌دربارهٔ بوزینهٔ زبیده همسر‌هارون‌ـ الرشید پلید مرقوم رفته بود که ظاهراً ازدفتر حافظه نقل شده است زیرا که درتاریخ طبرستان داستان بوزینهٔ مذکور صورت دیگر دارد که اگر عمری بود در شماره آتی آن نامه ارجمند از نظرخوانندگان خواهد گذشت و برعبرت ما خواهدافزود.

و نیز در « تاریخ مختصر فرقه‌های اسلامی » بخامه مرحوم چهاردهی شرحی درباره فدك مرقوم رفته بود که نیازمند توضیح بیشتر و ارائه صورت حقیقی خلافت در صدر اسلام بود ازجمله خودداری مولای متقیان درباز گرداندن فدك بوراث‌فاطمه علیهاالسلام که خود آن حضرت یکی از آنان بود مبتنی برنگرانی او وازیاوه گوئی

۱ــ در مرثیه شیوای گویندهٔ استاد آقای پژمان بختیاری که در شماره دهم دیماه سال‌گذشته بطبع رسیده بود دو سه اشتباه مطبعی‌روی داده بود که اینك تصیحح می‌گردد. صفحه ۴۳۹ مصراع اول مرثیه : ماراهوای دید و سر و بازدید نیست . حرف واو زیـاد وصحیح‌آن (ماراهوای دیدوسر باز دید نیست) می‌باشد . و درصفحه ۴۴۰ بیت دوم وسوم که دو مصراع آن ساقط وفاقد معنی‌گردیده بود بدین ترتیب تصحیح می‌گردد .

تشویق کرد ومعرفت‌افزود وره نمود ما راپس‌ازوحیدبکس‌این امید نیست
در من زبعدمرگ‌توای جان‌معرفت شوروسرورمرد ونشاط و نشید نیست

مخالفان نبود و این‌کار خود یکی از صدها عمل فخرآمیز و بزرگواریهای تردید ـ
ناپذیر امیرالمؤمنین علی است که اگر زمان باقی بود بعرض خواهد رسید .

بالاخره موضوع خواجه‌نظام‌الملك‌است که بعقیده نویسنده محترم‌آقای بیان و
شاید اکثر هم میهنان مـا یکی از مفاخر علمی و ادبی و سیاسی کشور مـاست و نه
چنین است .

نویسنده ارجمند شرحی در باره فصاحت مشارالیه مرقوم نموده و نمونه‌ای از
آن بدست داده بودند که چیزی از اصول فصاحت در آن مشاهده نمیشد معهذا سبك
انشاء نشان میداد که متعلق بروزگار خواجه ماکیاول نیست و شاید یکنفر ازلفاظان
و منشیان بی ذوق اواخر دوران ناصری آنرا نوشته باشد .

معهذا اگر جناب آقای بیان نام تذکره‌ای راکه حاوی آن جملهٔ فصیح بوده
است بخاطر داشته باشند مسأله حل و عرایض بنده مردود یا مصدق خواهد شد .

ضمناً معروض گردد که‌قصد بنده ازاین‌شرح خرده گیری نیست وآقای بیان هم
مطلبی جعل نکرده‌اند تا مورد اعتراض واقع شوند فقط باید حضورشان عرض کنم که
خواجه یکی از مردان بزرگ تاریخ ایران بوده در زبان تازی هم تبحری بسزاداشته
اما در عمق اطلاعات ادبی‌او در زبان فارسی تردیدست انتساب سیاست نامه بوی‌ثابت
نیست و رباعی سیصد بره نیز منسوب بخواجه شمس الدین محمد صاحبدیوانست که
گویند جواب وصلهٔ این رباعی است و داستانی با مزه دارد .

دنیا چو محیط است و کف خواجه نقط
پیوسته بگرد نقطه می‌گردد خط
ای بندهٔ تو که و مه و دون و وسط
دولت ندهد خدای ، کسرا بغلط

امیدوارم حافظه ام بغلط نرفته باشد مصراع آخر رباعی مندرج در مجله نیز
چنین است « چوپان بدهد بدست دارندهٔ خط »

بقلم : آقای علی نقی بهروزی

ازشیراز

رفع اشتباه !

در شمارهٔ نهم دورهٔ سی و چهارم مجله شریفه ارمغان یاد داشت مختصری تحت عنوان « خواجه نظام الملك » بقلم آقای جلال‌الدین بیان استاد دانشکده افسری درج شده بود و یك رباعی ونوشته‌ایرا به « خواجه نظام‌الملك » وزیر ملکشاه سلجوقی نسبت داده بود درحالیکه این نسبت اشتباه بود زیرا که هیچیك از ایندو مربوط بوزیر بزرگ سلجوقیان نمی‌باشد .

رباعی ذکر شده از « خواجه شمس‌الدین ـ صاحبدیوان » وزیر معروف آباقاآن میباشد و داستان آن چنین است :

بدرالدین جاجرومی شاعر معروف قرن‌هفتم هجری این رباعی را درمدح خواجه شمس الدین صاحبدیوان وزیر دانشمند آباقاآن سروده و بخدمت او می‌فرستد :

دنیا چو محیط است و کف خواجه نقط
پیوسته بگرد نقطه می گردد خط
پروردهٔ او ، که و مه و دون و وسط
دولت ندهد خدای کس را بغلط

خواجه پس از خواندن آن رباعی ، این رباعی برات مانند را با همان قافیه گفته و بعنوان صله برای شاعر فرستاده است .

سیصد بره سپید چون بیضهٔ بط کانرا ز سیاهی نبود هیچ نقط
از گله خاص مانه از جای غلط چوپان بدهد بدست دارندهٔ خط

اما نثر مزبور آنچه بنده در نظر دارم از نویسندگان دورهٔ قاجاریه است و احتمال میدهم که یا از منشآت قائم مقام است و یا فرهاد میرزا ومضمون آن نامه‌هم آنچه در خاطرم مانده چنین‌است :

مرترا «ارزنی» « مرجمك » پیش‌آید «ماش» فرستادیم « نخود»آمده «برنجش» ده به رنجش میازار ـ « گندمش » ده که « جوجو » حساب است .

مهارت نویسنده دراین است که دراین نوشته مختصر اکثر حبوبات را (ارزن ـ مرجمك یعنی عدس ، ماش ، نخود . برنج ، گندم . جو) ذکر کرده و درعین‌حال از فصاحت و بلاغت انشاء نیز چیزی کاسته نگردیده است .

اگرخوانندگان محترم‌مجله نویسندهٔنامه فوق‌را بشناسند ومعرفی کنند موجب امتنان خواهد بود .

در جامع بعلبك کلمه‌ای چند بطریق وعظ میگفتم با طایفه‌ای افسرده دل مرده و راه از صورت بمعنی نبرده دیدم که نفسم درنمیگیرد و آتش در هیزم تر اثر نمیکند دریغ آمدم تربیت ستوران وآئینه داری در محلهٔ کوران ولیکن در معنی باز بود وسلسلهٔ سخن دراز و در معنی این‌آیه که خدای عز وجل میفرماید: ونحن اقرب‌الیه من حبل الورید.

دوست نزدیکتر از من بمن است　　این عجبتر که من از وی دورم

(سعدی)

انجمن ادبی حکیم نظامی

از : پارسای تویسرکانی

ساز

ساز امشب سخن از سوز دل من گوید
آنچه در پرده نهان ساخته روشن گوید
قصه عشق که سر فصل کتاب هستی است
با زبانی خوش و شیرین بتو و من گوید
گوید از دل بتو ساز آنچه به امداد زبان
در حرم حاجی و در دیر برهمن گوید
از که الهام گرفته‌است که این پاره چوب
نکته ها چون شجر وادی ایمن گوید
کارش آرامش وحال است نه آلایش وقال
گویدت از دل و از جان نه لم ولن گوید
تاری ازطره یاری مگرش هست به چنگ
که به صدشور و به‌صدشوق و به‌صدفن گوید
پارسا زخمهٔ آن مرهم زخم دل هاست
نه‌چوآن‌زخم‌زبانی‌است که دشمن گوید

از: طاهری شهاب

سایه برتارك اقبال بیفکن چو همای

مظهر حسنی وزیبا چو مه چاردهی
آیت لطفی و رخشند تر از نور مهی

شوق می‌بارد از آنعارض و آنچشم سیاه
شور می‌زاید از آن چشمهٔ نوش کنهی

شمع خاموشم وچون راه برم سوی سحر
راز خاموش مرا در دل تو نیست رهی

زلف افشان چه کنی در بر شوریده دلان
روی پنهان چه کنی بهر گریز از نگهی

فرصت ازدست مده بوسه بزن بر لب جام
چونکه ایام طرب نیست بجز چند گهی

پیش از آنیکه شوی چیره ز آسیب خزان
داد دل گیر بهر محفل و هر بزمگهی

روی پنهان مکن از خلق بافشاندن موی
جلوه هرگز نکند ماه در ابر سیهی

لشکر جور کجا رخنه کند بر دل دوست
تا که اقلیم ملاحت ز تو دارد سپهی

سایه بر تارك اقبال بیفکن چو همای
ایکه رخشنده تر از ماه شب چاردهی

شبی از ناز بزن تکیه ببالین (شهاب)
نازنینا تو که در کشور دل پادشهی

معاصران

از : کی‌منش

زاهدان

کدام دل ز شرار غمت گداخته نیست
به‌نرد عشق تو کو آنکسی که باخته نیست

هزار تیغ اگر بهر امتحان آرند
یکی چو خنجر مژگانت تیز وآخته نیست
فدای خشم تو گردم که چون بجوش آید
یکی بچشم تو از عاشقان شناخته نیست
بصورت همه عشاق چون نظر کردم
میان اینهمه یك روی نانواخته نیست
جنون عشق تو منصورها کشد بر دار
مگو که عاشق دیوانه سرفراخته نیست
چو سوختم ز غمت گفتم از تو دست کشم
فغان نمود دل اینکار از تو ساخته نیست
کجا روم که بود هم طراز وادی عشق
مگو که دامن صحرای عقل تاخته نیست
بکوی زهد فروشان قدم منه ایدل
که نالههست ولی چوننوای فاخته نیست
چهزحمت آنکه دل کیمنش بسوزانی
کدام دل زشرار غمت گداخته نیست

از : فضل‌الله ترکمانی (آزاده)

ساری

قطعه

ای‌شرافت برو که‌درهمه‌عمر — دستهای من از قفا بستی
ای قناعت دگر رهایم کن — کمرم تا نموده بشکستی
ای‌مناعت بدار دست ازمن — در رواج تملق و پستی

ای صراحت توهم برو که زمن دوستان را تمام بگسستی
نه به‌بخشید من خطا گفتم سخنی چند گفتم از مستی
که زجان وسرم عزیزترید و از تمام مواهب هستی
با شما افتخار مـن باشد بعقب ماندن و تهیدستی
از وجود شما مرا باشد با تهیدستی این قویدستی

از : ابوطالب سخا
اصفهان ـ دستگرد

غزل

تیر غمت بدل بنشست و زجان گذشت
از دست تو چها بمن ناتوان گذشت
سر تا بپا چو شمع ز غیرت بسوختم
درمجلسی که‌حرف‌تو اندر زبان گذشت
گفتم حدیث از گل رویت بعندلیب
یکعمر زندگانی او در فغان گذشت
مهر سکوت زد غـم عشق تو برلبم
ورنه لطافت سخنم از بیان گذشت
خاك درت ز خلد مرا کـرده بی نیاز
هر کس بدین‌مقام رسید ازجنان گذشت
ای حلقه حلقه طره پرپیچ زلف یار
درتاب‌خودمکوش که مارا توان گذشت
پیدا نگشت برهمه کس ساحل مراد
زین ورطه گاه گاه یکی شادمان گذشت
ننگ سیاه روئی غش کی برد سخا
آن‌زرناب کزمحك امتحان گذشت

نگارش: محمد وحید دستگردی

اپیکور

اپیکور حکیم بزرگ یونان بسال ۳۴۲ پیش از میلاد مسیح در جزیره سامس زاده و او از اعجوبه‌های روزگار است . پدرش بشغل معلمی اشتغال داشته و مادرش به خانه‌های مردم رفت وآمد میکرد وکارهائی از قبیل جن گیری و جادوگری انجام میداد و او در این گونه عملیات با مادر خود همراه بود . بدین طریق در جوانی بـا موهومات و عقاید سخیف عامه آشنا شده و بدین نتیجه رسیده است که علت اصلی تشویش خاطر و نارضایتی مردم در زندگی اعتقاد باین آراء و عقاید نادرست است ، از اینجهت فلسفهٔ خود را بدین امور اختصاص داده و در زایل ساختن اینگونه افکار کوشش بسیار نموده است .

در هجده سالگی به آتن رفته و از حوزهٔ درس گزنوکرات شاگـرد ارسطو استفاده و استفاضه نموده و در سال ۳۱۰ پیش از میلاد بنزد پدر ومادر خود بازگشته است . درشهرموطن خود باغی خریده وآنجا را مدرس خود قرارداده بود . شاگردان ومریدان فراوان داشته وبا آنها درنهایت دوستی وصمیمیت میزیسته است .

اپیکور یکی از قانع‌ترین افراد بشربوده و باوجود تمول خانوادگی خوراکش منحصر به نان و آب بوده است . این جمله از گفته‌های اوست « هنگامیکه من نان و آب دارم در وجود خود مسرت فراوان حس می کنم » . قـریب سیصد جلد کتاب نبشته ولی ازاین همه‌آثار بدیع امروز چیزی دردست نیست . اما خوشبختانه خلاصهٔ فلسفه او در منظومهٔ حماسی لوکرسیوس تحت عنوان « طبیعت اشیاء » مظبوط است . لوکرسیوس یکی از فلاسفهٔ یونان است که دویست و پنجاه سال بعد از اپیکور دررم میزیسته‌است . منظومهٔ سراسر حکمت فوق‌الذکر ازآثار شیوای تاریخ ادبیات جهان

است و با مطالعهٔ اجمالی آن میتوان به اصول فلسفهٔ اپیکور پی برد .

اپیکور غایت کمال انسانی را در زندگانی افراط در درك لذائذ و خوشیها میدانست و امروزه اروپائیان کامرانی و عشرت را زندگی اپیکور مینامند و این تعریف ناشی از عدم تفهیم فلسفهٔ اوست . چون منظور از لذائذ و خوشیها در حکمت اپیکور لذائذ وخوشیهای روحانی است که ثابت وپایدار بوده ، موجب انبساط خاطر و آسایش نفس می گردند نه خوشیهای مادی که فانی و زودگذرند و حاصل آنها جز رنج والم نخواهد بود .

اپیکور میگفت آدمی برای آنکه از زندگی تمتع برگیرد باید با نفس خود آشنا شود و بداند که چرا با این هیئت بوجودآمده است . فرصت را برای درك لذت نباید ازدست داد وبرای نیل بدین‌مقصود آدمی نباید از ارباب انواع ، مرگ وعقبات آن بیم و هراس داشته باشد .

فلسفهٔ اپیکور یکسره ازذیمقراطیس گرفته شده‌است واوجهان را کاملاجسمانی میدانست که از ذرات لایتجزی که دایم در حرکت و ابدی و قدیمند بوجود آمده است . بوجود خدا اعتقاد نداشت و روح را نیزمانند جسم مرکب ازذرات میپنداشت و پس ازمرگ فانی میشمرد .

اپیکور برای جهان خالقی قائل نیست و پیدایش آنرا در اثر تصادم اتمها در فضای لایتناهی میداند . بعقیدهٔ او حیوانات مختلف دراثر تکامل بوجود آمده‌اند ودر حقیقت دوهزار و دویست سال قبل از داروین واضع فرضیهٔ تکامل بوده است .

اپیکور در عهد خود از خوشبخت‌ترین مردم بشمار میرفته است . هرگزغم و غصه بخود راه نمیداد . استفاده از لذائذ زندگی را مهمتر از هرچیز دیگرمیدانست هیچ فیلسوف و پیشوائی مانند او عزیز و محبوب مردم زمان خود قرار نگرفته است.

گفتار و عقاید هیچکس چون گفته‌های او دل آدمی را شاد و خرم نتوانستی کرد .
خلاصه گفته‌های وی بشرح ذیل است :

۱ـ در جستجوی لذائذ معنوی برآئید چون هرگز فنا ناپذیرند.
۲ـ پیرامون زحمتی که سبب رنج والم باشد نگردید .
۳ـ در دوستی استوارباشید چون رفاقت ودوستی‌تنها عاملی است که اندوه والم آدمی‌را کم تواند کرد.

اپیکور همهٔ عمر خود را در سامس بسرآورد . ازدواج نکرد وزندگانی خود را وقف فلسفه ودوستی‌نمود . برخلاف فیثاغورث با اشتراك اموال مخالف بود ومعتقد بود که این مسلك باعث اختلاف میان دوستان میگردد . در طول عمر خود بامراض گوناگون وصعب‌العلاج دچارآمد ولی هرگز ازرنج بیماری باشاگردان خود صحبت نکرده و پیوسته از فلسفه‌اش سخن میرانده است . درضمن دردهای سخت جسمانی به درك لذائذ روحانی مشغول بوده و حتی در ایـن حالت نیز زندگانی بنظر او زیبا و دل‌انگیز جلوه میکرده است .

این فیلسوف بزرگ ۷۲ سال زیست کرد و سرانجام در ۲۷۰ سال قبل از میلاد مسیح چشم ازجهان فرو بست و دردل تیرهٔ خاك آرامش ابدی یافت .

حکایت

هرگز از دور زمان نتالیده بودم و روی از گردش آسمان درهم نکشیده مگر وقتی که پایم برهنه بود واستطاعت پاپوشی نداشتم . بجامع کوفه درآمدم دلتنگ یکی را دیدم که پای نداشت سپاس نعمت حق بجای آوردم وبر بی کفشی صبر کردم .

(سعدی)

بقلم : مرحوم میرزا محمدعلی چهاردهی

تاریخ مختصر فرقه های اسلامی

در تاریخ اسلام و فرقه‌های مذهبی نخستین شیرزنی که از حق خود دفاع کرد، زهرا دختر محمد (ص) بود ، مورخان و تذکره نویسان نوشته‌اند . فاطمه در میان گروه مهاجر، انصار در مسجد رسول حاضر شده دربرابر هزاران‌نفراز مردم دادسخن داد ، خلیفه اول اسلام‌را نکوهش نمود .

این محاکمهٔ تاریخی از مشهورترین ماجراهای تاریخی است ، تأثیر سخنان این شیر زن اسلام چنان شد که فرقه‌های سیاسی و مذهبی تشکیل گردید ، سالیان دراز درآفریقا سلطنت فاطمیان حکومت کرد و بر خلاف اموی و عباسی چشمك‌میزد.

آل علی در برابر امویان و عباسیان ایستادگی کردند ، خونها ریخته شد ، مدرسه‌های ملل و نحل در اسلام پدید آمد ، هرگاه درست در خطابه زهرا دقت‌شود روشن می‌شود که یگانه دختر پیامبر ، چگونه روحیات عرب‌های‌آن زمان راتشریح نمود ، نفاق دو روئی بزرگان عرب را برخشان کشید بآیندگان پند و درس عبرت داد ، این محاکمه تاریخی در زمانی آغاز شد که دنیا در تاریکی و بت پرستی بود طلیعه اسلام جهان آن روز را بیدار و روشن ساخت .

قدیم‌ترین کتابی که این خطابه تاریخی‌را ثبت نمود کتاب بلاغات النساءتألیف لابن ابی‌طاهر طیفور « ۲۰۴ ـ ۲۸۰ ﻫ . ق چاپ مصر است :

اینك خطابه تاریخی :

۱ـ رهبری محمد ص وتاریکی ملتها

ـ گواهی میدهم که پدر من محمد (ص) عبد او ورسول اوست ، اختیار کرداو را از آن پیش که رسالت دهد و نامبردار کرد از آن پیش که خلقت فرماید، بر گزید از آن پیش که مبعوث نماید .

گاهیکه مخلوقات در بنگاه غیب مکنون و در سترات هولناك مصون، بنهایت تاریکی نیستی نزدیك بودند ، چه خداوند عالم بود بمصالح امور ، حاویست بحوادث دهور ، داناست بمواقع مقدور .

پس محمد را مبعوث نمود از برای تمام امروامضای حکم . انفاذ مقادیرمحتومه چون نگریست ملت‌ها را پراکنده و پریشان ، معتکف آتشکده‌ها عابد بت ها، منکر خداوند رحمن ، پس روشن‌ساخت بنور محمد (ص) تاریکی ایشانرا ، مشکوف‌داشت مشتبهات ایشان را ، نمودار نمود مبهمات و مشکلات ایشان را .

۲ـ محمد (ص) بسوی آخرت شتافت

ـ پس محمد (ص) برخاست در میان ایشان ، بخواندن هدایت و راندن از نادانی ، بینش دادن عمومی ، رهنمونی کرد بسوی دین استوار وراه راست .

آنگاه خداوند را مختار ساخت در اقامت دنیا و اختیار آخرت ، پس او را گرفت از در رأفت و رحمت .

پس محمد (ص) سفر کرد از زحمت این‌دنیای ناپایدار بسوی آسایش‌جاودانی، محفوف شد بفرشتگان ورضوان پروردگار غفار و مجاورت خدای بزرگ .

درود خدای بر پدرمن که پیامبر او ، امین او ، بروحی او ، برگزیده او از مردم اوست ، چون ازستایش خداوندیکتا ودرود برمصطفی بپرداخت مهاجر وانصار را مخاطب ساخت .

وظیفه عمومی مردم چیست؟

ـ فاطمه فرمود:

ای بندگان خدا شما درفش های افراخته خدائید از برای او ، امر و نواهی خدا وبردارنده دین خدا ووحی خدائید ، امنای خدائید برنفوس خود ، فرستادگان خدائید در ابلاغ احکام بسوی ملتها ، گمان می کنید .حقی است ازبرای شما ، این صفات صادق است درحق شما وحال آنکه نه چنین است !!

۴ـ میثاق الهی درچیست ؟

ـ همانا خداوند در میان شما عهدی مقدم داشت ، بقیه مستخلف گذاشت یعنی علی‌بن ابیطالب ، او خدای را کتاب ناطق است ، قرآن صادق است ، نور فروزان ، روشنائی درخشان است ،

مشهود است حجج وبصایرش مشکوف است و سرایرش آشکار و نمودار است ، ظواهرش مغبوط مردم است ، اشیاع او قاطنین بهشتند ، پیروان او تبارك الله ، قرآنی که تلاوت‌آن‌واسماع‌آن و استماع‌آن رساننده نجات وفرازنده درجات است‌بدستیاری این قرآن کریم حجت‌های خداوند رحیم مشکوف می‌افتد ، محرمات و محظورات و بینات وافی وبراهین‌کافی معلوم می گردد . فضایل مندوبه و مباحات موهوبه ، شرایع مکتوبه شناخته می‌شود .

۵ ـ فلسفه وقوانین اسلام

ـ همانا خداوند شرك را بشرافت ایمان از ساحت شما بسترد ، بصیقل صلوة کبر را از قلوب شما بزدود ، زکوة را تزکیه نفوس شما وسعت رزق شما فرمود ،

بریاضت روزه اخلاص شما را استوار ساخت بزیارت مکه دین را محکم نمود و دلها را بدست عدل منظم داشت .

همانا باطاعت ما ملت نظام پذیرد ، بامامت مـا پراکندگی و آشفتگی ایمن گردد .

جهاد عزت اسلام است ، صبر مستدرك اجراست ، موقوف است مصلحت عباد بر امر بمعروف را .

نیکوئی با پدر و مادر حافظ است از خشم خداوند ، صله ارحام خویشاوندان را افزون کند ، مکافات مردمان را ترسناك از ریختن خون کند وفای بنذر را سبب آمرزش فرموده و مکیال و میزان را ازبین بردن نقصان نمود . نهی از شرابخواری را پاك کننده پلیدی ساخت ، دوری ازقذف و بهتان را پرده لعن و بعد پرداخته ، تـرك دزدی را موجب عفت آورده و حرام کرده است خداوند شرك را که موجب تقریـر اخلاص واقرار بربوبیت است .

پس بترسید از خداوند قاهر غالب ، هم آغوش مرگ نشوید مگر گاهی که مسلمان باشید و اطاعت کنید خدایرا در اوامر و نواهی او همانا میترسند ازخداوند مردم عالم ودانا !!

آدمی گرچـه بسبب جسمانیت در غایت کثافت است امـا بسبب روحانیت درنهایت لطافت است بهرچه روی آرد حکم آن گیرد وبهرچه توجه کند رنگ آن پذیرد .

(جامی)

کتابخانهٔ ارمغان

بادهٔ کهن

عنوان مجموعهٔ بخشی از آثار منظوم سرایندهٔ توانا آقای کاظم رجوی متخلص بایزد است که اخیراً بزیور طبع آراسته گردیده و از طرف انجمن ادبی حافظ که سالهاست بهمت و کوشش بیدریغ فاضل ارجمند آقای حاج سید ذبیح‌الله ملک‌پور تأسیس یافته بکتابخانهٔ ارمغان اهداء گردیده است.

بادهٔ کهن شامل چامه‌ها، چکامه‌ها و تکه‌های متنوع است که در اکثر آنها مضامین بدیع و تازه ابداع گردیده و با بیانی شیوا که کمتر تصنع و تکلف در آن دیده میشود برشتهٔ نظم کشیده شده است.

آثار نظم و نثر آقای رجوی از روزگاران پیشین در ارمغان بطبع رسیده و فضلای دور و نزدیك که اوراق این نامهٔ ادب را از نظر گذرانده‌اند نیك بدان آشنائی دارند.

وی دوران عمرخویش را صرف تعلیم و تعلم نموده ودر رشته‌های مختلف ادب نیز دارای تحقیقات و تتبعات عمیقی است که اکثراً بچاپ رسیده و علاقمندان را بهره‌مند ساخته است.

از آنجمله است فارابی و فلسفهٔ او که بعنوان ضمیمهٔ مجله ارمغان در سال ۱۳۱۲ شمسی بچاپ‌رسیده، روش نگارش و ترجمه، خطبهٔ توحیدیهٔ ابن‌سینا، بهترین روش در آموزش، خردپژوهی، وغیره که همهٔ آنها ازروی بصیرت و تدقیق نگاشته شده ومورد استفاده و استفاضهٔ دانش‌پژوهان قرار گرفته است.

اینك جای آن دارد که انتشار مجموعه جدید را بدوست شاعر ارجمند آقای

رجوی تبریك گفته آرزو نمائیم درخدمات ادبی خویش دراین ایام که کاخ رفیع فضل وهنر روبویرانی است همواره موفق وکامیاب باشند و نیز ازجناب آقای ملك‌پور رئیس انجمن‌ادبی حافظ که ازدوستداران صدیق شعروادب بوده وهیچگاه ازتشویقات مادی و معنوی دراین باره دریغ ننموده‌اند سپاسگزار باشیم .

سالنامهٔ کشور ایران

سالنامهٔ سودمند کشورایران که ازسال۱۳۲۴ خورشیدی ازبهترین وجامعترین سالنامه‌های کشور شناخته شده بانضمام تقویم بغلی چندی قبل منتشر و در دسترس همگان قرار گرفته است .

مطالب متنوع ، آمارهای موردلزوم ، مقالات علمی وادبی ، سازمانهای اداری و دهها موضوعات و مباحث مختلف و اطلاعات گوناگون که هر کس را بدان احتیاج است درنشریه سال‌جاری گنجانیده شده آنسان که هر کس مطابق ذوق‌وسلیقهٔ خویش میتواند بآسانی موضوع دلخواه خود را درآن یافته واز مطالعهٔ آن بهره‌ور گردد .

قسمتی از مطالب این تقویم را مقالات علمی و ادبی تشکیل داده که در خور مداقه ومطالعه‌بوده ودرنوع خود کمترسابقه‌ونظیر داشته است.

ازلحاظ نفاست کاغذ و چاپ و تنظیم موضوعات دقت قابل ستایشی در آن بکار رفته که مورد تمجید و تحسین میباشد .

ما خدمات بی‌شایبهٔ دوست فاضل گرامی آقای محمد رضا میرزا زمانی مؤسس ومدیر سالنامه کشور ایران و دقت‌نظر شاعر گرامی آقای ادب‌بیضائی را ستوده‌کامیابی ایشانرا درخدمات مطبوعاتی همواره آرزو مینمائیم .

« نامهٔ ماهانهٔ ادبی ، علمی ، تاریخی ، اجتماعی »

دورهٔ ـ سی و پنجم
شمارهٔ ـ ۲

شمارهٔ ـ دوم
اردیبهشت ماه ۱۳۴۵

تاسیس بهمن ماه ـ ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز ونگارنده : محمود وحید زاده دستگردی ـ نسیم)

بقلم : آقای محیط طباطبائی

نظری به ادبیات فارسی

این اصطلاح نسبة تازه ادبیات که از صد سال پیش بدین طرف نخست بوسیله ترکان عثمانی وسپس نویسندگان لبنانی ومصری و ازآغاز نهضت مشروطه درمطبوعات فارسی بکار رفته عیناً افاده همان مفهوم وسیعی را میکند که لیتراتورای لاتینی در زبانهای جدید فرنگی عرضه میدارد .

کلمه ادبیات بههمان لفظ مأنوس ادب‌قدیمی برمی گردد که درسده دوم هجری از زبان پهلوی بوسیله ابن‌مقفع بصورت «آداب» وارد زبان عربی شده و سپس «ادب» مفرد را به قیاس ازآن مشتق ساخته‌اند .

مفهوم فعلی ادبیات فارسی یا لیتراتور فرنگی بمراتب وسیعتر از مدلول لیتراتورای قدیم لاتینی یا آداب معرب عصر عباسی و یا آئوین و آدوین پهلوی و آذین وآیین فارسی دری است که آداب را ازآن گرفته‌اند و شامل همه آثار لفظی و کتبی منظوم و منثور ادبی و علمی و هنری ودینی یك ملت ویا مجموعه‌ای از اقوام

وطوایف میشود که برمنوال معینی بیان اندیشه واحساس می کنند .

وقتی امروز ادبیات ایران می گوئیم مفهوم بسیاروسیعی را ازآن اراده میکنیم که شامل‌کلیه یادگارهای اقوام وطوایفی می‌شود که از دیرینه‌ترین روزگار تاریخی تا عصر حاضر در عرصهٔ جغرافیائی ایران به مرور زمان اظهار وجود و ایجاد اثری یافته اند .

بنابراین همه اقوامی که در این سرزمین در طول مدت چهار هزار سال زیسته و به زبانهای مختلف و خطوط گوناگون آثاری از جلوه‌های روحی و عقلی خود به یادگار برجا نهاده‌اند درتشکیل مفهوم‌کلی و جامع ادبیات ایران شرکت داشته‌اند .

ادبیات ایران شامل آثار بازمانده عیلامی و کاشی و آراراتی و میتانی و مادی و پارسی باستانی و ارمنی و کوشانی و پارتی و سغدی و خوارزمی و طخاری و سکزی و ختنی و فارسی دری و طبری و گرگانی و آذری و لری و افغانی از سکنه بومی فلات ایران و آثار بابلی و آشوری و آرامی و یونانی و سریانی و عربی و ترکی و تاتاری و جغتایی هم میشود که از مهاجرین و یا مهاجمین خارجی در این کشور به یادگار مانده است .

زبانهای عیلامی و بابلی و آشوری و پارسی و آرامی و یونانی و پهلوی و اوستایی و سغدی و طخاری و ختنی و ارمنی و سریانی و عربی و غزی و مغولی و جغتایی و کردی وطبری وپشتوباخطوط میخی‌وآرامی ویونانی‌وپهلوی وارمنی وسریانی و نسخ و کوفی و آیغوری وفارسی یانستعلیق هریك به‌نوبه خود سهم قابل ملاحظه‌ای دراین سرمایه مشترك‌جاودانی برجا گذارده‌اند ورسیدگی بحساب آنها درشأن ادبیات ایران ووظیفه دراین ادبیات پهناور است .

صرف‌نظر از ادبیات فلسفی و علمی ایران که از قرن دوم تا قرن ششم هجری به خط و زبان عربی نوشته شده و از نظر جهانی ارزش خاصی دارد در فصول دیگر

ادبیات کشور ما سهم ادبیات فارسی بیش از همه انواع و فصول دیگر از مرحله رشد و کمال و توسعه گذشته و در مدت هزار و سیصد سال برجسته ترین شاخص معرفت و جلوه گاه آزاد تجلیات مختلف فکر و روح مردم بیشماری قرار گرفته است که با هموطنان ما دراختیار فارسی جهت بیان مرام خود شرکت داشته‌اند .

زبان فارسی دری بمنزله یك زبان انتخابی دسته‌جمعی ازطرف اقوام وطوایفی شناخته شده که از کناره‌های رود سند و سیردریا تا سواحل رود کورا و فرات و از ساحل دریاچه خوارزم و خزر تا کنار دریای عمان و خلیج فارس بهزبانها ولهجه‌های مختلف سخن میگفته‌اند اما از تاریخی که تعیین مبدأ قطعی آن خالی از اشکال نیست همگنان ، این زبان دری را برای بیان احساس و اندیشه مشترك خویش برگزیده‌اند .

زبان فارسی دری که قریب هزار سال در دربار پادشاهان اشکانی و ساسانی و سده اول و دوم اسلامی زبان سیاست و اداره محسوب میشد و مقدمه آشنایی مسلمانان عرب با ایرانیان تازه مسلمان بوسیلهٔ آن انجام پذیرفت ، از سده دوم هجری ببعد وضع خاصی پیدا کرد که از مرحله گفتگو و لفظ بمرحله خط و ادب و شعر و قانون درآمد و حنفیان آن را پس از زبان عربی ، زبان مذهبی مسلمانان عالم شناختند.

این تحول وضع اجتماعی ، به فارسی دری چنین توفیقی داد که دهها زبان و نیمزبان ولهجه قدیمی را در چهارسوی کشور ما ازمرحله خط وادب و کتابت ورواج بیرون راند وخود برجای همه نشست .

اینك قرنهای متعدد میگذرد که پایه اساسی ادبیات ملی‌ما برزبان فارسی دری قرار گرفته است وباهمه تحولاتی که در نتیجه تغییر و تبدیل واوضاع واحوال ممکن بوده عارض آن گردد و مانع از ترقی یا موجب سقوط و عقب افتادگی آن شود خوشبختانه قوام بنیان لغوی و استحکام مبانی دستوری آن به درجه‌ای از استواری و

پایداری رسیده‌بود که برهمه موانع چیره میگشت وهم‌اینك بههمان صفاودرخشندگی وپاکیزگی دیرینه خود باقی مانده است .

شیوایی و رسایی و خوش آهنگی و شدت انسجام و امتیاز صورت الفاظ آن نسبت به صورت الفاظ زبانها و لهجه‌های دور و نزدیك بدرجه‌ای از قدرت و وضوح و تجلی بود که با وجود آمیزش تحمیلی یا اختیاری با الفاظ آرامی و عربی و غزی و تاتاری و جغتایی و هندی همواره دامن دستور خود را از آلودگی به مختصات صرفی و نحوی زبانهای دیگر بر کنار میداشت و الفاظ دخیل را مانند مهمان عزیز، نه فرزند اصیل درآغوش خود باتغییر حالت تلفظ درزیرقید تابعیت ازقواعد ترکیبی خود نگاهداشته است .

این استحکام مبنای لغوی در فارسی دری بدرجه‌ای نیرومند است که هرگاه یك لفظ محلی ویا پهلوی و اوستایی بخواهد پروانه همزیستی با الفاظ فارسی دری را بدست‌آورد ناگزیراست درساختمان ظاهری خود تغییری متناسب بامختصات ظاهری زبان فارسی بدهد .

مثلا ارتخشتره و خشتره پاوان و رفشتار و آریانا و اروند اسب و امره تات و اپورناك ناگزیر است که شکل اردشیر وشهربان ولشکر وایران و لهراسب و مرداد و برنا را بپذیرد تا حق ورود درسیاق کلام فارسی بدست‌آورد .

تذکر این نکته را بجا مینگرد که شعر منسوب به عباس مروزی یا حنظله بادغیسی و فیروز مشرقی با سرودی که از زبان آن شاعر مست عرب در بصره شنیده شد همچون سرود آتشکده کرکویهٔ سیستان و خسروانیات و دو بیتی کودك سیستانی و سخن منظوم منسوب به بهرام‌گور و آنچه در قسمتهای پازند از اوستا به یادگار مانده است همگی مظاهر یك سرآغاز کامل و رسا و درخشنده و سلیس از زبانی‌است که خیلی پیش از آنچه تصور میشود در بیان اندیشه طبقات راقیه مملکت مراحل

ترقی و تکامل را قبل از ورود بمرحله تعمیم و خط و کتابت پیموده بود واگر احیاناً در نمونه‌های قدیمی موجود آثار ضعف تألیف و عدم انسجامی دیده شود قطعاً مربوط به اختلاف لهجه محل روایت بازبان فارسی دری یا کمی تجربه گوینده ونویسنده در کار سخنوری بوده است .

مسلم است اگر ما امروز آثار شعرای قدیم اصفهان را که پیش از قرن چهارم هجری به فارسی دری سخن سروده‌اند یا نمونه های ابتدائی شعر قطران تبریزی را پیش از فراگرفتن درس زبـان دری بر ناصر خسرو ، در دست داشتیم آنها را مانند گفته‌های محمدبن وصیف سجزی در روزگار یعقوب لیث ، فاقـد انسجام و فصاحت گفتار حنظله بادغیسی و فیروز مشرقی و حتی بهرام گور مییافتیم زیرا بهرام ، زبان دری را برای اینکه در مداین زبان تکلم دربار شاهی بوده ناگزیر نیکوآموخته ودر سخن گفتن بدان توانائی داشته است .

زبان فارسی دری در مدت هزار و دویست سال مانند جریـان آب زلال و گوارائی که برسطح باغ و دشت بگسترد ، در اطراف و اکناف ایران و نواحی مجاور آن پیش رفته و در هرجا به رستن سبزه و شکفتن گل ولاله دربوستان خیال و اندیشه کمك کرده است .

امتیاز ادبیات فارسی با ادبیات ایران در این نکته است که ادبیات فارسی در قلمرو وسیع یامحدود ایران سابق ولاحق محصور نمانده واز طرف شمال تا شهرسرای یا استالینگراد کنونی درکنار رود ولگا و باغچه سرای در ساحل کریمه و از طرف جنوب تـا حبشه و زنگبار و صحار در جنوب عمان و از سوی شرق تـا سواحل دو اقیانوس آرام و هند و از مغرب تا کنار دریای آدریاتیك و رود نیل پیش رفته و در همه‌جا منشأ ظهور آثار منظوم و منثور گشته و در ترکیب بندی زبانهای ادبی مردم هرمحلی شرکت جسته است .

در ادبیات گرجی و ارمنی و ترکی شرقی و ترکی غربی و اردو و هندی و پنجابی و سندی و مهاراتی و گجراتی و تلگو و تامیل و بنگالی میتوان آثار نفوذ مستقیم زبان فارسی و داستانهای ایرانی و تأثیر قواعد و اصول ادبی فارسی دری را مانند آفتاب روشن نگریست ودر تاریخ ادبیات این زبانها غالباً زبان فارسی و آثار ادبی آن مانند سنگ بنای اول معرفی شده است .

دراین صورت ادبیات فارسی دارای مفهوم وسیعی میشود که ما را از حدود مملکت و ملت و حتی کیش و آئین مخصوصی هم فراتر میبرد وجای پای فارسی دری را در داستانهای ملی گرجستان و سخنان حکمت آمیز کبیر هندو و بیانات نانك صاحب و ادعیه و اقوال یزیدیهای کنار رود فرات و افسانه های ترکستان چین میتوان یافت .

در کنگره تعلیمات اکابر روستایی بسال ۱۳۲۸ در میسور ، نماینده کشور برمه برخی الفاظ را به زبان برمه‌ای ذکرمیکرد ومیگفت اصل آنها را درفرهنگ‌بومی ، پارسی میدانیم که از راه هند به کشور ما درآمده است .

سهمی که هندوستان در تشکیل مجموعه نثر ونظم و ادبیات فارسی داشته و دارد و شاید از سهم ملت ومملکتی که بنیانگزار ومروج این ادبیات بوده است کمتر نباشد و با وجودیکه عرصه زمانی برای رواج و توسعه زبان فارسی در هند از نصف مدتی که در ایران دوره اسلامی رونق بارار داشته چندان افزونتر نیست ولی حجم محصول کار فکری و هنری در زبان فارسی هند شاید از حجم محصول کارایران در مدت نظیر و مشابه آن بیشتر باشد و مقدار آثار بازمانده فارسی عصر تیموریان هند ازکمیت آثار فارسی مربوط به‌عصر صفوی بزرگتر به‌چشم آید .

باید در نظر داشت که زاویهٔ دید ادبیات ایران را باید از زاویهٔ دید ادبیات فارسی جدا نگریست .

وقتی ما بخواهیم از ادبیات ایران بطور کامل و شامل حساب بر گیریم باید کتیبه بیستون را به سه خط وزبان واوراق بردی آرامی الفیوم مصر و کتیبه کوشانی به خط یونانی کوهسار افغانستان را با کتیبه یونانی فرهاد چهارم در شوش و زند و اوستا وپازند و رساله‌های یونانی وسریانی که بنام خسرو اول نوشته شده وترجمه‌های سریانی و عربی کلیله و دمنه و فقه ابوحنیفه و شعر ابونواس و کافی کلینی و دیوان مهیار دیلمی و فرمانهای آیغوری ایلخانان مغول وکلیات ترکی امیر علیشیر و دیوان ترکی شاه اسمعیل و دیوان احمد شاه درانـی و اشعار شیخ رضای طالبانی و بویرق شیخ صفی را مانند شاهنامه وگلستان و مثنوی و مناجات خواجه عبدالله و رباعیات منسوب به خیام و دوبیتی‌های باباطاهر وفهلویات شیخ صفی‌الدین مطرح بحث وتحقیق قرار دهیم و بدون تصور اختلاف نژاد وزبان و خط وزمان و عوامل مختلف ایجاد و ابداع ، همه را بمثابه یك واحد ادبی از نظر پژوهش بگذارنیم .

اما وقتی از ادبیات فارسی سخن میگوئیم باید ازمرزهای جغرافیائی وتاریخی ایران بگذریم ودر رکاب زبان فارسی عرصه پهناوری از آسیا واروپا وافریقا وجزایر اقیانوس هند را به پیمائیم تا آثار امیرخسر دهلوی و خواجه حسن و فیضی دکنی و بیدل و غنی و غالب و اقبال و نوشته‌های ابوالفضل و جهانگیر و منیر لاهوری و شعر سلطان سلیم و هشت بهشت بدلیسی و صدها اثر منظوم و منثور دیگری کـه از عهد سلجوقیان تا آغاز جمهوریت در قلمرو وسیع سلطنت آل عثمان به فارسی دری نوشته شده و همچنین کلیه اسناد مربوط به دوره حکمرانی کمپانی شرقی انگلیسی را در دوران استیلا برهندتا۱۸۳۷ که‌لرد ما کولی‌رشته ارتباط فارسی‌را باحکومت هندبرید باید از نظرپژوهش وسنجش بگذرانیم .

این مجموعه بی‌نظیر متنوع و شگرف از آثار ادبی که در عرصه پهناوری از

جهان قدیم بزبان فارسی نوشته شده همه در مفهوم کلی ادبیات فارسی محل و مرتبه خاصی دارد .

برای درك عظمت مقام ادبیات فارسی باید بمیراثهای ادبی و مذهبی مسلمانان چین و تاتارهای غازان و مسلمانان بوگواسلاوی و دفاتر و اوراق مولویهای قبرس و شیرازیهای سواحل و جزایر افریقای شرقی مراجعه کرد و با مبانی لغوی و ادبی زبانهای ترکی عثمانی و ترکی قفقازی و چرکسی و ازگی و استی و ترکی جغتائی و ترکی کاشغری و پنجابی و سغدی و مهاراتی و تلکو و مالالان و سیلانی و اردو و هندی و بنگالی و آسامی و نپالی و برمائی و جاوه‌ای رسیدگی نمود و دریافت که ادبیات‌فارسی دراین جهان پهناور چه‌سهم بزرگی را برعهده داشته ومصدر چه‌خدمات مهمی شده است .

سالهاست که بتقلید ازخاورشناسان فرنگ درطبقه‌بندی ادبیات ایران وادبیات فارسی حد و مرزی را رعایت نکرده‌ایم و از طرحی که برون خاور شناس در کتاب تاریخ ادبیات ایران خود از تذکره نویسان شعرای فارسی الهام گرفته و برمجموعه ادبیات ایران تطبیق کرده بود پیروی کرده‌ایم .

این ترتیب در برنامه های تدریس و کتابهای درسی و دروس مدارس عالی و متوسطه موضوع ادبیات فارسی را درضمن کلیات مربوط بادبیات ایران چنان مستهلك ساخته که برنامه و درس و مدرس و مدرسه در هیچ مرحله‌ای حتی در مرحله اعطای عناوین ستبر و سنگین تحصیلی از عهده تشخیص وتعیین و تفریق حدود آنها برنمیآید وحق پارسی را ادا نمیکنند .

بطورکلی باید اذعان کرد با حق تقدمی که قاعدة باید بادبیات فارسی داده‌شود. باز ادبیات فارسی فرع ادبیات عمومی ایران شناخته میشود و اوقاتی که باید صرف تحقیق و تتبع وتکمیل مباحث ادبیات فارسی شود ودر ساعات محدود و دروس معدود

چنان در میان مباحث نامحصور مربوط بزبانها و مذاهب قدیم و جدید و لهجه‌های بومی وخارجی وملل‌ونحل وفنون معروف بعلوم ادبی تقسیم وتوزیع میشود که بادبیات فارسی ازآن میان‌سهم قابل ملاحظه‌ای نمیرسد .

تصور می کنم اگر مراجع امر در برنامه دبیرستانها سهم ادبیات فارسی را بصورت یك واحد اساسی مستقل بر اجزاء مشترك زبانهای قدیم و جدید ترجیح بدهند وبدون توجه به آنچه ممکن است مشغول تعریف ادبیات ایران گردد تنها به همان حوزه محصور ادبیات فارسی عنایت خاص و مستقل وثابت و متکی به مطالعات واطلاعات لازم مبذول‌شود ومباحث مخصوص‌به ادبیات فارسی زنده ، فراخنای‌حوصله دانش آموزان را تا طی مرحله نهائی متوسطه قرار گیرد نتیجه آن مفید تر از این خواهد بود که وقت و استعداد و نیروی دانش آموز در میان مباحث پراکندهٔ گوناگونی تلف شود که تنهااسم ادبیات ایران می‌تواند حلقه ارتباط آنها معرفی گردد .

بدیهی است در این مرحله ، آشنائی دانش آموز ادبی دبیرستان به نامها وکار های کسانی که در هند و آسیای صغیر و بالکان و قفقاز و خیوه و بخارا و افغانستان وپنجاب و سند و هندوستان و پاکستان شرقی به زبان فارسی بیان اندیشه و خیال کرده‌اند سودمندتر از شناسائی اسامی و آثار آن دسته از بزرگان ایران است که به زبانهای عربی وجغتائی ولهجه‌های محلی و زبانهای باستانی ازخود اثری به‌یادگار گذارده‌اند .

در اینجاست که ابوالفضل و امیرخسروو‌جهانگیر و شاه سلیم و فضولی ناگزیر بر امیرعلیشیر و شاه اسمعیل و مهیار دیلمی و ابونواس حق تقدم درشناسائی را پیدا می کنند درصورتی که کرسی ادبیات فارسی در دوره‌های عالی نیز از زواید وضمایم مربوط به ادبیات ایران پیش از اسلام و پس از اسلام پیراسته شود و شامل بحث و مطالعه در زمینه اصلی آثار فارسی از متون نظم و نثر و تحقیق درباره آنها گردد و

حق زبانهای قدیم و لهجه های جدید و زبانهای عربی و ترکی در عهده کرسیهای جداگانه مستقلی قرار گیرد و تصدی آنها به کسانی واگذار گردد که تدریس همان مواد را در حدود دورهٔ عالی و اعلی در مدارس عالی آنکارا و اسلامبول و تاشکند و باکو و مسکو و بغداد و قاهره و پاریس ولندن و کپنهاك و برلن وشیکاغو بتوانند از عهده تدریس برآیند .

آنوقت است که ارزش ادبیات فارسی و زبانهای باستانی و زبانهای زنده عربی و ترکی و جغتائی و دینهای قدیم و جدید ایران بصورت مجزا و در حدود معین و مجالهای مشخص معلوم و تفاوت نتیجه کار با ترتیبی که اکنون مجری است شناخته خواهد شد .

ادبیات فارسی امروز باید به جای غوطه وری در مسائل فرعی دیرینه که با مقتضیات ادبی عصر حاضر تناسبی ندارد آغوش خود را جهت پذیرائی وپژوهش حقایقی بگشاید تااین کاخ سربلندی که رودکی وفردوسی و نظامی وسعدی آنراپی افکنده اند همواره استوار و دل افروز بماند .

تشبیه

دروغ گفتن بضربت شمشیر ماند اگر جراحت درست شود نشان همچنان بماند چون برادران یوسف پیغمبرعلیه السلام که بدروغ موسوم شدند براست گفتن ایشان اعتماد نماند .

یکی را کـه عـادت بود راستی
خطائی کند در گذارنـد از او
و گر نامـور شد بقـول دروغ
دگر راست باور ندارند از او

(سعدی)

بقلم : آقای مرتضی مدرسی چهاردهی

سیر حکمت و عرفان در ایران باستان

میرزا آقاخان کرمانی درحکمت و عرفان تحصیلاتی داشت ، چون در فلسفه تاریخ و اجتماع مطالعاتی کرده بود صاحب نظر بود ، ازین جهت نوشته‌های وی درین زمینه سندیت دارد .

ــ درخطابه نوزدهم چنین نوشته است :

دور نیست که در حالت دیانت ایران در گیرودار اسکندر تغییرات کلی پیدا شده باشد ؟ !

چنانچه از عقاید قدیم یونانیان و رومیان ما در آثار عقایــد مجوسیان بسیار می‌بینیم !!

خیلی‌حرفها واعتقادات ازملت روم‌ویونان درزمان فتوحات اسکندرداخل‌عقاید ایرانیان‌شدهر گاه کسی‌اساطیر یونانیان‌را مطالعه کند با اعتقادات‌ستاره‌شناسان سیاره پرستان ایران مناسبت های بی‌اندازه در میابد .

در خطابه نوزدهم چنین نوشته است که :

پادشاهی کیان در جهان گیری اسکندر از اثر جهالت و سفاهت داراب هابنر گردید ، در عصر چهارم که ایران ملوك الطوایفی شد هرقطعه از این خاك پاك بزیر حکم ستمگری سفاك افتاد !

سراینکه پس از تاخت و تاراج لشکر اسکندر هر چه خواست ایـران را در زیر قلمرو اقتدار خود جزو روم قرار دهد ؟! بواسطه تباین جنسیت و ملت و کیش و دیانت ممکن نشد !!

از این‌رو اندیشه کرد و قطعات ایران را ما بین بزرگان ایشان پخش کرد که هیچگاه بواسطه رقابت ملت ایران متحد نگردند ودر صدد انتقام باروم برنیایند!!

همواره بسبب حکومت متعدده جنگ ونزاع در داخله باشد فرصت تاخت‌وتاز بر ممالك خارجه ننمایند از آنروز پادشاهی ایران ملوك الطوایفی گشت !

آنقدر هرج و مرج در ایران روی داد که شرحش نیازمند بتواریخ مفصل است! دور نیست که درحالت دیانت ایران نیز در گیرودار تغییرات کلی پیدا شده باشد!

چنانکه از عقاید قدیم یونانیان و رومیان ما درعقاید مجوسیان بسیار می‌بینیم از اینها برمی‌آید که خیلی حرفها و اعتقادات از ملت روم و یونان در زمان فتوحات اسکندر داخل عقاید ایران شده است .

خلاصه در عصر چهارم که ملوك الطوایف بودآن قوت طبیعی‌عالم بیك‌حرکت معدلانه که همواره اساس انتظام را خواهان است در آن گیر و دار و هرج و مرج بی‌اندازه‌ایرانیان اردشیر بابکان را که اول‌سلسله ساسانیان محسوب می‌شودبرانگیخت ودو باره طرح تازه واساس نوینی برای زندگانی و حیات دولت و ملت ایران چید .

در عصر اردشیر کیش زردشتی بصورت اصلی بلکه بصورتی مرکب از عقاید یونانیان و رومیان و بابلیان در ایران انتشار یافت و ترقی نمود .

خطابه بیستم گوید :

اردشیر بابکان بقوه طبیعی وغیرت ملی که دراو نهاده شده بوددر هوای‌ریاست و پادشاهی ایران برخاست و مؤیدات عصر و مقویات طبیعت او را همراهی کرد تأسیس اساس پادشاهی دربغداد نهاد، آنقدر غیرت وجوانمردی و استقامت درآن‌پادشاه بافتوت موجود بود که‌آنهمه اختلافات ملت وملوك الطوایفی رابصورت اتحاد باز گشت داد و سرسلسله ساسانیان گردید .

این دودمان بارها برای انتقام از رومیان عزم جزم نمود بیشتر کشور های

روم را مسخر کرد ، هندوچین در عصر و از دادن باج وخراج بایران مجبور گشت!
کیش زردشتی در مرتبه دوم نه بصورت اصلی آن بلکه بصورتی مرکب از عقاید
یونانیان و بابلیان در ایران رواج گرفته و ترقی نمود .

دراین دوره که‌آن راپنجمین عصر می‌خوانیم‌ترقیات ملت‌ایران روشنی‌مخصوصی
پیدا کرده بود .

بدین معنی که قوت سلطنت بادیانت و قوه ملت با طبیعت هم بصورت اعتدال
همه خادم یك هدف که ترقی باشد شدند وآنقدر عدل و داد ورفتارو کردار و گفتار
پادشاهان درحق رعیت و در اطاعت رعیت از احکام پادشاهی گردید که بیشتر ملل
عالم درآ ن عصر بشوکت و ثروت ملت ایران رشك بردند.

حکایت

هرگز از دور زمان نتالیده بودم و روی از گردش آسمان درهم
نکشیده مگر وقتی که پایم برهنه بود و استطاعت پاپوشی نداشتم بجامع
کوفه در آمدم دلتنگ یکی را دیدم که پای نداشت سپاس نعمت حق
بجای آوردم و بر بی کفشی صبر کردم و گفتم :

مرغ بریان بچشم مردم سیر
کمتر از برگ تره بر خوان است
وانکه را دستگاه و قدرت نیست
شلغم پخته مرغ بریان است

سعدی

بقلم : آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضتهای ملی ایران

(۱۵)

سقوط برمکیان

هارون الرشید برای نابود کردن دستجمعی برمکیان و تصاحب اندوخته‌ها و ثروت بیشمار آنان در صدد بدست آوردن بهانه و دست آویز مناسب و قانع کننده‌ای بود تا اینکه توسط کنیزکی از ماجرای همخوابگی خواهرش عباسه با جعفر برمکی که دارای دو فرزند نیز شده بودند و فرزندان آنها نهانی درمکه بسر میبردند آگاه شد و ببهانه حج عازم مکه گردید.

پس از رسیدن به مکه دستورداد هر دو کودك را بحضورش آوردند سپس دستور داد هردو را در چاهی انداختند و چاه را پوشانیدند، (۱).

هارون در بازگشت از سفر حج در حیره فرود آمد و چند روزی اقامت گزید سپس از راه بادیه رهسار بغداد شد و درجائی ازانبار بنام (حرف) در دیری که بآن (عمر) گفته میشد منزل و روزش را در همانجا گذارند.

چون‌شب فرارسید طبق‌دستورخلیفه خادمش مسروربدون‌برخورد باکوچکترین تلاش و کوششی سر جعفربرمکی مقتدرترین فرد دستگاه خلافت را ازتن جدا کرد (۱۸۷ هجری).

بامداد فردا نعش جعفررا ببغداد حمل کردند وبدن اورا سه شقه کرده بدرپلهای بغداد بدارآویختند.

۱- تجارت‌السلف صفحه ۱۵۱.

بفرمان هارون یحیی وفضل برمکی وهمه کسان و یاران برمکیان دستگیر و زندانی شدند . دارائی واملاك بیشمار آنان نیز مصادره وتصاحب گردید .

داستان سقوط برمکیان را تاریخ نویسان وداستان پردازان باآب‌وتاب شاعرانه در کتابهای خود آورده وعلل متعددی برای آن شمرده‌اند .

قـدر مسلم اینکه داستان همخوابگی عباسه وجعفر برمکی کـه برخی از نویسندگان آنرا علت اصلی خشم هارون الرشید دانسته‌اند ازهیچ نظر درست بنظر نمیرسد حتی برخی از مورخان در صحت این روایت تردید نموده و آنـرا افسانه‌ای مجعول میدانند .

آری برمکیان در راه احیاء آداب و سنن باستانی ایرانیان تا جائی که امکان داشت کوتاهی نمی کردند و شاید یکی از علل عمده سقوط آنـان نیز همین بود ، از آن جمله هارون‌الرشید را وا داشتند که در جوف کعبه آتشدانی بگذارد که پیوسته درآن آتش بیفروزند وعود بسوزند .

رشید دانست که باین اشارت میخواهند در کعبه بنیاد آتش‌پرستی بگذارند و کعبه‌را به‌آتشکده مبدل سازند(۱) .

هرچند گمان آتش‌پرستی در حق برامکه که ظاهراً بودائی بوده‌اند محل‌تردید است ولی از آنجائی که آنان بایرانی بودن خود افتخار میکردند بعید بنظر نمیرسد که برای احیای رسوم باستانی ایرانیان وجلب اکثریت مردم بچنین کاری مبادرت ورزیده باشند .

پس از قتل عام برمکیان هارون دستور داد هر کس ازآل برمك به نیکی یاد کند اورا بقتل رسانند .

۱ـ الفرق بین‌الفرق صفحه ۵۸ .

از آن جمله پس از چندی اطلاع یافت که پیرمردی هر شب در خانه های طرفداران آل‌برمك بشرح فضائل و کمالات برمکیان میپردازد هارون درغضب شد و باحضار آن پیر مرد فرمان داد ماموران خلیفه پیرمرد را دستگیر نموده و نزد خلیفه بردند هارون دستور قتل اورا صادر کرد .

پیر گفت یا خلیفه امیدوارم که مرا آنقدر مجال دهی که شمه‌ای از حال خود معروض دارم ،

خلیفه گفت بگوی : .

پیر گفت مرا منذربن مغیره دمشقی گویند و آباء و اجداد من در سلك اکابر شام انتظام داشتند به سبب صنوف حوادث روزگار ونوائب لیل‌ونهار روز دولت من‌به شام نکبت تبدیل یافت و از کمال اضطرار با عیال و اولاد خود جلای وطن نمودم بعد از احتمال انواع محن خود را ببغداد رسانیدم و عیال و اطفال را در مسجدی نشانده بیرون آمدم بامید آنکه شاید کسی یابم که مرا درجوار خود پناه دهد .

چون بمیان بازار رسیدم جمعی ازاکابر و معارف را دیدم که باتفاق‌یکدیگر میگذرند باخود گفتم بی‌شك بدعوتی میروند و بنا بر آنکه بمرتبه‌ای گرسنه بودم که مجال مصابرت نداشتم از عقب‌آن جمع روان شدم ناگاه بدر سرائی عالی‌رسیدم حاجب پرده برداشت ومرا به طفیل آن مردم درون گذاشت ومن درآن سرا درآمده بگوشه‌ای نشستم و از شخصی که در پهلوی من‌بود پرسیدم که این منزل کیست وسبب جمعیت چیست ؟ جواب داد که : این منزل فضل برمکی است و موجب اجتماع عقدیست وچون آن عقد انعقاد یافت خادمان طبقهای زر آوردند وپیش هر کس‌طبقی نهادند ویك طبق بمن‌نیز دادند بعد ازآن تمسکات‌ضیاع وعقار نثار کردند تاهر کس که قباله‌ای بگیرد آن مزرعه از وی باشد و دو تمسك بدست من افتاد آنگاه مجلس برشکست چون قصد نمودم که ازآن خانه بیرون روم غلامی دست مرا گرفته باز

گردانید با خود گفتم که زرها و تمسکات را می‌خواهد ازمن بستاند اما بخلاف تصور مرا نزد فضل برد وفضل شرط تعظیم بجای آورده گفت :

ترا در میان این مردم غریب دیدم خواستم که شمه‌ای از حال تو معلوم خود نمایم بگوی که از کجا میآئی و دراین مجلس چگونه افتادی ؟

من قصه پرغصه خود از اول تا آخر تقریر کردم فضل گفت اکنون متعلقان تو کجا هستند ؟

گفتم : در فلان مسجد فرمود که خاطر جمع دار که ما اسباب فراغت ترا مهیا گردانیم .

پس غلامی را پیش طلبید ودر گوش اوسخنی گفت وتشریف فاخر درمن پوشانید و آن روز بمبالغه تمام مرا نگاهداشت و شب هرچند از توقف ابا نمودم و گفتم : اطفال من درآن مسجد گرسنه و برهنه‌اند بجائی نرسید و روز دیگر رخصت انصراف یافته خادمی همراه من روان گشت و چون خواستم که بدان مسجد روم مانع آمده مرا بسرائی دلگشا برد ومن متعلقان خود را دیده پرسیدم :

شما را اینجا که آورده ؟

جواب دادند که دوش وقت نماز خفتن جمعی بمسجد آمده ما را بدین منزل آوردند و انواع طعامها و جامه‌ها پیش ما نهادند لاجرم بمراسم شکر الهی پرداخته بعد ازآن پیوسته ملازمت برمکیان می‌نمودم واز تواتر انعام واحسان ایشان میآسودم اکنون ای خلیفه اگرمن مدح وثنای این جماعت برزبان نیارم بکفران نعمت که موجب خذلان دنیا و آخرتست منسوب گردم .

هارون‌الرشید چون این حکایت بشنید قطرات اشک از دیده روان گردانید و هزار دینار سرخ در حق پیر انعام فرموده آزاد ساخت آنگاه پیر زمین خدمت بوسیده گفت :

ای خلیفه . هذا ایضاً من برکات‌البرامکه(۱) .

همچنین وقتی هارون‌الرشید خبر یافت که ابراهیم بن عثمان نهیک در مستی سوگند یاد کرده است که خون کشنده جعفر بن یحیی را بریزد دستور داد فرزندش عثمان پدر خود را با دست خود بقتل آورد .

با این ترتیب خاندان مقتدر برمکی نیز که امکان تسلط ایرانیان بر تازیان بوسیله آنان ممکن بود بفرمان خلیفه عباسی نابود گردید وآرزوی دیرین ایرانیان در نیل باستقلال سیاسی واجتماعی بعهده تعویق افتاد .

۱ـ دستورالوزراء خواند میر صفحه ٥٤ نقل از جامع‌الحکایات .

حکایت

روزی بغرور جوانی در راهی سخت رانده بودم و شبانگاه بپای گریوه سست مانده پیر مردی ضعیف از پی کاروان همی آمد و گفت چه خسبی که نه جای خفتن است گفتم چون روم که نه پای رفتن است گفت نشنیده ای که صاحبدلان گفته‌اند که رفتن و نشستن به که دویدن و گسستن .

(سعدی)

از : استاد سخن وحید دستگردی

یکغزل شیوا

ز جفت ابروی تو طاق و با غمت جفتم
چه لعلها که بمژگان ز فرقتت سفتم
بصفحهٔ زر رخساره کلک مژه ز خون
نوشت فاش هر آن غم بسینه بنهفتم
مقام‌چون‌وچرا نیست هرچه‌خواهی گوی
که از صمیم دل و شوق قلب پذ رفتم
شب امید وصال تو راه را بدو چشم
فشاندم آب و ز جاروب مژگان رفتم
غلام همت شمعم که شام تنهائی
شنید و سوخت سراپا چو درد دل گفتم
منم که بر سر بازار دهر یوسف وار
جهان فروخت و گیتی نمی‌خرد مفتم
طبیب وصل مداوا کند مگر ورنه
بمرگ میکشد این دردهای هنگفتم
شب فراق گر از حال من خبر خواهی
ز عیش و نوش وحیدم بدرد و غم جفتم

بقلم : آقای دکتر علی مظاهری

استاد دانشگاه پاریس

رسالة الفاظ الحکمة در مصطلحات حکمای فرنگ قدیماً و جدیداً

۲۵ (امور) ـ عشق یعنی حالت معشوق را باازآن خویش یکی دانستن (لا ـ بینطز) واین قول بوعلی‌سیناست در (الرسالة فی‌العشق) وسابقاً مشائیان کلیسای روم نیز بتبعیت (بونصرفارابی) ولاسیما (بوعلی سینا) عشق را که عین مهر و مهربانیست (امور ـ د ـ بین ویانص) از هوای نفس وشهوة (امور ـ د کونکوپیسانص) فرق‌نهادند وبونصر فارابی در (فصوص الحکم) بنقل وتفسیر (ابن العربی) وبوعلی در (رساله فی‌العشق) نوع اول را (عشق‌حقیقی) یا الاهی‌ونوع دوم را (عشق مجازی) یا شهوة وهوای نفس خوانند .

دلیل اثبات عشق بدون شهوة یعنی عشق خالص علاقه مادر و فرزندو برادری وحتی علاقه‌هائی است که از آن بوفا تعبیر کنند مانند وفای سگ وخداوندش نسبت بیکدیگر ولکن چونین مهرو وفائی بیشتر در اقوام بدوی و جوان موجود باشد و نیز در کودکان وجوانان اما در اقوام (متمدن)و افراد (گرم و سرد چشیده)کمترباشد وبهمین جهت حکیم (فروید)که در چنین محیطی می‌زیست نه تنها جماع و شهوت بلکه نهاد ونقش ناپیدای آنرا در کودکان رضیع اساس همه نوع مهر ومحبت دانست ولی بیرون گروه بخصوصی سائر حکما از مقالات وی استقبال ننموده‌اند .

۲۶ (انالوژی) ـ مجانسة ومماثلة ـ اما نه قیاس تمثیلی که فارابی آنرابمعنی

(ددو کصیون) استعمال نمود، درفقه اصول اسلامی آنرا مطلقا (قیاس) گویند (ابوحنیفه) راجع (کومپاراطیف).

۲۷ (انالیز) تجزیه و تحلیل است لکن منطقیان آنرا (استقراء) گویند (ابن المقفع و فارابی و بوعلی وغیرهم) و در جبر و مقابله (انالیزاندطرمینه) را (استقراء) می گفتند (ابوالحسن کرجی، کتاب الفخری فی‌الجبر و المقابلة).

۲۸ (انالیطیك) تحلیلی، (انالوطیقی) یا انا لوطیقا) یعنی (عکس) عنوان یکی‌ازدفاتر ارسطوست درمنطقیات میان (پاری‌ارمنیاس) بمعنی تفسیر و(افود قطیقی) بمعنی ایضاح.

۲۹ (انگواس) ـ حیرت و بهت، ترس بی‌سبب و اضطراب نا موجه که از جمله آلام نفسانی یا عصبیست.

۳۰ (انطی نومی) ـ در اصطلاح (کانط)تناقض منتج از تکلم درمبادی خلقت.

۳۱ (انطونیمی) ـ تناقض دولفظست در معنی چون حسن وقبح، وجود و عدم، وضدآن (سینونیم) باشد و آن ترادف معنیست.

۳۲ (انتی‌تئز) قول مدعی علیه، قول متضاد و متقابل، (تئز) یعنی قول مدعی (کانط) و (هئگل).

۳۳ (انطی‌تئطیك) ـ منسوب بقول مدعی علیه ـ متضاد و متقابل.

۳۴ (اپرصپصیون) ـ ادراك و شعور واضح (لایبنظر) در مقابین (پرصپصیون) ادراك ناقص وغیر واضح.

۳۵ (اپودیکطیك) ـ حکم واضح ولایح است لکن (افودقطیقی) بمعنی‌ایضاح یکیست از دفاتر منطق ارسطو.

۳۶ (اپوفانطیك) ـ قضیة (مقدمة) بکسر دال، المقدمة قول یوجب شیئاً لشیئی

او يسلب شيئاً عن شيئ وجعلت جزو قياس او حجة (بوعلى سينا) يعنى (مقدمة) قوليست كه موجب گرداند چيزى را برچيزى يامسلوب گرداند چيزى را ازچيزى وضمناً جزوى باشد ازقياسى يا حجتى ، وبفتح دال خواندن غلط باشد .

۳۷ (اپورى) ـ اشكال (ارسطو) تضاد دو قول متضاد (پورون) يافورون حكيم.

۳۸ (اپيثطيط) ـ اشتها كه نوعيست از شوق (قرون وسطى) وبوعلى شوق را گاهى بمعنى عشق آورده است .

۳۹ (اپيرثهنصيون) ـ ادراك در اصلاح علم النفس .

۴۰ (پوسطتر يورى) ـ اگر قيد باشد گوئى (بعد التجربة) اگـر صفتست گوئى (مجرب) .*

۴۱ (اـ پريورى) ـ اگر قيداست گوئى (قبل ازتجربة) اگرصفت باشد گوئى (لاتجربى) و هردواصطلاح ازحكيم (كانط)باشد در (نقد عقل مطلق) وسپس (هئگل) وجز هئگل آنرا معمول و مصطلح داشتند .

۴۲ (اپريوريزم) ـ اعتبار به (لاتجربيات) و عدول از مجربات يعنى اكتفاء به علوم لدنى .

۴۳(اشئطيپ يا اركئطيپ) ـ قالب مثالى (افلاطون) شكل وتركيب موجود درعلم بارى تعالى (مالبرانش) .

۴۴ (اسصئطيزم) ـ زهد وپارسائى و (اسصئط) زاهد وپارسا وكوشنده با نفس امارة بالسوء .

۴۵ (اسئيطه) ـ وجود با لذات (الله تعالى) ـ از نظر (اگزيسطئصياليزم) اين لفظ محصل نيست .

۴۶ (اسوصياصيون ديدئه) تداعى ادراكات و تصورات ـ اشتباك آنها .

۴۷ (اسوصیاصیونیزم) ـ انکار موجودیت عقلو نفس بذاتهما و ایشانرامنحصر بشبکه تصورات دانستن (هیوم) و (اسطیو وارط میل) و سائر معطله لندن براین قول بودند و عقل ونفس‌را ذاتاً موجود نمی دانستند وایشان این قول را از مقالات شمنان هند اخذ نمودند پس ازوقوف بر ترجمه انگلیسی بعضی‌از مقالات ایشان که در کتب فارسی موجود است که در هندوستان تألیف شده بود و سیاحان انگلیسی بلندن برده بودند .

وبطور کلی مقالات براهمه وشمنیه درعموم‌مکاتب‌فلسفی‌لندنیان‌تأثیربسیار عمیق داشته وهنوز هم دارد .

۴۸ (اسومئه) ـ قبول قضیة بالفرض .

۴۹ (اطاراکسی) ـ سکینه و سکون خاطر (افیغورس) و حکیم مزبور وجود آلام‌را انکار کرد .

درین صورت بایستی کـه وجود لذات را نیز انکار کردی ـ علی ای حال قوهٔ واهمه در ادراك آلام و لذائذ اثر شدیدی دارد و باراده قوی ومشق کرده می‌توان الم بسیار را اندك ولذت اندك را بسیار تصور نمود .

۵۰ (اتئئیزم) ـ انکار وجود باری تعالی و لاسیما انکار نبوت و ضـد آن را (تئئیزم) گویند .

۵۱ (اطوم) ـ جزؤ لایتجزی ـ از حکمای یونان و چین و هند واسلام گروهی معتقد بودند بوجود جزؤ لایتجزی منتهی هرجائی بکیفیت مخصوصی ـ (اطومیزم) از یونانیان (ذامقریطس) و (افیغورس) قائل بودند که کون ازجزؤهای لایتجزی حاصل شده وآنها را ماده می‌دانستند .

لکن چینیان و مسلمانان آنها را قوه هائی می‌دانستند که در قبضهٔ قدرت الاهی است .

محمدزکریا وحکیم‌ایرانشهری (جزو) لایتجزی‌را (جوهر) کیمیائی میدانستند نه (فیزیکی) وطبیعی .

۵۲ (اطریبوصیون) ـ (منطق) حمل بوجود وآن قضیه حملیه باشد .

۵۳ (اطریبوط) ـ (منطق) محمول مقابل موضوع و نحویان اولی را مسند یا خبر دومی را مسند الیه نامیدند یا مبتدی در نحو هرجای که (است و بود و باشد) واخوات‌اینهاست‌مسندالیه ومسند گوئی و گرنه‌مبتداوخبر باید گفت‌اگر بگوئی‌هواسرد است باعتبار منطق هوا موضوع سرد محمول وسردی حمل‌باشد وباعتبار نحوهوا مسند الیه و سرد مسند بود .

اگر بگوئی بهمان‌بمرد باعتبار اول بهمان موضوعست وبمرد محمول وبمردن حمل آن لکن باعتبار دوم بهمان مبتدا و بمرد خبر باشد .

۵۴ (اوتنطیصیطه) ـ حقیقت و (اوتنطیك) حقیقت .

۵۵ (اوطیزم) ـ بمعنی (اگوصنطریزم) و آن قولست بوجود خود و خویشتن دون موجودات دیگر و دون واجب الوجود و ایـن مقالت اصلی هندوان و لندنیان است هر دو .

بهمین سبب محمد (اقبال لاهوری) این مذهب اختیار کرد و حتی پنداشت که که مذهب اهل تصوف نیز همینست .

ولکن این اشتباهیست بزرگ زیرا که متصوفه نفس را بتدریج می کشند و از این امر بعشق الاهی و فنا فی‌الله تعبیر کنند و اقبال لاهوری بعکس این می کند یعنی خود را معشوق وخدا را عاشق پنداشته می‌خواهد خدا را در خود فدا کند ـ فتأمل ـ پس بطور خلاصه (اوطیزم) یعنی غیر از نفس خود دیگری وا بچشم حیوان در نگریستن و اورا فدای خود کردن و (ژان پول سارطر) برین مذهبست وغیر از ذات و نفس خود دیگران را شیاطین (انفر) می‌داند .

۵۶ (اوطوماطیزم)ـ حرکت ذاتیه اعضای حیوانات وحرکات غیرارادی اعضای انسان وآنرا (رئفلکس) گویند یعنی عکس‌العمل غیر ارادی و نامعقول .

(دیکرط) حیوانات‌را (ماشین) می‌دانست یعنی (طلسم) وآلت متحرك بلااراده فاقد نفس وعقل .

(ویلیم جیمز) و (ژانه) و برخی از متأخران گفتند انسان هم (طلسم) باشد مثلا اگر ازآتش دست خود را دور می کند این حرکت (طلسمی) است نه عقلی و گفتند پس عقل و نفس نیز ترکیبی باشند متعالی از مجموعهٔ حرکات طلسمیه و ذات را جزاین حقیقتی نتواندبود .

۵۷ (اوطوسوگژسصیون) ـ تلقین بنفس ـ راجع (سوگژسصیون) تلقین چیزی بنفس دیگری . راجع (مگنئطیزم) و (هیپنوطیزم) .

۵۸ (اوطوریطه) ـ مرجع تقلید و مجتهد وامام که از اصول و مقالات وحتی فروع را تقلید کنند (ارگومنط دوطوریطه) مقدمهٔ تقلیدی ـ تقلیدیات .

۵۹ (اکسیوم) ـ قول‌بدیهی ومقدمه بدیهی ـ (اکسیوماطیك) ـ منسوب‌بمقدمهٔ بدیهی ـ بدیهیات .

یکی مرغ بر کوه بنشست و خاست
چه بر کوه افزود و ازوی چه کاست
من آن مرغم و این جهان کوه من
چو رفتم جهانرا چه اندوه من
(فردوسی)

آغاز پانزدهمین سال :

کانون دانش پارس

روز اول دیماه سال ۱۳۳۱ خورشیدی دانشمند محترم آقای علی سامی که از مؤلفین و نویسندگان فاضـل شیراز میباشند و در آنموقع ریاست ادارهٔ باستانشناسی فارس و ریاست هیئت علمی تخت جمشید و سایـر ابنیه تاریخی فارس را عهده دار بودند ، از عده‌ای فضلاء ، دانشمندان ، نویسندگان ، شعراء و مؤلفین شیراز دعوت کردند تا انجمنی بنام « کانون دانش پارس » را تشکیل دهند تا این انجمن بتوانـد عنداللزوم هنگام مسافرت دانشمندان وفرزانگان کشور وهمچنین خاورشناسان ودانشمندان خارجی که بشیراز می‌آیند باآنها تماس بگیرد وشناسائی حاصل نماید . علاوه برآن هدفهای عالیتری نیز مانند چاپ کتب و رسائل مربوط بتاریخ و شرح حال رجال و دانشمندان فارس ومعرفی آثار تاریخی وبالا بردن سطح معلومات عمومی و غیر هم را مطمح نظر قرار دهد .

این پیشنهاد سودمند مورد موافقت قرار گرفت واساسنامه‌ای برای آن نگاشتند که کارنامه وهدف انجمن را مشخص گردانید .

چندماده آن بقرار زیراست :

۱ــ نشرمقالات وتحقیقات علمی وفلسفی و تاریخی .

۲ــ انعقاد مجالس سخنرانی و ایراد خطابه‌ها برای علاقمندان وطالبان دانش.

۳ــ تهیه شرح حال و انتشار تألیفات شخصیت های علمی وادبی و فرهنگی و هنرمندان فارس .

۴ـ تجلیل از شخصیت‌های علمی وادبی وهنری فارس .

۵ـ تأسیس یك کتابخانه عمومی برای استفاده مردم .

۶ـ پذیرائی از شخصیت‌های برجسته علمی و فرهنگی داخلی و خارجی که بشیراز می‌آیند .

۷ـ اتخاذ وسائل وتدابیر لازم جهت بالابردن سطح فرهنگی و علمی وادبی و وهنری فارس .

از آنروز تاکنون که آغاز پانزدهمین سال تأسیس آن است جلسات انجمن هرپانزده روز یکمرتبه ، بدون وقفد و تعطیل تشکیل گردیده است و علاوه براعضاء اولیه چند تـن دیگر از دانشمندان و سخنوران و فضلای شیرازی عضویت آنـرا پذیرفته‌اند .

در جلسات انجمن مطالب علمی و ادبی و فلسفی وهنری و انتقادی مورد بحث قرار می‌گیرد .

انجمن تاکنون ازعده‌ای دانشمندان و شخصیت‌های علمی و ادبی ومستشرقینی که بشیراز آمده‌اند پذیرائی کرده است .

در عرض اینمدت مقالات و رسالات گوناگون سودمندی ازطرف انجمن‌منتشر شده وچهارده جلد کتاب ونشریه مفید را چاپ و منتشر کرده است .

در جلسات انجمن رسالات وکتب چندی تصحیح و تنقیح شده و آماده چاپ گردیده است که مهمترین آنها «فرهنگ لغات محلی شیراز» است .

اسامی اعضای کنونی انجمن کانون دانش پارس بقرار زیراست .

۱ـ حجةالاسلام آقای حاج شیخ ضیاءالدین بن یوسف حدائق .

۲ـ » » » میرزا صدرالدین محلاتی .

٣ـ دانشمندان محترم آقای محمدحسین استخر نویسنده ومؤلف معروف ومدیر روزنامه کهن سال استخر .

٤ـ جناب آقای حبیبی مدیر کل آموزش و پرورش فارس .

٥ـ دانشمند محترم آقای علی سامی استاد دانشگاه پهلوی .

٦ ـ دانشمند محترم آقای دکتر نورانی وصال استاد دانشگاه پهلوی

٧ـ « « « دکترمحمد تقی میر « « «

٨ـ « « « دکتر اسدالله خاوری « « «

٩ـ « « « محمد جعفر واجد سخنور شهیر

١٠ـ « « « حسین فصیحی « «

١١ـ « « « احمد حشمت زاده « «

١٢ـ « « « آقا سید علی مزارعی « «

١٣ـ « « « آقا هاشم جاوید « « و نماینده مجلس شورای ملی .

١٤ـ « « « آقای علی‌نقی بهروزی نویسنده و مؤلف شهیر

١٥ـ « « « آقای حسن امداد رئیس دانشسرای عشایری

١٦ـ « « « آقای اقدسی سعدی سخنور شهیر

١٧ـ « « « حبیب‌الله بهجت‌نیا دبیر فرهنگ

ضمناً یك‌قصیده و چند غزل از سخنوران کانون دانش پارس که در جلسات این انجمن خوانده شده است ، درشمارهٔ آینده درج خواهد شد واز خداوند دانا و توانا مزید توفیق را مسئلت می‌نماید .

بقلم : آقای طاهری شهاب

وصالی ساروی

میرزا رضا وصالی(۱) از سرایندگان بزرگ مازندران و از ادبای بنام شهر ساری است که تحصیلات علوم طبیعی را در مدرسه دارالفنون بپایان رسانیده و در دوران حکومت اردشیر میرزای قاجار متخلص به «آگاه» فرزند نایب السلطنه عباس میرزا در مازندران بموجب نوشتهٔ میرزا طاهر شعری اصفهانی مؤلف تذکرهٔ «گنج شایگان» وصالی که در آن موقع در عنفوان شباب بود قصیدهٔ غرا در مدح ملکزاده بر سرود و تمام خصایل ذات و فضایل صفات شاهزاده را با اسلوب خاص و طرز مخصوص در آن قصیده برستود و بتوسط یکی از افاضل که در آنحضرت سمت منادمت داشت بدان درگاه راه یافته قصیده را انشاد نموده شاهزاده را حلاوت مضامین اشعار وی چنان بطرب آورد وحالت رفتار و ادب وی بعجب که در همان روزش در درسلك خواص حضرت خویش اختصاص داد و کتابخانه خاص بدو سپرد و در کنف عاطفت خویش آورد .

رضا قلیخان هدایت در جلد دوم مجمع الفصحا در بارهٔ او مینویسد :

طبعی پخته وشعری سنجیده دارد و ترقی خواهد کرد .

وصالحی پس از عزل ممدوح خویش اردشیر میرزا از حکمرانی مازندران بهمراه اوبصفحات عراق‌رفته وچون‌شاهزاده‌خودمردی ادیب وشاعر وحامی گویندگان بود با اساتید شعرای عصر ناصری مانند قاآنی و سروش و یغما و فروغی آشنائی بهم

۱ـ مؤلف تذکره گنج شایگان نام اورا محمدرضا ثبت نموده است .

رسانیده و در قصایدش پیروی از سبك قاآنی مینموده است و در اواخر عمردر طهران رحل اقامت افکنده ودرهمانجا درگذشت و در ابن بابویه مدفون گردید .

از دیوان اشعار او با همه کوششی که نگارنده نموده است اثری بدست نیامد و شاید در خانواده اردشیر میرزای قاجار باشد و یا دست تصاریف زمان آن گنج گرانبها را مانند دیوان هزاران سراینده دیگر ازبین برده باشد .

مقداری از قصاید و غزلیات و مسمطات و قطعات و رباعیات اورا میرزا طاهر شعری و رضا قلیخان هدایت در تذکره های خود ثبت نموده‌اند و از اینمقدار آثار باقیمانده او بر می‌آید که وی شاعری فحل و استادی ماهر در فنون شعر و ادب بوده است .

ممدوحین‌او علاوه برشاهزاده اردشیر میرزایکی‌میرزا آقا خان‌نوری صدراعظم ودیگری نظام‌الملك و نواب حمزه میرزای‌حشمت‌الدوله وناصرالدینشاه قاجار میباشند که هریك را بفراخور موقعیت وانعقاد اعیاد ستوده است .

از جمله شعرای معاصر و همولایتی او میرزا محمد رضای مونس بار فروشی است که در دوران فرمانروائی شاهراده محمدقلی میرزای ملك‌آرا در شهر ساری رقم نویس دیوانخانه حکومتی بوده ودر زمان اردشیر میرزا هم بدین‌سمت بخدمت اشتغال داشته ووصالی در محضر او بکسب فنون ادب می‌پرداخته و در حقیقت اولین مربی و معلم او درفن شعر محسوب می‌شود .

وصالی تا پایان عمر متأهل نشده و از دودمان وی امروزه کسی در ساری باقی نیست .

برای احیای آثار این شاعر توانا نمونهٔ مختصری از منظومات اورا انتخاب و درج می‌نماید .

در مدح نواب اردشیر میرزا

ای مشکبار طرهٔ مشکین دلبرا
در حلقه مشك داری و در تاب عنبرا
نی‌نی نه عنبراست ونه مشکست ولی مدام
بی مشك و عنبر از تو گیتی معنبرا
فرخ فرشتهٔ و بخلد اندرت مقام
از عود خام بالت و از نافه شهپرا
هاروت عهد گویم و ماروت خوانمت
چون بینمت که زهره کشی تنگ در برا
گر هندویت سرایم با آنرخ چوخلد
هرگز سزا نباشد در خلد کافرا
ور خوانمت چو جادوی افسونگر ایعجب
آمیزش پری چه بود با فسونگرا
جادو اگر نه‌ای ز چه در چاه بابلی
هندو اگر نه‌ای زچه بپرستی آذرا
افتی گهی بمژه و غلطی برابروان
روئین تنی چه بیمت از تیر و خنجرا
نی‌نی چو زنگیان که آسایش از مصاف
از تیغ و تیر کردی بالین و بسترا
بر کتف آفتابی از غالیه زره
بر فرق ماهتابی از نافه مغفرا

تیره شبی همانا برخیره چشم من

یا سایهٔ ز رایت شهزاده خاورا

شهرزاده اردشیر زهی خاوران خدای

کز باخترت ملك سزد تا بخاورا

غزل

باشد اگر بشکر ازین پس هوس مرا

یك بوسه از لب شکرین تو بس مرا

گویم حکایتی ز لب شکرین تو

روزی شود فراغت اگر ازمگس مرا

صد بار منتم بود از میر کاروان

تاره نمود سوی تو بانگ جرس مرا

کی محتسب ز شبروی اندیشم از رقیب

با شوق وصل یار چه بیم از عسس مرا

آسوده گشته‌ام ز رهائی اگر شکست

بال وپر از جفای تو اندر قفس مرا

وصالی را مطایبات نغز بسیار است و قطعه زیرین نمونهٔ از طبع شوخ اوست.

خواجه بر خوان خویشتن از بخل

می نگارد بعمد صورت شیر

که گرش میهمان رسد از بیم

نشود میهمانش از نان سیر

نگارش : پوراندخت حسین زاده

نامهٔ وارده

آقای مدیر دانشمند مجله ارمغان

باکمال توقیر عرض می‌شود در صفحه ۶ شماره فروردین ۱۳۴۵ آن مجله ، تحت عنوان تمایل خلیفه به تصاحب املاك طبرستان ، نوشته شده :

«بهمین جهت خلیفه در فکر چاره بود تااینکه درسال ۱۸۹ بسوی ری رهسپار شد و امان نامه‌ای به ونداد هرمز پادشاه طبرستان نوشت ونداد هرمز بدیدن خلیفه به ری رفت و هارون‌الرشید فرزند خود مأمون را که طفل بود در مجلس انسی برروی زانوی اسپهبد طبرستان نشاند وزراء و عمال خلیفه با نقشهٔ قبلی به ونداد هرمز گفتند با این ترتیب شایسته است متاع گرانبهائی پیشکش نمائی...».

در این روایت نکات زیرجالب توجه است .

۱ـ هرچند مأخذروایت درمجله ذکرنشده ولی پیدااست که ازتاریخ طبرستان تألیف ابن‌اسفندیار اخذ شده است .

« چون هارون به ری رسید مأمون را بفرستاد تا در دامن او [ونداد هرمزد] نهند ، دیها که محصول آن هزار هزار و ششصد هزار درهم بود به مأمون بخشید » (ص ۹۱ جلد اول) .

و نیز « ... [فرستادگان هارون] بعهد و سوگند ونداد هرمزد را پیش خلیفه برده ، مدتی آنجا بماند چنانکه ذکر رفت تا هارون خواست ازو بعضی املاك بخرد جواب باز داد و نفروخت . . . تا هارون مأمون راکه طفل بود پیش او فرستاد و در کنار او نهادند ، آن جمله املاك که نفروخت بدو بخشید » (ص ۱۹۷ همان کتاب و

ص ۵۳ تاریخ رویان) .

۲ـ قسمتهای اول عبارت مقاله یعنی «سال ۱۸۹» و « امان‌نامه » که در تاریخ طبرستان نیست و با مفاد آن هم مغایرت دارد بنظر میرسد ازتاریخ یعقوبی (ترجمه دکتر آیتی جلد دوم ص ۴۳۵ و ۴۳۶) اخذ شده‌است . «... و (امان) نامه‌ها به‌بنداد هرمز پادشاه طبرستان و ... نوشت و بنداد هرمز بدست هرثمة‌بن اعین تسلیم شد » . کلمهٔ امان ، دراین عبارت ، الحاقی است .

۳ـ «طفل» شمردن مأمون در سال ۱۸۹ هجری اشتباه محض است وی در آن زمان ، نوزده ساله بود زیرا طبق صریح تاریخ یعقوبی (جلد دوم ص ۴۱۱) .

«رشیدهارون‌بن‌مهدی... درهمان‌روزی که برادرش‌موسی در گذشت‌چهارده‌شب گذشته‌ازماه‌ربیع‌الاول‌سال ۱۷۰ ... بخلافت‌رسید.مأمون درهمان‌شبی که‌رشیددرآن شب بخلافت رسید تولد یافت و باو مژده دادند و برای همین اورا مأمون نامید ...» ؛ ونیز مقدسی در البدء و التاریخ (الجزء السادس چاپ پاریس ۱۹۱۹ ص۱۰۱) مینویسد : « ... فات الهادی بعیسی آباد سنة سبعین و مایه ... و بویع هارون الرشید یوم توفی الهادی وولد له‌المأمون‌فمات‌خلیفة وولی‌خلیفةوولد خلیفة ...»حمدالله‌مستوفی‌هم تأکید میکند(تاریخ گزیده‌چاپ‌طهران ص۳۰۳) که: «همان شب که برادرش (الهادی) بمرد براو بیعت کردند واورا از ام ولد مأمون متولد شد واین ازعجایب حادثات‌بود که در شب خلیفه‌ای بمرد و خلیفه‌ای بزاد و خلیفه‌ای براو بیعت کردند» .

پس تردید ناپذیراست که مأمون در۱۷۰ هجری بدنیا آمد و نتیجةً در ۱۸۹ هجری نوزده ساله بود و در این سن باید او را جوان دانست نه طفل ؛ بعلاوه بعید بنظر میرسد که جوان نوزده ساله‌ای را روی زانو یا در دامن کسی بنشانند .

۴ ـ سید ظهیرالدین مرعشی این داستان را به به مأمون و اصفهبد شروین نسبت‌میدهد (تاریخ طبرستان‌ورویان ومازندران‌چاپ‌طهران‌ص۱۱۳) ؛ «...او[هارون

الرشید] بطوس رفت وآنجا فرمان یافت بعد از مدتی مأمون الرشید امـلاك چند را که مأمونی میخوانند میخواست که بخرد در مازندران ، چون به ری رسیدنداصفهبد [شروین] بدیدن اورفت . نواب خلیفه براصفهبد عرضه کردند که املاك چندبخلیفه می‌باید فروخت اصفهبد جواب داد که املاك نمی‌فروشیم و نزد ما ملك فروختن عادتی است شنیع .

بعدازچند روز مأمون الرشید بوثاق اصفهبدآمد چون چاره نبود سیصد پارهدیه از کوه و دشت هدیه کرد و قباله هبت نوشت » .

این توضیح از آن جهت معروض گردید که همهٔ نویسندگان تاریخ مازندران درعصر،حاضر،داستان طفل بودن مأمون را درسال ۱۸۹ هجری از تاریخ ابن‌اسفندیار اخذ و نقل کرده‌اند بدون آنکه صحت وسقم آنرا مورد بررسی قرار دهند .

فرصت را برای تجدید احترامات مغتنم میشمارم.

جوانـا ره طـاعت امروز گـیر
که فردا نیایـد جوانی ز پـیر
فـراغ دلت هست و نیروی تن
چو میدان بدست است گوئی بزن
مـن آنـروز را قـدر نشناختم
بـدانستم اکنون کـه در باختم
(سعدی)

مهر بابا

اوتار مهربابای ایرانی سالك وادی حقیقت و پیرو کامل طریقت که بقهرمان
سکوت شهرت یافته و در سالهای اخیر در سراسر هندوستان و ایـران دوستداران و

هواخواهان فراوانی بدست آورده در سال ۱۸۹۴ میلادی درشهر پونه یکی‌ازشهرهای هندوستان تولد یافته‌است . نام اصلی وی مهربان . ش ایرانی ومرحوم پدرش شهریار ایرانی که اونیز ازجویندگان طریق سیروسلوك بوده است .

مهربابا که با ارشاد و رهنمونی مرشدان نامداری چون بابا جان و سائین بابا و اوپاسینی مهاراج وتاج الدین بابا و غیر هم راه پرنشیب و فراز وصول بحقیقت را طی نموده در عالم بی‌نیازی و وارستگی و تزکیه نفس خود مرشدی کامل و پیشوائی مورد احترام واقع گردید .

مهربابا که از سال ۱۹۲۵ میلادی سکوت کم نظیر خود را که هنوز هم ادامه دارد آغاز نموده بشش زبان غربی و شرقی نیك آشنائی دارد و پیامها و موعظه های خویش را توسط اشاره روی صفحهٔ الفبای انگلیسی منتشرمیسازد .

ازسخنان اوست : هستی حقیقی فقط یکی است وآن خداوند است که درتمام هستیهای محدود هم اوست . عشق حقیقی فقط عشقی است که برای همان خداوند یا محبوب باشد وآن عشق تمایل و آرزوی شدیدی در انسان تولید میکند که خداوند عزوجل را ببیند و بشناسد و بالاخره باو ملحق گردد . هیچ چیز حقیقی نیست مگر خداوند وهیچ‌چیزحقیقت ندارد مگرعشق خداوند .

هستی حقیقت است اما زندگی خواب و خیالی بیش نیست . هستی پروردگار است اما زندگی غیرحقیقی وفریب مثل سرآبست .

هستی جاویدان است اما زندگی بی‌ثبات و ناپایدار است . هستی تبدیل‌ناپذیر است اما زندگی دائم‌التغییر است . هستی آزادی است اما زندگی قیدوبند است .

عشق عاشق را میسوزاند اما فداکاری معشوق را میسوزاند. عشق برای معشوق خوشحالی میطلبد اما فداکاری ازجانب معشوق دعای خیرمیطلبد . عشق حضورمعشوق را برای دوست داشتن لازم ندارد . فداکاری حضور معشوق را میطلبد تا محبت خود را باو ابراز کند .

بقلم : آقای موبد آذرگشسب

دنباله سخنی چند راجع به واژه‌های اوستا و زند و پازند

قبل ازاینکه دنباله مقاله مربوط به « واژه‌های اوستا و زند و پازند » را ادامه دهم لازم‌میدانم مقدمةً درپاسخ نویسنده ارجمند جناب‌آقای سر گرد اورنگ شرحی نگاشته وذهن خوانندگان محترم را روشن سازم .

جناب سر گرد اورنگ در شمارهٔ هشتم مجله شریفه ارمغان مربـوط بآبانماه ۱۳۴۴ در مورد واژهٔ اوستا و اظهارات نگارنده خورده گیریهائی کرده و نوشته‌اند(۱) با « الف زبردار همیشه در آغاز واژه اوستائی برای نیسته و نیست سازی است مگر اینکه ازخود واژه باشد .»

و در جای دیگر می‌نویسد :

« برابر خود فرهنگ باستانی الف زبردار که در آغاز واژه‌های آزاد بیایـد همیشه برای نیسته و نیست سازی است و درهیچ‌جا برای استوار نشاندادن معنی واژه یعنی برای تأکید نیامده .»

و روی همین اصل واژه اوستا را کـه در حقیقت بمعنی دانستنی و آنچه الهام شده است میباشد و از ریشه «وید» بمعنی دانستن گرفته شده «بی‌دانشی و نادانستنی» گرفته‌اند و عقیده دارند که بجای اوستا واژه‌ای که قرنهاست کلیه مستشرقین شرق و غرب و عموم زرتشتیان ایران و هند با الف زبردار تلفظ میکنند باید آویستا یعنی با الف مد دار تلفظ کرد .

علت پافشاری و اصرار جناب سر گرد اورنگ برسر این موضوع آنست کـه نامبرده بزعم خود پس از بررسی کافی و پژوهش دقیق در فرهنگ اوستا بایـن نتیجه

رسیده‌اند که الف زبردار (اَ) درآغاز واژه اوستائی معنی نفی میبخشد و ممکن نیست معنی دیگری جز نفی و نیست سازی داشته باشد.

برای اینکه جناب سرگرد اورنگ دوست ارجمند از این اشتباه بیرون آمده و تصور نکنند که حرف الف زبردار در سر واژه اوستائی همیشه بمعنی نفی و نیست‌سازی میباشد و مفهوم تأکید نیز ممکن است ازآن اراده گردد وهمچنین برای اینکه بقول جناب سرگرد اورنگ « پژوهندگان از دودلی و سرگردانی رهائی یابند » ناگزیر واژه‌های اوستائی را که با الف زبردار شروع شده و معنی تأکید را میرساند از فرهنگ اوستا استخراج و جهت اطلاع خوانندگان محترم در زیر نقل مینماید:

ائوختو **aokhto** و اوختو **ukhto** هردو بمعنی سخن و کلام میباشد.

ازین‌ونت **azinvont** و زینونت **Zinvont** هـر دو بمعنی آراسته بسلاح و تجهیز شده میباشد.

ارت **areta** و ریت **Rita** هردو معنی راستی و درستی را دارد.

اورتا **avereta** و ورتا **Vareta** بمعنی شیئی ارزنده (واژه انگلیسی ورت **Werth** بمعنی ارزش واژه مترادفی میباشد.)

اسپرز **aspareza** و سپرز **spareza** بمعنی حسود.

آستو **astu** و ستو **stu** بمعنی ستودن و تمجید کردن.

آزن **azan** و زن **zan** بمعنی زائیدن.

گذشته از این در فرهنگ اوستا واژه‌ایکه برای بی دانشی و نا دانشی ذکر شده‌است اِویستا **evista** میباشد نه اَوستا **avesta** زیرا در اوستا حرف الف زیـر دارد (اِ) نیز گاهی معنی‌نفی‌را می‌بخشد.

در هر حال از جناب سرگرد اورنگ که علاقمند بمطالعه و بررسی فرهنگ

اوستا بوده و در ضمن شخص بی‌غرض و بی‌نظری هستند تقاضا می‌شود یکباردیگر با دقت واژه هائی که نگارنده در بالا برای مثال ذکر نموده است بررسی نموده و با فرهنگ اوستا تطبیق نمایند تا بصدق گفتار نگارنده پی ببرند و بیش از این اصرار نداشته باشند که واژه اوستا را آویستا تلفظ کنند و یقین بدانند که حرف الف زیر دار در آغاز واژه اوستا هیچگونه تغییری در معنی و مفهوم خود واژه که دانستن و گفتار الهام بخش آسمانی است نخواهد داد.

اکنون بر گردیم بدنباله مقاله :

زبان اوستا با زبان سانسکریت ازیك خانواده بوده وازحیث صرف ونحووپس‌وند و پیش وند وطرز صرف کردن افعال و غیره دارای تشابه فوق‌العاده زیادی است و اغلب دانشمندان و دانش پژوهان برای یاد گرفتن زبان اوستا بفرا گرفتن زبان سانسکریت می‌پردازند (زبان اوستا چندین قرن قبل از میلاد مسیح بکلی متروك گشته و بصورت زبان مرده درآمده بود) .

بنا بمراتب فوق واژه اوستا به کلیه کتب دینی زرتشتیان اطلاق می‌شود و لاغیر و خطی که نامه های دینی اوستا با آن نوشته شده خط اوستا یا دین دبیره نام دارد نه خط زند .

اغلب مستشرقین خط اوستا را اشتباهاً خط زند می‌خوانند در صورتی که زند یا آزانیتی azainti بمعنی شرح و تفسیر می باشد و بیشتر به ترجمه اوستا بزبان پهلوی اطلاق می‌شود .

بعقیده دکترهاوگ (Dr. Hawg) دانشمند وخاورشناس معروف آلمانی چون قسمت‌هائی ازاوستا دارای‌فلسفه‌های بسیارعالی‌است که عوام‌فهم وساده نمی‌باشدموبدان دانشمند که بنام زرتشتروتمه Zarattshtrutema معروف بوده‌اند درادوارمختلف شرح و تفسیرهائی برمتون مشکل و پیچیده کتاب آسمانی بزبانی ساده و عوام فهم

منتهی بزبان اوستا نوشته و آنرا زند یا پازند نامیدند بعداً بمرور ایام وقرن ها پس‌از متروك شدن زبان اوستا این‌شرح و تفسیرها نیز مندرجاً جزو متن‌اصلی کتاب آسمانی زرتشت درآمدند .

بنابراین بعقیده دانشمند نامبرده اگر برخی از خاورشناسان بجای کلمه اوستا زند اوستا را بکار برده‌اند بر آنها خرده نباید گرفت زیرا همانطور که در بالا ذکر شد منظور آنها اوستا و شرح و تفسیرهای آن بزبان اوستا بوده است در هرحال‌آنچه مسلم است اینکه امروزه کسی این نظریه را قبول ندارد و وقتی که صحبت از زند اوستا بمیان میآید فوراً فکر متوجه اوستا وترجمه وتفسیر آن بزبان پهلوی می‌شود واژه زند را در اوستا آزاینتی **azainti** و در فارسی ترجمه و تفسیر گویند .

اردشیر بابکان سرسلسله دودمان ساسانی‌دستور داد اوستای پراکنده درشهرهای مختلف ایران جمع آوری شود و موبدان بزرگ و دانشمند در ترجمه آنها به‌پهلوی زبان رسمی کشورهمت گمارند دراجرای اوامرشاهنشاه موبدان کوشش کردند تازبان اوستای متروك وغیر قابل فهم را به پهلوی ترجمه کرده و شرح و تفسیر هائی برآن بنویسند در نتیجه فداکاری وهمت موبدان‌کلیه قسمتهای اوستا از گاتاها ویسنا گرفته تاوندیداد و یشت ها و آفرین ها و گاهها به پهلوی ترجمه و تفسیر شد و به زند معروف گردید .

بنابراین هروقت صحبت از زند می‌شود باید بلافاصله خواننده متوجه ترجمه اوستا به پهلوی و شرح و تفسیر مفسرین در این زبان گردد .

پازند را در اوستائیپیتی آزاینتی **Paiti azainti** گویند و معنی آن تفسیر بر تفسیر می‌شود .

معمولا ترجمه و شرح پهلوی‌را بفارسی سره پازند گویند.

پازند ممکن است بخط دین دبیره یا فارسی کنونی باشد ولی بدون واژه‌های عربی است .

امروزه کتابهائی را که بزبان خالص و بخط فارسی کنونی نوشته شده باشد پازند میتوان نامید چنانکه ناصر خسرو گوید .

ای خوانده کتاب زند و پازند   زین خواندن زند تا کی وچند
دل پر ز فضول و زند بر لب   زرتشت چنین نوشته در زند

در شعر فوق ناصر خسرو نیز زند را بااوستا اشتباه کرده زیـرا میگوید آیـا زرتشت در زند چنین نوشته در صورتیکه کتاب آسمانی زرتشت بزبان اوستا بوده ونه زند یا پهلوی .

درپایان باز متذکر می گردد که منظور از اوستا تنها نامه‌های مقدس ودینی زرتشت‌بزبان اوستامیباشد ومقصود اززند ترجمه‌متون اوستا به‌پهلوی وشرح وتفسیرآن در این زبان می‌باشد و پازند را ترجمه و تفسیر پهلوی بزبان فارسی سره گویند .

چهار نعمت بزرگ

چهار چیز مر آزاده را ز غـم بخرد :
تن درست وخوی خوب ونام نیك وخرد
هرآنکه‌ایزدش این‌هرچهار روزی کرد
سزد که شاد زید جاودان و غم نخورد

رودکی سمرقندی

انجمن ادبی حکیم نظامی

از : ذکائی بیضائی

غم عشق

دلی که از غم عشق است بیخبر دل نیست
جنون عشق کسی را که نیست عاقل نیست

به هیچ می ندهم لذت غم عشقش
که شادی دو جهان با غمش معادل نیست

ببحر عشق گر آبم ز سر گذشت چه باك
کـه غرقهٔ غم او را نظر بساحـل نیست

بیاد جرعه‌ای از آن میم فشان در کام
که نشوه اش بجز آثار بخت مقبل نیست

نشان مردمی از مردمی نشایـد جست
که هیچشان غم ابناء نوع در دل نیست

هم ار فرشته بود فارغ از غم دگران
بغیر صورتی ازسنگ و نقشی از گل نیست

کسیکه بذر محبت نکاشت در دل خلق
عجب نه گر ز جهانش امید حاصل نیست

کسی بسیر تعالی کجا رسد بکمال
اگر بصحبت اهل کمال مایل نیست

بجز طریق محبت نپوید از گیتی
ذکائی آنکه زاصل وجود غافل نیست

معاصران

از : خسرو عندلیب سمنانی (گویا)

دوستان حق ناشناسند !

کنج این دنیا ، چو مرغی ناتوان افتاده‌ام
دانه چین چون طایری ، بی‌آشیان افتاده‌ام
گوشهٔ این خاکدان بی‌غمگسارم . ایدریغ
در میان این و آن . بی همزبان افتاده‌ام
دوستان حق ناشناسند و بخیل و بی وفا
من میان جمعشان نا مهربان افتاده‌ام
گوشهٔ کاشانه همچون تارکان روزگار
فارغ از نیش زبان این و آن افتاده‌ام
طایر افلاك بودم ، روزگاری ـ حالیا
زاغ آسا گوشهٔ این خاکدان افتاده‌ام
بار سنگین زمان تاب و توانم برد و حال
زیر بار رنج دنیا ، ناتوان افتاده‌ام
شوق ماندن درجهانم نیست هرگز صد دریغ
لاله آسا داغدار و بی نشان افتاده‌ام
سوزپنهانی « گویا » کس نمیداند زچیست
آتشم در زیر خاکستر نهان افتاده‌ام

بقلم : مرحوم میرزا محمدعلی چهاردهی

تاریخ مختصر فرقه‌های اسلامی

۶ـ یگانه دختر محمد ص دروغ نمیگفت :

چون سخن بدینجا آورد، دیگر باره درخطابه دوبارهٔ خطاب کرد ، زهرا(ع) بانگ برداشت :

که ای مردم ، اینك منم فاطمه دختر محمد ، آن سخن که نخست میگویم هم در آخر بدان تکرار نمایم ، از در غلط اندازی سخن نمیرانم ، آنچه میکنم در طلب فدك بیرون از راستی و حق کار نمیکنم ، دروغ نمیزنم ، همانا پیامبری از نوع بشر همانند شما از در رأفت و رحمت بسوی شما آمد ، اگر بجوئید اصل و نسل او را می‌دانید که او پدر من است نه پدر زنان شما . برادر پسرعم من است نه پسرعم مردان شما ، چه نیکو نسبتی است نسبت ما با محمد (ص) « پسر عم مراد علی بن ابیطالب است » .

۷ـ نقش محمد ص درراه یکتاپرستی

آن حضرت ابلاغ رسالت فرمود، بیفرمان رابیم داد ، از مشرکان روی‌برتافت قلب همگان را بکافت ، گلوی ایشان را فشار داد ، بشاهراه شریعت و موعظت‌دعوت فرمود . بت‌ها را درهم شکست وبسر در انداخت !

چند که کافران پشت دادند و روی بفرار نهادند تا پهلوی تاریکی را چاك زد بامداد اسلام را از شب تاریك شرك آشکار ساخت .

پس حق آشکارا شد ، پیشوای دین گویا گردید ، شقشقه اهریمن بجای خود خزید ، پس هلاك شدند کار کنان دوروئی ، گشوده شد بند های کفر و شقاوت تفوه

کردند مردمی گرسنه شکم و سپید بکلمه اخلاص ، یعنی اهل بیت چه بروایتی وارد شده « فی نفر من‌البیض الخماص اذهب الله الرجس وطهرهم تطهیراً» .

۸ـ پیش از محمد ص عربها درتاریکی دست وپا میزدند

ـ شما مشرف و مطلع بودید بر گودال جهنم ، حال اینکه جرعه هر شارب و خوراك هرخورنده وشرری زایل ولگدکوب‌قبیله ها بودند ، مشربهای شما از مصانع باران و پیشاب شتران بود ، خوراك شما از گیاه بیابان و برگ درختان بدست میشد همواره خوار و زبون ، خاسر بودید با ترس از مردان میزیستید ، خداوند شما را ازاین گرفتاریها رهانید .

از آن پس که دستخوش دواهی خرد و بزرگ بودید ، از آن پس که پایمال مردم دلیر و مبارز میزیستید !!

۹ـ نقش علی مرتضی درراه پیشرفت اسلام

هر گاه گرگان اعراب ، متمردین اهل کتاب آتش جنگ را برپای می کردند خداوند فرو می‌نشانید ، گاهی که قرنی و قائدی از شیطان درفش فساد برافراشت ، درنده‌ای از مشرکان دهان فراز داشت مصطفی (ص) برادر خود علی مرتضی را در گلوگاه او افکند آن حضرت دست باز نداشت تا سرومغزش را پایمال نساخت،آتش فتنه‌اش را بآب شمشیر برنتافت !

این همه رنج و شکنج در راه خدا و نزدیکی مصطفی (ص) برخویشتن نهاد همواره دافع دشمنان ، ناصح دوستان بود .

ناتمام

دوست آن باشد که گیرد دست دوست
در پریشان حالی و درماندگی
(سعدی)

کتابخانهٔ ارمغان

گلبانگ

گلبانگ عنوان مجموعهٔ آثار شاعر شیرین سخن گلشن کردستانی است که بتازگی زینت‌بخش عالم شعروادب گردیده و شیفتگان سخن شیرین فارسی را دراین روزگاران که عصر یاوه سرائی و هذیان گوئی است خرسند و شادان گردانیده است. هرچند از ده ها پدیده های مبتذل وناروای این عهد برخلاف دوران شکوه نظم ونثر فارسی یکی هم چاپ و انتشار سخنانی نادرست و مطالبی نامفهوم است که بعنوان دیوان شعر یا مطالب دیگر هرروز بخریداران مبتدی وعاری ازدانش عرضه میگردد وازاین طریق موجبات سرشکستگی و انحطاط کلام شیرین فارسی را فراهم میسازند اما سخن دلپذیر گلشن دراین بازار مشوش خود درس تنبهی است باینگونه متشاعران لاابالی و ساده‌لوح که در پی‌کار خویش روند و سخنوری را به سخندان واگذارند. شعر گلشن سلیس و روان و عاری از هرگونه تکلف وتصنع بوده و در غزل مخصوصاً توانائی قابل توصیفی بخرج داده و چون سخنش از دل برخاسته لاجرم دردل نشیند. اشعار گلشن غالباً درارمغان بطبع رسیده ووی نیزیکی‌از شعرای پاکدل انجمن‌حکیم نظامی بشمار میرود.

ما انتشار گلبانگ را بدوست شاعر ارجمند آقای گلشن تبریك گفته موفقیت وکامیابی ایشان را در طریق دانش پژوهی و ادب دوستی همواره آرزو مینمائیم.

فروهر

کتاب «فروهر» هیجدهمین اثر تحقیقی نویسندهٔ پرکار آقای اورنگ است که تازگی از چاپ در آمده و دارای گراورهای زیادی از آثار مربوط به سابقهٔ نقش فروهر میباشد.

دراین کتاب ارزنده وسودمند، ریشه ومعنی فروهر وشکلهای گوناگون آن که

درکاوشها بدست‌آمده وهمچنین سوابق طولانی آن که به‌حدود هفتهزارسال پیش‌میرسد کاملا روشن شده است .

چیزیکه دراین کتاب شایان دقت و توجه میباشد این است که نقش فروهر با درفش شاهین زریـن هخامنشیان و دوره های ماقبل آن تطبیق داده شده و عکسهای زیبائی از اشکال و آثار باستانی شاهین که در نزد ایرانیان گرامی بـوده ، بچاپ رسیده است .

برای پی‌بردن به جزئیات نقش فروهر باید خود کتاب را بدقت مطالعه کرد و از ریزه کاریهای آن که نمودار فرهنگ و تمدن باستانی کشور ایران است آگاهی بدست آورد .

گوهر

گوهر نام اثر منظوم شیوائی است که اخیراً بکتابخانهٔ ارمغان اهداء گردیده است . گویندهٔ‌آن بانو توران بهرامی است که دارای تحصیلات عالیه دررشتهٔ حقوق و دارای درجهٔ لیسانس میباشد .

مشارالیها درضمن وکالت دادگستری وکارهای حقوقی واجتماعی بانجام وظایف خانوادگی و تربیت سه‌فرزند مشغول بوده وچون دارای ذوق وقریحهٔ شاعرانه میباشد گاه و بیگاه نیزبنظم اشعار میپردازد . مجموع ابیات این دیوان که بیشتر بطریق مثنوی ساخته شده در حدود دو هزار بیت و مشحون بمضامین بدیع و مطالب تربیتی و اخلاقی است کـه جای آن دارد بانوان و دوشیزگان بجای قراءت بعضی نشریات گمراه‌کننده آنرا مطالعه نمایند و بهره‌ها برگیرند . اشعار این منظومه متین وبلند و بدون تردید گویندهٔ آن که بانوی فاضله‌ای است دارای ذوقی سرشار و طبعی توانا است که با ممارست و مطالعهٔ بیشتر آثار اساتید سخن بمدارج عالیهٔ سخن خواهـد رسید و خوانندگان را بیش از پیش از نتایج قـریحهٔ خویش بهره‌مند و مستفید خواهد ساخت .

« نامهٔ ماهانهٔ ادبی ، علمی ، تاریخی ، اجتماعی »

دورهٔ ـ سی و پنجم
شمارهٔ ـ ۸

شمارهٔ ـ هشتم
آبان ماه ۱۳۴۵

تأسیس بهمن ماه ـ ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)
(صاحب امتیاز ونگارنده : محمود وحید زاده دستگردی ـ نسیم)

دکتر لطفعلی ـ صورتگر

عرفان و ذوق ایرانی

آسمان شفاف ایران که برفراز این کشور پهناور مانندقبه‌ای ازلاجورد برافراشته شده و زیر آن سقف پاك نیلگون ، اختران فلکی درخشان‌تر و با فروغ‌تر جلوه گری دارند ودراثر همان پاکی فاصله‌بین ستارگان ودوری‌ونزدیکی آنها پیش چشم آشکارتر است ، همواره ذوق تیز وفیاض مردم این سرزمین را باندیشه وتعمق درجهان‌آفرینش وحقیقت عالم هستی‌و کبریائی‌وعظمت آفریدگار راهبری کرده‌است ودرآن‌روزگاران تاریك که مردم سرزمین‌های دیگر به پرستش ساخته‌های دست خویش میپرداختند و دستگاه آفرینش را جولانگاه اصنام وآرمان‌ها وتمنیات بشری‌آنها میساختندفلسفه‌ای روشن وبافروغ که اساس آن برمصادمه ونزاع‌بین خوبی وبدی وپاکی وپلیدی وروشنی وتاریکی وپیروزی قطعی خیر برشر بود بجهان‌بشریت موهبت کردند وتا این‌روزگار که هزاران حکیم ودانشمند وشاعر توانا وصاحبدل از نقاط مختلف گیتی براهنمائی

فرزند آدم برخاسته ازاین فکر ایرانی بهرهٔ معنوی فراوان برده‌اند .

ازآنزمان که‌ستارهٔ فروزان یثرب آغاز نورافشانی کرد ودین‌مبین اسلام‌جهانیان را به پرستش خدای یگانه راهبری فرمود ایرانیان نیز این‌آئین مقدس را بجان‌ودل پذیرفتار گشتند ودرپیروی احکام آسمانی ودستورهای قرآن کریم باآن‌صفا و خلوص عقیدت و ایمان کـه ویژهٔ مردم دیار ماست از سایر مللی که باسلام گـرویده بودند پیش افتادند .

اما ذوق تیز وهوش مبدع ایرانی برای فهم دقیق دینی که پذیرفته‌بودبهنرنمائی پرداخت وبافرا گرفتن زبان وادبیات عرب ' تفسیرآیات مبارکات قرآنی ، علم کـلام وحدیث وفقه اسلامی وحکمت وتاریخ‌وصرف ونحو عربی دانشمندان‌بزرگی از گوشه وکنار این کشور برخاستند وآثاری بسیار پرارج وبها که امروز زینت‌بخش معـارف اسلامی ومورد استفادهٔ فضلا وارباب تحقیق گیتی است ازخویش بیادگار گذاشتند .

شاید درمیان خدماتی که دانشمندان وسخن گستران چیره دست ایرانی بعالـم اسلام کرده‌اند خدمت عرفای ایرانی ازهمه جالب‌تر وارزنده‌تر باشد ، زیرا ازاواخر قرن اول هجری توجه خاصی ازطرف ایرانیان معتقد بمبادی اسلامی ابراز میشد که‌از ماورای ظاهر وقوانین وقواعدی که مورد اطاعت مسلمانان بود توجهی بباطن وجهان معنویت بشود وبحقیقت کلی عالم هستی که همهٔ موجودات گیتی مظـاهر و جلوه‌های آنند راهی پیدا کنند وازمیان غبارتن که بقول حافظ حجاب چهرهٔ جان میشود نور پاك حقیقت را مشاهده نمایند . این مردم دریافتند که عالم حقیقت کـه پاکی محض است زیر پرده‌های عادات کشمکش‌های زندگانی‌مادی‌پوشیده مانده وتاآدمی‌ازظواهر درنگذرد وخاشاك خودبینی وهوی‌پرستی‌را درخویشتن نسوزاند وازشائبهٔ عادت‌پیراسته نگردد وغرق درعالم باطن نشود وروح را از اسارت ماده آزاد نکند حق را نخواهد

شناخت و بمقام قرب نخواهد رسید .

اینست که درقرن هفتم وهشتم میلادی یعنی از اوایل قرن دوم هجری مشربی روحانی درین کشور رسوخ یافت که مبنای آن بر تربیت روحانی نفس و مطلوب آن رسیدن بحقیقت مطلق بود وپیروان این مشرب را صوفی واهل عرفان نام‌نهادند .

درباب منشاء این سنخ فکر عقاید گونا گونی ابراز شده است : دسته‌ای معتقدند که عرفان وتصوف چنانکه در ایران منجلی است براساس اسلامی واحادیث وآیات قرآنی نهاده شده است و گفتار پیغمبر بزرگ اسلام ومولای متقیان راکه بفقر یعنی به بی‌نیازی ازتجملات ظاهرفریب دنیا ولذت گذران آن فخرداشت و کردار آن حضرت را سرمشق وراهنمای واقعی عرفای ایرانی میدانند وعارفان بزرگ ایران مانندبایزید بسطامی وابراهیم ادهم وابوالحسن خرقانی ودیگران را مسلمانی میدانند که درعین اطاعت ازآنچه شریعت اسلام مقرر داشته با نور باطنی وجذبه‌ای که آنان را بطرف معبود میکشاند ، غرق عالم باطن گشته واز هرچه بند تعلق بوده است آزاد مانده‌اند .

نظری دیگر آنست که نژاد آریائی تصوف و عرفان را برای تبری از آنچه از خارج بوی تلقین شده بنا نهاده است وریشهٔ آنرا در هندوستان و معتقدات هندوان و مسئلهٔ فنا وآنچه درآثار کهن هندو مانند وندتاساراد یده میشود یافته‌اند . البته‌درین نظر اشکالی هست وآن اینکه فکر تصوف حتی در هند پس از ظهور دین مبین اسلام درهند یعنی پس ازقرن یازدهم میلادی شروع به افاضه کرده است وپیش ازآن عرفان وتصوف درایران و دیگر کشورهای اسلامی شیوع فراوان داشته است .

نظر دیگر آنست که صوفیه در افکار خود به یونان و فلسفهٔ نو افلاطونی که بنیان گذار آن پلوتن یا پلوتینوس یونانی است متکی و بآن مرهونند و مسئلهٔ اشراق یعنی وصول بحقیقت ازراه صفای باطن از آنجا سرچشمه گرفته است . این نظر نیز

مشکوك است زیرا افکار پلوتن پس ازآغاز تجلی عرفان وتصوف در ایران راه یافته است (۱).

نظر دیگر آنست که عرفان وتصوف لازم و ملزوم هر مذهبی است که بطرف کمال ومعرفت‌حقیقی وایمان بوحدت وجود پیش میرود وبنا براین خداشناسی وتوجه بمبدأ ووصول بحقیقت را درتمام مذاهب گیتی میتوان یافت وبقول شیخ بهائی :

« مقصود توئی کعبه وبتخانه بهانه است »

این نظرات هرچه باشد اینقدر مسلم وآشکار است که مسئلهٔ وحدت وجودپیش ازهمه‌جا دربسطام وبدست بایزید بسطامی درقرن دهم میلادی آغاز تجلی کرده است واین مسئله با طرز فکر و نبوغ نژاد ایرانی همواره سازگار بوده است ، چنانکه گوینده‌ای درایران پیدا نمیشود که هرچند باصطلاح صوفیان ازاهل‌طریقت‌مخصوص نباشد ازخلال افکارش عشق بجهان حقیقت وتوجه بعالم باطن تراوش نکند وشنونده را محسور بیان سحرانگیز خود نسازد .

کار نیروی خلاقهٔ ایرانی آنست که هرچیزرا که پسندش آید می‌پذیرد و بآن رنگ ونگار ایرانی میدهد وبا آب وهوا ومقتضیات کشور خویش وعادت وپسندهای

---

۱ - a - «So great a taste for philosophy did he develop that he made up his mind to study that which was thatwhich was being taught among the Persians and among the Hindus When the Emperor Gordian prepared himself for his expedition against the Persians, Plotinus, then 39 years old, followed in the wake of the army».

-Plotinus, complete Works; trans. Kenneth Sylvan Guthrie Vol. I. p. 8.

b - «La filtration qui existe entre certaines idées de Plotin et les doctrines mystiques de l'Orient.» - *Translation of the Ennead of Plotinus;* Bouillet; 1857. p. XIII.

آنان سازگار میکنند ودرنتیجهٔ آن ، چیزی بوجود میآورد که تنها اثرظرافت وچرب دستی ایرانی درآن هویداست واز منشأ و ریشهٔآن آثاری بارز نمیتـوان یافت زیرا رنگ‌وبوئی دیگر گرفته ونکهت فرح‌بخش‌آن‌ازاین سرزمین‌آفتاب‌دار برخاسته‌است.

همانطور که نقاشان و تذهیب‌کاران پشت جلد کلام‌الله مجید را با نهایت حسن سلیقه وذوق نقاشی وتذهیب میکنند که احیاناً از طراحی چینی یا هندی متأثر است ویا آیات مبارکات را با خط بسیارزیبای نسخ تحریر مینمایند ، همینطور نیز افکار عمیق واندیشه‌های دانشمندان گیتی را میگیرند وآنان‌را با معتقدات اسلامی خویش سازگار میسازند ویا حکایات وداستانهای مأخوذ ازکشورهای دیگر را برای روشن ساختن مباحث مذهبی وفلسفی واخلاقی بکارمیبرند ، چنانکه مولانا جلال‌الدین‌چنین کرد و طوطی هندوستان و کنیزك ختائی را شاهد دو بحث شیرین عرفانی قرارداد و پیش از او عارف بزرگ نیشابور بهمین طرز به بیان افکار عمیق عرفانی میپرداخت و بلبل ایرانی و طاووس هنـدی را در یك مجلس بسخن سرائی می‌انداخت و سنائی می‌فرمود :

بهرچ ازراه دورافتی چه کفرآن حرف وچه ایمان
بهرچ از دوست وامانی چه زشت آن نقش وچه زیبا
سخن کـز روی دین گوئی چه عبرانی چه سریانی
مکان کز بهر حق جوئی چه جابلقا چه جابلسا
چو تن جان را مزین کن بنور دین که زشت آید
درون سو شاه عریان و برون سو کوشك پر دیبا

✿✿✿

منظور من ازاین بحث تحقیق درمراحل تصوف نیست بلکه قصدم آنست کـه تجلی فکر بزرگان سخن گستر این سرزمین را در عالم عـرفان برای خوانندگان مشهود سازم و طالبان ادب را با مردانی مانند شیخ عطار و مولانا و سنائی و دیگران محشور کنم وآنانرا ازخوان نعمت بیدریغ این نامداران بهره‌مند سازم .

عبدالرفیع حقیقت ـ (رفیع)

نهضتهای ملی ایران

(۲۱)

جنگ طاهر ذوالیمینین باعلی بن عیسی

جنگ معروف طاهر خراسانی ملقب به ذوالیمینین با علی بن عیسی بن ماهان را که نفراول از طرف مأمون وذیگری ازطرف امین فرزندان ناساز کارهارون‌الرشید در این جنگ نمایندگی داشتند ، جنگ دو برادر بر سر خلافت نباید نامید . این جنگ صحنه‌ای از پیکار مداوم ایرانیان با اعراب غاصب و ازخودراضی بشمارمیرود.

و نتیجه‌ای که از این جنگ و جنگهای بعداز آن بدست آمد طلیعه‌پیروزی ایرانیان بر اعراب است نه غلبه مأمون بر برادرش امین ، بطوریکه عموم مورخان نوشته‌اند این جنگ در ری اتفاق افتاده است ، طبری مینویسد : طاهر با بیست‌هزار مرد جنگی برای مقابله با علی بن عیسی ازخراسان عازم مغرب گردید و درولایت‌ری به لشکریان علی برخورد نمود .

پس از صف آرائی در مقابل هم طاهر و علی بن عیسی به جنگ تن بـه تن پرداختند و طاهر بادست چپ علی‌بن عیسی سرداراعزامی امین خلیفه بی‌تدبیر عباسی را به دونیم کرد و با انجام این‌کار همهٔ خراسانیان یکباره حمله کردند و افراد سپاه بغداد به نخستین حمله پا به‌فرار گذاشتند .

لشکریان طاهر عدهٔ زیادی از فراریان را کشتند و سر علی بن عیسی را بـه نزد طاهر آوردند .

طاهر نامه‌ای به فضل بن سهل نوشت و بشارت فتح و پیروزی را بوی‌داد و نامه دیگری نیز به مأمون نوشت و سر علی بن عیسی‌را به مرو فرستاد . این واقعه درروز هفتم شعبان سال ۱۹۵ هجری اتفاق افتاد .

مأمون پس از وصول خبر فتح ، به طاهر نامه نوشت که از مردم ری و نواحی اطراف برای خلافت او بیعت بگیرد وسپس بجانب بلاد غرب ایران وبالنتیجه به بغداد رهسپار گردد .

جنگ طاهر با عبدالرحمن بن جبلة الاسدی

پس از وصول خبر شکست وفرارلشکریان عرب و کشته شدن علی بن عیسی بن ماهان به بغداد ، امین عبدالرحمن بن جبلةالاسدی را با بیست هزار مردجنگی برای مقابله طاهر خراسانی نامزد کرد . عبدالرحمن بسوی ایران رهسپار گردید و در بین راه همدان به ری با طاهر رو بـرو شد ، جنگ سختی بین آنها اتفاق افتاد و عاقبت عبدالرحمن عقب‌نشینی کرد، طاهر از افراد سپاه او را بسیار بکشت و عبدالرحمن به حصارهمدان پناه برد ، طاهر همدان‌را محاصره کرد و این محاصره مدت دوماه بطول انجامید سرانجام عبدالرحمن و افراد او بعلت نداشتن آذوقه بتنگ آمدند و امـان خواستند طاهر آنان را امان داد و عبدالرحمن‌را به لشکرگاه خود آورد، پس ازاین واقعه طاهر برای تمشیت امور واستراحت افرادسپاه خود مدت یکماه درهمدان‌توقف نمود ، درهمین حین خبرمحاصره شدن عبدالرحمن توسط طاهر ببغداد رسید ، وامین لشکر کمکی برای عبدالرحمن فرستاد ، افراد این لشکر چون بـه نزدیکی همدان رسیدند خبریافتند که عبدالرحمن وافراداو تسلیم شده‌اند. ناچارنامه‌ای‌به‌عبدالرحمن نوشتند که ما به یاری‌تو از بغداد آمده‌ایم و حال‌آنکه تو تسلیم طاهر شده‌ای بااین ترتیب ما را چه فرمائی ؟

عبدالرحمن پس از دریافت نامه تصمیم گرفت طاهر را بفریبد . بهمین منظور نامه را عیناً به طاهر عرضه داشت و گفت بهتر آنست نامه‌ای حاکی از وعده هـای خرسند کننده نوشته و توسط خود من برای آنان ارسال داری . من نامه را بـدانجا برده و همه افراد سپاه را به طرفداری مأمون برانگیخته وبه اردوگاه تو خواهم‌آورد.

طاهر بدون مطالعه دستورداد نامه را نوشتند وتوسط خودعبدالرحمن برای آنان فرستاد. وقتی عبدالرحمن به‌سپاه بغداد ملحق شدبا تهیه‌وتدارك لازم بی‌خبر بهاردوگاه طاهر شبیخون زد، جنگ سختی اتفاق افتادوبسیاری ازافرادلشگرطاهر کشته‌شدندولی‌سرانجام‌عبدالرحمن کشته شد وافراد اوهزیمت شدند ، طاهر سر عبدالرحمن را بعنوان نشانه پیروزی به خراسان نزد مأمون فرستاد وازهمدان به سوی بغداد رهسپار گردید.

آشوب وانقلاب در بغداد

خبر شکست لشگر اعزامی و کشته شدن عبدالرحمن‌بن جبلة‌الاسدی ونزدیك شدن طاهرذوالیمینین سردار شکست‌ناپذیر خراسانی به بغداد موجی ازخشم ونارضائی دربین عموم طبقات بخصوص امیران وافراد سپاه عرب بوجودآورد ، بطوریکه‌نوشته‌اند افراد سپاه بغداد علیه محمد امین خلیفه بی تدبیر و عیاش عباسی شوریدند و گفتند (غدر کردی وبیعت برادر را بشکستی وخدای عزوجل‌ترا بگرفت واز وی چهارماهه درم خواستند ، او درم بداد و ایشانرا دلخوش کرد تا بیارامیدند و مهترانرا همه صلت داد) (۱)

پس از این واقعه محمد امین برای مقابله با طاهر سردار با کفایت برادرش مأمون به مطالعه پرداخت‌ابتدا اسدبن یزیدبن مزیدرا خواند تا اورا به جنگ طاهر بفرستد .

اسدبن یزید حاضر به اجرای دستور خلیفه نشد وازعدم لیاقت وشایستگی وی سخت انتقاد کرد . امین دستور داد اورا بازداشت کردند وعموی وی احمدبن مزید و عبدالله‌بن حمیدبن قحطبه رانامزدکارزار نمود ولی در موقع حرکت آنان بنابه‌وساطت احمدبن مزید برادرزاده او اسدبن یزید اززندان رهائی یافت .

اینان با افراد لشگر خود برای مقابله با طاهر تا خانقین پیش رفتند در این

۱ ـ ترجمه تاریخ طبری (بلعمی)

موقع طاهر از روحیه ضعیف و پول‌پرستی بغدادیان استفاده نمود وبیست نفر از افراد لشکر خود را با لباس مبدل داخل‌لشکر اعراب فرستاد . این عده به افراد سپاه امین گفتند که : (محمد امین به بغداد دیوان عطا بنهاده است وسپاه را دوساله درم میدهد)

وقتی این خبر در اردوگاه شایع شد افراد لشکر به‌گمان اینکه راست است گفتند خلیفه ما را به جنگ میفرستد وبه افراد مقیم در بغداد درم‌دو ساله دهد پس بازگردیم وگروهی گفتند ما بازنگردیم دامنه اختلاف بالا گرفت وگروه گروه عازم بغداد شدند ودرنتیجه عموم افراد لشکر اعزامی امین جنگ نا کرده باز گشتند (۱)

دراین موقع شهر بغداد وضع نابسامانی بخود گرفته بود آثار هرج ومرج و بلوا درهمه‌جا مشهود بود ازهر گوشه‌ای نغمه‌یی ساز میشد .

سرداران وامیران طماع بغداد نیز بمنظور جمع‌آوری مال ومکنت که هدف نهائی آنان بود ، آتش این اختلاف وآشوب را دامن میزدند . خلیفه ضعیف‌النفس‌نیز در این میان هیچگونه قدرت وتسلطی بر امور نداشت و پایتخت آرام و منظم دوران خلافت پراقتدار هارون‌الرشید به بازار آشفته سیاستهای متضاد مبدل شده بود .

ازهرسو آشوبی برمیخاست ، درهمین موقع بود که عده‌یی به تحریك حسین‌بن علی‌بن عیسی‌بن ماهان در بغداد شورش نموده امین را ازخلافت خلع کردند و برای برادرش مأمون ازمردم بیعت گرفتند ، امین و مادرش زبیده درقصر بوجعفر بازداشت شدند . ولی چندروزی نگذشت که عده‌ئی بطرفداری‌ازامین اورا اززندان آزادساختند ومجدداً با او بیعت کردند ومسبب اصلی خلع محمد امین را نیز بقتل رسانیدند (۲)

(پیشرفت طاهر بسوی بغداد)

طاهر ذوالیمینین با پیروزیهای پی درپی بسوی بغداد پیش میرفت ، در اهواز محمدبن یزیدبن حاتم‌المهلبی را که ازطرف امین درآنجا حکومت داشت کشت وبر آن شهر دست یافت .

سپس‌احمدبن‌المهلب را با لشگری‌به کوفه‌فرستاد . درهمین موقع حکام‌شهرهای

۱ و ۲ ــ مجمل فصیحی جلد اول صفحه ۲٦۰

کوفه و بصره وموصل که از طرف امین بدین سمت بر گزیده شده بودند امین را از خلافت خلع نموده و برای خلافت مأمون از مردم بیعت گرفتند ، ومراتب را توسط نمایندهای باطلاع طاهرذوالیمینین رسانیدند وطاهر نیز هرسه نفررا همچنان بحکومت آن سه‌شهر ابقاء نمود .

طاهر ازبلاشان بسوی عراق حرکت کرد ونامه‌ای بهمأمون نوشت که از عقبهٔ حلوان فروشدم وبحد عراق درآمدم ، بطوریکه طبری مینویسد مأمون ازاین‌خبرشاد شد واورا خلعت فرستاد وفضل‌بن سهل را که‌بنا بتوصیه وی طاهررابدین مهم‌بر گزیده بود مورد تفقد قرارداد وبنام ذوالریاستین‌ملقب نمود ، چون‌طاهردرنامه خوددرخواست اعزام سپاه مجدد جهت حمله به بغداد کرده بود مأمون هرثمة‌بن اعین‌را با بیست‌هزار مرد جنگی بفرستاد . هرثمه درمقام لشکری ازطاهر بزرگتربود چون برای مأمون مسلم بود که هرثمه ازطاهر اطاعت نخواهد نمود نامه‌ای به طاهر نوشت که توازراه اهواز به پیشروی خود ادامه ده وهرثمه ازراه نهروان پیش رود .

طاهر پس از دست یافتن به شهرهای کوفه وبصره و موصل روی به شهر واسط نهاد دراین شهر هیثم بن شعبه ازطرف امین حکومت داشت ، وقتی که خبر نزدیك شدن طاهر ذوالیمینین‌را شنید آهنگ گریختن کرد . برای انجام‌این‌کار ازاطرافیان خود شرم میکرد ازرکابدارخود اسبی طلب کرد ، رکابدار دواسب‌نزد وی‌آورد، حاکم گفت ازاین دو اسب کدام بهتر است که برنشینم رکابدار گفت اگر خواهی گریختن آن اسب واگر جنگ خواهی کردن این اسب ، هیثم بخندید و گفت اسب گریز بیار که ازپیش طاهر گریختن عیب نبود .

پس ازفرار هیثم طاهر به شهر واسط نزدیك شد وبدون برخورد با هیچگونه مقاومتی باین شهر دست یافت سپس ازآنجا به شهرمداین رفت وآن‌شهر را نیزبتصرف درآورد ونامه‌ای به هرثمه نوشت وهرثمه سپاه خودرا ازراه حلوان به بغداد آورد و بدین ترتیب شهر بغداد ازدوطرف مورد محاصره ایرانیان که بنام هواخواهی مأمون دراین یورش ملی شرکت داشتند قرار گرفت .

ناتمام

استاد سخن : وحید دستگردی

یکغزل شیوا

ز گلستان جهان صرفه بود خارم و بس
نهال عشق ثمر داد انتظارم و بس

بگرد من قفس آهن است باغ وجود
بجرم اینکه درین باغ من هزارم و بس

ز چار موج حوادث نمیرسم بکنار
جز اینکه یار کند جای در کنارم و بس

خدایرا مفشان دامن ار چه میدانم
بدامن تو درین رهگذر غبارم و بس

غلام زلف سیه فام پر خم و شکنم
که دفتریست ز آشفته روزگارم و بس

فراز چشم چو ابرو بهر که دادم جای
نشاند چون مژه در دیده نیش خارم و بس

شنیده‌ای بسکندر چه گفت دارا گفت
قتیل مظلمهٔ مهر ماهیارم و بس

شکسته خاطرم از خامهٔ شکستهٔ خویش
زبون این دو زبان سیاهکارم و بس

چه جای شکوه ز اغیار درزمانه وحید
که پایمال حوادث بدست یارم و بس

از : لوئی دوبروی
طباطبائی نائینی

مقام نور درطبیعت

وظیفهٔ بزرگی که نور درعالم طبیعت دارد نه تنها اکنون بنظر بسیار مهم وعجیب میآید، بلکه همیشه هم دانشمندانیکه بمطالعه آثارمشهود ومحسوس طبیعت میپرداختند عامل **نور** را ازدیگرعوامل جهانی جدا میگردند وامتیاز خاصی برایش قائل میشدند.

درآغاز اینطور بنظر میرسید که چون یکی ازحواس پنجگانه ما نوررا ادراك میکند ، دانش بشری باین عامل شریف طبیعت اینقدراهمیت داده وآنرا سرآمد دیگر آثارش شناخته است ، درصورتیکه بهیچوجه اینطور نیست وهمانطور که بعدخواهیم دید مقام **نور** حقیقةً خیلی بالا وآثار گوناگون وزیادش ازدیگرآثارمحسوس ماجدا وممتاز است ، زیرا با وجود اینکه صوت هم یکی ازآثار طبیعی ومحسوس بشر است، طبیعت شناسان اهمیت نور را بآن نمیدهند وهمردیف آنش نمیشناسند ، چون صوت از ارتعاشات محیط جامد یا مایع ویا بخار پدید میآید وبخودی خود در عالم خلقت شخصیت مستقل و وجود مشخصی ندارد ومطالعه‌اش برای ما هــرقدر شیرین ودلچسب باشد هرگز قادر نیست مشکلی ازمشکلات بیشمار گیتی‌را بگشاید وساختمان شگرف هستیرا بما بشناساند تا پرده اسرار جهان بی‌پایانرا ازپیش چشم ما پس زند .

پیش‌ازورود دربحث نور این نکته را باید بدانیم که درگفتار امروزمان هرجا صحبت از **نور** میشود مقصود فقط اشعه محدود نوری کــه چشم بشر را متأثر میکند نیست ، بلکه منظور ما خیلی وسیعتر وجامعتر است وشامل کلیه‌آثار تشعشعی که سراسر طبیعترا پرکرده ونور مرئی ما جزء بسیار ناچیزی ازآن ویکــی از تظاهرات فراوان

آنست میباشد .

تشعشع چیست ؟

فیزیك امروز پرتوهای پیداو نهان بیشماری میشناسد که نسبت بکمترشدن طول موجشان بترتیب زیر تقسیم میشوند:

پرتوهای الکترومغناتیسی ، زیر قرمز ، مرئی ، بالای بنفش ، مجهول

ازنردبان بی‌ابتدا وبی‌انتهای اشعه وپرتوها تنها پله‌ای که بنظر مامیرسد وچشم آدمی آنرا می‌بیند ، همان پله اشعه پیدا یا نور است کـه چشم گیرنده ما آنرا درك میکند وجهان مرئی وجزء بسیار ناچیزی ازآنچه را درآنست بما مینمایاند ، وحال آنکه بقیه پله‌های بیشمار این نردبان بی سروته برای ما ناپیدا و ازنظر ظاهربینمان نهانست وبهیچیك‌ازحواس ما نمیآید واگر نبوغ خلاق دانشمندان نبود ازوجود همین مقدار اشعه مکشوف هم بی‌خبر میماندیم وآثار معجزآسای آنهارا مشاهده نمیکردیم و نمیدانستیم کـه درپشت پردهٔ پیدای ما چه چیزهای ناپیدا نهفته شده وچه غوغا و هیاهوئی درآنجا برپا است ، از اینرو درمییابیم که فقط چشم برون بین ما نیست کـه چون نوررا میبیند برای‌آن مقام ارجمندی میشناسد ، بلکه این دیدهٔ درون‌نگرماست کـه بقدرت بی‌انتهایش پرتوهای ناپایدار پیداکـرده واشعه نادیدنیرا دیده وبآثار حیرت‌انگیزشان پی برده است .

اهمیت بی‌نهایت نور

همانطور که افراد ارجمندی مانند شعرا اهمیت نور را در این میدانند که زیبائیهای محبوبرا بوسیله آن بشناسند ویا سایهٔ روشن ابر وآسمان وبازی نورا در امواج دریا تماشا کنند ودردیدار معشوق چنان محو شوند که فایده دیده را منحصراً در دیدن دلبر بدانند و اگر دلداری نه بینند بینائیرا بیفایده بشمارند ، همانطور خردمندان نیز فائده بینائیرا صرفاً در کشف رموز آفرینش میدانند و بوسیله همین

نور است که میخواهند تاریکیهای فکر وفهم آدمیرا بزدایند وبرازهای درون پرده پی‌برند ، درنتیجه ، حق دارند نورا کلید اسرار خلقت بخوانند وحل معمای هستی را ازآن بخواهند .

سرعت نور

ازقرنها پیش دانشمندان بسرعت زیاد نور پی برده بودند وچون هیچ وسیله‌ای برای اندازه گیری سرعت حرکتش نداشتند معتقد بودند نور برای سیر خـود زمان نمیخواهد بلکه‌آناً در همه‌جا منتشر میشود ودریك لحظه بهمه‌جا میرسد .

نخستین کوکب شناسی که برای حرکت نور میزانی قائل شده وآنرا معین کرد « دمر » دانمارکی بود که درسال ۱۶۷۶ دررصدخانه پاریس‌کار میکرد ودر اثر رصد اقمار مشتری واندازه گیری مدتی که نور آفتاب لازم دارد تا قطر مدار زمین را بدور خورشید به‌پیماید ، برای سرعت سیر نور حدی معادل ۳۱۳ هـزار کیلومتر در ثانیه یافت ، اندازه‌ای که پس ازآزمایشهای دقیق علمی ، درستی آن از طرف دانشمندان کنونی تصدیق ودرحدود ۳۰۰ هزار کیلومتر درثانیه تعیین شده است .

با این سرعت مدهش که عقلرا حیران میسازد باز می‌بینیم که نور نزدیکترین ستاره بکره زمین مدت چهارسال واشعه نزدیکترین کهکشان بما هزاران سال وپرتو دورترین‌جهانی که عجالتاً برصد مادرآمده مدت چند میلیارد سال درراه است تابکره کوچك خاکی ما برسد وچشم بیدار ودوربین تماشاگران فلکیرا روشن وفکر شب زنده داران آسمانیرا خرسند گرداند .

عمده اهمیت موضوع تنها دراین‌سرعت غیرقابل تصورنیست ، بلکه نکته اصلی اینست که هیچ عنصر دیگری ممکن نیست حتی باین سرعت نیز برسد ، چه‌رسد که ازآن‌هم تجاوز کند ، بنابراین میتوان سرعت نوررا آخرین حد سرعتی دانست کـه

درطبیعت وجود دارد .

نظریه نسبیت ونور

فلسفه نسبیت وآزمایشهای هوشمندانه‌آن بما میآموزد که نه تنها سرعت نور درخلا حد سرعتست ، بلکه جرم اجسام که درحرکت معمولی و کم ما ثابت‌وبی‌تغییر است ، هرقدر سرعت حرکت‌آنجسم زیادتر شود جرم‌آنهم زیادتر میشود ، تاجائیکه اگر برفرض سرعت حرکت جسمی در خلاء باندازهٔ سرعت سیر نورشود جرم‌آنجسم به بی‌نهایت میرسد وچون برای آنکه بتوانیم جسمیرا بسرعت نور درآوریم باید بآن جسم نیروی بینهایتی بدهیم واین امر ازمحالاتست ، بنابراین هیچ عنصر مادی‌هرگز نمیتواند حرکتشرا بقدر نور برساند وناچار باید خیلی‌کندتر ازآن باشد ، پس تنها نور یا بعبارت علمی فوتونهای نور است‌که میتواند این سرعت مدهشرا داشته باشد وخلأ بی‌پایانرا با این شتاب شگرف درنوردد .

نور چیست ؟ درشماره بعد روشن خواهد شد .

نه‌علم وعمل نه‌جاه و مالی داریم
وزجور فلك بدل ملالی داریم
بااین‌همه‌خرمیم وخرسندازآنك
با ماه رخی گاه وصالی داریم

(وحیدزاده ـ نسیم)

مرتضی ـ مدرسی چهاردهی

ورقی از تاریخ تصوف و عرفان

مردم هوشمند شیراز بمسجد تاریخی کریمخان زند دل بستگی دارند ، در کنار مسجد شهریار عادل سرای قالی فروشان است . در آنجا مردی روشن بین روزها سر گرم خرید وفروش است ، سرد و گرم روزگار دیده وچشیده ، گرچه در خواندن و نوشتن توانا نیست وخودرا بی‌سواد میداند .

راه‌ها رفت ، مسلك‌ها دید، مشرب‌ها ومذهب‌ها شنید، سالیانی درویشی را منکر شد، هر درویش دوره گردی را دشمن بود ، چون مرد کاروزحمت است درویشی را برخلاف کوشش وتکاپو دانست ، روزها وشبها براین خیال خام گذراند تا آنکه چشم نهان بینش کم کم بازشد ، اندك اندك ذوق مثنوی خوانی دروی پدیدآمد، احساس نمود که پشت سر این دنیای مادی جهان دیگری هست ، گاهگاه روزنه‌ای از آن نمودار میشود ! ! ناگاه شبی در انجمنی از عاشقان که گفتگوی دل ودلدار بود ، سخنی برزبان رفت ، مجلس دوراز قیل وقال که بجز یاد اهل ذوق و حال صحبتی نبود ، یکی وصف صاحب دولتی‌را نمود که دردلبری شهره آفاق ودردلداری بی‌مانند است ، دیگری از راه دشوار و زلفین خم اندر خمش سخن میراند ، دیوار کویش سرمیشکند ، آستان بلندش دست هرگدا نرسد ! حریفی ازخم پر می وجام لبریزش گفت که هر بی‌خرد را درآنجا راه نباشد وجز رنـدان بلاکش‌را بمجلس نخواند کـه سخت پرمایه است ، نرد عشق با بیمایگان تهیدست نبازد ، بی کسان فرومایه را ببال مگسی ارزش ندهد ! !

دیگری که با وی سابقهٔ آشنائی‌داشت قیافه اندوهناکش را دیداز کنارمجلس فریاد زد وباآهنگی که بر تار دل‌های غمناك مینوازند فروخواند :

هله خاموش که شمس‌الحق تبریز از این می
همگـان را بچشاند ، بچشاند ، بچشاند

در آن روزها وشب‌ها این اشعار معروف هاتف اصفهانی زبان حال و ترجمان احوال او بود :

محفلـی نغـز دیدم و روشن	میر آن بزم ، پیر باده فروش
چاکران ایستاده صف در صف	باده خواران نشسته دوش بدوش
پیر در صدر و میکشان گـردش	پاره‌ای مست و پاره‌ای مدهوش
سینه بی کینه و درون صافی	دل پر ازگفتگو و لب خاموش
همـه را از عنـایت ازلـی	چشم حق بین وگوش راز نیوش

محمد رضا فرودی چشم دل باز کرد جهان دیگری دید در راه سلوك کوشید ، رنجها برد زحمت‌ها کشید تا خودرا بحقیقتی رساند .

روشنیئی دردل تارش تابید ، دانست : یك فروغ‌رخ ساقی است که درجام‌افتاد، روزی ازروزها پیر روشن ضمیر باو فرمود داستان ابراهیم ادهم را به‌شعر درآورد و آنچه درین‌باره شنیده ودانسته بقالب شعر بیاورد .

چون سخن ازدل برآید لاجرم بر دل نشیند ، سالك تازه‌کار گفت : خواندن و نوشتن را بزحمت تواند و چگونه شود ماجرای شورانگیز شاهزاده بلخی را بشعر سراید ! شعر زبان فرشتگان‌است اورا چه‌کار که درجرگه‌عالم ملکوت قرار گیرد !! خریدوفروش فرش را با شعر وشاعری چه مناسبت ؟؛ شمس‌الحق تبریز زمان دریافت که خمیر مایه انسانی او خوب پرورش نشده روزی چند از این ماجرا گذشت تا در مجلس رَوحانیان که همه سری پرشور داشتند بار دیگر اشارت شد که شعر سراید ! اوهمت خواست تا دراثر تصرف رهبر روحانی خود راه شعر وشاعری عرفانی‌راپیمود، داستان ابراهیم ادهم ، حالات ادهم پاره دوز ، شگفتی‌های ولادت آن عارف بزرگ

را برشته نظم درآورد .

راه تربیت نفس ، خودشناسی را بازبانی ساده ، اشعاری شیرین و مختصر بیان نمود ، کتاب انوارالعیون چاپ شیراز گرچه شرح احوال ادهم پاره دوزوشگفتی‌های تولد حضرت سلطان ابراهیم ادهم را دربردارد ، داستان جوانی که صورت خود را در آئینه بیند ، قصه مجنون ، جوینده علف کیمیا ، مجذوب الهی ، حکایت پادشاهی که سه پسر خودرا بسفر فرستاد ازشاهکارهای فرودی ذهبی است که خواننده را با خـود متوجه عوالم مافوق طبیعت میسازد خواننده کتاب «انوارالعیون» درهنگام مطالعه‌آن ماجراها وشور وعشق عالم معنی ممکن است ناگهان فغان کشد و گوید :

کاروان رفت وتو در خواب وبیابان درپیش

کی روی ، ره ز که پرسی ، چه کنی ؟ چون‌باشی ؟!

درباره اویس قرنی داستانها گفته ونوشته‌اند ، عارفان گویند چون عشق ومحبت چوپان یمنی با پیامبراسلام بود ، درراه‌آن حضرت فانی گشت فرودی ما چنین گوید :

چون اویس از عشق احمد مست شد — ترك هستی کرد ، چون پابست شد

صبغةالله یافت شد همـرنگ او — یافت جانش در نهان فرهنگ او

داشت راهی سوی او از راه دل — جـان او با او از آن شد متصل

هیچ میدانـی کـه عشق مصطفی — با کـه بد ؟ با ذات پـاك کبـریا

روز و شب با عشق اندر کار بـود — پـای بند طـرهٔ دلـدار بـود

آن چنان شد فانی اندر عشق یار — تا در او شد ، قدرت حق آشکار

ازمعراج پیامبر دقیق‌ترین نکته‌های عرفانی وروحی راکه با معتقدات مذهب جعفری درست درمیآید لسان‌الفقراء فرودی چنین سرود .

آن محبت میکشد او را بجد — تا کـه با معشوق خود شد متحد

بود احمد را بسر شوق لقاء — زآن سبب دادش خدا این ارتقاء

پس بظاهر شد بمعـراج و بدید آنچه دید و با خـدا گفت و شنید

از خودی بگذشت ، شد اندر فنا یافت قـرب قاب قوسین و دنا

مصطفی با حق چو نرد عشق باخت اسب همت زان سبب تاعرش تاخت

چونکه معشوق محمد (ص) بد خدا ترك زآن فرمود یك سر ، ماسوا

درباره نام دیوان اشعار خود چنین گوید :

چونکـه این دفتر همـه آراستم نامش از آن پیر دانا خواستم (۱)

داد دستورم کـه هنگام نماز از طریق دل ، طلب کـن با نیاز

پس بامرش خواستم ، از دل کنون بر لسان آمـد کـه انوار العیون

این کتاب چون مورد توجه اهل ذوق وادب گردید آن را بچاپ رسانید ، همه میدانیم کـه شعر زبان دل است ، شاعر عباس صبوحی مـردی بی‌سواد چنان اشعاری می‌سرود که عارف وعامی را بوجد وحال می‌آورد .

روزه دارم من وافطارم ازآن لعل لب است

آری افطار رطب در رمضان مستحب است

۱ ـ مقصود شادروان آقا میرزا احمد تبریزی مشهور بوحید الاولیاء از بزرگان طریقت ذهبی که آرامگاه او درشیراز مطاف اهل راز است .

تنبیه

حکیمان دیر دیر خورند و عباد نیم‌سیر و زهاد سدرمق و پیران تا عرق کنند و جوانان تاطبق بردارند اما قلندران چندانکه نه درمعده جای نفس ماند نه در سفره روزی کس .

حکمت : هر که را دشمن پیش‌است اگر نکشد دشمن خویش‌است.

(سعدی)

م . اورنگ

پیشینهٔ کردها

در شماره گذشته بنام کرد شناسی اندکی گفتگو کردیم واز روی سروده‌های شاهنامهٔ شادروان فردوسی توسی نشان دادیم که کردها از نژاد ایرانیان دوره‌های پیشدادیان هستند وبا ایرانیان دیگر از یك ریشه میباشند . چون در گفتار پیش ، یك رشته لغزشهای چاپی بود . ازاین رو باید برخی از آنچه راکه در آنجا نوشته بودم دراینجا ازنو بنویسم وچگونگی را خوب روشن سازم .

در گفتار پیش یادآور شده بودم که زال دستان دلاور نامی زابلستان را در شاهنامه بنام کرد یاد میکند ومیگوید :

بگیتی دراز پهلوانان کرد پی زال زر کس نباید شمرد

یعنی درمیان پهلوانان کرد ، زال زر ازهمه بهتر وبالاتر است وکسی رایارای برابری با او نیست .

بیشتر پژوهندگان این واژه‌را گرد خوانده‌اند وبمعنی دلاور وپهلوان‌آورده‌اند ولی اگرخوب باریك شویم می‌بینیم چنین‌نیست . زیرا این واژه پس ازواژهٔ پهلوانان آمده که بمعنی گرد ودلیر است ونمی‌توان گفت هردوواژه به‌یك معنی است ویك‌چیز را میرساند .

چون سخن باینجا رسید ، شایسته میدانم کمی دربارهٔ دوخاندان پیشدادیان و کیان که در شاهنامه یاد شده اند سخن بگویم و استواربودن داستان آنهارا نمایان سازم . زیرا چنانکه می‌بینم ، برخی ازپژوهندگان گفته‌های شاهنامه را در بارهٔ پیشدادیان وکیان‌افسانه میدانند وبی‌پایه می‌انگارندوروی این پندارهاداستان کردها را نیز که درشاهنامه آمده ، درشمار افسانه وانمود میسازند .

اینگونه پندارها ازدوراه است . یکــی ازراه بداندیشی ودشمنی وبرای پائین آوردن پیشینهٔ دور ودراز کشوری بزرگ و کهنسال ایران وسست ساختن پایهٔ باور و اندیشهٔ پیروان این بنیاد نامهٔ باستانی . دوم‌ازراه ناآگاهی وپژوهش نکردن درریشه و سرچشمهٔ سروده‌های شاهنامهٔ فردوسی توسی است . زیرا اگر پژوهش میکردند و یا کمی باندیشه فرومیرفتند ، میدانستند کـه گفته‌های شاهنامه در بارهٔ پیشدادیان و کیان پایهٔ بس استوار دارد ونمی‌توان آنرا افسانه پنداشت . بهترین گواه‌آشکاربرای پیشینهٔ پادشاهان‌پیشدادی و کیان ، درفش‌کاویانی‌است که ازآن‌زمان تا پایان‌ساسانیان به یادگار مانده بود وسرانجام بدست تازیان افتاد .

خوب میدانیم که گفته‌های شاهنامه ازروی خدای‌نامك پهلوی است که‌آنهم از کتاب‌آویستا سرچشمه گرفته . یعنی نام ونشان وچکیدهٔ سرگذشت‌پادشاهان وبرخی ازبزرگان دوخاندان پیشدادیان‌و کیان درآویستا نوشته شده‌است . بنابراین‌نمی‌توان همــهٔ این پیشینه‌های دینی و دانشی وتاریخی را بی‌پایه انگاشت و افسانه پنداشت . افسانه پنداشتن داستان پیشدادیان و کیان درشاهنامه ، افسانه نشان دادن خدای‌نامك پهلوی و کتاب دینی ودانشی آویستا میباشد ! اگــر کتاب آویستارا بی‌پایه و افسانه پندارند ، زردشت پیغمبر نیز در شمار پیامبران افسانه‌ئی خواهد بود . زیرا زردشت در آویستا همزمان کی گشتاسب واپسین پادشاه دودمان کیان میباشد . اگــر داستان کی گشتاسب وزردشت افسانه باشد ، دین وآئینی کــه از زردشت به‌یادگار مانده و ایرانیان پیشین پیرو آن بوده‌اند واکنون نیز درایران وهندوستان‌پیروانی دارد ، همه برپایهٔ افسانه خواهد بود ، آیا آدم خردمند و با داد و دانش میتواند همهٔ اینهارا افسانه پندارد وهمهٔ‌این پیشینه‌هارا بی‌پایه شمارد ؟ آیا : بیهوده سخن باین درازی ؟

شاید درشاهنامه برخی از داستانها ازراه شیوهٔ سخن سرائی شاخ وبرگی داده

شده باشد ولی نمیتوان پایهٔ آنهارا که مایهٔ شناسائی وسرافرازی مردمی کهنسال است نادیده گرفت ویا سست وبی‌پایه پنداشت . شاید یکی از انگیزه‌های افسانه پنداشتن این داستانها ، عمرهای درازی است که برای برخی ازپادشاهان یاد شده . مانندهفت سد (۷۰۰) سال پادشاهی برای جمشید ـ هزار سال برای اژی‌دهاك . پنجسد (۵۰۰) سال برای فریدون .

اگر به تورات نگاه کنیم می‌بینیم درآنجا نیز برای بیشتر پیامبـران و پیامبر زادگان ازاینگونه عمرها یاد شده . برابر نوشته‌های تورات ، آدم نخستین ۹۳۰سال نوح پیغمبر ۹۵۰ سال عمر کرده . دربارهٔ آنهـا هرجور داوری میکنند میتوانند در بارهٔ عمرهای یاد شده‌برای برخی ازپادشاهان پیشین ایران نیزهمانگونه داوری کنند. از اینها که بگذریم ، دانشمندان براین هستند که این عمرهای دراز ، نمودار دورهٔ فرمانروائی چندتن پادشاه است که همه به‌یك نام خوانده میشدند . یعنی جمشید نام خانوادگی پادشاهی است کـه هفت سد (۷۰۰) سال پادشاهی کرده‌اند ـ اژی‌دهاك نام خانوادگی یك‌دسته ازبیگانگانی است که هزارسال به‌ایران دست یافته‌اند ـ فریدون نام خانوادگی پادشاهانی است که پنجسد (۵۰۰) سال پادشاهی کرده‌اند .

شادروان استاد سعیـد نفیسی در کتاب تاریخ اجتماعی ایران ، با بررسی‌هـای ژرف‌بینانه این رازهـا را بخـوبی روشن ساخته است . باگفت‌وگوهائی کـه شد ، سروده های شاهنامه دربارهٔ پیشدادیان وکیان و همچنین دربارهٔ پیشینه کردها ، پایهٔ استوار دارد ودرنزدایرانیان پاك‌سرشت گرامی میباشد .

علمی که ترا گره گشاید بطلب　　زان پیش که ازتوجان برآیدبطلب
آن‌نیست که‌هست‌مینمایدبگذار　　آن هست که نیست مینماید بطلب
(مولوی)

آوتیك ایساهاکیان

ترجمهٔ : دکتر هراند قوکاسیان

منظومهٔ ابوالعلای معری

پنجمین سوره

و کاروان با اطمینان رقص طوفانهای هولناك و اشباح را میشکافت ، و مجذوب ومفتون درای جرس بی‌ترس وانصراف به‌پیش میرفت ، ـ دوست چیست ....ـ ابوالعلای معری در دل آشفته‌ی خود تکرار میکرد ـ درآغوشت ماری سیاه است که بسترت را آلوده میکند ... ای‌کاروان ای‌دوست‌آشنایم پرواز کن .

بهر کجا که‌رسی بی‌درنگ‌بگذر برو وبی‌درنگ به‌پیش برو ، ای‌جاده‌ی مهربان ، مرا با خود ببر وناپدیدم کن تاابناء بشرشاهد عذاب من نباشند ، وچه بجای نهاده‌ایم وازپس ما چیست تا مارا به‌نیرنگ وفریب بازخوانند ، عظمت ـ گنجینه ـ قوانین ؟... بران وپیش بران وازهمه وهمه بدور شو . افتخار چیست ـ امروز مـردم ترا به اوج عظمت میرسانند ، وفردا همان مردم ترا سرنگونت کرده لگدکوبت میسازند .

شرف چیست : بزرگداشت مردم ـ ترس اززر وسیم کـه محترمت میدارند ، و هرگاه بلغزی گرد کفشت نیز با تو می‌ستیزد وترا می کوبد ، انبوه مردم چیست : احمق بزرگ ـ روح عاصی وعنصر شیطانیست ، لنگرگاه ظلم ـ وشمشیردوسر است وبهنگام خشم درنده‌ایست دیو پیکر ، اجتماع چیست : سپاه دشمن ـ ودرآن نوع‌بشراسیریست بی‌زنجیر ، اجتماع ـ کی به‌پرواز روح واندیشه‌های بلند تو وقعی نهـاده است ، ای اجتماع نفرت بار ، توای گره‌ی خفقان آور ، خیر وشر تو بسان تازیانه‌ی وحشتزائی است ، تو مقراض بی کرانی هستی که همه را همانند ویکسان میزنی ، ای رباخوار آزمند وای انگلی که هرگز سیراب نمیگردی وای محرك ستیزه‌های جاودانی .

ای‌کاروان به‌پیش بران ومرا به ماران‌وخزندگان بسپار وقلب بینوایم را دردل شبها مدفون ساز ، بران ومرا از چنگک رهایم ساز واز سایهٔ مخوف آن آزادم کن ، صاعقه‌های پراکنده با شمشیر آتشین انبوه ابرها را پاره میکنند ، وبشدت بر بالهای سپید صخره‌های دوردست خرد میشدند .

وطوفانها می‌غریدند ونخل وسرو نالان وفریادگر بودند ، وکاروان تندرو پلها را درهم میشکست وبه‌پیش میراند وپرواز میکرد ، با طنین جرسهایش میراند وپرواز میکرد وجاده‌را باغباری از ابرها میپوشاند، گوئی ازپنجه‌ی کینه‌توز اجتماع اهریمنی میگریخت تابخود نرسد .

ششمین سوره

ودر زیر آفتاب سوزان نیم روز نرگس وسیسنبر سخت عطرافشانی میکردند ، وکاروان ناپیدا درمیان گردوغبار ، خسته وعرق‌ریزان آهسته گام برمیداشت ، ـ «ای کاروان پرواز کن ، طوفانها وبادهای سوزان را بشکاف وبه اعماق شن‌زار درون شو» ـ ابوالعلای معری شاعر بینادل دردل خشمگین خود اینچنین میخواند .

بگذار باد سوزان بیابان برمن بوزد وجای پاهایم را ازروی شن‌ها محو کند ، تا هیچکس هرگز بپناهگاهم راه نبرد واز هـوای نفسم استنشاق‌نکند ، اینك شیران زرین مو را می‌بینم که از فراز تپه‌ها چشم در چشمانم دوخته‌اند ، آنهارا میبینم کـه طوفان ازیالهای زرینشان جرقه برمی‌انگیزد .

بانگک میرنم بیائید ، من هرگز نخواهم گـریخت ، بیائید وقلب دردمندم را ببلعید ، من دیگر بسوی انسان بازنخواهم گشت ، بدرگاه انسان دغل بازنخواهم پای گذاشت ، پس انسانهـا چیستند ؟ ... دیوهای نقاب دار ، با دندانهای تیز وبران و چنگالهای ناپیدا ، سم‌دار ونشخوارکنند وزبانشان شمشیر زهرآگینی است .

انسانها کیستند ؟... رمه‌ی روباهان همواره خودخواه . متکبروغماز ، برسقوطت

شادمان . درندهٔ خون‌آشام وبچه کش و جلاد . جلاد ، در عین تنگدستی متملق و خودفروش . درپریشانی ودرماندگی . هراسان وخائن ، بهنگام تملك و ثروتمندی کینه‌جو . متکبر با زهرخند تمسخر برلبان ، نیکان قربانی بداندیشانند . شیطان و بدمنش دردنیای دنی ، خوبان را میآزارند . ودرپهن‌دشت زندگی خارغم میرویانند.

ای انسانهـای دور دست ، برشما لعنت باد ، بر خوب وبدتان کیش و آئینتان آنها تنها ، غل وزنجیر ، بردگی وزندانهای عبودیت را بنا می‌کنند .

ای دنیای دون که زروسیم درتو دزدرا اصیل وشریف ، آبله‌را نابغه ، جبون‌را شجاع ، زشت را زیبا وروسبی‌را باکره میگرداند ، ای‌عالم انسانی ، ای حمام خونین آنجاکـه ضعیف گنهکار وقوی بیگناهست ، جائی کـه انسان بد سرشت در ایندنیای نفرت‌بار تنها بخاطر ماده درتلاش است .

تنها بخاطـر استفاده اسیر مادیات است ، و به پنجه‌ی خونینش هاله‌ی خدائی می‌بخشد ، پیوسته بشر ـ تصویر خداست ، ودر حقیقت سقط شده از شیطان ، شمارش یکایك گامهای بیشمارکاروان من در مسیر بی‌پایانم ، و گامهای بی‌حساب ، بحد گناه یك روزه‌ی بشر نمیرسند .

من اینك بچهارسوی شمال وجنوب . مشرق ومغرب ، کـه طوفانهایشان با هم درآمیخته‌اند . و همه باهم بصدای بی گناه من گوش فرا میدهند . میگویم ، سخنان آتشین مرا ببرید وفریاد برآورید . تاکران بکران دنیا گوش فـرا دهند ، از همـه فرومایه تر وازهمه خبیث‌تر از انسان ستمگر ـ بازهم خود آنست .

تا زمانی کـه اختران جاودانه فروزان به پهن دشت آرام چشمك میزنند ، و لایه‌های شن بخود می‌پیچند وبسان ماران فریاد برمیاورند ، ای کاروان . از بزمهای فحشا وباده گساری وهرزه درائی ، وازمیدانهای نیرنگ وچپاول و از بازارهای پلید دادوستد بگریز .

ازاین اجتماع بگریز . ازانتقامجوئی وبیدادگریهای آن پرهیز کن ، اززن وعشقش واز دوست برحذرباش ، وتاواپسین دم حیات ازسایه‌ی بشر بگریز ، بروای کاروان ، و در زیر گامهایت ، اجازه را درهم کوب ، وباگرد و خاك جاده‌هایت هم نیك وهم بد انسان‌ها را بپوشان .

بگذار شیر وپلنگ مرا بدرند وطوفانهای سوزان برمن بوزند ، و اینچنین تا واپسین ایامم ، ای‌کاروان بی‌بر گشت من بران وبه‌پیش بران ، اشتران گردنکشان همچون کمان ، وقت نشان ، تند وتیز می‌دوند و درپی خود کاروانی بی‌پایان از غبار بجای میگذاردند .

چابك‌وسرزنده‌ازدشتهای سوزان بسوی مقصد ناشناخته‌ودوردستها ره می‌سپردند، وباابری ازغبار دشتهای بی کران ، دهات وشهرهارا می‌پوشاند، وگوئی‌ابوالعلاء معری با بیم و هراس ، بی‌حد ومرز به‌پیش میشتافت ، ومردم پابپایش دنبال میکردند ، و کاروان با بانگ جرس . تند وشتابان . بی‌نگهی به‌پس وبی‌بازگشت ، از برابر اهرام وبلاد بزرگ سرشار ازستیزنان وشهوت میگذشت .

تند وشتابزده ، از کنار دهکده‌هائی که قرنها درجهل وبی‌خبری سنگ شده بودند ره میپیمود ، در اشتیاق و آرزوی دیدار ستاره‌ی زرین می‌دوید و در لایتناهی ناپدید میگشت ، کاروان رمیده . روزها وشبها در راه بی‌پایان به پیش میرفت ، و ابوالعلاء با روحی قهرآلود وچهره‌ئی غمگین دراندیشه بود .

و کاروان ؛ آشفته‌ی اندیشه‌هایش بسان عقابهای تیرخورده ، بامید دست یافتن به‌مقصدی نورانی ، بخش وپرا کنده درپرواز بود ، بی‌آنکه اشکی از دیدگانش فرود آید می گریست ودردواندوهش چون لایتناهی مینمود ، مانند جاده‌اش که بسان ماری بی‌انتها بخود می‌پیچیدوپایانی نداشت ، به‌آنچه که گذاشته‌وترك کرده‌بود نمی‌نگریست وافسوس نمیخورد ، وبکاروانهای گذران درود نمی‌فرستاد وسلامشانرا نیز پاسخ نمیگفت.

ترجمه ونگارش : محمد وحید دستگردی

جایزهٔ نوبل

جایزهٔ نوبل که درزمان حاضر مهمترین وبا ارزش‌ترین جایزه جهان میباشد بوسیله آلفرد برنارد نوبل تأسیس گردیده است . الفرد نوبل از اهالی کشور سوئد بوده و بسال ۱۸۹۶میلادی چشم‌ازجهان فروبسته‌است. نوبل‌خود ازدانشمندان‌علم‌شیمی‌و مخترع دینامیت بوده ، اوقبل‌ازمرگ نه میلیون دلار ثروت خودرا وقف نمود ووصیت کرد که درآمد حاصله ازآن سالیانه میان اشخاصی که درجریان سال در زمینه‌های طبیعیات ، شیمی ، فیزیولوژی ، طب . ادبیات وصلح جهانی به موفقیت‌های شایان نائل گردیده‌اند بدون توجه به ملیت آنها توزیع گردد . این جوائز در تاریخ دهم دسامبر هرسال که مصادف با روز مرگ الفرد نوبل میباشد به دانشمندان جهان اهداء میگردد . اعطاء این جوائز ازسال ۱۹۰۱ میلادی‌آغاز گردیده است .

فرهنگستان‌علوم سوئد دراستکهلم برندگان این جایزه‌را دررشته‌های‌طبیعیات وشیمی تعیین میکند . انجمن طبی‌کارولین درمورد برندگان رشته های فیزیولوژی و طب تصمیم میگیرد وتعیین برندگان جایزه نوبل در رشته‌ی ادبیات برعهده انجمن ادبیات سوئدمیباشد . برنده جایزه صلح ازجانب یك هیئت پنج‌نفری که توسط مجلس نروژ برگزیده می‌شوند تعیین میگردد . همچنین ممکن است جایزه نوبل به دو یا چند دانشمند که دریك مورد با همدیگر همکاری داشته‌اند تعلق گیرد وجایزه گاهی به یك سازمان داده شده است . جوائز نوبل درسالهای اخیر به‌بیش ازپنجاه هزاردلار بالغ گردیده است . در سالهای ۱۹۴۰ ، ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ این جایزه در هیچ رشته‌ای بکسی داده نشده است .

اسامی شعرا ، دانشمندان ونویسندگان بزرگی که بدریافت جایزه فوق نائل گردیده‌اندبرای اطلاع‌خوانندگان ارجمندبه‌ترتیب سال‌فرنگی درذیل درج‌میگردد.

برندگان جایزه نوبل دررشته‌های فیزیولوژی وطب

۱۹۰۱ ـ امیل‌فن‌برینگ آلمانی : این دانشمند پادزهر بیماری دیفتری را کشف نموده است .

۱۹۰۲ ـ سررونالدرس‌انگلیسی : درمورد درمان مالاریاخدمات گرانبهائی نموده است .

۱۹۰۳ ـ نیلزآرفینس دانمارکی : بیماریهای پوستی‌را بوسیله اشعه متمرکز درمان نموده است .

۱۹۰۴ ـ ایوان پ پاولف روسی : درموردفیزیولوژی‌دستگاه هاضمه‌مطالعاتی کرده‌است.

۱۹۰۵ ـ روبرت کخ آلمانی : مولد بیماری سل را کشف نموده است .

۱۹۰۶ ـ کامیلوگوگلی ایتالیائی وسانیتاگورامون‌کاجال اسپانیائی : این دودانشمند در مورد ساختمان دستگاه عصبی مطالعاتی نموده‌اند .

۱۹۰۷ ـ چالز ، ال ، ا ، لاوران فرانسوی : درمورد علل پیدایش بعضی بیماریها مطالعه کرده است .

۱۹۰۸ ـ پل‌ارلیش‌آلمانی وآی‌مچنیکف‌فرانسوی : درمورد مصونیت مطالعاتی‌نموده‌اند.

۱۹۰۹ ـ امیل ت کوخر سوئیسی : مطالعاتی درمورد غده تیروئید بعمل‌آورده است .

۱۹۱۰ ـ البریخت کزل‌آلمانی : در مورد کشف فعل و انفعالات سلول خدمات شایانی نموده است .

۱۹۱۱ ـ الوار گلسترند سوئدی : درمورد انکسار نور درچشم مطالعه نموده است .

۱۹۱۲ ـ الکسیس‌کارل‌آمریکائی : درمورد جراحی عروق واعضاء بدن خدمات مؤثری کرده است .

۱۹۱۳ ـ چارلز ریخت فرانسوی : درمورد آنافیلاکسی مطالعه نموده‌است .

۱۹۱۴ ـ روبرت برانی اطریشی : چگونگی ساختمان گوش داخلی را مورد مطالعه قرار داده است .

درسالهای ۱۹۱۵ ـ ۱۹۱۶ ـ ۱۹۱۷ ـ ۱۹۱۸ جایزه بکسی تعلق نگرفته است .

۱۹۱۹ ـ جولس بردت بلژیکی : طرق جدیدی برای مصونیت کشف کرده است .

۱۹۲۰ ـ اگوست کروخ دانمارکی : دستگاه تنظیم کننده عمل مویرگهای خونی را کشف نموده است .

۱۹۲۱ ـ دراین سال کسی برنده جایزه نشده است .

۱۹۲۲ ـ ارکیبالدوهیل انگلیسی : حرارت حاصله ازفعالیت عضلانی را کشف کرده است.

« « اوتواف میرهف آلمانی : فعل وانفعالات شیمیائی را که باعث انقباض عضلات میشوند کشف نموده است .

۱۹۲۳ ـ سرفردریك بان تینک کانادائی و جـان ماك لود انگلیسی : انسولین را کشف نموده‌اند .

۱۹۲۴ ـ ویلم آین توون هلندی : الکتروکاردیوگرام را اختراع نموده است .

۱۹۲۵ ـ بدون جایزه بوده است .

۱۰۲۶ ـ جوانز اجی فی‌بیگر دانمارکی : تحقیقات تجربی در مورد بیماری سرطان بعمل آورده است .

۱۹۲۷ ـ جولیس واکز جوارگ اطریشی : روش درمان مالاریا را درمورد فلج بکار برده است .

۱۹۲۸ ـ چارلز جی اچ نیکل فرانسوی : درمورد درمان بیماری تیفوئید خدماتی انجام داده است .

۱۹۲۹ ـ کریستین آیك‌من هلندی : ویتامین (ب) را کشف کرده است .

« « سر فردریك هوپکینز انکلیسی : ویتامین (آ) را کشف نموده است .

۱۹۳۰ ـ کارول‌لند اشتاینر آمریکائی : گروههای خونی انسان را کشف نموده است .

۱۹۳۱ ـ اوتواچ واربورگ آلمانی : آنزیم تنفسی را کشف کرده است .

۱۹۳۲ ـ ادگاردی ادرین وسرچالزاس شرینگتن : این دو دانشمند انگلیسی در باب فیزیولوژی دستگاه عصبی مطالعاتی انجام داده‌اند .

۱۹۳۳ ـ توماس اچ مورگان آمریکائی : نقش کرموزمهارا دروراثت کشف نموده‌است.

۱۹۳۴ ـ جرج آرمینوت ، ویلیام پ مورفی وجرج اچ ویپل : این سه‌دانشمندآمریکائی طرق درمان بیماری‌های کبدی را کشف کرده واز بروز کم‌خونی مهلك جلـوگیری نموده‌اند .

۱۹۳۵ ـ هانس اشپی‌من آلمانی : درمورد رشد جنین مطالعاتی انجام داده است .

۱۹۳۶ ـ سر هنری اچ دیل انگلیسی واتولوئوی آمـریکائی : فعل و انفعالات شیمیائی حاصله ازهیجانات عصبی را کشف نموده‌اند .

۱۹۳۷ ـ البرت زنت جیورجی فن ناگی رایت آمریکائی : در مورد متالولیسم وتأثیر ویتامین‌های آوث مطالعاتی انجام داده است .

۱۹۳۸ ـ کرنل هی‌من بلژیکـی : حلقه ارتباط میان تغیرات خون و تنفس را کشف کرده است .

۱۹۳۹ ـ گرهارد دوماخ آلمانی . داروی پرونتوسیل را کشف نموده است لکن بعلت بعضی جریانات سیاسی ازدریافت جایزه امتناع نمود .

۱۹۴۰ ، ۱۹۴۱ ، و ۱۹۴۲ ـ دراین سه سال به کسی جایزه داده نشده است .

۱۹۴۳ ـ هنریك دم دانمارکی : ویتامین k را کشف نموده است .

« « ادوارد دویزی آمریکائی : ساختمان شیمیائی ویتامین k را کشف کرده‌است.

۱۹۴۴ ـ جوزف ارلنگر وهربرت اس گاسر : این‌دو دانشمندآمریکائی درمورد وظایف تارهای عصبی مطالعاتی انجام داده‌اند .

۱۹۴۵ ـ سر الکساندر فلمینگ وسرهوارد فلوری وارنست بی‌چین : این سه دانشمند عالیقدر انگلیسی موفق بکشف پنی‌سیلین شده‌اند .

۱۹۴۶ ـ هرمات جوزف مولرآمریکائی : تأثیر اشعه X را درورائت کشف نموده است .

۱۹۴۷ ـ کارل اف کوری‌و گرتی‌تی کوری آمریکائی : درمورد متابولیسم کربوهیدرات وآنزیم‌ها کاوشهائی انجام داده‌اند .

» » برناردو اهوسی آرژانتینی : اثر غدهٔ ترشح کننده موکوس را در متابولیسم قند کشف کرده است .

۱۹۴۸ ـ پل اچ مولر سوئیسی : خواص حشره کش (د د ت) را کشف نموده است .

۱۹۴۹ ـ والتر ارهس سوئیسی : این دانشمند کشف کرده است کـه چگونه قسمتهای مشخص مغز اعضاء بدن را کنترل میکنند .

» » آنتونیوآ گـاس مونیز پرتقالی : طریقه درمان بعضی بیماریهـای روانی را کشف کرده است .

۱۹۵۰ ـ فیلیپ اس‌هنچ وادوارد سی کندال آمریکائی وتادیوس رایخ اشتاین سوئیسی : درمورد هورمون‌ها کاوشهائی بعمل آورده و کورتیزن را کشف نموده اند .

۱۹۵۱ ـ ماکس تایلر آمریکائی : واکسن تب را کشف نموده است .

۱۹۵۲ ـ سلمان اوکسمن آمریکائی : در مورد کشف استرپتوی سین و اهمیت آن در معالجه بیماری سل خدمات شایانی انجام داده است .

۱۹۵۳ ـ فریتزا ، لیپمن آمریکائی‌وهانس ا ، کبرس انگلیسی : درمورد متابولیسم‌سلول از نقطه نظر سوشیمی مطالعاتی انجام داده‌اند .

۱۹۵۴ ـ جان‌اف اندرز ، توماس اج ولروفردریك سی‌روبنیز . این‌سه‌دانشمندآمریکائی

روشهای کشت پولیو وپروسهای مختلف راکشف نموده‌اند .

۱۹۵۵ - هوگوتی سی‌اورل سوئـدی : ساختمان آنزیم هـای اکسید شده را کشف نموده است .

۱۹۵۶ - دی‌وی ریچاردز وآندره اف کرنارد آمریکائی وورنر فرسمان آلمانی : این سه دانشمند موفق شده‌اندبابکاربردن یك روش مهم علمی لوله‌ای ازطریق رگ بداخل قلب فروبرند وبیماریهای گردش خون را تشخیص دهند .

۱۹۵۷ - دانیل‌بوت ایتالیائی : ترکیب داروهائی راکـه هنگام جراحی برای آزاد ساختن عضلات بکار میروند تکمیل کرده است .

۱۹۵۸ - جرج بیدل ، ادوارد ال ، تاتوم وجوزالدربرگ : این سه دانشمند آمریکائی به این نتیجه رسیده‌اند که ژنها عامل انتقال صفات مشخصه ارثی میباشند .

۱۹۵۹ - سوروااوشوا و آرتور کربزگ آمریکائی : از ترکیب اسیدهای مختلف مواد جدیدی بدست آورده‌اند .

۱۹۶۰ - سرمك مارلانی بورنت استرالیائی وپتر مداوار انگلیسی : مصونیت اکتسابی را کشف نموده‌اند .

۱۹۶۱ - جرج فن بکزی‌آمریکائی : درمورد گوش داخلی تحقیقاتی نموده است .

۱۹۶۲ - فرانسیس کریك وموریس ویلکینز انگلیسی وجیمز واتسن آمریکائی : این سه دانشمند ساختمان اسید دی‌اکسی ریبونیوکلئیك راکشف کرده‌اند .

۱۹۶۳ - الن الهاج کین و اندروها کسلی انگلیسی وجون اکلز استرالیائی : در مورد ساختمان سلول مطالعاتی بعمل‌آورده‌اند .

۱۹۶۴ - کرنارد بلك آمریکائی وفئودور لی‌نن‌آلمانی : ساختمان و تأثیر کلسترول را کشف نموده‌اند .

ناتمام

دکترعلی ـ مظاهری

رسالة الفاظ الحکمة در مصطلحات علمای فرنگ

باب الجیم العجمیه

۱۳ (کونصیصیون) ـ مفهوم ـ درایت ـ اضمار

۱۴ (کونصپطوثالیزاصیون) ـ استنباط معانی کلی یا کلیات ازیك موضوع یا از یك تجربة در بعض موارد اصطلاح (نوئسیس) ارسطورا (بوعلی‌سینا) و (ابن‌رشد) تصور ترجمة کرده‌اند واین همانست که لطینیان آنرا (کونصپط) می‌نامند وارسطو گاه آنرا (نوئسیس) و گاه (نوئما) می‌خواند.

۱۵ (کونصپطوثالیزم) ـ قول بر این کـه کلیات خمس (لئزاونیورسو) نه وجود خارجی داشته وازقبیل واقعیات‌اند ونه اسم بی‌مسمی هستند بلکه جنبه (تصوری)دارند توضیح آنکه درجهان لطینی قرون وسطی علی‌التوالی سه‌مکتب فلسفی ظهور کرد اول مکتب (رئالیزم) معاصر با سبك ترکستانی خودمان و اصحـاب این دستان کلیات را واقعیات میدانستند ومی گفتند که کلیات خمس درخارج موجود است ـ دیگر مکتب (نومینالیزم) معاصر باسبك عراقی خودمان واصحاب آن می گفتند که کلیات اسم‌بی‌مسمی است‌وحقیقت‌ندارد وامام‌مکتب‌نخستین(گیوم‌دشامبو) بود وامام‌مکتب دیگر (روسصلین) سپس مکتب سوم ظهور کرد که معاصر است با سبك هندی خودمان وایشان گفتند که کلیات خمس وهی‌الشخص والنوع‌والجنس وجنس‌الاجناس ونوع‌الانواع والجنس‌الفصل موجوداند بوجود ذهنی یعنی (کونصبط) وتصوراند بمعنی (نوئما)ی ارسطو و کل‌این جدلیات واقوال‌متعلق بعمران لطینی قرون وسطی‌است یعنی مربوطست بادوارسه گانه تحولات او وباتمدن لطینی قرون وسطی منتفی شد وعمران نوآئین فرنگ که عمران

(وایکینك) باشد ابداً متوجه کلیات خمس نیست واما دراسلام وایران جوابگوی مکتب (کونصپطوئالیزم) وسبك (گوطیك فلامبوایان) مکتب اشراق وسبك هندی است ـ اگر بیشتر درموضوع وارد شویم هرآینه این رساله ازاجمال باطناب پیوندد ودراز گردد و شرط ما برایجاز بود .

۱۶ (کونکرة) ـ مقابل (ابسطرئة) ـ اسم عین است درنحو وشیءحسی است در حکمت ـ (اسنص کونکرة) اعیان (اشارات)

۱۷ (کونکرهطیزه) ـ معین نمودن وتعیین بمعنی بیدار نمودن وپیدا بودن .

۱۸ (کونسصینص) ـ وجدان وضمیر وذات (ـ رئفلئشی) ضمیر متوجه بخود ـ ذات منعکس درحود ـ خودآگاهی (ـ مورال) دمة وضمیر وقلبودل ـ مسئولیت قلبی وجدان اخلاقی .

۱۹ (کونسئنسوس) اجتماع امت درخارج واتفاق کل آراء برامری چنانکه منافقان جرأت ندارند نفاق خودرا علناً وعلی روس‌الاشهاد اظهار کنند لاآنکه طبلی درزیر گلیم بزنند .

۲۰ (کونسطیطوصیون) ـ ناموس‌بمعنی اصلی نه بمعنی مشتق (نام وناموس) که متأخران‌من‌باب جناس‌لفظی‌آوردندی و(نوامیس) بابی‌است ازارسطو دردفتر (پولیطیکا) که سیاست مدن باشد وحکیم مرقوم درآن‌باب نوامیس دولت‌های قدیم را بیکدیگر برسخته است وشارع فصوص‌الحکم (شرح طهران چ سنگی ۱۳۱۸ قمری) آنرا علم نوامیس گوید (دروا کنسطیطوصیونل (یعنی علم شرایع واین ناموس که لفظ یونانی ارسطو است ترجمة عربی‌آن(شرع) یا شریعة است وتا ناموس‌را یا شریعت راپیغمبری بزرگ یا حکیمی سترك ننهاده باشد وملتی یا امتی بطوع ورغبت ازوپیروی نکنند و درراه حفاظت آن جان نیفشانند آن ناموس و آن شریعت مسلم نگردد و لازمة قانون شرعی وناموس‌آنست که زور گویان وپادشاهان‌وجبا برهرادرآن‌مدخل‌نباشد وهمگنان

آن اصول را مقدس شمارند و بناچار ناموس یا شریعت باید که منطبق باشد بر نصی مانند قرآن مجید یا کتاب آسمانی دیگـر تادیکطاطوران را ومستبدان وجبابره را در آن جرأت دخل تصرف نباشد ولیت شعری این چه معاصران ما (قانون اساسی) میگویند چه سست بنیاد است آنرا تنی چند ازایشان نشسته وساخته‌اند و بعد خواه بمیل خود خواه برای اینکه (آلة فعل) زور گویان خارج وداخل هستند گاه آن متن منصوص را برمیگردانند و گاه بر آن تأویلات منافقانه می‌نهند چنانکـه بجرأت توان گفت کـه (قانون اساسی) حضرات (کاریکاطور) یعنی صورت مسخ (ناموس) حکماء ونقض شریعت ارباب ادیان است یعنی بیرون مشتی شریك دزد و رفیق قافله کسی حامی وطـرفدار آن نیست ودر حکم مرده ریگی بیش نیست یا دفتری مجهول المصنف و بی صاحب کـه نساخگان بدلخواه خویش در آن تصرفاتی میکنند زیرا که نه حرمت مصنف دارند نه ازمالك دفتر واهمه می کنند .

تشبیه

تلمیذ بی‌ارادت عاشق بی‌زراست و رونده بی‌معرفت مرغ بی پر و عالم بی‌عمل درخت بی‌بر وزاهد بی‌علم خانهٔ بی‌در. نکته : مراد ازنزول قرآن تحصیل سیرت خوب است نه ترتیل سورهٔ مکتوب . پند : عامی متعبد پیاده‌رفته است و عالم متهاون سواره خفته. تنبیه : عاصی که دست بخدا بردارد به از عابدی که کبر در سر دارد . تنبیه : یکی را گفتند عالم بیعمل بچه ماند گفت بزنبور بی‌عسل . حکمت : خلاف رأی‌صواب است ونقض عهد اولوالالباب دارو بگمان خوردن و راه نادیده بی‌کاروان رفتن . پند : از لوازم صحبت یکی آن آست که یا خانه بپردازی یا با خانه خدای در سازی .

(سعدی)

انجمن ادبی حکیم نظامی

پارسا تویسرکانی

امید

در دل تیره شب که از وحشت ددو دام از کنام بگریزند
آسمان ها بهم بر آشوبند جانور ها زهم به پرهیزند

سربسر بحر بیکران باشد موج و گرداب و شورش و طغیان
در میان تلاطم امواج سخت دارد تلاش قایق ران

در بیابان دور از آب و علف که بود راه بسته از پس و پیش
پیر فرتوت راه گم کرده مرگ را دیده دربرابرخویش

عرصهٔ رزمگاه پر آشوب مرگ ناگزیر از چپ و راست
ازخروش تفنگ و غرش توپ کس نداند ره نجات کجاست

بارخی زرد و با دلی لرزان میرود پای دار ، یك محکوم
بتماشاگران این صحنه هست پایان کار او معلوم

ناتوان پیر خفته در بستر نفسش در گلو فرو مانده
هم دوا در مزاج او بی سود هم طبیب از علاج او مانده

آخرین لحظه‌ای که بایدشان دست ازهستی و حیات کشید
هست چشمان نیمه باز همه جانب نقطه‌ای به نام «امید»

نوربخش ـ آزاد

ماده تاریخ فوت استادسعیدنفیسی

سعید نفیسی والا مقام — که صیت فضایل بگردون رساند
ز کلك گهرزا براوراق دهر — لآلی منشور بیحد نشاند
سخن ماند از او همی یادگار — اگرچه خود او درزمانه نماند
چو بانگ رحیلش بیامد بگوش — بتسلیم جانرا بجانان فشاند
بتاریخ شمسیش آزاد گفت — نفیسی سخنهاش جاوید ماند

۱۳۴۵

محمود بهروزی

هدیه‌ای از دوست

(کادو)ئی داد کراواتی ام وبست بگردن
رشته مهر ویست اینکه مرا هست بگردن
نگشایم که جدا سازمش ازخویشتن .آخر
هدیه یار عزیزی است که پیوست بگردن
مردم ازحسرت یکشب که به‌بینند رقیبان
من درآغوش وی واوست مرا دست بگردن
بوسه‌بر گردن‌من بالب‌رنگین زدوبرخاست
اثر بوسه ندانست کـه بنشست بگـردن
رفت وآغوش تهی ماند خدایا چه شود باز
آید وبینمش آندم که مرا جست بگردن

طاهری ـ شهاب

در میان خوبرویان صاحب ارشاد کیست

ناز میبارد زچشم مستش این صیاد کیست

شرم می‌ریزد زلعل نوشش این نوشاد کیست

شعله در خرمن فروزد جان هر ناکام را

فتنه میگوید زمستی، من کیم فرهاد کیست

عقل حیرانست آنجا پیش نوشین لعل او

عشق گوید کاندر اینجا غیر من استاد کیست

گرچه درخوبی بود سرخیل خوبان جهان

کس نمیداند که این فرخ‌رخ فرشاد کیست

سالها بگذشت کزوی کام دل حاصل نشد

لطف اگر اینست اورا ، پس دل ناشاد کیست

فکرت خامی نبودی بیش چون عشق هزار

غنچه را آزرم وادارد که صاحب داد کیست

دامن ناز از غبار خـاکساران میکشد

تا نگویندش که این حوری غلمان‌زاد کیست

در طریق پاکبازی چند می‌پرسی (شهاب)
در میان خوبرویان صاحب ارشاد کیست

معاصران

سروان مهدی ذکائی (حسرت)

ساری

جوانی گذشت

دریغا دریغا جوانی گـذشت جوانی بدانسانکـه دانی گذشت

شب وروز آمد ، مه وسال رفت تو گوئی که یکعمر آنی گذشت
چه پرسی ز حال دل ناتوان که کار من از ناتوانی گذشت
نیامد ببالین طبیبی مرا گر آمد ، بنامهربانی گذشت
چو برقی که ازخرمنی بگذرد ز باغ دلم ، شادمانی گذشت
شکوفه کجا میتوان یافتن بباغی که باد خزانی گذشت
کجا عمر بگذشته آید بکف که تیر ازکمان کمانی گذشت
بهم تا زنی چشم ، بینی که عمر سر آمد مرا ، زندگانی گذشت
بلا ریخت از هر طرف در برم چو آنشوخ چشم آسمانی گذشت
جوانی بجز حسرت وغم نداشت خوشا برمنا ، تا جوانی گذشت

اسمعیل معمائی

ساری

(با عمر کم ورنج فراوان نتوان زیست)

ایده بغم ودیدهٔ گریان نتوان زیست ازخلق گریزنده وپنهان نتوان زیست
با رنج تهیدستی و با گریه و زاری درپهنهٔاین گردش دوران نتوان زیست
عمری کهچوبرق ازنظرخلق گریزد با سختی وبا نالهوافغان نتوان زیست
آرامش روح بشر از شورونشاطست باروحدژم ، خاطرپژمان نتوان زیست
تا چند چشی شربت ناکامی ایام با عمر کم ورنج فراوان نتوان زیست

بشنو سخن نغز (معمائی) و خوشباش
باتلخی وبدبختی وحرمان نتوان زیست

م . فنائی خاکسار جلالی

جهان از ذره وذره جهان است درون ذره دنیائی نهان است
عیان باشد بچشم خاکساران همانرازی کهبیرونازبیاناست

خسرو-مهرداد

تلخیصی ازسخنان مهربابا

چگونه پروردگاررا باید دوست بداریم ؟ عاشق برای رضایت معشوق هرگونه رنج وفداکاری را برخود هموارمیسازد . عشق بخداچون خوداوباید لایتناهی باشد تا جائیکه عاشق بخداوند حیات وممات خویش رابرای اوبخواهد تابمقصود حیات که دیدن پروردگار باچشم درون است نائل گردد . بهترین راه و عملی ترین طریق دوست داشتن خداوند عبارت ازاین است که تمام مخلوق خدارا چون خویشتن دوست بداریم و آنچه برای عزیزان خود آرزومیکنیم برای دیگران نیز آرزو کنیم . اگر بجای غارت وآزاردیگران خویشتن راغارت نموده وبدیگران کمك و دستیاری نمائیم خدا رادوست داشته ایم . اگر بدانیم واحساس کنیم که بزرگترین خلوص نیت نسبت بخداوند نیازردن مخلوقات اوست خدارا دوست داشته ایم . از دنیا دوری مکنید بلکه از غرور وخودخواهی که بدترین صفات انسانی است پرهیز نمائید .

برای خلوت نشینی و گوشه گیری بهیچ طرفی نروید مگر بطرف درون خود تا بخداوند نزدیکتر گردید . اگرایمانی محکم وعشق آتشینی بخداوند داشته باشید هیچ چیز شمارادراین دنیا آزرده نخواهد کرد ، سختی وبدبختی درشما تأثیری نخواهد نمود و گردچاپلوسی وخوش آمدگوئی دیگران نخواهید گردید . دراینصورت است که سعادت وخوشبختی شمارا مغرورنخواهد کرد وچنین ایمان و عشقی موجب خواهدشد که عظمت وبزرگی پروردگاررا درك نمائید . هدف نهائی و مقصود اززندگی مشاهدهٔ پروردگاراست در قلب خود واین هدف را درحین وظایف دنیوی نیز میتوان دنبال کرد . باید دراثنای فعالیتهای دنیوی همواره مسرور وشادمان بود وبا خوشحالی تمام کوششهای خودرا وقف خداوند نمود وازمصیبت ها وسختی ها هیچگاه نباید هراسناك گردید بلکه باید شکراورا بجای آورد که چنین قوه صبروشکیبائی بانسان اعطاء نموده است

نفت ایران وعملیات عمرانی

براهنمائی شاهنشاه آریا مهر - شرکت ملی گامهای بزرگی درراه اعتلاء این کشور برداشت و نه فقط نسل‌های آینده عظمت وبزرگی این «دینامیسم» حیاتــی را بچشم خواهند دید بلکه نسل کنونی نیز شاهد قدمهای بزرگی خواهد بود .

مردی با موهای خرمائی وپوست سفید در کنار «چیرهای» سیاهرنگ در حرم گرمای خوزستان به بازدید سنگهــا مشغول بود در آنزمان درخوزستان بجز قبایل صحراگرد وچادرنشین وچند نخلستان ارآبادی وآبادانی خبری نبود .

این مرد کــه امتیاز نفت جنوب را بدست‌آورده بود شالوده صنایع عظیم نفت ایران را بنا نهاد گــرچه در آنزمان سهم زیادی عاید دولت ایران نمیشد اما جنگ اول جهانی اهمیت نفت را باثبات رسانید وبحریه متفقین که با موتورهای دیزل مجهز شده بودند جنگ را بردند واز آنـروز دولت‌های بزرگ متوجه شدند کــه بزرگی و عظمت بدون دردست داشتن صنایع امکان‌پذیر نیست .

درهمان موقع رابطه بین دولت انگلستان وایران بهبود یافت وشرکت‌نفت یك ملیون لیره بابت پولهای پس‌افتاده بدولت ایران پرداخت وانگلیسی‌ها که بیش ازدول دیگر متوجه اهمیت نفت ایران شده بودند بتوصعه صنایع نفت ایران اقدام کــردند نباید اقدامات آنها را درمورد توسعه نفت ایران نادیده انگاشت واین صنایع بزرگ که امروز درآبادان ومسجد سلیمان وهفت‌گل‌ولالی دیده میشود درحقیقت باکوشش وتلاش‌آنها بوجودآمد بدبختانه آنطور که باید وشاید سهم ایران‌را درنظرنمیگرفتند وبا وجود اینکه رضاشاه کبیر بنیان‌گذار ایران نوین با عقد قرارداد ۱۹۲۶ آنهارا متوجه ساخت کــه باید توجه بیشتری بایران بکنند ـ آنها سهم مختصــری بایران

می‌پرداختند . تا اینکه جنگ دوم جهانی خشك وتررا باهم آتش زد و خطر اشتعال صنایع نفت ایران درحلقهٔ گازانبری‌آرتش آلمان که‌یکسره به «کسروزنی» درقفقاز وسر دیگرش به العلمین رسیده بود مرتفع گردید ، ونفت ایران که درحقیقت بمنزله خون دررگهای ماشین جنگ متفقین بود پیروزی را نصیب آنها ساخت و ایران علاوه برنفت خود که آنرا دراختیار متفقین گذاشته بود نقش پل پیروزی را بازی کرده کالا ومهمات واسلحه فراوانی ازجاده‌های ایران بسوی روسیه شوروی درحرکت بود واین سیل بزرگ سبب شد که افراد روسی بتوانند در حادثه استالین گراد ارتش نازی را ازپای‌درآورند .

دردوره جنگ مجموعاً ۶۲ میلیون نفت ازایران صادر شده و ۳۰ میلیون لیره ارز خارجی نصیب ایران‌شده‌بود بااین‌مبلغ هیچ‌کاری‌امکان‌نداشت ودولت‌مانمیتوانست اقدامات عمرانی را برای جبران خرابی جنگ شروع کند .

پس‌ازپایان جنگ تخلیه ایران ازقوای بیگانه که بمساعی وتدابیرخردمندانه شاهنشاه آریامهر انجام گرفت ایران بفکر افتاد که‌ازدرآمد نفت برای‌کارهای‌عمرانی استفاده کند .

اما کمبود بودجه ودیگر مشکلات مالی که برسر راه دولت ایران بود ـ امکان عملیات عمرانی را همچنان متوقف ساخت . زیرا قرار بود که کمی از خارج بعنوان وام گرفته شود بعد که نفت ایران ملی شد تا مدتی که صنایع نفت تعطیل بود دولت ایران درآمدی تحصیل نکرد .

تا اینکه حوادث ۲۷ مرداد پیش آمد وایران در راه تحول نو و اندیشه‌های تابناك شاهنشاه قرار گرفت ، ودرهفتم آبانماه ۱۳۳۳ (۲۹ اکتبر ۱۹۵۴) شرکت‌ملی از یکطرف وهشت شرکت خارجی قراردادی منعقد نمود ۴۰ درصد انگلستان ۴۰

متعلق به‌پنج شرکت امریکائی که‌بعداً ۱۴ شرکت‌شدند ۱۴ درصد یك شرکت‌هلندی و۶ درصد یك شرکت فرانسوی ـ کنسرسیوم را تشکیل دادند واین گروه شرکت‌ها متفقاً عملیات اکتشاف واستخراج را درحوزه قرارداد خود انجام میدادند ،

شرکت ملی نفت ایران بعنوان ناظر حق نظارت مستقیم برکلیه آنها را داشت وآنها چون درایران به‌ثبت رسیده بودند تابع قوانین داخلی ایران بودند درضمن‌قرار شد که پنجاه درصد ازسود حاصله را بعنوان مالیات بدولت ایران بپردازند .

با انعقاد قرارداد جدید صدور نفت ایران به بازارهای جهان آغاز گردید و چون عواید ایران ازنفت قابل توجه بود ، قرارشد که سازمان برنامه درآمد نفت را بکارهای عمرانی اختصاص دهد و براهنمائی شاهنشاه آریامهر - بعد از بیست وهشتم مرداد ۱۳۳۲ ـ ایران درشاهراه ترقی وتعالی قرارگرفت ، بطوریکه افکارجهانیان را متوجه ایران نمود .

بدنبال‌آن براهنمائی‌شاهنشاه‌آریامهرشرکت ملی‌نفت‌ایران توانست‌قراردادهای جدیدی با مؤسسات نفتی دنیا منعقد کند که هریك ازآنها ۵۰ - ۵۰ را بهم‌زده وسهم ایران را بطورعجیبی تا حدود ۷۰ درصد بالابرده این قراردادهاموجب بهت وحیرت کشورهای نفت‌خیز شده است .

تحولات اجتماعی ایران کــه زمینه برانداختن رسوم ارباب رعیتی ومساوات دهقانان و آزادی زنان و اعـزام سپاهیان دانش وسپاهیان بهداشت و ایجاد خانه‌های انصاف ـ کشورمارا دچار چنان تحولی ساخت که همه روزنامه نگاران ورجالی که بایران سفر کردند وازنزدیك شاهداین تحول عظیم بودندنتوانستند ازتعجب‌خودداری کنند ، وعظمت وبزرگی این تحول راکه درهمهٔ شئون‌این کشورآغاز شده ستودند و به بانی‌آن درود فرستادند .

مرحوم میرزا محمدعلی چهاردهی

تاریخ مختصر فرقه های اسلامی

۸ ـ نسبتی که حسن‌صباح بخودبسته بود که از تبارحمیری هااست ! ! مورخان هم‌آن‌را نقل کرده‌اند معلوم‌نیست درست باشد . بزرگان حمیر ازمردم یمن اسمعیلی بودند ممکن‌است که مؤسس دستگاه‌الموت هم یمنی‌بوده‌باشد !! ولی در کتاب بسیار نفیس‌النقض ثبت است که حسن ازمردم‌شهرری بود !!

در کتاب‌النقض چنین نوشته شده

۹ ـ اولارأس‌ورئیس ومقدم‌وپیشوا ومقتدای همه ملحدان دراین هشتادسال که رفت حسن صباح بود ومجبر ومجبرزاده بود وخانه در دوده داشت در شهرری بکوچه صوفی دبیراستاد عبدالرزاق بیاع‌بود وهمکارتاج‌الملك متوفی مجبر نه‌بدرمصلحت گاه نشست ونه‌بدر رادمهران ومذهب واعتقاد پدرش‌نیزآن طایفه را معلوم‌است (۱)

۱۰ ـ تشکیلاتی که حسن‌صباح برای انتشارمذهب اسمعیلی داده است آیا از ابتکارات اوبود ؟! یاآنکه درشام ومصر گروهها ، دسته ها ، فرقه‌های فاطمیان وسایر گروه مذهبی‌را ازنزدیك دید وبمرام وهدف‌آنان‌آشنا گشت ، آنگاه بعضی از آنهارا گرفت واقتباس کرد وحود حسن‌هم چیزهایی برآن افزود ؟! تاریخ دراینجا خاموش است ;! ولی در تاریخ ها می‌خوانیم که ژزویت ها تشکیلاتی شبیه دستگاه اسمعیلیه الموت دادند چنانکه :

۱۱ ـ درقرن شانزدهم میلادی یك‌فرقهٔ تازه دردستگاه کلیسای روم تشکیل‌شد

---

۱ صفحه ۹۱ کتاب‌النقض چاپ تهران

که بوسیله کشیش اسپانیائی بنام ایکناتیوس‌دولویرلا تأسیس گشت این‌آخوند مسیحی گروه خودرا جامعه یسوع«ژزو» نامید ، ازاین سبب افرادابن‌فرقه وپیروانش‌ژزوئیت ها «یسوعیون» نامیده شدند ، هدف این گروه این بود که افــرادرا برای فداکاری و خدمت بدون چون وچرادرخصوص کلیسای رومی‌وپاپ تربیت کنند ، پرورش این‌دسته بسیار سخت و طاقت‌فرسا بود پیروان این فرقه آن‌اندازه بدستگاه کلیسا و پاپ عقیده داشتند که هرچه بآنان دستور داده میشد بدون گفتگو چشم و گوش بسته اجرا می‌ـ کردند و همه‌چیز خودشان را نثار و فدا می‌ساختند ، درهر کجا که تشکیلات کلیسا بوجودشان نیازبودآن‌فدائیان خودشان راداوطلبانه قربانی میکردند و گمان‌می کردند که درراه عیسی‌ومریم جان‌نثار گشتند وهمه‌آنان به خدمت‌بدون تردید وتزلزل درراه اداره وتشکیلات کلیسا مشهور بودند !!

۱۲ ــ در تاریخ گزیده ثبت است که حسن صباح از فرزندان یوسف حمیری شهریاریمن بود وشیعه‌اثنی‌عشری بوده بعدازآن بشام‌نزد مستنصربالله اسمعیلی وپسراو نزار که ولیعهد اوبود رفت وشیعه اسمعیلی‌شد ونزار کودکی ازفرزندان خودبوی داد وحسن‌صباح‌آن کودك راپرورش داد ودرسال چهارصد و هشتاد وسه هجری‌قمری قلعه الموت رامتصرف شد ودعوت بنام‌مستنصراسماعیلی کرد وهمچنین دعات او بسیاری از کوها ودژهارابدست‌آوردند .

۱۳ ـ حمدالله مستوفی صاحب «تاریخ گزیده» باآنکه از مــردم قزوین است ، قزوین‌هم در همسایگی الموت قراردارد ، درباره ماجرای تاریخ عقاید وآراء حسن صباح کوتاه‌آمده است وآنچه راکه دیگران نوشته‌اند مورخ و جغرافی‌دان مشهور قزوینی‌هم بهمان سخنان داستان اسمعیلیه‌الموت رامختصرثبت نموده است که مردم‌آن دیار ازالموتیان دیده وچشیده‌اند و ازنظراختلاف مشرب مذهبی صاحب تاریخ گزیده خوش‌بین نبوده وحسن‌صباح ویارانش‌را همان‌جوروصف نموده است که دیگران ثبت

کرده‌اند !!

۱۴ ـ حاج‌زین‌العابدین شیروانی صاحب کتاب های «بستان‌السیاحة» وریاض ـ السیاحة» گوید که در کتابهای معتبر دیده شده است که حسن‌رافرقه اسمعیلیه «سیدنا» گویند پدرسیدنا از کشوریمن بکوفه درآمد وازشهر کوفه‌بقم وازقم‌بری رفت وآنجا سکونت نمود .

پدرسیدنا مردی‌بود صالح‌وزاهد وپرهیز گار ودرآنجا بسر بردی وحاکم شهرری ابومسلم رازی بواسطه مخالفت مذهب بااودشمنی‌ورزیدی و ازآن راه زحمت و آزار بسیار کشیدی وچون موفق نیشابوری ازعلماء سنت وجماعت بود پدرحسن برای از بین بردن تهمت وبدنامی سیدنارا ازشهرری به‌نیشابور آورد و بمجلس امام موفق باستفاده مشغول گردانید وخود درزاویه قناعت نشسته بعبادت خداوند سر گرم گردید و گاهی سخنان بلندتر از فهم عوام ازوی بروزمی کرد نادانان آن را بکلام اصحاب اعتزال و الحاد نسبت دادندی وزبان به سرزنش پدرسیدنا گشادندی !!

لطیفه

از نفس پرور هنر پروری نیاید وبیهنر سروری را نشاید . حکمت: در انجیل آمده است که ای فرزند آدم اگر توانگری دهمت مشتغل شوی از من بمال و اگر درویش کنمت تنگدل نشینی پس حلاوت ذکرمن کجا یابی و بعبادت من کی‌شتابی . مطایبه : همه کس را دندان بترشی کند شود مگر قاضی را که بشیرینی .

(سعدی)

علی‌نقی بهروزی

کانون دانش‌پارس

اذان صبح

برخاست از کرانه لوای سپیده دم
آراست کوه و دشت بنورجمال خویش

آن نیك پی ، خجسته نسیم‌صبا ، وزید
لطفش گذشته بد ز حداعتدال خویش

آذین آسمان و فروغ ستارگان
بد جلوه گر بچشم، بحسن و کمال‌خویش

روحم در اهتزاز و روان بود مضطرب
خاطر گرفته گشته ز وهم وخیال‌خویش

در تنگنای غصه که بد خاطر حزین
آشفته از حوادث ورنج و ملال خویش

ناگه بلند ساخت موذن ز مسجدی
آواز دلپذیر و خوش و بی‌مثال خویش

آهنگ لااله موذن چنان سرود
کآسود دل ز رنج درون و کلال خویش

گفتی سروش عالم غیبم رسد بگوش
یا پیك عرش کرده مکرر مقال خویش

چون چشمه‌ای که‌دروسط شوره‌زار گرم
گم گشته تشنه را بدهد از زلال‌خویش

روحم نشیط گشت وروان خواست برپرد
زین تیره خاك تا که‌نه‌بیند همال‌خویش

خوش آندمی که گوش براللّٰه‌اکبراست
خواهد زشوق روح‌پرد ازمثال‌خویش !

کتابخانهٔ ارمغان

تحقیقات عرفان در ادبیات فارسی

عرفان وتصوف ایران عالیترین مکتب ذوق ولطیف‌ترین اندیشه‌های بشری‌است که مهمترین آثار جاویدان زبان پارسی که از دیرباز سند افتخار آمیز این سرزمین بوده برمبانی شکوهمند آن قرار داشته است . درهیچ یك از مکاتب اخلاقی و معنوی جهان تابدین پایه ومایه ازدقایق ونکات تربیت نفس ووارستگی که راه وصول بحقیقت را هموار میسازد سخن رانده نشده وکیست که با کمی توجه و دقت درآثار بزرگان تصوف‌وعرفان‌ایران‌بدان معترف نباشد ویا با کمی‌مطالعه دربرابر نبوغ‌وعظمت‌آنان سر تعظیم فرود نیاورد .

دراین باره محققان ونویسندگان ازروزگاران پیشین تحقیقات وتتبعات جامعی بعمل آورده که مطالعهٔ هریك از آنها برای‌صاحبدلان روشن‌بین بسی سودمند ومغتنم بوده‌است. آقای‌دکتر لطفعلی‌صورتگر استاددانشگاه‌طهران که‌ازفضلاء وسخنوران‌نامدار معاصرمی‌باشند وباآنکه‌ازموطن‌دوستاره فروزان‌قدراول‌آسمان‌شعر وادب فارسی‌سعدی وحافظ برخاسته بیشتر بشیوه سخن‌سرایان خراسانی‌سخن میسرایند والحق توان گفت که‌دراین‌طریق‌داد سخن‌درداده‌اخیراً اثربدیع‌دیگری درشناساندن عرفان‌وتصوف‌ایران برشته تحریر درآورده‌اند که چون دیگر تألیفات وتصنیفاتشان مورد استفاضه اهل‌فضل وادب خواهد بود .

تجلیات عرفان درادبیات فارسی که ازطرف انتشارات دانشگاه بچاپ رسیده نام این کتاب است وما موفقیت روزافزون استاد ارجمند آقای دکترصورتگررا در اشاعه دانش وسخن همواره‌آرزومینمائیم وفضلاودانشمنـدان دوروتزدیك‌را بمطالعهٔ این‌اثر سودمند وگرانبها دعوت مینمائیم .

« نامهٔ ماهانهٔ ادبی ، علمی ، تاریخی ، اجتماعی »

دورهٔ ـ سی و پنجم
شمارهٔ ـ ۱۰

شمارهٔ ـ دهم
دی ماه ۱۳۴۵

تاسیس بهمن ماه ـ ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)
(صاحب امتیاز ونگارنده : محمود وحید زاده دستگردی ـ نسیم)

روزگار شاعری و نویسندگی!

یکی از متشاعران معاصر که چون دیگر همکاران متذوق وبی‌مایهٔ خود غالباً سخنانی ناموزون بهم میبافد و سخت علاقه‌مند است که از طریق مطبوعات و رادیو بسمع مردم برساند تا بزعم خویش کسب نام و شهرتی کرده باشد و اخیراً نیز همان اراجیف و پریشان گوئیها را بصورت دیوانی که تنها از لحاظ کاغذ و چاپ دقتی در آن بکار رفته منتشر ساخته یکی از گفته‌های غرای خود را ! برای درج در ارمغان ارسال داشته بود که متأسفانه علاوه براغلاط فراوان دستوری و ترکیبات نامتناسب چون‌عاری ازهر گونه لطف وذوق شاعرانه‌بود ازدرج آن‌بدانصورت خودداری‌نمودیم.

بحکم وظیفه ویا به‌پیروی از اندرز شیخ اجل شیراز که میفرماید :

دو چیز طیرهٔ عقل است دم فرو بستن
بـوقت گفتن و گفتن بـوقت خاموشی

بوسیلهٔ تلفن باین گویندهٔ شهیر یادآوری نمودیم که هر گاه دراین شاهکار خود

که بارها در رادیو وتلویزیون خوانده شده ودر مطبوعات بچاپ رسیده تجدیدنظری بفرمایند و تغییراتی چند در بعض ترکیبات و تشبیهات که خارج از اصول دستور زبان و فصاحت و بلاغت است بدهند بسیار بجا و ضروری خواهد بود.

از پاسخ متغیرانه وی مشاهده گردید که او خود را برتر از فردوسی و نظامی وسعدی میداند وصحیح ومعقول آنست که او گفته وازاین پس سخنان منظوم ومنثورش باید میزان صحت و فصاحت زبان فارسی و سرمشق گویندگان و نویسندگان آینده باشد!

این است سطح تفکر و فرهنگ کسانیکه در این ایام با عدم بضاعت علمی و روحی پراز نخوت و تکبر که طبعاً چنین افراد گمراهی از ذون و قریحهٔ ذاتی نیز بی‌نصیب بوده خود را شاعر و نویسنده محقق میدانند و مطالب و سخنان بی‌سروته و پریشان خود را که بیشتر بهذیان گویی شباهت داشته بوسیله رادیو و مطبوعات ازنظر مردم میگذرانند و پس از چندی بصورت مجموعه‌ای بکمك کتابفروشان در دسترس خوانندگان ساده‌لوح قرارمیدهند.

در آن روزگاران که بازار سخنوری و دانشوری رونقی بسزا داشت و در هر عهدی ده‌ها گویندهٔ استاد و نویسندهٔ دانشور قدم بعرصهٔ وجود مینهاد و با مرگ یکی محفل شعر و ادب بدون سرپرست و رهبر نمیماند بدان سبب بود که سخنوران و دانشمندان با دارا بودن نبوغ وقریحه طبیعی رنج تحصیل را برخود هموار میساختند و درپی کسب القاب و عناوین دروغین نبودند و بپاداش اندوختن فضل وهنر از تواضع و فروتنی نسبت باستادان خویش که نخستین شرط ادب و دانش پژوهی است هیچگاه ننگ و عار نداشتند.

فرهنگ و دانش کهن ایران در پرتو همین سنتها و رسوم فرخندهٔ ملی بود که توانست آنهمه دانشوران و هنروران نامداری را در دامان خویش تربیت نماید و گنجینه‌های‌عظیمی ازعلم وهنررا که مایهٔ مباهات وسربلندی عالم انسانی‌است بوجود

آورده افتخارات جاودانی برای این سرزمین بیادگار گذارد .

بی‌اعتنائی و لاقیدی نسبت بآداب و رسوم دیرین که از ارکان اولیه بقاء وقوام ملیت بشمار میرود ، تظاهر بدانشوری و هنرمندی بدون توجه بحقایق‌دانش ومعرفت، عوالم مادی گری و تلاشهای بی‌خردانه بمنظور دسترسی بجاه و مال بهر طریقی کــه ممکن گــردد و بالاخره قناعت نمودن بظواهر فریبندهٔ القاب و عناوین بی‌پایه که منحصراً از جهات مادی امتیازاتی در بردارد موجب گردیده که علم و ادب از لحاظ کیفیت‌همواره راه انحطاط پوید واین‌نگرانی نیزبوجودآید که محیط مدارس ومکاتب امروز ایران دیگرقادر بتربیت دانشمند ومحقق وادیب واقعی نباشد .

براستی توان گفت که در تمام دوران مشروطیت و ایجاد مدارس جدیده مردی فاضل و محقق که بتوان اورا بایکی ازفضلای درجه سوم گذشته مورد مقایسه قرارداد از محیط این کانونهای علم و ادب برنخاسته و بدون مبالغه عوامل مذکــور در فوق موجب گردیده که پیوسته سطح دانش و معلومات دانشجویان راه قهقرائی پوید وچون دوران تحصیل آنان بپایان رسید باهمان عناوین موهوم و راه و روشی که از کبر و نخوت سرچشمه گرفته وارد اجتماع گردند و با اندك محفوظات ناقص و پراکنده‌ای که‌آنهم پس از چند ماهی فراموش خواهد شد خود را دانشمندی بی‌نظیر و استادی بیهمال بدانند !

تکبر وغرور یکی از ناپسندترین صفات انسانی است که هیچگونه رابطه‌ای با عوالم دانش و فرهنگ نداشته وکسانیکه متصف باین صفت ناپسند میباشند بــدون تردیدازعلم‌وهنر عاری بوده آنانرا نمیتوان‌حتی درزمرهٔ یك‌آدم معمولی‌بحساب‌آورد . هرچه مراحل دانش و فضیلت برتر و عالیتر باشد آثار تواضع و فروتنی بیشتر آشکار گردیده و در پرتو کسب کمال وخرد است که آدمی خود را ازخاك ناچیزتر وازموری ضعیف‌تر میشمارد .

وحیدزاده ـ نسیم

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضتهای ملی ایران

(۲۳)

جریان واقعهٔ مرگ محمدامین خلیفه عباسی‌را غیراز آنچه در گذشته بیان‌شد طریق‌دیگر نیز نقل کرده اند .

ازجمله. احمدبن‌سلام خدمتگزار مخصوص امین که درشب‌ملاقات امین‌وهرثمه درقایق مخصوص همراه مخدوم خودبود چنین گفته است : وقتی که سربازان خراسانی قایق حامل‌امین وهرثمه‌را دررودجله غرق کردند من‌نیز شنا کنان خودرا بساحل‌رود رساندم، تنی‌چند ازافراد طاهر دستگیرم نمودند وچون خواستندمرا بقتل‌برسانند من باوعدهٔ پرداخت دوهزار درهم که فرداصبح بآنان بدهم ازمرگ رهائی یافتم وبانتظار وصول مبلغ مذکورمرا دراطاق تاریکی زندانی کردند .

من درآن حجره‌بودم‌ناگاه دربازشد ومشاهده کردم مرد عریانی که جزسراویل وعمامه چیزی دربرنداشت درحالیکه برکتفش‌خرقه‌ای انداخته بودند محبوسانه‌اورا داخل اطاق کردند ودر رابستند ، وقتی آن‌مرد درجای خود مستقرشد وعمامه از سرو صورت خودبرداشت نگریستم مخدومم محمد امین‌بود آهسته صدائی کردم امین مرادید و گفت تو کیستی ؟ گفتم من‌احمدبن سلام غلام توهستم پس گفت احمد نزدیك من‌بیا ومرادر بر گیر که من‌وحشت سختی درخود میبابم، نزدیك‌رفتم واورا درآغوش گرفتم، دیدم دلش دراضطراب وخفقان است پس گفت بگـو برای‌من که برادرم مأمون زنده است ؟ گفتم اگرزنده نبود برای‌چه این‌جنگها شد ؟

گفت بمن گفتند که او مرده است گفتم خدا زشت کند صورت نزدیکان تورا

که تورا باین موضع رسانیدند ، گفت اکنون وقت عتاب نیست وتقصیر آنها نبود گفتم ای سیدمن این خرقه‌را دورافکن ، گفت کسی که حالش مثل حال من باشد این خرقه‌هم برای او زیاداست ، پس گفت ای احمد شکی ندارم که مرا بنزد برادرم مأمون خواهند برد آیا بنظر تو مأمون مرامیکشد ؟ گفتم: نمیکشد زیراعلاقه رحم‌دل اورا برتو مهربان خواهد کرد ، گفت : (هیهات الملك عقیم لارحم‌له) گفتم امان هرثمه امـان برادرت مأمون محسوب میشود و پس او را استغفارو ذکرخـدا تلقین میکردم کـه ناگـاه دراطاق گشودشد ومردی باسلاح واردشد ونگاهی بصورت محمدامین کرد وبیرون‌رفت ودررا بست من‌دانستم که محمدرا خواهند کشت پس‌زمانی نگذشت که جمعی‌ازاعاجم (منظور همان‌ایرانیان باشند)باشمشیرهای برهنه‌آمدند که محمدرابکشند آن‌جماعت تانزدیك دراطاق آمدند وهریك‌بدیگری میگفت اول‌تو‌داخل شو وباوحمله کن دراین موقع امین بالشی بردست گرفت و گفت من‌پسر عموی رسول‌خدا وپسر هـارون‌الرشید وبرادر مأمون هستم‌پس‌یکی ازغلامان طاهر داخل‌شد وضربتی برپیشانی محمدامین‌زد ومحمدبالش‌را جلوصورت نگهداشت‌وخواست شمشیررا ازاوبگیرد که آن‌مرد بفارسی صدازد که محمد مرا کشت آن‌جماعت داخل شدند وبرمحمد امین هجوم بردند ویکی شمشیربرتهیگاه اوزد که‌محمد بررودر افتادآنگاه‌سرش‌رابریدند وبنزدطاهر بردند(١)

یکی‌اززنان محمدامین‌دختر عیسی‌بن‌جعفر بود که‌درفتنه بغداداورا بزنی گرفته بود این‌زن فصیحه‌ئی نیکوروی وشـاعره بوده و پس‌از مرگ‌امین در رثـاءاو اشعاری سروده است .

اعلام خبر مرگ امین

بعدازکشته‌شدن محمدامین خلیفه‌عباسی (چهارم صفرسال ١٩٨ هجری) مردم بغداد دردفاع از شهرخود همچنان پایداری میکردند . طاهر برای آگاهی آنان سر

١ــ تتمة‌المنتهی تألیف‌شیخ‌عباس قمی‌صفحه ١٨٥

امین‌را بر نیزه‌ای برافراشت وآن‌را باردوگاه خوددر (بستان) برد (۱)

مردم بغداد بادیدن سر بریده امین اطمینان یافتند که فرمانروای بی‌تدبیر آنان کشته‌شده‌است بهمین‌جهت‌دست ازجنگ ومقاومت برداشتند وپایتخت پرشکوه‌عباسیان بتصرف طاهر ذوالیمینین وسربازان خراسانی درآمد .

برخی ازمورخان نوشته‌اند که طاهر قبلا درمورد پایان کارامین پس‌از غلبه‌بروی ازبرادرش مأمون کسب تکلیف کرد ومأمون‌نیز پیراهنی گریبان دریده درپاسخ برای وی‌فرستاد ، طاهر دانست که منظور مأمون کشتن امین‌است .

بهرحال‌چنانچه این‌قول‌درست‌باشد یانباشد بادرنظر گرفتن‌جمیع جوانب‌سیاسی واتفاقات وهمچنین احساسات ملی غالب شدگان وسردار باشهامت آنان ، مرگ امین درشرایط مرجود قطعی ومسلم‌بود .

پس‌از گشوده‌شدن دروازه‌های بغداد وتسلط‌قطعی طاهر ویاران‌وی برشهر بغداد چون انتظارمیرفت هرثمه جریان وقایع محاصره بغدادوقتل امین‌را بنفع‌خود وبه‌ضرر طاهر به مأمون گزارش‌نماید .

طاهر بخط‌خود نامه‌ای برای مأمون نوشت وسرامین وانگشتر وردای خلافت‌را برای‌او به‌مرو فرستاد ودرنامه چنین‌نوشت : (چون محمدامین به‌هرثمه کس فرستاد وزنهار حواست که پیش اوشود وبه‌من ایمن‌نبود از بسیاری حربها که کردم ، ومدارا نکردم ، اومرا تهمت کرد وخویشتن‌را به‌هرثمه استوار داشت وهرثمه بشب‌اندرزورق بیامد به‌لب‌دجله بامحمد ومن باسپاه برلب رودبودم تاچون ازدجله بیرون‌آید حق او بگذارم چوبمیان دجله‌آمد زورق غرق‌شد که‌محمد شنا کرد وخودرا بلب‌دجله افکند وپنداشت که‌هرثمه بااو غدر کرده ازرنهار خواستن پشیمان گشت چون‌بلب رود رسید بعلامت خویش بانگ کرد ، محمد منصور وسپاه‌خویش‌را بخواند تابیایند ودیگرباره

۱ـ تاریخ یعقوبی ترجمه دکترآیتی جلددوم صفحه ۴۵۷

حرب کنند. مردمان‌را بگفتیم که اورا بگیرید ولی‌او شمشیر بر کشید وحرب کرد تا کشته‌شد، پس‌مردمان بغداد دیگرروز حصارندادند و کشتن‌او استوار نداشتند ومن خواستم که برهمه‌روشن‌شود سرش بر گرفتم چنانکه عادت‌ملوك‌است‌و بردرشهر مردمان‌را بنمودم تاایمن شدند وبپرا کندند ومردمان‌عیار فسادکار هریکی بجای‌خویش شدند وفتنه بنشست وشهر بگرفتم وسراو اینك فرستادم) (۱) .

درنامهٔ‌دیگرطاهر گزارش اقدامات وفعالیتهای کلی‌خودرا ازروزی که ازخراسان بیرون‌آمده وآنچه‌را شهر بشهر وروز بروز انجام داده‌بود بتفصیل بعرض رسانید .

طاهردوپسر محمدامین. موسی‌وعبدالله ومادر ایشان‌را بخراسان فرستادوبرزبیده زن هارون‌الرشید نیزدربغدادنگهبان ومحافظ بر گماشت واعمال اورا تحت‌نظر گرفت وسپس به‌تمشیت اموربغداد پرداخت وبرای‌مأمون ازمردم بیعت گرفت وخطبهٔ خلافت بنام‌مأمون خوانده‌شد .

نفوذ عجیب فضل بن سهل در مأمون

خبر فتح قطعی شهر بغداد مرکز حکومت عباسیان و قتل محمد امین باوصول سر بریده وی همراه با نامه‌های بشارت آمیز طاهر ذوالیمینین سردار بزرگ ایرانی شوق و شور عجیبی در بین ایرانیان به ویژه مردم نواحی مشرق ایران که سالها سربازان اعزامی آنان دراین پیکار پی گیر شرکت داشتند بوجود آورد ومقام ومنزلت فضل بن سهل سرخسی صدراعظم مقتدر مأمون که همهٔ این امتیازات در سایهٔ درایت و تدبیر و حسن انتخاب افراد جنگی بوسیله این اندیشمند ایرانی بدست آمده بود بیش‌ازپیش نزد مأمون بیشتر و محکمترشد .

چون فرمانروائی کلیه امور کشوری ولشکری حکومت مأمون بعهده فضل‌محول شده بود ازطرف خلیفه به ذوالریاستین ملقب گردید .

۱ـ ترجمه تاریخ طبری (بلعمی) صفحه۵۱۷

نفوذ ذوالریاستین در مأمون تا بجائی رسید که کوچکترین تصمیمی در مورد ملك و ملت بدون مشورت و صلاحدید وی از طرف مأمون گرفته نمیشد و هر نوع پیشنهادش نیز از طرف فضل به مأمون داده میشد مورد قبول واقع میگردید و دستور اجرای آن را بدون معطلی صادر میکرد .

درجهٔ نفوذ فضل بن سهل در مأمون با نقل داستان زیر بخوبی روشن و تأیید میشود در کتاب آثارالوزراء چنین نگارش رفته است :

(مأمون را خادمی بود ریحان نام وی سخت پارسا و نیکو اعتقاد بود و هرگز دروغ نگفتی .

روزی مأمون با عبدالله هاشمی درخلوت شطرنج میباخت وفرموده بود که کسی را نگذارید بیاید و گفته بود که اگر کسی به فضل‌بن سهل بگوید که شطرنج‌میبازند آن کس را سیاست کنم .

برحسب تصادف فضل درآن روز بردر سرای آمد و ریحان خادم مأمون رادید و ازاو پرسید که :

خلیفه چه میکند ؟

گفت شطرنج میبازد .

فضل در آمد و نزدیك مأمون رفت و دست دراز کرد و شطرنج را از پیش او برداشت و گفت :

یا امیرالمؤمنین وقت شطرنج بازی نیست . وقت نماز است و این پسندیده نیست که من بامردمان گویم که وقت نمازاست و اوراد خواندن وامیرالمؤمنین ببازی مشغول باشد .

مأمون گفت :

روا نمیداری که ساعتی بیاسایم و بتفریح مشغول باشم .

گفت خلیفه در خرمی و خوشدلی . اما آنچه در دل داریم و کاری که در پیش داریم مهمل میماند .

مأمون اورا ثنا گفت .

بعد ازآن روز دیگر بوقتی که جمله خواص حاضر بودند پرسید :

میباید من بدانم آن حکایت را که پیش فضل بن سهل گفت ؟

. جمله را حاضرآوردند وتعرف وتفحص نمودند ریحان گفت :

من گفتم .

گفتند چرا گفتی ؟

گفت : زیرا که ازمن پرسید .

میدانی امیرچه میکند ؟

چون میدانستم ، دروغ ازخود جایز ندیدم و راست گفتم و هیچکس را براین تهمتی نیست و گویندهٔ این کلمات من بودم و سبب آن احتراز از دروغ بودهاست اگر عفو میکنی بکن و اگر عقوبت میفرمائی بفرما .

امیرالمؤمنین گفت نیکو کردی وصلاح کار جستی وصواب آن بود که فضل کرد آنگاه فرمود تا اورا انعام فرمایند (۱) .

ورود سربریده امین به مرو

پس از طـی فرسنگها راه سربریده محمد امین فرزند هارون الرشید و برادر مأمون خلیفه وقت که طاهر ذوالیمینین از بغداد فرستاده بود بشهر مرو رسید ، و بـا ورود قافله اعزامی طاهر و وصول سربریده امین نگرانی مأمون از هر جهت برطرف

---

۱ ـ کتاب آثارالوزراء تألیف سیفالدین حاجی بن عقیلی به تصحیح و تعلیق میر جلالالدین حسینی ارموی چاپ دانشگاه تهران صفحه ۷۰ .

گردیـد و برای این توفیق بزرگ بشادمانی و عشرت پرداخت ، بطوری کـه نوشته‌اند (۱) :

وقتی که سرامین را بنزدمأمون بردند امر کرد آن سررا برچوبی نهادند وسپس لشگریان خود را طلبید وامر کرد که هریك جداگانه برآن سر لعنت کنند و جایزه خود را دریافت دارند .

افراد سپاه بترتیب برسر امین لعنت میکردند و جایزه میگرفتند ، تا اینکه در اثر گفته پندآموز و عبرت‌انگیز یکی از ایرانیان مأمـون خجل شد و دستور داد سر امین را از دار به زیرآوردند و خوشبو کردند و سپس برای دفن در کنار پیکر او به بغداد فرستادند .

(ناتمام)

۱ـ تتمة المنتهی صفحه ۱۸۶ .

لطیفه

کژدم را گفتندچرا بزمستان بدرنیائی گفت درتابستانم چه‌حرمت است که بزمستان‌نیزبدرآیم. بیهنران هنرمندان‌رانتوانند دیدهمچنانکه سگان بازاری سگ‌صید بینند مشعله بردارند وپیش‌آمدن نیارند یعنی سفله چون بهنربا کسی برنیاید نعیبتش درپوستین افتد .

(سعدی)

مرتضی ـ مدرسی چهاردهی

ورقی از تاریخ تصوف و عرفان

شیراز شهر عشق و دل است ، در حدود شصت سال پیش مرد وارسته و سوخته ای از خاك پاك شمس تبریزی بشیراز شتافت ، در آنجا چاپ خانه کوچکی بنانهاد ، یك‌رشته ازبهترین کتابهای عرفانی وادبی‌را درچاپخانه خود بنام «چاپخانه‌احمدی» چاپ ومنتشرساخت این کتاب‌ها مدرسه‌تصوف ذهبیه‌را تجدید کرد.

دراثر انتشار سلسله‌آثار عرفانی وهمت‌بلند وتوجه ناشرآن روزبروز بر پیروان طریقت‌ذهبی زیادتر گشت، مطبعه احمدی نخستین چاپخانه سربی‌شیراز بود که‌درحدود هزاروسیصد وبیست وشش هجری قمری بکار افتاد ، آقامیرزا احمد تبریزی که بعدها مشهور بوحیدالاولیاء شدبا تأسیس چاپخانه و کتابخانه ونشر دعوت‌عرفانی تصوف‌ذهبیه رضوی‌را تجدیدنمود، مزایائی که‌سلسله انتشارات چاپخانه ، کتابخانه، خانقاه‌احمدی شیراز دارداین‌است که بسیاری از کتابها ورساله‌های چاپ‌نشده ونایاب‌رامنتشرساخت،

بااین تفاوت که کتابهائی درزمینه‌عرفان وتصوف دراروپاوایران وهندوپاکستان وافغانستان چاپ‌ومنتشر میشود که بیشترآنها تصحیح ادبی،لغوی، تاریخی، جغرافیائی اختلاف نسخه‌ها است ، کمتر توجه بمعانی و رموز عرفانی آن میشود ، ولی کتابها و رساله‌هائی که‌شادروان «وحیدالاولیاء» وشاگردان وپیروان‌وی درشیراز بچاپ رساندند چون ناشران آنها همه صاحب‌نظر درعرفان ومعرفت بوده وهستند میتوان گفت درست ترین کتابهای منتشره درعرفان است که تاکنون بچاپ‌رسیده ، آنانی که درراه کتاب شناسی‌کار می کنند ومطالعاتی دراین‌زمینه دارندبهتر میدانند کتابی که بدست‌صاحب ـ نظران چاپ‌شود چه‌ارزش بسزائی دارد .

براستی درحدود پنجاه‌جلد کتاب ورساله نفیس عرفانی وادبی وتاریخی بهمت

آقامیرزا احمد تبریزی وشاگردان مدرسهٔاو درشیراز وبمبئی وتهران بچاپ رسید که از نفیس‌ترین کتابها ورساله‌های عرفانی وادبی بشمار میرود .

کسانی که درتاریخ تصوف وعرفان‌مطالعه مینمایند ازانتشارات وحیدوپیروانش بی‌نیاز نیستند ازآثار برجسته برادران طریقت ذهبی این‌است که در خانقاه روح‌پرور احمدی شیرازکتابخانه بسیار نفیس دایراست ؛ ازآن‌جمله چند دفتر یادداشت روزانه مؤسس خانقاه وبخط زیبای وحیدالاولیاء آقا میرزا احمد تبریزی نوشته شده است ؛ در این‌رشته ازیاداشت‌ها گاهگاهی حوادث ، اتفاقات تاریخی ، اجتماعی که درفارس اتفاق افتاده‌بود درچند کلمه کوتاه وپرمغز ثبت‌شد .

این‌رشته از یادداشت‌ها هرگاه گلچین شود ودرمجموعه جداگانه‌ای، یادریکی ازمجلات ماهانه نقل‌شود، ارزش تاریخی دارد وگوشه‌ای ازدورنمای فارس‌را درپنجاه شصت‌سال پیش نمودار میسازد، چه‌عارف بزرگی که‌عمری‌را درریاضت بسربردهزاران زن‌ومردراتربیت روحی‌نمود،چراغ‌عرفان‌رادرجهان اسلامی‌روشن‌ساخت، یادداشت‌های روزانه‌وی ارزش بسزانی دارد ، سیرتحول روحی یك‌عارف نامی‌را نشان‌میدهد ،نمونه وسرمشق بسیار خوبی برای سالکان طریقت خواهدبود ، بعضی از کتابها ، رساله‌های نفیس بخط بزرگان تصوف در کتابخانه‌وی نگاهداری میشود، درحدود بیست‌هزارجلد کتاب و رساله در کتابخانه خانقاه احمدی شیراز ثبت است .

صاحب منتظری ازدرویشان پاکباز وصاحب‌دل که از فرهنگیان وارسته است نظارت مستقیم در کتابخانه دارد، و کتاب عشق‌ودل ازفراهم آورده‌های وی‌است ،آنچه شاعران و عارفان زبان فارسی درباره دل وعشق سرودند آن‌رباعیات واشعاری که از دل‌سوخته وشوریده بزرگان تراوش کرده بود مؤلف کتاب از جنگ‌ها ، سفینه‌ها ، تذکره‌ها دیوان‌های خطی، چاپی گلچین کرد وباشارت شادروان حاج‌حب‌حیدر مؤسس خانقاه احمدی بصورت کتاب زیبائی به‌شیفتگان دل‌وعشق نثارنمود ،

حاج‌حب‌حیدر که پس‌ازوفات «وحیدالاولیاء» پیشوای سلسله ذهبی‌شد درانتشار طریقه ذهبیه بسیار کوشش کرد، جان ومال‌را درراه وروش‌این روش گذاشتند که‌اینك خانقاه احمدی در شیراز یکی ازبناهای دیدنی ونفیس بشمار میرود ، ازاول هرشب برادران طریقت ذهبی درخانقاه که درکنار آرامگاه « وحیدالاولیاء » و « حاج‌حب حیدر» قراردارد برازونیاز باپروردگار یکتا دل‌خوشی دارند وحالی می‌کنند که با بدست آوردن ملیون‌ها پول و مقام آن احوال‌ها فراهم نشود !!

بقول باباطاهر شاعروعارف شوریده نامی .

خوشا آنان که الله یارشان بی بحمد وقل هوالله کارشان بی

خوشا آنان که دائم در نمازند بهشت جاودان مأوایشان بی

اولیاء خانقاه درنظر دارند هرچه ممکن‌شود کتابهای تصوف وعرفان‌را برای کتابخانه فراهم سازند گرچه برنامه عرفان عملی کارنامه برادران ذهبی ماست چون خانقاه احمدی باشکوه وجلال معنوی وصوری‌چشم چراغ شیراز است کتابخانه‌هم در گوشه خانقاه بدوستداران عرفان علمی چشمك میزند ، درنظر است کتابخانه بسیار بزرگی درآنجا بنانهند ، خاورشناسان ، عاشقان عرفان که به‌تربت ومزارمردان خدا می‌شتابند چندی از کتابهای نفیس کتابخانه بهره‌مند گردند .

جواد صیرفی‌زاده از بازرگانان پاکدل تهرانی مقیم و معتکف خانقاه احمدی شیراراست در خدمت بزرگان معرفت کسب فیض و کمال‌نمود مانند یك‌خدمت گذار ساده وبی‌آلایش مدیریت خانقاه‌را بعهده گرفت براستی شعر معروف حافظ چگونه مصداق پیدا می کند :

آنان که خاك را بنظر کیما کنند آیا شود که گوشه چشمی بما کنند

متصدی خانقاه درجوانی از جوانمردان تهران‌بود ، پهلوانان تهرانی احترام

خاصی برای‌وی قائل بودند ، داش‌مشهدی‌های چاله‌میدان تهران وی‌را بمرشدی خود قبولش داشتند کم کم جذبه عرفانی وی‌را به‌شیراز کشانید ، در مدرسه عرفـان عملی پرورش‌شد ، بجای قلدری ، زورآزمائی ، پهلوانی ، حدیث‌عشق ومستی شنید ، بامداد درتجارت وسوداگری سر گرم است، عصرها وشب‌ها درخانقاه پیرش درتلاش وتمشیت امور خانقاهی‌است ، همه میدانیم تأسیس وبنای کتابخانه عمومی ازکارهـای پسندیده است ، دنیای تمدن کتاب‌را مانند خوراك از ضروریـات بشری میداند ، نیاکان‌ما از دیرترین زمان بسوی کتاب ومعرفت شتافتند ، نگارنده ناچیز این‌سطرها درست بیاد دارد دریکی‌ازبامدادان که ازخیابان بوذرجمهری شرقی بسوی وزارت کشور میرفت، استادسعید نفیسی‌را دید که دربرابر کتابفروشی قدم‌میزد تا کتابخانه بازشود ! ماجرااز شادروان پرسیده‌شد ؟ ! چنین حکایت کردمرا که : کتابی درحدیث بتازگی در نجف اشرف‌چاپ‌شده درپایان کتاب‌نوشته شده‌است که‌این کتاب وقف کتابخانه حمام‌قریه..، از روستاهای اصفهان است .

تاریخ کتابت ووقف کتاب درعصر صفوی‌است درتاریخ تمدن وفرهنگ جهـان سابقه ندارد گرمابه‌ای کتابخانه عمومی داشته‌باشد ! !

درباره تأسیس کتابخانه وفراهم کردن کتاب ونشرفرهنگ نمونه‌هـای زنده در ایران وتاریخ‌اسلام داریم که هر کدام‌آنها نشان میدهد که پدران‌ما درراه انتشاردانش وفرهنگ چگونه فداکار بودند ، هرگاه در شهرها ، دیه‌های کشور جستجو نمـائیم خواهیم‌دید صدها کتاب ، رساله‌خطی ، چاپی یافت میشود که مردان و زنان نیـکوکار آن‌هارا وقف کردند تادانشجویان و کسانی که شایستگی مطالعه ازآن‌را داشته باشند بهره‌مند شوند .

این گونه کتابهای پراکنده در سراسر کشور پخش‌است دولت باید همه‌آنهارا فراهم‌سازد ودر کتابخانه‌های عمومی‌قراردهد تاازگزندزمانه محفوظ بماند. دربعضی‌از

شهرها بزرگان فرهنگ در جمع‌آوری کتاب کوشیدند ولی این کوشش مقدس باید همگانی باشد، میراث علمی و ادبی و تاریخی کشور ازبین نرود، محمدعلی تربیت مؤلف «کتاب دانشمندان آذربایجان» درزمان ریاست فرهنگ خود درآذربایجان و گیلان دو کتابخانه عمومی در تبریز ورشت تأسیس کرد که ازیادگارهای فراموش نشدنی اوست.

کتابخانه خانقاه احمدی‌شیراز بعقیده‌من‌اکنون جامع‌ترین کتابخانه‌هائی است که کتابهای عرفانی، عربی، فارسی، چاپی وخطی‌را داراست و روزبروزهم کامل‌تر ومجهزتر میشود.

ان اثارنا تدل علینا فانظرو بعدنا الی الاثار

اندرز

مردمان‌را عیب نهانی پیدامکن که مرایشانرا رسوا کنی وخورا بی‌اعتماد. هرکه درحالت توانائی نیکوئی کند درحال ناتوانی سختی نه‌بیند. ملک‌از خردمندان جمال گیرد ودین از دانشمندان کمال‌پذیرد. پادشاهان بصحبت خردمندان ازآن محتاج‌ترند که خردمندان بقربت پادشاهان. حکیمی که باجهال درافتاد باید که عزت توقع ندارد. اگر جاهلی‌بزبان آوری‌وشوخی غالب‌آیدعجیب‌نیست سنگی‌است که گوهری را همی شکند.

(سعدی)

ترجمهٔ : محمدوحید دستگردی

برندگان جایزه نوبل دررشته‌فیزیك

۱۹۰۱ ـ ویلهلم رونتگن آلمانی : اشعه ایکس‌را کشف نموده‌است .

۱۹۰۲ ـ هریك‌لورنس وپیترزمان هلندی: درمورد تأثیر مغناطیس برتشعشع مطالعاتی انجام داده‌اند .

۱۹۰۳ ـ انتوان باکرل فرانسوی : رادیو اکتیویته‌را کشف کرده است .

» پیر کوری وماری کوری فرانسوی : درباره پدیده‌های تشعشع تحقیقاتی بعمل آورده اند .

۱۹۰۴ ـ جان‌ریلی انگلیسی : ارگون را کشف نموده‌است .

۱۹۰۵ ـ فیلیپ‌لنارد آلمانی : ازاشعه کاتد درموارد تجربی استفاده کرده است .

۱۹۰۶ ـ سرجوزف تامسون انگلیسی : در مورد هدایت برق بوسیله گازها تحقیقاتی انجام داده است .

۱۹۰۷ ـ آلبرت میکلسون آمریکائی : در مورد آلات اندازه گیری نور وهواشناسی کاوشهائی بعمل آورده است ،

۱۹۰۸ ـ گابریل‌لبیمن فرانسوی : روش عکس برداری رنگی‌را اختراع‌نموده است.

۱۹۰۹ ـ گاگ‌لیلمو مارکونی ایتالیائی وکارل بران آلمانی: دستگاه تلگراف‌بی‌سیم را کامل نموده‌اند .

۱۹۱۰ ـ جوانزفن درواலز هلندی: درمورد توازن گازها ومایعات مطالعه نموده‌است.

۱۹۱۱ ـ ویلهلم وین‌آلمانی : قوانین مربوط به‌تشعشع حرارتی‌را وضع نموده است .

۱۹۱۲ ـ نیلزدالن سوئدی : تنظیم کننده‌های گازی خودکار رااختراع کرده است.

١٩١٣ ـ هایکه کامرلین اونزهلندی : خواص ماده‌را در حرارتهای پائین موردمطالعه قرار داده وطریقه مایع‌ساختن هلیوم را یافته‌است .

١٩١۴ ـ ماکس فن‌لوآلمانی: از بلورها برای شکستن اشعه+ استفاده کرده است.

١٩١۵ ـ سرویلیام‌اچ براگ وسرویلیام ال‌براگ انگلیسی : ازاشعه × برای تشخیص ساختمان اتمی‌بلور استفاده نموده‌اند .

١٩١۶ ـ بدون جایزه بوده‌است .

١٩١٧ ـ چارلز بارکلا انگلیسی : تشعشع مخصوص عناصررا کشف کرده است .

١٩١٨ ـ ماکس پلاك‌آلمانی: فرضیه کمیت را وضع نموده‌است .

١٩١٩ ـ جوانز اشتارك آلمانی : طریقه شکستن خطوط نوری را در یك محیط الکتریکی کشف نموده است .

١٩٢٠ ـ چارلز گیلام فرانسوی : آلیاژهای نیکل وفولاد را کشف کرده است .

١٩٢١ ـ آلبرت اینشتاین آلمانی: درزمینه فیزیك نظری خدمات‌شایان نموده‌وفرضیه نسبیت‌را وضع کرده است .

١٩٢٢ ـ نیلزبوهر دانمارکی : درمورد ساختمان اتم‌ها وتشعشع آنها مطالعاتی بعمل آورده است .

١٩٢٣ ـ روبرت میلیکان آمریکائی : درمورد الکترونها تحقیقاتی انجام داده‌است .

١٩٢۴ ـ کارل زیگ‌بان سوئدی : طریقهٔ تجزیه نوری اشعه+ را کشف کرده‌است .

١٩٢۵ ـ جیمزفرانك وگوستاف هرتز آلمانی : قوانین مربوط به‌تصادم الکترون بر روی‌اتم را کشف کرده‌اند .

١٩٢۶ ـ جین‌پرین فرانسوی : درمورد ساختمان ماده تحقیقاتی بعمل آورده است .

١٩٢٧ ـ آرتور کامپتون آمریکائی : تأثیر کامپتون را کشف کرده است .

« چارلز ویلسن انگلیسی : طریقه اطاقك ابری‌را در مورد تخلیه الکتریکی

کشف نموده است .

۱۹۲۸ ــ سراون ریچاردسن انگلیسی: درمورد خروج نورازماده حرارت دیده‌مطالعه کرده است .

۱۹۲۹ ــ لوئیزویکتور دوبرولی فرانسوی : ساختمان موج مانند الکترونها را کشف نموده است .

۱۹۳۰ ــ سرچاندرا سکارا رامان هندی: درمورد پخش نور مطالعه کرده وتأثیررامان را کشف کرده است .

۱۹۳۱ ــ بدون جایزه بوده است .

۱۹۳۲ ــ ورنرهایز نبرگ آلمانی : درمورد هیدژرن مطالعه نموده است .

۱۹۳۳ ــ دروین شرودینگر اطریشی وپل دیراك انگلیسی : در مورد فرضیه اتمی تحقیقاتی بعمل آورده‌اند .

۱۹۳۴ ــ بدون جایزه بوده‌است .

۱۹۳۵ ــ سرجیمز چادویك انگلیسی : نوترون را کشف کرده است .

۱۹۴۶ ــ ویکتور هس اطریشی : تشعشع کیهانی را کشف نموده است .

۱۹۳۷ ــ کلیفتون داویسن امریکائی وسرجرج تامسون انگلیسی : طریقهٔ شکستن الکترون را بوسیله بلور کشف کرده اند .

۱۹۳۸ ــ انریکو فرمی آمریکائی : عنصر نبتونیوم را یافته وتحقیقاتی درباب رادیو اکتیوتیه انجام داده‌است .

۱۹۳۹ ــ ارنست لورنس آمریکائی : سیکوترون را کشف نموده است .

۱۹۴۰ ــ ۱۹۴۱ ــ ۱۹۴۲ ــ دراین سه‌سال هیچ دانشمندی برنده جایزه نشده‌است .

۱۹۴۳ ــ اوتواسترن آمریکائی : در مورد خواص مغناطیسی اتمها مطالعاتی انجام داده است .

۱۹۴۴ ــ ایسیدور ایساك رابی آمریکائی : خواص مغناطیسی هسته‌های اتمی را ثبت کرده است .

۱۹۴۵ ــ ولف گانگ پولی آمریکائی: قانون‌مربوط به‌الکترونها را کشف نموده‌است.

۱۹۴۶ ــ پرسی ویلیامز بریج من آمریکائی: دستگاهی برای تولید فشار خیلی قوی اختراع کرده است .

۱۹۴۷ ــ سرادوارد اپلتون انگلیسی : درباب ساختمان طبیعی جو فوقانی تحقیقاتی بعمل آورده است .

۱۹۴۸ ــ پاتریك بلاکت انگلیسی: درموردفیزیك هسته‌ای‌واشعه کیهانی به‌کشف‌های مهمی نائل آمده است .

۱۹۴۹ ــ هیدکی یوکلوا ژاپنی : فرضیه وجود مسون‌هارا وضع کرده است .

۱۹۵۰ ــ سبیل‌پاول انگلیسی: یك‌طریقه جدید عکاسی درموردجریان هسته‌ای‌پیشنهاد نموده است .

۱۹۵۱ ـ سرجان‌کاك کروف انگلیسی وارنست والتون ایرلندی : هسته های اتمی را به‌ذرات اتمی بدل ساخته اند .

۱۹۵۲ ــ ملیکس بلاچ وادوارد پورسل آمریکائی : طریقه انعکاس هسته‌ای رادر مورد اندازه‌گیریهای دقیق بکار برده‌اند .

۱۹۵۳ ــ فرنیتس زرنیك هلندی: یکنوع میکروسکپ جدید کشف کرده است .

۱۹۵۴ ــ ماکس‌برن انگلیسی : در مورد فیزیك هسته‌ای‌جدید تحقیقات اساسی‌بعمل آورده است .

والتربوث آلمانی : روش جدیدی برای اندازه‌گیری زمان وضع نموده‌است .

۱۹۵۵ ــ ویلزلمب آمریکائی : درمورد هیدرژن تحقیقاتی بعمل آورده است .

« پلی‌کارپ کوش آمریکائی : خواص مغناطیسی الکترون را بدقت اندازه گیری نموده است.

۱۹۵۶ ـ جان باردین ووالتر براینن وویلیام شوکلی آمریکائی : به تکمیل دستگاه ترانزیستر کمك شایان نموده‌اند .

۱۹۵۷ ـ ایسونگ دائولی وچن‌نینگ‌یان‌آمریکائی : بطلان‌قانون توازن‌را درفیزیك هسته‌ای ثابت کرده اند .

۱۹۵۸ ـ پاول چرنکف وایلیا فرانك وایگورتام : این سه‌دانشمند روسی ثابت‌نموده اند الکترونهائی که تحت تأثیر تشعشع قرار میگیرند در آب سرعتی بیش از سرعت نور پیدا می کنند .

۱۹۵۹ ـ امیلیوسگر واون چمبرلن امریکائی : انتی‌پروتون را کشف کرده اند .

۱۹۶۰ ـ دونالد گلاسر آمریکائی : اطاق حبابی‌را اختراع نموده است .

۱۹۶۱ ـ رودولف مواس بوئرآلمانی : روش اندازه گیری اشعه گامارا طرح نموده‌است

« روبرت هوف اشتاتر آمریکائی : ساختمان نیوکلئون‌ها را کشف کرده‌است .

۱۹۶۲ ـ لف‌لاندوروسی : در مورد هلیوم مایع و گازهای متراکم‌مطالعاتی‌نموده‌است.

۱۹۶۳ ـ اوگن ویگنر آمریکائی : درمورد فیزیك نظری خدماتی انجام‌داده است .

« ماریا گوپرت مایر آمریکائی وهانس جن‌سن آلمانی : درمورد ساختمان اتم‌ها مطالعاتی نموده‌اند .

۱۹۶۴ ـ چارلزتاتر آمریکائی ونیکلای باسوف والکساندر پروخروف روسی : درباب الکترونیك تحقیقات اساسی انجام داده‌اند .

استاد سخن ـ وحید دستگردی

یك قطعه شیوا

نه هرچه پیدا میگردد اززبان سخن است
سخن زبان نهان دارد ارچه خود پیداست

بسا مسجع و موزون که عاری است زوزن
بسا کلام مقفا که چون حدیث قفاست

بسا مسا که پذیرفت رنگ سکه و زر
ولی نه قدر مس افزوده شد نه از زرکاست

بـه پیشگاه محك سرخ رو نشیند زر
خلاف‌مس که چو اینجا رسید روی‌سیاست

گهر شناس نمانده است ازآن گهر جورا
نه دست کندن کانست و نه سر دریاست

چو مشتری نشناسد زر عیـار از قلب
طلای بیغش در معرض فروش خطاست

طاهری شهاب

اختر مازندرانی

قدیم‌ترین مأخذی که به ترجمه شرح حال محمدحسین بیگ (بالفروشی) (۱) متخلص به اختر اشاره‌ای شده در تذکرهٔ منظوم محمد باقر رشحهٔ اصفهانی میباشد که دربارهٔ اوچنین میگوید :

(اختر) کـه بـبخت نیك بنیـاد
در (بال فـروش) گشته دامـاد
ز آن شهر بـود و ز آن دیارست
هـم بـزم و ندیـم شهریـارست

چـون رشحه تذکرهٔ خود را بسال ۱۲۵۰ هـ . ق بپایان رسانیده لـذا میتوان گفت که (اختر) از شعرای سدهٔ سیزدهم هجری و از ندمای بزم فتحعلیشاه قاجار بوده است .

بعد از (رشحه اصفهانی) مؤلف تذکرهٔ مصطبهٔ خراب هلاکو میرزای قاجار که تذکرهٔ خود را بین سالهای ۱۲۵۸ تا ۱۲۶۳ هـ . ق نوشته است ، از محمدحسین بیك اختر نامی برده ومینویسد ؛

از بال فروش مازندران ، هم در آنسامان بعزت گذران کردی . چون‌صاحبان هر دو تذکره از معاصران اختر هستند بنابراین معلوم میگردد که (اختر) دوران

۱ـ از دوران افشاریه تا پایان سلطنت فتحعلیشاه در تواریخ و تذکره‌ها و فرامین همه‌جا بجای (بارفروش) کلمهٔ (بال فروش) ثبت‌است وحود اهالی شهرهم بکلمهٔ (بال‌فروش) تلفظ مینموده‌اند .

سلطنت محمد شاه را هم درك نموده است .

مؤلف تذکرهٔ (انجمن خاقان) دربارهٔ او مینویسد :

ازهر گونه خاصه در مراثی اشعار بسیار دارد وندیم ومحرم شاهزاده محمدقلی میرزا صاحب اختیار گرگان ومازندران است .

رضا قلیخان هدایت در مجمع‌الفصحا مینویسد :

از متوسطین معاصرین میباشد .

آثار اختر دستخوش تطاول روزگار گشته و جز چند بیتی از اشعارش در سفینه‌ها باقی نیست تنها در یك جنگ خطی مورخ بسال ١٢٨٧ هـ . ق که در تصرف نگارنده میباشد چهارغزل ازاو ثبت است که به‌پیروی ازسبك هندی برخلاف شعرای معاصر خودسروده واینك یك غزل و منتخبی ازابیات دیگرش را جهت مصون بودن از گزند بعدی درج مینماید .

غزل

سبك ز سینهٔ ما ای غبار غم برخیز
ز همنشینی ما میکشی الم برخیز

گذشتن از سر گنج گهر سخاوت نیست
کریمی از سر آوازهٔ کرم برخیز

گرفت دامن گل شبنم از سحر خیزی
ز گرد خواب‌بشو دست ورو تو ، هم برخیز

در اینجهان نبود فرصت کمر بستن
ز خاك تیره کمر بسته چون قلم برخیز

بفکر دوست ببالین گذار سر (اختر)
چو آفتاب تر آغوش صبحدم برخیز

بعذر کشتن عشاق در صف محشر
بجز غرور نکوئی هزار برهان داشت

در غم هجران پرستارت دلا جز ناله نیست
ضعف میترسم که آخر بی پرستارت کند

زلف منعم کند از دیدن خال تو چه سازم
دست بردن بدم مار پی مهره نشاید

آن نیم نفس که با تو بودم سرمایهٔ عمر جاودان شد

موعظه

معصیت از هر که صادر شود ناپسندیده است ازعلماء ناپسندیده‌تر که علم سلاح جنگ شیطان است و خداوند سلاح را چون باسیری برند شرمساری بیشتر برد. هر که در زندگی نانش نخورند چون بمیرد نامش نبرند.

(سعدی)

محمد ـ جناب زاده

نگاهی بتاریخ فلاسفه اسلام

دوست دانشمند و مجاهد و محقق ، آقای مرتضی مدرسی چهاردهی ، کتابی تقدیم فرهنگ عمومی مملکت نمودند و عنوان آنرا «تاریخ فلسفه اسلام» نام‌نهاده‌اند تألیف مزبور شمارهٔ پنجم انتشارات فاضل محترم است دراین کتاب شرح حال وعقاید ابن سینا و ابن رشد ـ حکیم میرزا ابوالحسن جلـوه ـ شیخ احمد احسائی راغب اصفهانی ـ صدرالدین شیرازی ـ خواجه نصیرالدین طوسی و عده‌ای دیگر از اساتید و پیروان مکاتب مختلفه و موارد اختلاف وآراء ونظریات حکماء و عرفاء ومتکلمین ، خوانده میشود .

مقدمهٔ لازم است که غرض اصلی ازحکمت و فلسفه گفته شود ، تا ارزش ایـن نوع تألیفات و تحقیقات زیاد نمایان گردد «صدرالمتألهین» فرماید : «فلسفه» شناسائی حقیقت «موجود» است ، باندازهٔ طاقت بشری .

البته تعاریف گوناگونی از حکمت و فلسفه شده ، ولی بنظر میرسد که تنها کوشش فلسفه ، برای خروج علم از تاریکی به روشنائی ، یعنی برانداختن حجاب ظلمتی است که بین عقل و هوش از لحاظ دانش بـا حقایق بمعنی صحیح این کلمه وجود دارد .

«سیسرون» میگوید :

«هیچ چیز بقدر فلسفه ، پوچ و بیمعنی نیست» این نظر در فرهنگهای مادیون قرن اخیر ، و رژیمهای مستحدثهٔ افراطی زنده شده و مباحث فلسفی را مایهٔ اتلاف وقت دانسته‌اند دستهٔ دیگر در عین لزوم مطالعات و تعقیب این مسائل معتقدنـد

که هرچند کوشش‌های خلاقهٔ بشر در درك حقایق بهدف اساسی خود نخواهد رسید، معذالك «تمدن» همهٔ موفقیتهای خود را مدیون مکتب فلاسفه بایدبداند ازاین‌لحاظ نظریه «سیسرون» وپیروان اوقابل توجه نیست زیرا عمل وآزمایشهای علمی روزمره نشان میدهد که هر چیزی سودمند است و هیچ امر پوچ و بیمعنی در طبیعت وجود ندارد. وآنچه بنظر میرسد «بیفایده یا عبث یا بیهوده است» کوتاهی و نارسائی فهم ما میباشد و بسا موضوعها و مسائل و اشیائی در زمانهای گذشته مشمول تعریف «سیسرون» بود ولی امروز سود وفوائد بیشمارآن عیان ونمایان شده است.

«فلسفه» برای دانشجویان و محققانی که عقل سالم دارند، شیرین ودلچسب و ازعلوم مطلوب است.

اما برای آندسته افرادی که از لحاظ فکر وقدرت تحلیل و تجزیه و ظرفیت شعور و حوصله ضعیف و تهی میباشند البته «فلسفه» زیانبخش است و طبق موازین دینی هم کسانی نباید در این اقیانوس شناور شوند زیرا بیم غرق و هلاك برای آنان وجوددارد. نمیتوان انکار نمود پیشرفتهائیکه برای متفکرین و پایه‌گزاران تمدن و علوم حاصل شده همه برمحور فلسفه دور زده است.

فرهنگ فعلی ما در حال حاضر توجهی بمسائل عالیه علمی و عقلی ندارد و از این مباحث عاری است اما درعین‌حال عده‌ای از دانشمندان در ترجمه و تألیف کتب فلسفی کوششی بسزا مبذول داشته‌اند تا معارف زبان پارسی را از این نقص ننگین نجات دهند.

البته در میان علوم قدیمه که در مدارس دینی تدریس میشد فلسفه هم اهمیت خاصی داشت ولی چون زبان رسمی این علوم زبان عربی بود برای کسانی که مبادی علمی و صرف و نحو عرب را بدرستی نمی‌دانستند مطالعه این کتابها سودمند واقع نمیشد.

مرحوم ضیاءالدین دری که ازمشاهیر دانشمندان و از مؤسسین فرهنگ جدید است درضمن عمل وتدریس متوجه شد که باید زبان ملی وپارسی را ازلحاظ موضوع های علمی و فلسفی تقویت نماید این بود که بترجمه کتاب « نزهة الارواح و روضة الافراح» تألیف شمس‌الدین محمدبن محمود شهروزی پرداخت .

دری چون در علوم معقول استاد بود در این کتاب وسایر تألیفات مهم‌دیگر خدمات فنا ناپذیری بفرهنگ ایران نمود ولی اگر زنده میماند و وضع فرهنگ امروز و برنامه‌ها ومایه‌های تحصیلی را برای العین میدید وبا برنامه‌ها وموازین معارف عصر خود مقایسه میکرد مسلماً کتابهای خودرا جمع مینمود وبرعمر تلف کرده تأسف میخورد وسنگ سراچه دل را باالماس آب‌دیده می‌سفت که چرا بیهوده چراغ فراراه نابینایان قرار داده وآیهٔ وافی هدایه «انك لاتسمع الموتی» را مورد توجه قرار نداده است ولی سپاس خدای یکتا را سزاست که نگاهبان دین ودانش است ودر ماوراء محیط فرهنگ اسمی که میلیونها تومان از بودجه کشور صرف آن میشود هیئت‌های علمیه قم ومشهد ونجف اشرف باقی وبر قرار هستند که باکمك مسلمین ایرانی و پاکستانی رونق دیرین خودرا حفظ کرده اند کتاب (کنزالحکمة) تألیف وترجمه مرحوم دری سیر حکمت درجهان اسلام بابزرگان علم وعرفان وحکمت دربر دارد. دری در حدود بیست جلد تألیف گرانمایه دارد ازآنجمله (لمعات‌المستر شدین فی علم اصول الدین رساله جبر واختیار رسائل ابن‌سینا) میباشد .

درسالیان اخیر که اوراق ضاله میدان وسیعی برای فعالیت‌یافته ومجلات شهوت پرور درغرایز جنسی عصیان وطغیان وشکستن سدمحارم وگستاخی وقاحت رابسرحد جنون رسانیده اند وخواندن شرح حال زنان ولگرد وبحث از جاذبه جنسی لذتبخش شده در بعضی ممالك اسلامی‌هم این بذر فساد پاشیده شده وبثمر رسیده بقلم « صلاح ذهنی » یك‌سلسله کتاب بنام « کتب للجمیع » بصورت افسانه ورومان در مصر انتشار یافته که در لباس « انتقادات ملیح » رسوائیهای شهوانی آشکار شده است شماره‌های

کتاب فتیات الشاطی درمصر بقلم «عبده زیدان» در قاهره ازاین مقوله است .

کتاب «قصصتی» افسانه من که شرح‌حال زنان‌عریان (نساء عاریات) است بقلم «صبحی ـ الجبار» وباز دوره‌های کتاب «جمال للبیع» قصه‌وصور اجمل نساءالعالم بقلم «عبده زیدان درمصر» پرده دری وناموس فروشی را بازاری کرده و(جرائم جنسیه) اثر دکتر فائق الجوهری » داستانهائی دارد که بر محور این عبارت چرخ میزند «ان کل شیئی جمیل فی‌الحیاة یتصل اتصالا وثیقا بالغریزه الجنسیة» .

نویسندگان نوپرداز مسابقه رااز اینجهت برده اند و باید گفت که زشت‌ترین وپلید ترین صحنه‌های فسق وفجور را توانسته اند از منحط ترین وفاسد ترین اقوام فاسق وفاجر کسب کنند ودروطن ومیان ملت‌خود رواج دهنداگر «سمیرامیس» ملکه بابل و« کلئوپاتر » ملکه مملکت فراعنه ووارث (بطاله) زنده بود واگر قوم « لوط » میتوانست از زیر خرابه‌های عمیق شهرهای سدوم وعاموره » سربیرون آورد و عاد و ثمود) داستان های عیاشی خود را بگویند و (عرب جاهلیت) میتوانست زبان بگشاید ووضع ورفتارمردرابازن بگوید واز ازدواج (ضمد) یاتعدد شوهران- ازدواج ابتین (آزمایشی) ازدواج‌اشتراکی ـ اختلاطی ـ اسمی وتصنعی ازدواج استبدال‌وغیره که زنان را درمرداب عفن ولجنزار بی‌ناموسی فروبرده‌بود، مناظری نشان دهد شاید محتاج به‌بیان‌بسیاری‌مطالب‌نمیشدند زیرامجموعه‌مفاسد باقلم‌راهزنان نوامیس دراینجا مرکزیت یافته و نمایشگاهی ازعصور مظلمه فساد وتباهی نوع‌بشر در اینجا بمعرض نمایش درآمده است .

در چنین محیطی که همه نوع وسائل واحترام وتوجه مادی ومعنوی برای این هنرنمائیها موجود است ودنیا که خسیس‌ترین اشیاء است و شهوات مطلق العنان که کشنده ترین سموم فردی واجتماعی‌است به (علم) که نفیسترین اشیاء است رجحان دارد و محرمات اجتناب ناپذیر و بقول خود آنها (گناه لذیذ) است چطور میتوان

جمال حقیقت ولذائذ روحی وملکوتی را بر (لذائذ بدنی واسافل جسمی ثابت کرد و وبآنها گفت که (طلب‌معانی) لذت جاودانی دارد این‌معانی مایه‌زندگانی وآن محارم موجب هلاکت نفسانی‌است اولئك الذین اشتروا للضلالة بالهدی وچرا گفته‌ها و نوشته‌ها اثر نمیکنند شاید مشمول این‌آیه باشیم که (اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم یا قوله تعالی (لم‌تقولون مالا تفعلون)

شهوات نفسانی وجرائم جنسیه، تولید گناهان کبیره میکند. این آتش‌سوزان همه‌رامبدل بخاکستر مینماید وباید ازآنروزی ترسید که بگوئیم «ربنا اخرجنا نعمل صالحا غیرالذی کنا نعمل» وجواب‌نشنویم نمیدانم شایدآنروز نزدیك باشد «اعاذناالله وایاکم» امر بمعروف ونهی از منکر واجب ولازم است وشرط اول درستی و پاکی و ایمان وتقوای آمر وناهی میباشد .

از مطلب بسیار دور شدم چه‌کنم بحکم « تحرق فی الدنیا قلوب العاشقین وفی الاخرة جلود الفاسقین باآنکه خود غرق گناهم اماآتش سوزانی وشرری در دل وجان دارم و نمیخواهم وطن عزیزم که مهد علم ودانش وراستی وعفت وناموس ومکتب رجال ومشاهیر جهان بوده است از پست ترین مجاهل دنیا فاسدتر و بدبخت‌تر گردد وحیف است که این ملت تاریخی برده زنگیان روم وتاتار شود چه‌نیکو فرمود .

ای نفس، چو روضه رضا گلشن تست — پس هاویه هوی چرا مسکن تست
امروز هر آنچه دوستر میشمری — فردات یقین شود که آن دشمن تست

بحمداله زمین از حجت خالی نیست وتوجه اولیاءاله هنوز بما معطوف استو برای همین است که بندگان صالحی هنوز وجود دارند که مامردم غافل ومسکین و خفته وغمگین را بسوی دیانت وحقیقت وطریقت وصداقت وتقوی بخوانند و از جوی آب حیات معرفت جواهر معانی واسرار حقایق راگرفته وشجره مطبوعات را ازفساد وخشکی و کرم خوردگی نجات دهنددلیل مدعا کتابهائی است که نوشته‌میشود وبرای

این محیط ظلمانی مانند نورافکن پر فروغی میتابد کسانیکه دوره (سیر حکمت در اروپا) تألیف و نگارش میرزا محمد علیخان فروغی (ذکاء الملك) را خوانده اند میدانند که اینمرد باهمه مشاغل سیاسی که داشت بخدمت ادب و حکمت و اخلاق صرف وقت نمود.

حکمت الهی (عام وخاص) تألیف جناب محی‌الدین مهدی الهی قمشه‌ای استاد دانشگاه که درسال ۱۳۲۰ شمسی انتشار یافته دلپذیر است و نشان میدهد چنین دانشمندانی هنوز درمحیط فرهنگ بخدمت مشغولند این کتاب فلسفی ۳۳۱ بحث عالی ومهم دارد که برای طالبین علوم معقول بینهایت ارزنده وسودمند است.

رشد حکمت در اسلام نگارش جواد تارا مدرس علوم معقول ومنقول از کتب سودمند حکمت اسلامی است ومشکلات فلسفی رابیان کرده ودرحل آنها بذل مجاهدت نموده است.

اصول فلسفه وروش رئالیسم تألیف آقای محمدحسین طباطبائی بامقدمه وپاورقی مرتضی مطهری پاسخ بسیاری از کجرویها و گمراهی‌ها را داده ودرسال ۱۳۳۲ انتشار یافته است.

«خداهست» مجموعه کوچکی از مسائل علمی و فلسفی و الهی است که بقلم آقای امام نجفی مقیم اصفهان نگارش یافته وراه خدا شناسی رابرای افرادیکه دچار وسوسه شده اند هموار ساخته وزنگ کدورت «شك وتردید» را از قلب آنان زائل میسازد.

برهان الساطع دراثبات صانع تألیف مرحوم آقاسیداله مجتهدخرقانی میرسلامی که بااصول علمی وبسبك متکلمین نگاشته شده ومطالعه آن سودمند است.

(راه طی‌شده) نگارش آقای مهدی بازرگان باتوجه بمفاهیم ذهنی جوانان مسائل مهمی را مانند دعوی پیامبران ومذاهب باستانی ـ توحید ـ عبادات ـ قیامت،

شرح داده وبسیار خوب نوشته شده است این کتاب در سال ۱۳۳۴ انتشار یافته است.

ماتریالیسم یا منشأ فساد بقلم عالم ربانی حاج سراج انصاری تحریر شده ودر سال ۱۳۳۳ شمسی انتشار یافته در اینکتاب از اوضاع متشنج جهان وعلل وخامت آن وتوسعه بیدینی وانحراف از جاده فطرت بحث شده سپس بجنگ عقائد پرداخته وراه مبارزه عملی با کمونیسم رانشان داده است درموضوع های متنوع مانند آنکه «فلسفه چیست ؟ ایده آلیسم چه میباشد ؟ ـ ماتریالیسم کدام است ؟ ـ متافیزیك یعنی چه دیالکتیك چه معنی دارد باسبك وانشاء روز وارد بحث گردیده مبانی این کتاب بر شالوده منطق عقلی وعلمی ودلائل وبراهین مسلمه ایست که از نوشته‌های مخالفان گرفته شده وبمفاد وجادلهم بالتی هی‌احسن) با روشنترین ودلپذیر ترین استدلال راه هدایت را از ضلالت جدا ساخته و برای جویای طریق حق چراغ روشن و راهنمای علمی است که خوانندگان میتوانند از تأثیر تبلیغات سوء خودرا نجات بخشند وازهر جهت مجهز بسلاح عقلی ودانش وبینش گردند .

انصاری کتابهای دیگری‌مانند (نبرد با بیدینی ـ دین‌چیست مجله مسلمین دارند ووقت ایشان مصروف تهیه تاریخ وتحقیق تحولات عصر جاهلیت واسلام و کشف غالب مجهولاتی بود که دنیای علم وادب بفهم آنها نیازمندی کامل دارد .

حکومت حق وعدالت پس‌از کمونیسم تألیف دکتر عبدالحسین کافی که بااصول علمی ریاضی وشیمی وارد بحث شده وحاوی مطالب مهمه‌ای است که نویسندگان راهزن خودی وبیگانه در نشریات عدیده بعناوین علم ودانش بمغز جوانان فرو برده اند هروسوسه وسفسطه‌ای که در « کتب ضاله » شده نویسنده محترم مورد توجه قرار داده وپاسخ یکایك آنها را با براهین علمی داده است .

«معاد . یاآخرین سیر بشر» چاپ دوم اینکتاب . چندی قبل بر حسب اتفاق بدستم افتاد که در تبریز بچاپ رسیده این کتاب مؤلفرا معرفی نمیکند ومینویسد :

بقلم (کمترین خادمه‌ای از خدام آل رسول (ص م) و کوچکترین ذره‌ای از ذراری بتول ومنه من اماءاله تعالی»

مندرجات اینکتاب برمحور فلسفه ودین بسیارمتین ووزین ورزین است ومعلوم است که با یك‌قلم محرور وباایمان وحقیقت‌نویسنده آن‌رنج فراوان درتحصیل بکاربرده ونوق وقریحهٔ روشنی دارد شنیدم اثرقلم یکی از بانوان فاضل اصفهان است .

این کتاب پاسخ دندان شکنی برای‌آن طبقه راهزن است که میخواهند ارزش ومقام وشخصیت «زن» را در ایران پست جلوه داده واورا کالای شهوات وبازرگانی و برده و کنیز ورقاصه بعنوان «هنرپیشه» معرفی کنند .

این کتاب بقدری پرمایه وجاذب وشیرین وبراساس علم‌ومنطق وبرهان نگاشته شده که اگر چند بار خوانده شود باز طبع خواننده جویای مطالعه آن برای بار دیگر میشود .

ازقرار مسموع این مخدره فاضله عالمه مؤمنه دراصفهان مقیم است ومن وهمه خوانندگان دعائی را که حاتمی لنگرانی بنظم در باره مشار الیها نموده اند آمین میگوئیم خداوند تعالی اورا باحضرت صدیقه کبری سلام‌اله علیها محشور سازد .

« تاریخ علم کلام تألیف علامه شبلی نعمانی ترجمه سید محمدتقی فخرداعی گیلانی در دوجلد است که درسال ١٣٢٨ انتشاریافته‌وسیر عرفان وفلسفه را دراسلام شرح میدهد .

دین و فلسفه تألیف دکتر توفیق الطویل ترجمه محمد علی خلیلی است .

این کتاب حاوی شش فصل علاوه برمقدمه است کتاب حاوی مطالبی در عقل و ایمان در فلسفه یونـان و روم روحانیت در قرون وسطی اسلام و فقهاء ـ نزاع میان لاهوت و فکر جدید در دوره نهضت ـ پرورش یافتن جنبه عقلی در عالم کاتولیکی و مباحث دیگر است و پایهٔ مندرجات مبنی برغلبهٔ دین برعلم و فلسفه است .

«خدا» تألیف‌عباس محمود عقاد ترجمه محمدعلی خلیلی‌است اینکتاب مراحل تطور عقیده در باره خدا را شرح داده‌ودر پایان کتاب مینویسد وقتی‌حس وعقل‌باطن برایمان بذات خداوندی مستقرشدند بحق پی‌برده‌اند واین ایمان‌رشید بهترین تفسیر وتعلیل اسرار خلقت است مؤمنان آنرا تعلیل میکنند و مفکران اعتراف دارند وطبع سلیم طالب آنست .

«ارتباط انسان با جهان» نگارش آقای محمدتقی جعفری تبریزی (بحث در تحول ماده‌فلسفی وجرم فیزیکی درادراك بشر از قدیمترین ازمنهٔ فلسفی تاقرن حاضر (قرن بیستم) این کتاب کاملترین مکاتب فلسفی است که باستناد مدارك مهمه فاضل محترم نگاشته وتحقیقات کافی وشافی وجامع روی اصول ومتدجدید بعمل آورده است واز هرجهت جامع و شایان کمال استفاده است .

« تاریخ فلسفه» تألیف « ویل دورانت » ترجمه ع باس زرباف خوئی ـ مؤلف آمریکائی مکتب افلاطون وارسطو ـ فریسیس بیکن شینوزا ـ ولتر ـ ایمانوئل کانت شوپنهاور ـ وسایر فلاسفه را تامنتهی شود بحکمای معاصر آمریکا نقد وحلاجی کرده و کتب هریك ازحکماء مادی وروحانی ومعتقدین بمبدأومعاد ومنکرین آنرا بررسی نموده ویك مجموعه کاملی از عقائدوآراء ونظریات فلاسفه تشکیل داده که ارزنده و قابل استفاده است آثار ذیقیمت و گرانمایه فوق نشان میدهد که روح علم و دانش در اجتماع‌ما زنده‌است واگر برنامه‌های فرهنگی وافی برای پرورش افراددانا وخردمند و کنجکاو ومحقق ودانش دوست نمیباشد فعالیتهای فردی این نقص بزرگ را جبران میکند وهرچند دانشمند قلابی وبی‌مایه ازسطح اجتماع بالا بیاید وهمه شئون علم‌را دست خوش هوی وهوس قرار دهد . معذالك محققان و مجاهدان گمنام در زوایای مملکت بیکار نیستند وهیچگاه نمیتوان گفت که خزء وعلفها و کفهای روی دریا مانع

ازاین خواهد شد که درو مرجان درقعر بحار دانش وبینش پرورش بیابند آنچه مرا وادار بنوشتن این‌مقاله مشروح کرد نگارش «تاریخ فلاسفه اسلام» بقلم آقای «مرتضی مدرسی چهاردهی» بود استاد مدرسی در راه تحقیق مجـاهدت میکند وروز بروز نوشته‌های او پرمایه‌تر میشود البته من نمیگویم که هنوز نامبرده طی این مراحل را متکی بکمال خود میداند اینطور نیست ودیباچه کار بزرگی است که در پیش گرفته وآینده‌هم در پیش اوست وفرهنگ عمومی ازاو وامثال او که آلوده بفساد اجتماع نشده‌اند انتظارات فراوان دارد .

مدرسی از ابن سیناورشد وزندگانی حکیم میرزا ابوالحسن جلوه و دیگران سخن میگوید تألیفات جداگانه‌ای‌هم نسبت بعده‌ای ازاین حکماء دارند که در آنها روایات وحکایات شیرین ودلچسب آمیخته است .

چندی قبل من برنوشته او در باره « شیخ احمد احسائی » سطوری نگاشتم و موردحمله واعتراض خرده گیران واقعشدم مدرسی دربحث مسائل فلسفی وعرفانی‌جنبه عمومی رادر نظر میگیرد زیرا نمیتوان گفت که احسائی وجودنداشته ویاا گر وجود داشته تکفیرشده ویااو «بقولی عامل پیدایش (فرق ضاله گشته درهر صورت هرچه‌بوده شیخ احمد احسائی در اینجهان نقشی داشته وباید اورا شناخت .

ازاینکه بعضی از تکرار یابحث یانشر افکار وعقاید مخالف ناراحت میشوند من در عجب وحیرت میباشم این کتاب مقدس آسمانی ماست که افکار و اعتراضات مشرکان وملحدین ومنکرین خدارا نقل کرده وپاسخ داده است موضوع «تعرف‌الاشیاء باضدادها را نباید فراموش کرد .

در هرحال فاضل مجاهد آقای مدرسی چهاردهی گامهائی برای شناساندن بزرگان علم وتاریخ وفلسفه برداشته واز لحاظ سادگی درخور فهم‌عموم میباشد وحق این است که باید زحمات اورا مورد تحسین وتقدیر قرار داد .

ایران درنمایشگاه جهانی مونترال

بمناسبت یکصدمین سال اتحاد ایالات کانادا این کشور درصدد برآمدنمایشگاه بزرگی در کشور خود ترتیب دهد ومیلیونها نفر مردم باذوق را بکشورخود دعوت کند تا غرفه‌های عظیمی که بوسیله ٧٢ کشور مختلف ساخته شده ازنزدیك تماشا کنند و از تماشای آن لذت ببرند .

یکی از کشورهائی که دعوت شد تاغرفه‌ای دراین نمایشگاه بسازد کشور ایران است . بامر شاهنشاه آریامهر وراهنمائی جناب آقای دکتراقبال آقای دکتر فلاح باتفاق کادر جوان وفعالی مأمور شدند تاافتخار ومجد وعظمت کشور باستانی ایرانرا باساختن غرفه ایران درکانادا درخاطر تماشاگران بیدار کنند وباید انصاف داد که ایرانی وقتی بخواهد تجلیات هنرخودرا عرضه کند عارف وعامی پیرو جوان وخرد و کلان انگشت بدهان‌خواهندماند واز قدرت خلاقه‌ای که درذهن مردم سرزمین ماست بشگفت درخواهند آمد. گرچه کشورهای بزرگ وسرمایه دار شاید صدبرابر بیش از کشورما خرج کرده وغرفه‌های بزرگی بوجود آورده‌اند اما غرفه ایران مانند سرخ گلی از گلهای بهاری درمیان بوستان غرفه‌ها چشم‌ها را خیره میکند و نشان میدهد که دست‌هنرآفرین‌ایرانی وقتی تار وپود هنررا بلرزه درمیآورد شاهکاری پدیدمیآید. گرچه‌مساحت زیربنا بیش‌از ٢٠٠٠ مترمربع‌نیست اما درهمین محوطه کم هنرمندان ایرانی هنر واقعی خودرا عرضه داشته وچشم‌ها را خیره کردة اند . قسمتی از دیوار ساختمان از کاشی‌های ساخت ایران پوشیده شده چندین‌نفر از هنرمندان ایرانی‌هم اکنون درکانادا مشغول کارهستند تانمای خارجی نمایشگاهرا باکاشی ایرانی بپوشانند و بجهانیان نشان دهند که هنوز هنرنزد ایرانیان است وبس برای قسمت‌های داخلی ویترین‌ها مهندس فروغی که یکی‌از مهندسان باذوق وکاردان است مشغول فعالیت‌است تا ویترین‌های داخلی نمایشگاه را آماده کند .

در حقیقت گروهی ازهنرمندان درجه اول تحت‌نظرمهندس فروغی مسؤل تهیه دکورنمایشگاه میباشند و روزبروز طرحها وپروژه‌های زیباتری برای تزیینات‌داخلی نمایشگاه روانه کانادا میشود تا درغرفه ایران قرار گیرد .

در غرفه ایران کلیه اجناس صادراتی که در ایـن کشور تهیه میشود و بدست میآید در ویترین مخصوص بمعرض نمایش گذاشته میشود تا بازرگانان و صاحبان صنایع در صورت تمایل بتوانند مشتری ایران بشوند و کالای ایران را بکشور خود صادر کنند .

گرچه در نمایشگاه هیچ‌چیز بفروش نمیرسد ولی چهارمغازه درمحوطه عمومی خارج نمایشگاه ترتیب داده شده تا بازرگانان و مؤسسات دولتی برای عرضه کالا و فروش نمونه آن بتوانند کالا در اختیار مشتری قرار بدهند . این امر در بازرگانی آینده ایران تأثیر بسزائی دارد وبطورقطع تجار وبازرگانان زیادی که بتماشای‌غرفه ایران خواهندآمد مشتری‌کالای ما خواهند شد .

در غرفه ایران یك رستوران نیز هست که در آنجا غذاهای ایرانی و خاویار میفروشند تا مشتریانی که طالب غذاهای ملی ایران هستند بتوانند در غرفه ایران غذای ایرانی بخورند .

بطوریکه پیش بینی میشود بالغ برچهل و پنج میلیون نفر از ساکنان کانادا و اتازونی و دیگر کشورها بتماشای این نمایشگاه بزرگ خواهند رفت و جهان بینی شاهنشاه آریامهر که اهمیت این موضوع را درك فرموده‌اند و فعالیتی که جناب آقای دکتراقبال برای ایجاد این نمایشگاه شروع کرده‌اند وتلاش روز افزون کادر جوان ومهندسان شرکت ملی نفت درحقیقت ارج و ارزش ایران را در این نمایش باثبات خواهد رساند و نشان خواهد داد که دست هنرمند ایرانی هرجا که بکار مشغول شود هنراصیل و ذوق لطیف ازآن تراوش میکند .

از طرف دیگر آبرو و اعتبار ایرانی درمیان هفتاد و دو کشور که با هم رقابت میکنند تا غرفه های زیباتری بسازند بیش از پیش محفوظ خواهد ماند و آنها که ماکت غرفه ایران را دیده‌اند گوئی یکی از غزلیات خواجه حافظ یا یکی از قصاید سعدی شیرازی را دیده‌اند٬ دست هنرمند و خلاق‌ایرانی که همیشه هنرآفرین‌بوده . این بار هم ثابت کرده که از ۷۲ کشور دیگر نه فقط عقب نیفتاده بلکه گوی سبقت را ازدیگران ربوده است .

ازعظمت غرفه ایران همین بس که پس از غرفه ژاپن بزرگترین غرفه آسیائی بشمارمیرود ولی ازنظر کیفیت چشمان هنرشناس باید تا قضاوت کند که آیا در میان غرفه‌های ساخته شده کدام ازهنراصیل بهره‌مند میباشند .

شرکت‌های هوائی از هم اکنون مشغول نام نویسی مسافـران شده و تخفیف زیادی در بلیط و بلیط ورودی نمایشگاه قائل شده‌اند تا کسانیکه علاقه بتماشای نمایشگاه مونترال دارند بتوانند بآن کشور سفر کنند و از نزدیك ۷۲ غرفه دنیا را در شهر زیبای مونترال تماشا کنند . یکی از نکات جالبی که در غرفه ایران بچشم میخورد وهنرمندان ایرانی سعی کرده‌اند به‌بهترین وجهی آنرا به تماشاگران عرضه کنندانقلاب سفید شاه ومردم است .

در غرفه ایران تحولات اخیرمنعکس شده و ترقیاتی کـه از برکت و همت شاهنشاه آریامهر نصیب ملت ایران شده با پنجه هنرمند ایرانـی تجسم یافته است . تماشاگران تحولات اخیررا مشاهده میکنند واین احساس برهمه آنها یکسان دست خواهد داد که چگونه کشوری ناگهان در شاهراه ترقی و تعالی قرار گرفته و بدون اینکه دست خود را بخون بیالاید . . . انقلاب مقدسی را برهبری شاهنشاه آریامهر شروع کرده این انقلاب سفید خوشبختی نسل حاضر ونسل‌های‌آینده را تأمین خواهد کرد و درمیان جامعه بشری «ایرانی» همیشه سربلند ومفتخر خواهد بود.

محمد صالح ـ ابراهیمی محمدی

تجزیه وتحلیل دو شعر ازنظر علم و عرفان

از کتاب کفایةالمعانی تألیف علامهٔ عبقری ملاعبدالله بیتوشی ایرانی(۱) .

رأت قمرالسماء فاذکرتنی لیالی و صلها بالرقمتین

کلانا ناظر قمرا ولکن رأیت بعینها و رأت بعینی

ترجمه

ماه آسمان را دیدم پس بیادم انداخت شبهای مواصلتش را (با من) کــه در رقمتین واقع شدند . (رقمتین) نام جائی است . در حالیکه هر دومان بیك ماه نظر میکردیم ولی او بچشم من مینگریست و من بچشم او یعنی هریك از ما عمل رؤیت را بدیدهٔ دیگری انجام میدادیم .

توضیح

مقدمه ـ محقق است دو دوست هنگامی که مصادقه و محبت را بسرحد کمال رسانیدند هر یك بطور قطع اختیار خود را از دست داده و هرکاری که ظاهراً از او

۱ـ علامهٔ بیتوشی علاوه برمقطوعات و رسائل دارای ۱۹ تألیف مفید و ارزنده است که یکی ازآنها کتاب «کفایةالمعانی» میباشد این کتاب منظومه‌ای است کـه علامه بیتوشی آنرا دربیان معانی حروف درسال ۱۱۹۱ در شهر احساء برای حاکم آنجا : (سیداحمد پسر سید عبدالله پسر محمد) انصاری حزرجی نظم نموده است وخود منظومه ۶۷۲ بیت‌است و دارای اسلوب رشیق . متین‌العبارات . سهل‌الفهم . مشتمل برفن و صنعت و مهارت ادبی است و درسال (۱۲۸۹ هـ) درشهر استانبول بطبع رسیده ودرعالم اسلام منتشر شده وحدیث راویان علم و ادب گشته است وخود بیتوشی باین شعر : ابیاتها محکمة رصینة . مجموعها « لؤة لؤة ثمینة » اشاره بتعداد ابیساتش مینمایـد و عبارت « لؤة لؤة ثمنية » بحساب جمل « ابجد » ۶۷۲ بیت میشود .

سرزند محبوبش را مصدر اصلی آن دانسته و شخص خود را فقط یك آلت کـه در انجام عمل سبب جزئی داشته قلمداد مینماید :

نـی که هر دم نغمه آرائـی کند

در حقیقت از دم نائـی کند

حتی در بعضی مواقع ذات خود را کان لم یکن انگاشته و دوست را تـوی پیراهنش می‌پندارد .

«لیس فی جبتی الاالله» از پندارهای صوفیه . و این امر در کلام عاشقین بیشتر ازآنست که شمرده شود مثلا :

شعر

مرا با وجود تو هستی نماند بیاد توام خود پرستی نماند

گرم جرم بینی مکن عیب‌من توئی سربرآورده از جیب‌من

پس معلوم است وقتی که عاشق ادعا کرد که سرمعشوق بجای سراو از گریبانش بیرون آمده البته ادعا خواهد کرد که با چشم او نیز اطراف را مینگرد و چیزها را می‌بیند چه اگر سرازآن معشوقه باشد یقین چشم هم از او خواهد بود و براینمنوال است حال معشوق یعنی هر دو بچشم یکدیگر نظر میکنند و بدست یکدیگر کار را انجام میدهند اینمقال باحدیث قدسی :

«فاذا احببته کنت سمعه و بصره الخ» بی‌مناسبت نیست .

مقصود ـ بهتر اینست که گفته شود در این مصرع بعلت ضرورت شعر و توافق قوافی تقدیم و تأخیریست که پیش اهل نظر نمایانست بنابراین اصلا شعر این جور بوده است :

(رأت بعینی ورأیت بعینها) ونظایر این عمل دراشعار بسی اتفاقمیافتد مانند :

ناتمام

کیومرس ـ لهراسبی

از سخنان جان‌پرور مهربابا

تنها دردنیا یك‌عشق حقیقی و پایدار وجود دارد وآنهم عشق بپروردگار است وهرچه این عشق قوی‌تر ونیرومندتر باشد اشتیاق شناخت و وصول به‌منبع حقیقت در انسان شدید تر میگردد . از خودگذشتگی و فداکاری واقعی آنست که از کلیه خواهشهای نفسانی وتمایلات خودخواهانه صرف نظر نمائیم .

معرفت حقیقی آنست که بدانیم خداوند در تمام موجودات وجود دارد دراین صورت باید تمام مخلوقات‌را بایك چشم نگریسته بدون درنظر گرفتن زمان ومکان وموقعیت همه‌را بیك نحو کمك ومساعدت نمائیم و انتظار هیچگونه پاداشی نداشته باشیم ، همه‌را چون خواهران وبرادران خویش باقلبی خالی ازنفرت ودشمنی دوست بداریم وهیچکس را از طریق اندیشه وگفتار و کردار نیازاریم حتی آنانکه مارا آزرده‌اند . تسلط وتوانائی حقیقی عبارت است از پیروزی برهوسهای نفسانی وامیال شهوانی که موجب سقوط انسانی به پست‌ترین درجات عالم حیوانی میگردد . تسلیم حقیقی عبارت از آنست که شدائد وسختیهارا باآرامش خاطر وبردباری تحمل نموده ووقوع هرحادثه ایرا میل وخواسته خداوند بدانیم .

هستی ازحقیقت کلی‌است اما زندگی خواب وخیالی بیش نیست. هستی پایدار وجاویدان است اما زندگی بی‌ثبات وموقتی است. هستی تغیر ناپذیر است اما حیات دائم‌التغییر است. هستی مستقل است اما زندگی وابسته فکروخیال وتشکیلات بدنی است . هستی عین هست‌است اما زندگی بظاهر مشهود میباشد .

اگر ایمانی محکم وعشق آتشینی بخداوند داشته باشید هیچ چیز در این دنیا شمارا آزرده نخواهد کرد وبدبختی وبیچارگی درشما تأثیر نخواهد نمود ، سعادت‌و خوشبختی‌شمارامغرور نخواهد کرد زیرا که درك‌خواهیدنمود که هستی‌حقیقی‌تنها ذات پروردگار است وبس .

کتابخانهٔ ارمغان

شیخیگری ، بابیگری

عنوان کتاب نفیس وسودمندی است که اخیراً زینت‌بخش عالم‌دانش ومطبوعات گردیده ودانش پژوهان ونکته‌بینانیکه همواره انتشار یك‌اثر تحقیقی تاریخی وعلمی را بدون تعصبات ناروای جاهلانه وقیودی دیگر که شرح آن از حوصلهٔ این سطور خارج‌است دارند میتوانند ازآن بهره‌ها بر گیرند وازدوموضوع شیخیگری وبابیگری که سالهاست مورد بحث مورخان ومحققان است ازنظر فلسفی ، تاریخی واجتماعی نیکو آگاه گردند .

در بازار کاسد دانش وفرهنگ که هرروز مطالبی پریشان و مباحثی ناسودمند بوسیلهٔ مدعیان ناآزمودهٔ نویسندگی ویاوه سرایان مبتدی بصورت کتاب یا دیوان بخوانندگان ساده‌لوح وبی‌اطلاع عرضه میگردد جای بسی خرسندی است که گاه و بیگاه اثر ارزنده ومفیدی بطالبان علم وادب تقدیم میگردد .

نویسنده تواناومحقق دانشمند آقای‌مدرسی چهاردهی باتحقیق وتألیف وانتشار ده‌ها کتاب آموزنده علمی وادبی ونگارش صدها مقالات فاضلانه در مطبوعات مهم کشور بویژه مجله‌ادبی‌ارمغان که نموداری‌ازشور وپشتکار خلل‌ناپذیر معظم‌له‌میباشد خدمات گرانبهائی بفرهنگ ومعارف کشور انجام داده وپیوسته دانش پژوهان و ادب دوستان را از تتبعات ومطالعات وسیع خویش مستفید وبهره‌مند ساخته‌اند .

شرح‌حال وفلسفهٔ سیاسی واجتماعی دانشمند نامدار سیدجمال‌الدین اسدآبادی فلسفهٔ‌حاج ملاهادی سبزواری ، کتاب سیمای بزرگان ، ابن‌خلدون وفلسفه اجتماعی او، سیرحکمت وعرفان درایران باستان ، علم‌کلام، تاریخ مختصر فرقه‌های اسلامی، واخیراً شیخیگری، بابیگری نمونه‌ای از ده‌ها تألیف پرارزشی است که مورداستفادهٔ اهل‌فضل ودانش قرار گرفته است .

خدمات بی‌شایبهٔ‌استاد ارجمند آقای مدرسی چهاردهی بدانش‌وفرهنگ کشور پیوسته مورد تحسین وستایش فضلای دور ونزدیك بوده ومانیز آرزومندیم که درطریق خدمتگزاری بعالم علم وادب بیش‌از پیش موفق وکامیاب باشند .

فهرست مندرجات دورهٔ سی‌وپنجم

شمارهٔ اول

شمارهٔ دوم

شمارهٔ سوم

شمارهٔ چهارم

شمارهٔ پنجم و ششم

شمارهٔ هفتم

شمارهٔ هشتم

شماره نهم

شمارهٔ دهم

« نامهٔ ماهانهٔ ادبی ، علمی ، تاریخی ، اجتماعی »

دورهٔ ـ سی و پنجم
شمارهٔ ـ ۹

شمارهٔ ـ نهم
آذر ماه ۱۳۴۵

تأسیس بهمن ماه ـ ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)
(صاحب امتیاز ونگارنده : محمود وحید زاده دستگردی ـ نسیم)

سخنوران بی‌بدیل

سرزمین پهناور ایران از روزگاران کهن بجهات‌طبیعی وخواص نژادی همواره جایگاه ظهور نوابغ علم‌وادب ومهد پرورش خردوران سترك ودلاوران چیره دست‌بوده است . تاریخ پرنشیب وفراز ایران که زمانی دراز بزرگترین امپراطوری جهان را تشکیل‌میداده وقرنها بانیروئی خیره کننده برقسمت اعظمی ازشرق وغرب‌عالم ازروی عدل ونصفت‌فرمان میرانده ودانشورانی‌فرزانه وفرمانروایانی خردپیشه دردامان‌خویش تربیت نموده خود مؤید این ادعا میباشد .

درآن ایام که جهان را تاریکی جهل ونادانی وپندارهای واهی فراگرفته بود سربازان ایرانی بهرنقطه‌ای قدم مینهادند کردار نیك و پندارنیك را که زایندهٔ اصول یزدان پرستی بود جایگزین کژیها وپلیدیهای اخلاقی که نتیجهٔ پرستش ارباب انواع بود گردانیده وشگفت‌تر آنکه درآن عصر بربریت باه‌ردم سرزمینهای مفتوحه چنان

بارأفت ومهربانی رفتارمیکردند که حتی دردنیای متمدن امروزهم ندیده و نشنیده‌ایم که‌غالبی بامغلوبین تااین‌حد رفتار وهنجار جوانمردانه داشته باشد .

ملت کهنسال ایران هر گاه درطول تاریخ همانکونه که برای همه ملل بزرگ جهان روی داده بعلل وجهاتی موقتاً مغلوب دیگران واقع گردیده پایه‌های ملیتش آنچنان سطبر وبرومند بوده که نه‌تنهاتندباد حوادث نتوانسته آنرادرهم فروریزدبلکه بیاری فرهنگ وعقل روشن بین خویش توانسته فاتحان مغرور وخون ریز راتابع‌افکار وامیال میهن‌پرستانه خود قرار داده پس‌از مدتی قلیل درخویش مستهلك سازد .

ازسوانح دردناك ایران یکی‌هم حملهٔ قوم‌حقیر عرب بامپراطوری بزرگ ایران بود که بعللی چند که در تواریخ مضبوط ونظائرآن دردیگر نقاط‌جهان فراوان روی داده نه‌تنها ازلحاظ مادی زیانهای جبران ناپذیری ببار آورد بلکه از لحاظ معنوی که نتایجش بسی خطرناکتر و بسا ملیت ایرانی سروکار داشت آنرا مورد تهدید قرار داد .

زبان . آداب،رسوم وآئین‌ایرانی آنچنان گرفتار دگرگونیها وتحولات گردید که‌بیم آن میرفت کم کم دوچار همان سرنوشتی گردد که دیگر ملل مغلوبه دوچار گردیدند وقومیت وملیت خویش‌را برای همیشه ازدست دادند .

دانشمندان و ایران پرستان ایرانی بتشویق و حمایت بزرگان و حکمرانان و بالاخره سلاطین دوراندیش در برابر این‌خطر عظیم قیام نمودند وبا تشکیل مجامع و دسته‌ها وزنده ساختن داستانهای‌ملی وحماسه‌های میهنی مانع ازآن گردیدند که مردم بیکباره عظمت وافتخارات گذشته‌را ازیادبرده‌براه وروشی گرایند که باآداب وسنتهای شکوهمند دیرینشان مباینت داشته باشد .

ده‌ها عالم ونویسنده و گوینده بیهمال که هریك درآسمان فضل وهنر ستارگان

فروزانی بودند بتألیف وتصنیف آثار علمی وادبی پرداختند و گنجینه‌های نفیسی ازعلم وادب بوجود آوردند که مبین نبوغ وقدرت اندیشه شگرف ایرانی بود ودر پرتوآن نه‌تنها پایه‌های استقلال فکری وروحی ملی‌را محکم و استوار ساختند بلکه فاتحین مغرور وخودخواه رانیز بنده وفرمانبردار افکار مدبرانه خویش ساختند .

مکتب عرفان وتصوف که نموداری از ذوق وقریحهٔ سرشار ایرانی ویکی از عالیترین مکاتب‌اخلاقی وحقیقت شناسی است‌بدست دوستداران وادی‌ادمیت وشیفتگان طریق صلح‌وصفا پایه گذاری گردید وباآثارمنظوم ومنثور گرانقدری که دراین زمینه برای‌ارشاد وهدایت‌خلق بوجودآمد سخن وادب‌فارسی‌را باآخرین مدارج کمال‌رسانید .

ده‌ها گوینده نامدار درانواع سخن دادسخن دردادند وبااندیشه‌های بلندخویش سمند سخن‌را در اقصی نقاط پندار انسانی بجولان درآوردند وباابداع مضامین بدیع و نکات‌دقیق غنی‌ترین گنجینه ادبیات جهان‌را که میراثی بس گرانبهاست‌برای فرزندان این آب وخاك به یادگار گذاردند .

در میان جمع کثیر سخنوران استاد درتمام طول تاریخ ادب ایران شش‌تن در میدان سخنوری گوی سبقت‌را ازدیگران ربوده وهریك درسبك‌وشیوه مخصوص بخود پایه سخن‌را بجائی رساندند که برتر ازآن از حدود قدرت انسانی خارج وبقول شیخ اجل شیراز : حدهمین است سخندانی وزیبائی‌را .

فردوسی ، نظامی ، سعدی ، مولوی، حافظ وخیام‌باآنکه پیشه‌اش شاعری‌نبوده درشیوه وروش خود مبدع ومبتکر وپایهٔ سخن‌را بمرتبه‌ای رسانیده اندکه دست فلك بدان نرسد ودیگران همواره ازقدیم وجدید ریزه خوارخوان دانش و فضیلت آنان بوده وخواهند بود .

وحیدزاده ـ نسیم

استاد سخن : وحید دستگردی

یکقطعهٔ شیوا

پرورش فرزند

فرزند خویش را بمشقت بزرگ کن
کز زحمت است هر که براحت رسیده‌است

ورنه زچشم دهر بیفتد چو طفل اشك
این طفل بی‌هنر که ترا نور دیده است

پیوسته در نیاز ونقم باید آن پسر
کورا پدر بناز ونعم پروریده است

آسان کشد بساحل مقصود رخت بخت
آن ناخدا که سختی دریا کشیده است

در دور سرد زندگی گرم میکند
مردیکه سرد و گرم جهان راچشیده است

آخر به پستی افتد از مرتبه بلند
هر کس بلند وپست از اول ندیده است

بس ناز پرورا که بدرد نیاز مرد
چشم‌وحیددیده و گوشش‌شنیده‌است

عبدالرفیع حقیقت ـ (رفیع)

نهضتهای ملی ایران

(۲۲)

خلع خلافت از محمد امین در شهرهای مکه و مدینه

طاهر خراسانی ملقب به ذوالیمینین و هرثمة بن اعین سرداران با تدبیر ولایق مأمون عباسی پس از فتح شهرهای بصره ، موصل ، کوفه ، واسط و مداین بسوی شهر بغداد پیش رفتند هم زمان با پیشرفت آنها بسوی بغداد آشوب و شورشی در تمام قلمرو خلافت بخصوص در شهرهای عربستان حکمفرما بود .

از جمله در شهر مکه داودبن عیسی بن موسی که حاکم انتصابی امین در شهر های مکه و مدینه بود امین را از خلافت خلع کرد و بنـام برادرش مأمـون از مردم بیعت گرفت ، بطوریکه طبری نوشته است وی مردم شهر مکه را در مسجد الحرام گرد آورد و گفت شمارا یاد هست که هارون‌الرشید در همین مکان از فرزندان‌خود امین و مأمون قول گرفت که هیچیك از آنان برخلاف عهدنامه‌ای که نوشته وبر در کعبه آویخته است عمل نکنند و شمـا را نیز برآن گواه گـرفت و از شما خواست چنانچه هریك از آنها طبق مفاد عهدنامه رفتار نکند از همکـاری با وی خود داری نموده و بیاری طرف مقابل بشتابید .

اکنون چون محمد امین‌آن عهد را شکست وعمال اعزامی او عهدنامه‌مذکور را از در کعبه برگرفته و پاره کرده‌اند من محمد امین را از خلافت خلع میکنم و برای برادرش مأمون از شما بیعت می‌طلبم شما چه میگوئید ؟

مردم مکه همگی با انجام این‌کار موافقت کردند و خطبه خلافت بنام مأمون خوانده شد .

در شهر مدینه نیز که فرزند داود بن عیسی از طرف پدر در آنجا نمایندگی داشت بترتیب فوق‌الذکر عمل شد. داود بن عیسی‌بن موسی حاکم پرشور شهرهای مکه و مدینه پس‌از اخذ بیعت خلافت مأمون از مردم مکه و مدینه برای ملاقات مأمون بسوی شهر مرو مرکز حکومت مأمون در مشرق ایران رهسپار گردید. ضمناً جریان واقعه شهرهای مکه و مدینه و خلع امین را از خلافت اسلامی طی نامه ای باطلاع طاهر ذوالیمینین که در آن موقع بغداد را در محاصره داشت رسانید.

وی پس از ورود بشهر مرو نزد مأمون بار یافت و بیعت‌نامه مردم شهرهای‌مکه و مدینه را تقدیم داشت و مورد تفقد مأمون قرار گرفت و حکومت شهرهای مکه و مدینه و عک باو محول گردید و مبلغ پانصد هزاردرم جهت انعام وی بــه ولایت ری برات صادر شد (۱).

افول ستاره اقبال امین

ستاره اقبال امین رو به افول بود زیرا واقعهٔ مرگ نابهنگام عبدالملك بن‌صالح والی جدید ولایت شام که از طرف محمد امین باین سمت منصوب شده بود و متفرق شدن لشگریان وی که برای جنگ بــا طاهر ذوالیمینین گــرد آوری شده بودند و همچنین شکست علی بن محمد بن عیسی بن نهیك سرلشگر اعزامی امین در جنگ با هرثمه در جلولا و وقایع رنج‌آور دیگر که پی درپی در قلمرو حکومت امین اتفاق افتاد مقدمات شکست حتمی اورا فراهم کرد.

محاصرهٔ شهر بغداد توسط طاهر ذوالیمینین

عاقبت همانطوریکه انتظار میرفت شهر بغداد پایتخت و مرکزخلافت‌عباسیان مورد محاصره لشگریان اعزامی مأمون که فرماندهی آن بعهدهٔ طاهر ذوالیمینین و هرثمهٔ بن اعین محول شده بود قرار گرفت و دروازه‌های شهر بسختی کنترل شد.

---

۱ ــ مجمل فصیحی جلد اول صفحه ۲۶۱

طاهر زهیربن‌المسیب را با عده‌ای از افراد سپاه به نهرکلواذا یا کلواذی که در حوالی بغداد واقع است فرستاد . عبیدالله‌بن‌الوضاح را با عدهٔ دیگر به شماسیه گسیل داشت، هرثمه نیز درنهرس یا نهروان که در دو فرسخی بغداد قرارداشت مستقرشد .

خود طاهر بمحلی که به باب انبار معروف بود منزل گزید ، و بدین ترتیب شهر بغداد از چهار طرف مورد محاصره قرار گرفت ، در اینموقع محمد امین خلیفه بی‌تدبیر و عیاش عباسی فقط بـا پرداخت وجوه مختلف به سربازان و عیاران مزدور برای دفاع از شهر بغداد دل خوش بود .

محاصره کنندگان برای دست یافتن به شهر بغداد به انواع محاربات جنگی متداوله زمان خود دست‌زدند ازجمله منجنیق‌های متعددی برروی برج و باروی شهر نصب کردند و از ورود هر گونه کالا وخواربار به داخل شهر نیزجلوگیری‌نمودند.

با این ترتیب جنگهای متعددی بین آنها اتفاق واین محاصره که درسال ۱۹۶ هجری شروع شده بود مدت ۱۴ ماه بطول انجامیـد ، در این مدت شهر بغداد وضع اسفـانگیزی بخود گرفته بود ایجاد قحطی و بی‌غذائی مردم از یکطرف ، عدم‌امنیت و هرج ومرج از طرف دیگر کاررا بر ساکنان شهر دشوار ساخته و ادامه زندگی‌را برای آنان مشکل نموده بود . در این گیرودار عیاران دست به قتل و غارت زدند . بسیاری ازخانه ها خراب شد واموال بیشماری ازمردم‌تلف گشت . اموال وخزائن‌امین نیز در اثر پرداخت پـول و دادن مال بـه مزدوران باتمام رسید طبری در این مورد چنین نوشته است :

(سال ۱۹۷ اندر آمد و محمد را خواسته بگسست ، و خواسته‌ها و جامه‌ها یا جام های زرین و سیمین همی گداختی و به سپاه میدادی و دروازه‌های بغداد سخت میکردند .)

از اینکار نتیجه‌ای عاید نشد و عاقبت امین از عهـدهٔ پرداختهای مستمریـه

مزدوران طماع بر نیامد و مستأصل گردید و باحالت یأس و نا امیدی به کاخ مادرخود زبیده که در محله شارستان واقع بود پناه برد ، این کاخ بصورت دژ مستحکمی ساخته شده بود و با درهای آهنین حفاظت میشد .

طبق نوشته طبری : (محمد کوشك شارستان بحصار گرفت و نه امر بود او را و نه نهی ، و نه کس از او ترسیدی نه کس فرمان او کردی . اهل صلاح و علم و ادب همه پنهان شدند و دزدان وطراران غلبه کردند و شهر بگرفتند .)

مردم بغداد که از ادامه این وضع به‌تنگ آمده بودند پنهانی گروه گروه بـه لشگریان طاهـر و هرثمه می پیوستند بسیاری نیز بعنوان مسافرت بـه حج از بغداد خارج شدند و به یاران مأمون ملحق شدند .

مردم شهر و روستا و لشگریان و مهتران امین نیز بترتیب مخفیانـه نزد طاهر و هرثمه به زینهار میآمدند و کار امین روز بروز بسختی می انجامید .

ولی معدودی ازمتعصبان عرب باشجاعت خاصی ازشهر دفاع میکردند، موضوع فتنه بغداد و جنگها و شهامت این افراد را یکی از شعرای بغداد بنظم درآورده که طبری مورخ بزرگ ایرانی در تاریخ مفصل خود آنرا نقل نمود است .

با فرا رسیدن محرم سال ۱۹۸ هجری قصر شارستان نیز بمحاصره خراسانیان درآمد . در اینموقع طاهر دستور داد آب شهر را از خارج بستند و از ورودآب بـه داخل شهر سخت جلوگیری کردند .

محمد امین خلیفه عیاش وبی‌خیال عباسی با همه این اتفاقات و گرفتاریهامانند گذشته غافل ازحال مردم محصور و ماتم زده وبی‌آب ونان شهر بغداد درقصرشارستان به باده گساری و عیش و عشرت میپـرداخت ، نقل واقعهٔ زیر بخوبـی این گفته را تأیید می نماید :

(یك روز محمد بآخر روز کنیز کی بخواند تا او را سرود گوید ، کنیزك

بربط برگرفت و بیتی چند بگفت. محمدرا اندوه آمد وگفت این نه سرود است، کنیزك گفت یاامیرالمؤمنین مرا معذوردار جزاینم بیاد نبود. گفت دیگر بگوی‌همان باز گفت. محمد را خشم‌آمد وگفت. لعنت بر سرود باد، محمد را قدحی‌بود قیمتش ده هزار دینار. کنیزك را پای برآن قدح آمد و بشکست، محمد را سخت از آن اندوه آمد. پس زوال حال خودرد در آن مشاهده کرد). (۱)

این خلیفهٔ بی‌احساس که بنام امیرالمؤمنین خوانده میشد، حتی درك این‌مطلب را نداشت که کنیزك بدبخت با درنظر گرفتن بیچارگی همنوعان خود که نالهٔ‌آنان گوش فلك را کر کرده بود ازفرط تأثر وتألم نمیتوانست سرود نشاطانگیز بنوازد و شعر فرح بخش بخواند، زیرا مصیبتی که دامن‌گیر افراد محیط او شده بود دست و دل اورا به ماتم کشیده بود، با این وصف همانطوریکه مشاهده شد دست و لب متأثر کنیزك را ترس و وحشت از زور و قدرت مشهود هم نتوانست حتی به سرور و نشاط تصنّعی وادارد،

اوبرای‌خلیفه نمیخواند بلکه برای دل متأثر وغمگین خود میخواند ومینواخت و هرچه خلیفه اصرار برایجاد نشاط میکرد بر درجه تألم وتأثر او افزوده میشد وپیش خود میگفت جای بسی شگفتی است شخصی که فرمانروای مطلق دولت اسلامی است و باید یك‌لحظه از فکر مردم خود غافل نباشد، باایجاد همهٔ این مصائب‌رنج‌آفرین بی‌خیال ازهمه‌جا به عیش وعشرت‌پرداخته و یکدم ازارضاء هوای‌نفس‌غفلت‌نمینماید. بدبخت مردمی که بازهم اورا امیرالمؤمنین میخوانند، عمرعشرت امین بپایان رسیده بود، وقتی که آب وغذای ذخیره شده درقصر اختصاصی وی بپایان رسیدحتی‌یکروز هم نتوانست با این وضع بسازد. بنا براین ناچار بفکر تسلیم افتاد و پنهانی‌نزدهرثمه زینهار فرستاد و از او درخواست نمود بدون اینکه طاهر از این موضوع مطلع شود

---

۱ ـ تاریخ طبری جلد دهم صفحه ۱۸۲ چاپ مصر.

اورا از چنگال طاهر و سربازان خراسانی رهائی داده و بنزدبرادرش مأمون بفرستد.

و برای ترتیب و انجام این منظور از هرثمه تقاضای ملاقات درجای‌امنی‌نمود.

هرثمه پس از آگاهی ازتصمیم امین برای اینکه فتح‌قطعی بغدادرا بخود اختصاص‌دهد با پیشنهاد امین موافقت کرد و پنهانی با او قرار ملاقات گذاشت .

طاهر ازجریان واقعه مذکور و قرار ملاقات امین و هرثمه که در نیمه یکی از شبها در درون قایقی بر روی‌آبهای دجله تعیین ومقرر شده بود آگاهی یافت، و برای جلوگیری از انجام تصمیمات نهانی آنان اقدام عاجلی بعمل آورد . وی دویست تن از یاران نزدیك خراسانی خودرا مسلح نمود و دستورداد درشب موعود با استفاده از سیاهی‌شب در کنار روددجله کمین کنند وخودنیز فرماندهی این‌عده‌را برعهده گرفت.

درشب موعود هرثمه بدون‌اطلاع ازآگاهی طاهر ازقرار ملاقات مخفیانه وی با امین باتفاق چندتن از نزدیکان خود درون قایق منتظر امین شد .

امین‌نیز درآن‌شب ازترس طاهر وسربازان‌اودر حالی که بصورت یکی‌ازغلامان ملبس‌شده وردائی برسر کشیده بودبمنظور ملاقات باهرثمه به وعده‌گاه‌آمد وبااحتیاط خودرا به‌قایق هرثمه که درآن ساعت درانتظار او بود رسانید .

دراین موقع‌طاهرویاران پرشوری که ازدور مراقب آنان‌بودند به‌مجردحرکت قایق هرثمه وامین برروی آبهای دجله ، برقایق‌های خود نشسته وبتعقیب قایق حامل امین وهرثمه پرداختند .

موقعی که قایق‌آنان بمیان دجله رسیدقایق‌های یاران طاهر گردوی حلقه‌زدند وبه تیراندازی پرداختند گروهی ازیاران طاهر که قبلاآماده شده بودند درآب‌جستند وقایق هرثمه‌را باحربه‌های برنده‌اززیر سوراخ کردند ودرنتیجه قایق‌بآب فرونشست، امین وهرثمه ویاران‌وی درآب فرورفتند. هرثمه بیاری قایق‌ران خوداز مهلکه‌رهائی یافت وبه‌لشکریان خود پیوست ، امین نیزلباس خودرا ازتن درآورده شناکنان خود رابساحل غربی‌دجله رسانید .

طاهر که قبلا پیش‌بینی این واقعه‌را کرده بود ده‌مرد به‌مهتری ابراهیم‌بن جعفر البلخی درآنجا به‌نگهبانی گمارده‌بود(۱) وقتی که محمدامین پا به خشکی‌نهاد ابراهیم اورا شناخت و گلیمی برپشت وی‌افکند واورا محفوظ داشت، سپس اورا براسب‌نشاند وبه‌خانهٔ خود برد .

مرگ محمدامین

درحالی که طاهروهمه افراد می‌پنداشتند که امین‌در دجله‌غرق شده‌است ابراهیم نزد طاهرآمد واورا ازجریان دستگیری امین آگاه ساخت و گفت‌در حال حاضر امین درمنزل وی‌بسر میبرد پس‌از آگاهی طاهراز محل اختفای مأمون برای‌تعیین سرنوشت اوبین طاهر وهرثمه وزهیر نزاعی در گرفت (۲) .

طاهررا غلامی بود که اورا قریش دندانی میگفتند پس‌طاهر برای پایان دادن ماجرا به‌قریش فرمان داد که سرمحمد امین‌را بریده ونزداو آورد .

قریش‌برای اجرای دستور طاهر به منزل ابراهیم‌بن جعفرالبلخی که محمد امین خلیفه بی‌تدبیر وبی‌محافظ عباسی درآنجا بسرمیبرد رفت وسراورا ازتن جدا کرد ونزد طاهرآورد (محرم‌سال ۱۹۸ هجری)

خلافت‌امین ازروزی که هارون‌الرشید در گذشت تاروزی که کشته‌شد چهارسال وهفت‌ماه وبیست ویکروز بوده‌است وسنش روزی که کشته شدبیست وهفت سال وسه‌ماه وبقولی بیست وهشت‌سال بود ودوپسر بنام موسی وعبدالله بجای گذاشت .

بامرگ امین علاوه بربرتری فکری برتری سیاسی ایرانیان برعربان غاصب واز خودراضی بطوربارزی‌مشهود ومسلم گردید وباوقوع این‌مرگ تاریخی دوران‌حکومت سیاسی‌آنان درایران بخصوص نواحی مشرق ایران باتأسیس وتشکیل حکومتهای نیمه مستقل ومستقل‌ملی که شرح به‌وجود آمدن آنهادر صفحات آینده این سلسله مقالات بیان خواهدشد بپایان رسید •

۱ـ تاریخ طبری چاپ مصر جلددهم صفحه۱۸۲ .

۲ـ تاریخ یعقوبی ترجمه مرحوم دکترآیتی جلددوم صفحه۴۵۷

مرتضی ـ مدرسی چهاردهی

ورقی‌ازتاریخ تصوف‌وعرفان

دکتر لطفعلی صورتگر ، نقاش ادبیات فارسی است ؛ قطعات ادبی را از زبان انگلیسی بفارسی ترجمه مینماید ، چهره تازه‌ای بادب معاصر می‌بخشد ، روزگار جوانیش درعالم مطبوعات گذشت،مجله «سپیده‌دم» رادرشیرازمنتشر میساخت ، بهترین مجله‌ای که بصورت ماهانه دراستان فارس منتشرمیشد «سپیده‌دم» بود، بخش‌های‌ادبی، علمی ، اجتماعی بانثر شیوائی در مجله چاپ‌شد ، در روزنامه‌های « شفق سرخ » و «ایران جوان» و مجله‌های آینده ، «مهر» چاپ‌تهران مقاله‌ها واشعار ارزنده‌ای نشر میداد، پس‌از آنکه دکترای ادبیات انگلیسی‌را ازدانشگاه لندن دریافت‌نمود ،مجله آموزش وپرورش‌وزارت فرهنگ‌را چندسالی‌زیرنظرداشت، ترجمه‌های‌وی‌را ازبهترین نمونه‌های نثر ادبی‌زبان فارسی میتوان بشمارآورد ، بعقیده‌من یوسف اعتصامی صاحب مجله «بهار» درترجمه ازادبیات فرانسه وترکی استادبود وصورتگر درترجمه ادبیات انگلیسی هنرمند وتواناست ،کتابهای «سخن سنجی» و«تاریخ ادبیات انگلیس اورااز برگزیده‌ترین آثار جاودانی زبان انگلیسی میدانند .

در نویسندگی سبك خاصی دارد ، نثرش روان و دل‌انگیز است ، شوری در نوشته‌هایش هست که خواننده را موسیقی وار تحت‌تأثیر قرار میدهد ، سالیان دراز از استادان ادبیات انگلیسی در دانشگاه تهران ورئیس دبیرستان البرز تهران بود ، بعد رئیس‌دانشکده ادبیات شیرازسپس ریاست دانشگاه پهلوی شیرازرا داشت، ازاین‌جهت کمتر دستی بسوی خامه صورتگرش دراز میکرد ، در شعر فارسی هم هنرمند و تواناست در مطبوعات کشور اشعار شیوایش منعکس میشود ، دیوان اشعار صورتگر

چاپ‌شد وفروغ دیگری بر گنجینه اشعارفارسی افکند، شاعر شیرازی درمقدمه‌دیوان اشعار خود «برگ‌های پراکنده» مختصر شرح احوالی ازخویشتن نوشت ، اینجااست که‌باردیگر تجلی‌روان تابناك‌آقامیرزا احمدتبریزی «وحیدالاولیاء» درادب‌وفرهنگ فارسی نمودار میشود ، درآغاز «دیوان برگ‌های پراکنده» چنین نوشت : آزاده مرد قلندر وصوفی خداپرست ونوع دوست تبریزی که وی‌را «آقاداداش» میگفتند « مؤسس کتابفروش احمدی شیراز» بی‌مضایقه وبی‌انتظار دریافت بهاءهر کتاب تازه‌ای راکه‌از تهران برای‌او میرسید ، بمن برای مطالعه میداد وازاینکه مانند تمام جوانان لاابالی وبی‌خیال، اوراق آن کتب درهنگام جنگ وجدال کودکانه متلاشی میشدخم برابروی مردانه نمی‌آورد و مانندآن برگ نهال جوان‌را باآب‌لطف ومرحمت سرسبز وشاداب میکند وازاین کار مسرتی معنوی دارد .

نگارنده ناچیز این سطرها گوید ، برادران طریقت ذهبی معنویت خاصی را برای آقاداداش معتقدند ، در تذکره‌های آثارالاحمدیه وغیره که بتازگی تألیف ودر شیراز چاپ‌شده شرح احوال آن صوفی صافی ضمیر ثبت است ، تصویری‌هم ازآن‌پیر دلیل وارسته وروشن‌بین درحجره آرامگاه مجدالاشراف در ایوان شاهچراغ شیراز و در کتابفروشی احمدی در خیابان زند شیراز بیادگار باقی‌است ، وبارها برسر تربت وی شتافتم و همت‌ها خواستم ، کتابفروشی احمدی را شاد روان آقا داداش ملقب به «تاج‌الفقراء» بدستور « وحیدالاولیاء » رکن اعظم سلسله ذهبیه قریب شصت‌سال پیش افتتاح نمود وهمواره مورد علاقه دوستداران کتاب می‌باشد تاکنون درحدود سی‌جلد کتاب ورساله ازسلسله انتشارات خانقاه و کتابخانه احمدی در عرفان وتصوف چاپ و منتشر شده‌است .

بتازگی صورتگر کتاب دل‌انگیزی‌بنام «تجلیات عرفان درادبیات فارسی‌تألیف ومؤسس ومدیر روزنامه وزین «پارس» چاپ شیراز که ازتربیت شدگان مکتب عرفان

آقامیرزا احمد تبریزی ذهبی است همه کتابرا در روزنامه خود منعکس نمود تا بـار دیگر پرتوی از عرفان نمودار شود براستی :

هرگز نمیردآنکه دلش زنده‌شد بعشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

قطعه‌ای از بیکن حکیم مشهور انگلیسی که دکتر صورتگر بفـارسی درآورده برای نمونه دراینجا نقل‌میشود :

فطرت انسانی

طبع انسانی‌غالب نهفته‌است وگاهی میتوان بروی غالب‌آمد اماهرگز نمی‌توان آن‌را ازمیان‌برد فشاری که بطبیعت واردآید مانند آن روزی است که درزمـین زدن گوی بکار میرود وچنانچه هرچه زوربیشتر باشد ، گوی نیزبالاتر خواهدپرید .

همان‌طور هرچه فشار برطبیعت شدیدتر باشند واکنش‌آن قوی‌ترست، دستورها واندرزهای عقلی‌واخلاقی ازالتهاب وهیجان‌طبیعت میکاهد. ولی‌تنهاعادت بدیگرگون ساختن طبیعت ومقهورکردن آن تواناست کسانیکه میخواهند برنفس خویش مسلط شوند باید این‌مهم‌را بسیاردشوار یابیش‌از اندازه ناچیز وحقیر نشمرند زیرادر صورت نخست شکست‌هائی پیاپی که دراین کشمکش میخورند، آنهاراافسرده ونومید خواهد ساخت و در صورت دوم ، کندی پیشرفت موجب ملال خاطرشان خواهد گشت همان طور که شناگران درآغاز آموختن ضمن شناوری بمددتخته پاره وخیك پرباد ومانند آن‌نیازمندند ،آنها که به‌مبارزه‌بانفس شروع میکنند، نیزدر بدو کشمکش بدستیاران معنوی نیازمندند ولی همین که مراحل نخستین پیموده‌شد برای تکمیل‌آن باید بجای پیدا کردن دستیار موانع ومشکلات خارجی راهم به‌کمك نفس‌آورد تاکار کشتگی و هنرمندی آدمی دراین داوری وجنگ زیادشود ، چنانکه آنهـا که میخواهند دونده خوبی‌باشند درموقع ورزش کفش‌های سنگین می‌پوشند تاپاها بموانع ودشواریها عادت کند وبتدریج دراین‌فن استادشوند آنگاه که نفس‌را نیرو بسیاراست وپیروزی برآن

آسان نیست ، بهتر آنست بهنگام خود سر کشی نفس‌را بتدریج برطرف کرد ، چنانکه شخص‌را حکایت میکنند که هر گاه خشم بروی مسلط میگشت ، حروف الفباءرا آغاز تاپایان بـاصدای بلند میخواند تادر هنگام این قرائت ، خشم‌وی فرونشیند و کم کم حروف را کم‌میکرد تاآنجا که‌برخشم‌خویش آناً تسلط یافت، اما اگر درآدمی توانائی وتصمیم باشد ، بهتر آنست که ازهمان آغاز برغلبه‌کامل برنفس کوشش کند وباپیشرفت تدریجی دل‌نبندد . چنانکه اوید سخن گستر نامدار رومی دراین معنی گفته است : مرد آن کس است که روح خویش‌را از زنجیرهائی که وی‌را مقید ساخته‌اند، دریك دم‌آزاد کند وخودرا ازرنج وشکنجه جراحات یکباره آسوده سازد .

حکایت

وقتی بجهل جوانی بانگ‌برمادر پیرزدم دل‌آزرده بکنجی بنشست و گریان همی گفت‌مگر خردی فراموش کردی که درشتی‌میکنی .قطعه:

چه خوش گفت زالی بفرزند خویش
چو دیدش پلنگ افکن و پیلتن
گراز عهد خردیت یاد آمدی
که بیچاره بودی در آغوش من
نکردی در این روز بر من جفا
که تو شیر مردی ومن پیرزن

(سعدی)

دکتر علی ـ مظاهری

رسالة الفاظ الحکمة در مصطلحات علمای فرنگ

۲۱ ـ (کوننطئنژانص) ـ امکان حدوث یا وقوع شئی بدون وجوب او ـ (لی کونطینژانس) ـ امکانیات وامور ممکنةالوقوع (کونطینژانط) ـ ممکن‌الوقوع ـ عکس (نئصئسئر) که واجب باشد و در صحاح اولی را گزیرا و دومین را ناگزیرا گویند .

۲۲ ـ (کونطرا دیکصیون) ـ مناقضة و نقیض قولی‌باشد وازین دست در گفتار خلق‌چه خاص چه‌عام فراوان توان‌یافت (کونطرا دیکطوار) ـ متناقض ونقیض و این صفت‌است .

۲۳ ـ (کوننکومیطان) ـ لازم و متلازم ـ (کونکومیطانص) ـ لزوم و التزام دوچیز چون‌آب ورطوبت یاآتش و گرمی .

۲۴ ـ (کونژ کطور) ـ حدس‌است (کونژونکطور) بمعنی‌اتفاق ظروف زمانیه ومکانیه دریك‌وقت یعنی اتصال کواکب درطالع کسی‌یاامری وبحکم‌قیاس اوضاع‌عناصر اجتماعی‌یاسیاسی ونحوآن‌دروقت معلومی که عموماً آنرااوضاع واحوال گویند (کونژ وکصیون) اقتران دویا چند کوکب که عکس افتراق ایشان باشد .

۲۵ ـ (کونطرئر) ـ عکس هرقولی و تصدیقی ـ (کونطرئرمنط) ـ بالعکس برخلاف .

۲۶ ـ (کونطرئنط)ـ قهر باشد بمعنی اجبار وقسرـ (کونطرنط) که صفت‌آنست قهری واجباری وقسری معنی‌دهد ـ متضایق .

۲۷ ـ (کونونکر) ـ اقناع کسی به‌حجت آوردن چنانکه ویرا در قبول قائل

شکی بازنماند ـ (کونویکصیون) ـ ازهمان مصدر قانع‌شدن است به‌حجت‌ها .

۲۸ ـ (کورروپصیون) ـ (پهطهورا) ی‌ارسطو که دراصل فتور عربی است لکن درین‌جا (فساد) معنی‌دهد عکس (ژنئرا ـ صیون) ـ (گئنئزیس) ارسطو بمعنی کون که‌باشش وپیدایش است .

۲۹ ـ (کوروللئر)ـ نتیجه‌منطقی وقضیهٔ‌ملازم باقضیهٔ معلوم‌شده (مقالات‌اقلیدس)

۳۰ ـ (کوطوم) ـ عرف (ابوحنیفة) وآن عبارتست از احکام وقوانینی که در میان‌خلق جاری‌است بی‌آنکه دولت‌وقت آنرابرسمیت شناسدـ (کوطومیر) ـ مجموعه این نوع احکام .

۳۱ـ (کرئااصیون) ـ ارسطو وسائر پیشینگان قائل‌بقدم عالم بودند و(احمدبن رشد) نیزتابع یونانیان وارسطو بود بوعلی‌سینا گفت ماده قدیم ولی هیولی محدث است وحکیمان امروز هیولی‌را ازمادموآنرا (انرژی) قوة وقوةراقدیم میدانند لکن بانتشار طبیعی آن قائلند بی‌لزوم وجود واجب‌الوجود ونزدیك اهل شرع این قول کفر یعنی ناسپاسی است زیرا که ایشان‌قائل‌بخالق عالمندوتنهاذات خالق‌را قدیم میدانند وفقیر شارح نیز برین قولست .

۳۲ ـ (کریطر) و(کریطریوم) ـ محك منطقی ـ واقعیت محك حقیقت است (لوید انص‌ئه ـ ل کریطر ـ دلا ـ رئالیطة) حکیم دیگر ط .

۳۳ ـ (کریطیصیزم ـ مکتب حکیم کانط وآن قولست بوجوب انتقاد تاکلیات‌را درك توان کردـ یعنی تماماً اقاویل‌را خواه‌ازآن‌حکما خواه‌ازآن متشرعة بمحك‌انتقاد می‌باید سنجید تا واقعیت آن معلوم گردد ـ وکانط امام این مکتب مکتب مخالفانرا (دوگماطیزم) نامید یعنی قول آنانکه وحی منزل ونصوص اوائل‌را ملاك حقیقت میدانند واین‌مکتب ازآن‌متشرعة واحکامیان باشد وکسی عقلا زیربار آن‌نتواندرفت لکن کانط درعین حال‌معتقد به (ایدئالیزم) بود وباسلوب افلاطون ومجددان وی به

الاهیات گروه (لوتاریان) از طایفه پروطسطان نیزمی گروید و پادشاه پروس را امام میدانست وتنها عقاید اغیاررا بمحك انتقاد میزد وحکیم هیگل نیز بهمین اسلوب دین لوتاریانرا اثبات ومسلمانی ویهودیگری‌را انکار میکرد ـ فتأمل

۳۴ ـ ص (صبنیزم) ـ العنادیة) وهم‌الذین یقولون مامن قضیة بدیهیة اونظریة الاولهامعارضه ومقابله بمثلیها فی‌القوةوالقبول عندالاذهان (تلخیص خواجه نصیرطوسی برمحصل امام فخررازی) ومراد قول کلبیان باشد و (انطی ستینش)که پیشوای این گروه است گوید هیچکس ازامور وقضایای اصطلاحیه مقبول عقل‌نیست یعنی علم‌هم محالست‌هم‌باطل‌ای‌بیهوده وعاقل‌را بطبیعت‌باز می‌باید گشتن و(دیوجنس) کلبی‌نیزازین فرقه‌بودالفاظ‌کلی‌را ومثلهای افلاطون‌را اسم بی‌مسمی می‌شمرد فیاللعجب تجردوانزوارا فضل خواند وافلاطون گفت (اوسقراطی است که دیوانه شده‌باشد) لکن‌آنچه ازسیرت او روایت کرده‌اند گرچه بظاهر دیوانه واراست لکن ازحکمتی خالی نیست ـ اقول درعمران رومیان مشرك این‌مکتب‌یامذهب زمانا یعنی- سبکاًمکتب دوره‌سوم وآخرین مکاتب سه گانه بود وبصورت مذهب اهل‌مظال (رواقیان) درآمد ـ

حکایت

حکیمی را پرسیدند که سخاوت پسندیده‌تر است یا شجاعت گفت آنرا که سخاوت‌است بشجاعت چه‌حاجت .

بیت

نوشته است برگور بهرام گـور
که دست کرم به زبازوی زور

(سعدی)

طباطبائی نائینی

مقام نور در طبیعت

نور چیست

پرسشی است که قرنهای درازی اندیشه متفکران رابخود مشغول داشته و باعث پیدایش دو نظریه مختلف زیر بوده‌است :

دسته‌ای اشعه نوررا به بمباران پی‌درپی گلوله‌های بی‌اندازه ریزی شبیه کرده‌اند که‌ازجسم نورانی خارج میشودواین ذرات نورانی‌فضارا طی‌میکند وبچشم مامیخؤرد.

برخی تشعشع نوررا صرفاً درنتیجه پیدایش امواج مخصوصی در فضا دانسته و آنهارا باامواجیکه از افتادن سنگی درآب پیدا میشود تشبیه کرده‌اند وعقیده دارند اجسام نورانی امواجی تولید میکنند که باطراف پخش میشود ونوررا پدید میآورد .

دسته‌اول ازدانشمندانی مانند**«لوکرس»**، **«دکارت»**،**«نیوتن»**،**«لاپلاس»** **«بیو»** تشکیل میشود ودسته دوم که رهبر آن دراواخر قرن هفدهم **«هویگنس»** و مخصوصاً **«فرنل»** هستند نظریات علمی قابل تحسینی دارند که اعتبار نظریه‌شان در تمام قرن۱۹ پابرجا بود .

نظریه اتری

اگر همانطور که درپیش گفته‌شد تشعشع‌نورچیزی جزامواج‌نباشد، بایدبدانیم این امواج درکجا پیدا میشوند وآیااحتیاج به‌تکیه‌گاهی که این‌امواجرا پدیدبیاورد ندارند ؟

بعقیده **«فرنل»** همانقسم که برای ایجاد صوت ، ارتعاش محیط جامد یامایع ویابخار لازمست ، همانقسم برای پیدایش نورهم لازمست محیط مخصوصی بلرزش در

آیدوتموجات نوررا که درخودپدید آورده است از نقطه بنقطه دیگر انتقال دهد. ازطرف دیگر چون «فرنل» میدید که نور در نواحی خالی فضا سیر میکند و محیط مخصوص و قابل سنجشی ندارد ناچار شد تصور کند آنچه را ما خلاء مینامیم در حقیقت از یك محیط درك نشدنی و بسنجش نیامدنی پر است وارتعاش ولرزش همین محیط است که باعث ایجاد وانتقال نور میشود . نام این محیط «اتر» گذارده شد و مدتهای زیاد دانشمندان در خواص ارتجاعی این محیط فرضی ببحث پرداختند تا بتوانند طرز پیدایش ومسیر نوررا درآنجا بیان کنند وقوانین آنرا بتصور درآورند .

بحث دراینموضوع خیالی آسان نبود ، چون لازم میآمد خواص ضد ونقیض زیادی باتر بدهند ، مثلا از یکطرف آنرا سختر از فولاد فرض کنند واز طرف دیگر آنرا بی اندازه دقیق ولطیف تصور کنند وعقل بشر را عاجز ازدرك دقت ولطافتش بدانند

این فرضیات ناجور و مخالف بود تا اینکه در سال ۱۸۶۰ در اثر نظریه «مکسول» که بعد بآن اشاره حواهیم کرد ، برای نور طبیعت الکتر ومغناتیسی قائل شدند ورفته رفته اتررا ازاعتبار پیش انداختند وبکنارش گذاشتند، ولی بکلی از بینش نبرده بودند تااینکه دراوایل قرن بیستم نظریات تازه وآزمایشهای علمی وعملی آخرین ضربت را ببیکر ناتوان اتروارد آورد و آنرا یکسره از میان برداشت واین موجود وهمی بیچاره را که مدتها باعث دلخوشی متفکران بود بخاك تاریخ سپرد ،

اکنون تقریباً تمام دانشمندان فرضیه اتررا ترك کرده وعقیده مندند نور برای مسیروانتشارش احتیاج بمحیط مخصوصی نداردو برای حرکتش تکیه گاهی نمیخواهد .

در فرضیه قدیمی «هویگنس» و «فرنل» که نوررا صرفاً تموج و ارتعاش میدانستند ، وجود محیط مخصوصی برای تکیه گاه امواج لازم بود ، در صورتیکه در فرضیه ذره‌ای که نوررا ذرات فوتون میدانند این تکیه گاه واجب نیست وبدون آنهم میتوان نورداشت .

نظریه‌الکتر ومغناتیسی

همه‌میدانیم اگرجسمیرا با الکتریسته باردار (شارژ) کنیم در گردا گرد آنجسم محیط خاصی بنام **«میدان الکتریکی»** پدید میآید ، همچنین اگر بجسم هادی‌برق جریان الکتریك بدهیم دراطراف آنجسم محیط دیگری باسم **«میدان مغناتیسی»** پیدا میشود که بامیدان پیش فرق‌دارد .

همانطور باز میدانیم تغییر میدان مغناتیسی باعث پیدایش میدان الکتریکی و تبدیل میدان الکتریکی موجب ظهور میدان مغناتیسی میشود ، از اینرو پی‌میبریم باینکه الکترونها یعنی ذرات الکتریکی بیشماری که شالده اجسامرا درست میکنند ودائماً درحرکت و گردشند هریك محاط از میدانهای الکتریکی ومغناتیسی هستند که‌مرتباً درتغییر وتبدیلند وباعث ایجاد میدانهای مختلف‌الکتر ومغناتیسی میشوند .

مجموع این میدانها که گاهی الکتریکی و گاهی مغناتیسی هستند آثاری بنام شارژ الکتریکی وجریان برقی تولید میکنند که امواج الکتر ومغناتیسی آنها نسبت باختلاف فرکانسشان امواج بیسیم ، اشعه‌ریز قرمز ، نورمرئی ، اشعه بالای بنفش ، پرتوهای مجهول x و y وغیره‌را پدید میآورند .

مطابق این‌نظر تمام اشکال امواج واشعه وپرتوهای پیدا ونهان، همه‌میدانهای الکتر ومغناتیسی هستند که از زندان موقتی ماده رهاشده واز چنگال اسارت بیرون آمده وآزادانه فضای بی‌انتهارا جولانگاه خود قرار داده‌اند وبا آن سرعت مدهش بگردش میپردازند .

واضحست این نظریه تشعشع اکنون بطور کلی درست نیست و نظریات تازه **«کوانتا»** وبهم ناپیوستگی نور درستی‌آنرا خدشه‌دارکرده است .

نظریه مکانیك تموجی

نقطه‌اصلی ونکته اساسی که اینك بآن میرسیم اینستکه نور ، هم‌از موج وهم ازذرات تشکیل شده‌است .

ازمطالعه آثار **«فوتوالکتریك»** (یعنی اگر فلزیرا تحت‌تأثیر اشعه‌ای قرار دهیم الکترونهای آن‌فلز بخارج پرتاب میشوند) وهمچنین از آزمایشهای دیگری که اخیراً بعمل‌آمده است اینطور نتیجه گرفته میشود که نه‌تنها نورو کلیه پرتوهای معلوم ومجهول ازموج وذرات مخصوصی تشکیل شده بلکه‌شالده اساسی مواد وعناصر طبیعت نیز، هم‌از موج وهم‌از ذرات ریز درست شده‌است واین دوعامل اصلی و ذاتیند که پایه واساس مخلوقاترا پی‌ریزی کرده‌اند .

این نظریه اخیر نه فقط فیزیك اتمی‌را بکلی تغییر شکل داده‌وآنرا درمجرای تازه‌ای انداخته است بلکه دامنه‌آن بفلسفه طبیعت ومکانیك خلقت نیز کشیده شده‌و بافرضیه‌های بدیعش افق جدیدی دربرابر افکار متفکران وخردمندان گسترده است.

درنتیجه ، همانطور که نور چشم سرمانرا روشن میکند ، دیده جانمـانرا نیز روشن میگرداند وباپرتو افکنیهای شگرفش دل مشتاقانرا گلشن میسازد .

نور ، ماده ، انرژی

تاکنون بین‌ماده‌ونور جدائی میافکندند وآنهارا دوچیز مخالف می‌پنداشتند ، وحال‌آنکه اکنون میدانیم این دوموجود اصلی آفرینش که درظاهر این‌اندازه باهم فرق دارند ، که‌یکی آزاد ولطیف وروشن ودیگری اسیر وخشن وتاریکست، درباطن یکی هستند، یعنی هردوی‌اینها جزشکل ظاهری انرژی چیزی نیستند، چراکه‌لازمه وشأن انرژی اینست که درجائی ازشکل مادی تاریك وخشن بشکل‌نور آزاد درآید، همانگونه که درجای دیگر نور - یاقوه لطیفتراز خیال- میتواند ماده‌سخت وتاریکرا

بوجود آورد .

تبدیل ماده‌بنور وتحول نور بماده بقسمی درعالم هستی رواج دارد که حتی به لابور اتوارهای بشری‌نیز سرایت کرده ودر آنجاست که فهمیده‌اند میتوان ذرات‌مادیرا بنور ونوررا بماده بدل کرد .

اینك که دانستیم مفهوم ماده باانرژی یکیست واختلافی جزبظاهر درآن‌نیست میتوانیم این دوئیت لفظی وفرق سطحی‌را ازمیان برداریم وهمه موجوداترا ، چه‌پیدا وچه‌نهان، مظاهر انرژی بدانیم وهیچگونه تفاوتی جزدرلفظ ودرچشم ظاهربین بشری بینشان نیابیم .

وظیفه نور درعالم وجود

درپیش دیدیم چگونه نور ازماده‌پدید میآید وهمچگونه نور ماده میسازد، این نور (بمعنای اعم‌آن ازمرئی ونامرئی ، ازمکشوف ونامکشوف) نه‌تنها عوالم فلکیرا بهم‌ربط داده‌وبین دنیاهای دورافتاده پلهای‌محکم وراههای‌مهمی ایجاد کرده بلکه‌همین نوراست که ذرات ریزموادرا نیزبهم‌پیوندداده وعالم‌مادی محسوس وملموس مارابوجود آورده است .

بروشنائی‌همین نوراست که عوالم واقع درمیلیون ومیلیاردهاسال نوریرا باچشم خود مشاهده‌میکنیم وپیامیرا که‌آن جهانهای‌دور بوسیله بالهای‌تیز برنور در میلیاردها سال‌پیش برای ساکنین فضا فرستاده‌اند در مییابیم .

خردمندان صاحبدل باچشم خرد ودیده عقل‌خود پرتوهای نادیدنی زیادیرا در مییابند وآنهارا وسیله سودمندی برای گشودن رازهستی میشمارند وامیدوارند بتوانند از مطالعات فلسفی ومشاهدات علمی خویش نتایج گرانبهائی برای گشودن راز وجودو مشکل بودونبود بدست آورند تابهدایت این چراغ پونور طبیعت ، پشت پرده ظاهر بروند ومحرم اسرار درون شوند .

اگر با بال اندیشه وتصور بعالم تفکر وتجرد رویم وبادیدهٔباطن بینمان بنگریم هرآینه مافوق‌زمان ومکانیرا مشاهده خواهیم کرد که دران لامکان ولازمان، «نور» اولین مخلوق ونخستین تظاهر ویگانه جلوه مشیت مرموز وتنهاصادر بیواسطه وموجد هستی آفرینش باشد وجزاو هیچ‌چیز وهیچ ممکنی نباشد.

بعدها همین‌نور بمرورباعث ظهورموجودات وتعینات دیگر میگردد وعالم‌مادی بدین شگرفیرا ایجاد میکند وخلقترا باشکال ورنگهای بی‌پایان امروزیش درمیآورد وسبب میشود یکی‌از مخلوقات بیشمارش بنام «بشر» بوسیله‌همین نور گوشهٔ ازعوالم بی‌انتهای هستیرا کشف واندکی ازبسیار ویك ازبیشمار اسرارشرا درك کند.

زمانی نیزبیایدکه جز «نور» چیزی نباشد واز اینهمه تعینات اعتباری و تظاهرات سطحی جزنور چیزی بجای نماند، بعبارت دیگر تمام این موجودات و مخلوقات باصلشان که‌نور است‌بر گردند ودرآن‌صفای مطلق‌وبیغش محوشوند وجانهای عاریتی خودرا باجان اصلی ونور سرمدی درآمیزند، تا جائیکه کلیه موجودات و همه ممکنات درنور ابدی‌فانی شوند وجز نور مطلق یعنی وجه پروردگار هستی هیچ چیزوهیچ اثری برجای نماند.

حکایت

یکی مژده پیش انوشیروان عادل آورد که شنیدم فلان دشمن ترا خدای برداشت گفت هیچ شنیدی که مرا خواهد گذاشت.

بیت

اگر بمرد عدو جای شادمانی نیست
که زندگانی ما نیز جاودانی نیست

(سعدی)

آوتیک ـ ایساهاکیان
ترجمهٔ: دکتر هراند قوکاسیان

منظومهٔ ابوالعلای معری

هفتمین سوره

وکاروان ابوالعلاء درنزدیکی دروازه‌های ، بزرگ عربستان خسته و کوفته‌فرود آمد ، درنقطه‌های دور کوئی افق در کرانه‌های خلوت وآزادخود شعله‌ور بود، ظلمت دامن مخملینش‌را فرا می‌چید وآسمان باشعله‌های خونینش موج میزد، وابوالعلاء یکه وتنها نشست وسرش‌را بر صخره‌های یاقوتی رنگ‌نهاد ، ودر حالیکه روح آرام وی‌در صلح‌وصفا میدرخشید دیدگانش رابدور دستهای پرفسون‌خیره ساخت، هان، من‌آزادم آزادی وصف‌ناپذیر ،آیا صحرای پهناوررا یارای‌آن خواهد بود، که آزادی نامحدود وبی‌کران ـ مرا در برگیرد ودر مرزخود زندانیم کند ، دراینجا هیچ نگاهی برمن نخواهد فتاد ، وهیچ انسانی‌را برمن دسترسی نخواهد بود ، ای‌آزادی ، توای‌رایحه‌ی مشك بوی گلهای زیبای بهشتی .

باگلهای پرشکوه خود ، تاجی برسرم بگذار ، ودر روحم مشعلهای شعله‌ورت را برافروز ، ای‌آزادی ، توای قرآن مرغان لایموت ، صحرای دل‌انگیز بتوای‌جهان زرین وآگاه ، هزاربار برتو درودباد ، ای خاك پاك که درآن انسانی انسان را طرد نخواهد کرد پیوسته درود برتوباد ، تابینهایت گسترده باش ، ودریای بیکران شنهای زردت‌را برروی ملتها بگستران ، کوشکها وکومه‌ها، دهات وبلاد ، بازار وقلعه وهمهٔ مردم را بپوشان .

بگذار طوفان سهمگین، آزادی‌را سراسر جهان بگستراند ودرهمه‌جا فرمانروا

گرداند ، وآفتاب عالمتاب ، آزادی جهان‌را باپرتو زرین خود تابناك سازد » ، و آفتاب باهزاران هزار شکوه وجلال ونشئه‌های سحرانگیز ، وبااشعه آتشین سرزد وبا رایحه‌ی دل‌انگیز گلها همه جارا فراگرفت ، ودرزیر چلچراغهای آفتاب پرغرور ، پهنه‌ی بیکران بیابان ازاشعه‌ی خورشید پوشیده‌شد ، وصحرا چون پوست شیری دلیر وگشن زرینه گشت.- «درود برتوای آفتاب، شکروسپاس برتوباد، توتواناتر ازخداوند تویی سرچشمه حیات، توای مادر جاودان من، توآغوش‌مادری، تنهاتو نیك‌ومهربانی یگانه مقدس توئی .

ای‌جام طلائی ولذت ومستی بی‌پایان ، توای اقیانوس بیکران . شراب آتشین و لذت‌بخش وسکرآور ، توای ساقی هزاربزم ، وای خورشید مهربان ، اینك روح‌من- غنچه‌ایست تشنه ، می‌ناب وبی‌غش‌ترا درآن بریز ، باحکمت وسعادت جاودانیت مرا مستی بخش ، در رؤیاهای درخشان وعطرآگینی که ازتو سرچشمه میگیرد گذشته‌ی بی‌برگشت را ازیادمن ببر.

مرا مست کن ، ازمی بپاکن ، ازشراب جاودانه‌ی خود مرا سرمست گردان ،تا انسانرا فراموش کنم ، ودروغ وملال‌را جاودانه ازیادببرم‌شرارت‌را واندوه‌را. باشکوه خویش سرمستم کن ، باجلوه‌های درخشان خود مستم گردان ، توای حریف سر سخت ظلمات . مادر بهاران ، وتوای دریای سرور، تویگانه‌مظهر نیکی ، تویگانه عشق‌من توای یگانه عنصر مقدس وتوای آغوش مادری ، تو که بامهر جاودانیت برمرگ غلبه داری ، توای مظهر اعجاز وتوای زیبائی یگانه ، دوستت دارم ودوستت دارم ، باعشق سرشار ازگرمی‌ات مرا بسوزان ومجروحم کن ، وگیسوان زرین وپر شکوهت‌را بر من بگستران وبنوازم .

بگذار بوسه‌های سوزان وآتشینت برلبانم خون ریزد ، آغوش پرسعادت وپر

مهرت را برمن بگشا تامن سوخته‌دل بسوی‌تو بال بگشایم ، بگذار گوشهایم کر شود، تاجاودانه غوغای جهانرا نشنوم ، و کور ونابینا گردم تادیگر بار روی‌مردم جهانرا نه‌بینم ، ای کاروان پرافتخارم ، قرنها بسوی آفتاب پیش بران ، چرا که میخواهم در آغوش تابناك وآتشینش آفتابی جاودانه شوم .

آه‌ای خورشید ـ ای‌مادرم ، قبای ارغوانی زردوزت‌را بردوش من‌افکن ، تامن درمجد وجلال ـ فاتح وپیروز، پاك ومنزه بسویت پرواز کنم ، بسوی‌تو ، تواز خدا تواناتر ، توتنها عشق‌من ، یگانه مادرم ، توای آغوش مادری ، تنها توئی که نیك و مهربانی ، تویگانه مظهر پاکی وتقدس ، تویی بی‌همتا وتنها زیبا» .

آخرین سوره

واشتران بسان‌قایقهای زرین‌امواج آتشین‌صحرای پهناور را میشکافند وشتابناك بسوی‌آفاق تابناك میشتافتند، هیچ‌تندبادی بابالهای‌آتشینش‌نمیتوانست بتاخت وتازشان برسد ، طیرانشانرا تیربدویان وحشی کارگر نبود. نسیم‌خنك ازسوی واحه‌های حامل قصائد سوزناك اشتیاقی آتشین بود ، وچشمه ساران شیرزا رؤیاهای قلب باکرهٔشانرا زمزمه میکردند ، وقصه‌های پریرویان فتنه‌انگیز همراه زمزمه‌ی مادرنخلها ، بوسه‌و درود میفرستادند وبا وعده‌های پنهانی اورا باز می‌خواندند .

اما ابوالعلای معری نمیخواست بزمزمه‌ی عشق‌وآوای دلپذیرشان گوش فرادهد بی‌درنگ بسوی خورشید پرواز میکرد خودنیز بسان خورشید تابناك بود ، وسرابها با چشم اندازهای بدیع وسحر آفرینشان ، بابالهای زرین رؤیاهای درخشان روح افسونزده‌شانرا بپرواز درمیاوردند، اشتران بالگامهای گسیخته، قوی، وفریفته‌همچون دیوانه ، مجنون ودیوانه‌وار باجهش‌آتشین میتاختند وپرواز میکردند، ودرزیراشعه‌ی شعله‌ور خورشید ، اشتران شادمان میدرخشیدند، وجرس باآوای پرطنین وشادی‌بخش

وروشنگر آزادانه صدا سرمیداد .

وابوالعلاء بسان شاهین . درحالیکه دیدگان ماتش‌را به‌آفتاب دوخته بود ، با روحی نورانی وبرافروخته از مشعلهای فروزان بی‌درنگ بسوی آفتاب پرواز میکرد، درقفایش‌تنها صحرای خلوت درآغوش‌نور پهناور گسترده شده‌بود، وبرفرازش خورشید عشوه‌می‌فروخت و گیسوان یاقوتیش رابر سراسر جهان گسترده بود، وسخن‌آرای‌چیره دست ابوالعلاء معری درحالیکه قبای ارغوانی وشاهانه بردوش داشت ، مغرور وپیروز بسوی خورشید ـ خورشید لایزال پرواز میکرد . . .

پایان

حکایت

ظالمی‌راحکایت کنند که‌هیزم‌درویشان حریدی‌بحیف وتوانگران را دادی بطرح صاحبدلی براوگذر کرد و گفت :

ماری توکه هرکرا به بینی بزنی

یا بوم که هرکجا نشینی بکنی

(سعدی)

ترجمه ونگارش : محمد وحید دستگردی

جایزهٔ نوبل

برندگان جایزه دررشتهٔ شیمی

۱۹۰۱ ـ جاکوباس وانت هوف هلندی : قوانین مربوط به فشار اسمزی را کشف نموده است .

۱۹۰۲ ـ امیل‌فیشر آلمانی : مواد قندی را ترکیب نموده است .

۱۹۰۳ ـ اسوانته آرهنیوس سوئدی: طریقه جدا کردن‌مواد شیمیائی‌را بوسیله‌جریان برق یافته است .

۱۹۰۴ ـ سرویلیام رمسی انگلیسی: نئون و کریپتون را کشف نموده است.

۱۹۰۵ ـ ادولف‌فن بایرآلمانی : در مورد مواد رنگهای آلی تحقیقاتی انجام داده و رنگهای مرکب‌را ساخته است .

۱۹۰۶ ـ هنری مویسان فرانسوی : ساختمان کوره برقی‌را تکمیل نموده است .

۱۹۰۷ ـ ادوارد بوخنرآلمانی: درمورد تخمیر آزادیافته وبعضی مواد تحقیقاتی انجام داده است ،

۱۹۰۸ ـ سرارنست روترفوردانگلیسی: درمورد ترکیب عناصروساختمان‌شیمیائی‌مواد رادیوآکتیو مطالعاتی انجام داده است .

۱۹۰۹ ـ ویلهم‌اسوتو والد آلمانی : درمورد سرعت فعل وانفعالات شیمیائی تحقیقاتی نموده است .

۱۹۱۰ ـ اوتو والیاخ آلمانی : درزمینه ترکیب شیمیائی کارهائی انجام داده‌است .

۱۹۱۱ ـ ماری کوری فرانسوی : رادیوم وپولونیوم راکشف نموده است .

۱۹۱۲ ـ ویکتور گرینارد فرانسوی : یکی از معرف‌های شیمیائی راکه بنام خوداو معروف است کشف کرده است .

» پل‌ساباتیر فرانسوی: روش هیدرژنه کردن ترکیبات‌آلی‌را پیشنهاد کرده‌است.

۱۹۱۳ ـ الفردورنر سوئیسی : درمورد ترتیب قرار گرفتن اتمها مطالعه کرده است .

۱۹۱۴ ـ تئودور ریچاردز آمریکائی : اوزان اتمی عناصر زیادی‌را تعیین کرده است.

۱۹۱۵ ـ ریچاردویل اشتاتر آلمانی : در مورد کلروفیل تحقیقاتی انجام داده‌است .

۱۹۱۶ ـ جایزه نداشته است .

۱۹۱۷ ـ بدون جایزه بوده‌است .

۱۹۱۸ ـ فرتیزها بر آلمانی : طریقه بدست آوردن آمونیاك‌را ازنیتروژن و هیدروژن طرح کرده است .

۱۹۱۹ ـ بکسی جایزه داده نشده است .

۱۹۲۰ ـ والترنرنست آلمانی : تغییرات مربوط بحرارت‌را درفعل وانفعالات شیمیائی محاسبه کرده است .

۱۹۲۱ ـ فردریك سدی انگلیسی: در مورد مواد رادیو اکتیو وایزو توپها تحقیقاتی بعمل آورده است .

۱۹۲۲ ـ فرانسیس آستون انگلیسی : ایزو توپهای زیادی‌را کشف کرده است .

۱۹۲۳ ـ فرتیز پرگل اطریشی : طریقه‌ای برای تجزیه جزءبجزء موادآلی اختراع کرده است .

۱۹۲۴ ـ بدون جایزه بوده است .

۱۹۲۵ ـ ریچارد زیگموندی آلمانی : ساختمان محلولهای کلوئیدی را مشخص نموده است .

۱۹۲۶ ـ تئودور سوئد برگ سوئدی : درمورد کلوئیدها تحقیقاتی بعمل آورده‌است.

۱۹۲۷ ـ هاینریخ ویلند آلمانی : درمورد اسیدهای صفراوی تحقیق کرده است .

۱۹۲۸ ـ ادولف ویندوس آلمانی : در باره کلسترول ورابطه آن با ویتامین‌ها تحقیق کرده است .

۱۹۲۹ ـ سرآرتورهاردن انگلیسی : وهانس فن‌چلپین سوئدی : در مورد تخمیر مواد قندی تحقیقاتی نموده‌اند .

۱۹۳۰ ـ هانس فیشرآلمانی : در مورد ساختمان همین که ماده‌رنگی خون میباشد تحقیق کرده است .

۱۹۳۱ ـ کارل‌بوش وفردریش بر گیوس آلمانی: روشهای فشارقوی شیمیائی‌را اختراع نموده اند .

۱۹۳۲ ـ ایرونیک‌لنگ مویر آمریکائی: درمورد خواص‌اصلی موادشیمیائی تحقیقاتی بعمل آورده است .

۱۹۳۳ ـ بدون جایزه بوده است .

۱۹۳۴ ـ هارولدیوری آمریکائی : هیدرژن سنگین را کشف نموده است .

۱۹۳۵ ـ فردریك جولیو وایرن چولیو کوری فرانسوی: موفق به‌تر کیب ساختن‌عناصر رادیوا کتیو جدیدی شده‌اند .

۱۹۳۶ ـ پتردبای هلندی : درمورد ملکولها وشکستن الکترونها واشعه X در گازها مطالعه‌نموده است .

۱۹۳۷ ـ سروالتر هاورث انگلیسی : درمورد ویتامین ث تحقیق نموده است .

« پل‌کاررسوئیسی : موفق به‌تجزیه شیمیائی ویتامین A و B_2 شده‌است .

۱۹۳۸ ـ ریچارد کوهن آلمانی : درمورد ویتامین‌ها تحقیقاتی بعمل آورده لکن بعلت فشار سیاسی از دریافت جایزه امتناع نمود .

۱۹۳۹ ـ آدولف بوتن‌آنت آلمانی : درمورد هورمون‌های جنسی مطالعاتی انجام داده

وبعلت وجود جریانات سیاسی جایزه‌را ردنمود .

« لئوپولد زوریکای سوئیسی: درمورد پلی‌میتیلین‌ها تحقیقاتی بعمل آورده‌است.

۱۹۴۰ ، ۱۹۴۱ و۱۹۴۲ : دراین سه‌سال جایزه بکسی تعلق نگرفته است .

۱۹۴۳ ـ جرج فن‌هوزی هانگری: ازاینرو توپها بعنوان عناصرهادی درشیمی‌استفاده کرده است .

۱۹۴۴ ـ اوتوهان آلمانی : طریقه‌ای برای شکستن اتم کشف نموده است .

۱۹۴۵ ـ ارتوری ویرتانن فنلاندی: روش جدید درزمینه بیوشیمی کشاورزی اختراع نموده است .

۱۹۴۶ ـ جیمز سامز آمریکائی : طریقه بلوری ساختن آنزیم‌هارا کشف نموده‌است .

« جان‌نورث روپ ووندل استانلی امریکائی : آنزیم‌ها وپروتیئن‌های ویروس‌را بصورت خالص بدست آورده‌اند .

۱۹۴۷ ـ سررو برت روبینس‌انگلیسی : درمورد مواد مهم گیاهی ازنقطه نظرزیست‌شناسی تحقیق نموده است .

۱۹۴۸ ـ آرن تیسلیوس سوئدی : ساختمان پیچیده پروتیئن‌ها را کشف نموده‌است .

۱۹۴۹ ـ ویلیام‌کیاك آمریکائی : خواص موادرا در حرارتهای بسیارپائین موردمطالعه قرار داده است .

۱۹۵۰ ـ اوتودیلز وکورت آلدرآلمانی : روش ترکیب مواد آلی‌را کامل نموده‌اند.

۱۹۵۱ ـ ادوین‌مکمیلن وگلن‌بورگ آمریکائی: پلوتونیوم‌ونپتونیوم را کشف کرده‌اند.

۱۹۵۲ ـ آرچرمارتین وریچارد میبج‌انگلیسی : روش‌شناخت عناصر شیمیائی‌را کامل نموده اند .

۱۹۵۳ ـ هرمان اشتو دینگر آلمانی : روشهای مختلفی برای ترکیب موادکشف کرده است .

۱۹۵۴ ـ لینوس پالینگ آمریکائی: درمورد ساختمان وقدرت ملکولها مطالعه کرده است.

۱۹۵۶ ـ وینسنت دوویگنود آمریکائی : در مورد ترکیبات مهم بیوشیمی تحقیق نموده است .

۱۹۵۶ ـ سرسیریل هینشل وود انگلیسی و نیکلای سمنوف روسی : درمورد قوه‌تحرك بعضی فعل وانفعالات شیمیائی مطالعه کرده اند .

۱۹۵۷ ـ سرالکساندر تود انگلیسی : در باره مواد ترکیبی اسیدنیوکلئیك مطالعه کرده است .

۱۹۵۸ ـ فردریك سنگر انگلیسی : مواد ترکیبی اسیدآمینورا یافته است .

۱۹۵۹ ـ جاروسلاف‌هی‌روفسکی چکسلواکی: تجزیه‌پولاروگرافی‌راکامل‌ساخته‌است.

۱۹۶۰ ـ ویلاردلیبی آمریکائی : درتکمیل ساعت اتمی کوشش فراوان نموده‌است .

۱۹۶۱ ـ ملوین کالوین آمریکائی : فعل وانفعالات شیمیائی را که هنگام ترکیب نور بوقوع می‌پیوندند ثبت کرده است .

۱۹۶۲ ـ ماکس پروتزوجان کندزوانگلیسی:ساختمان‌ملکولی‌هموگلوبین‌ومیوگلوبین را کشف کرده است .

۱۹۶۳ ـ کارل زیگلر آلمانی و جیولیوناتای ایتالیائی : هیدروکربن های ساده‌را به مواد ملکولی پیچیده تبدیل ساخته‌اند .

۱۹۶۴ ـ دروسی هاجکین انگلیسی : ساختمان مواد حیاتی بیوشیمیائی را کشف نموده است .

پند

سخن در میان دو دشمن آنچنان گوی که اگر دوست گردند شرمنده نشوی .

(سعدی)

طاهری شهاب

میر صبحی مازندرانی

میرعلیرضا مشهور به میرصبحی بنا بنوشته مؤلف تذکرهٔ خوشگو از سادات رفیع‌الدرجات مازندرانست که باخلیفه سلطان‌داماد شاه‌عباس اول‌صفوی خویشی‌داشته واز دنیویات برآمده شال‌پوشی اختیار نمود . درحکمت وفلسفه تبحری کامل داشته و ودر فنون موسیقی نیزاز بی‌نظیران بوده‌است . تعلقی‌باهل‌دنیا نداشت و جهان نوردی میکرد ، طبعش شوخی بر کمال داشت . نویسندهٔ تذکرهٔ حسینی اورا شاعری پرشورو معاصر باجامی میداند . نصرآبادی نوشته که چون میرصبحی به سیستان رسید روزی بسرمزار (خواجه سلطان) که درآنولایت مشهور استوقبرش شش‌ذرع طول دارد‌باتفاق یکدیگر رفتیم‌میربر روی قبرخواجه غلطان غلطیده شخصی گفت چرابی‌ادبی میکنی وبرروی قبر غلطان میغلطی ؟ میرصبحی گفت باین درازی چگونه غلطان بود. ازآثار این‌شاعر که صاحب مضامین بسیارعالی سبك‌هندی است جزابیاتی پراکنده درسفینه‌ها دیوانی دردست نیست واز تاریخ تولد ووفات‌او اطلاع کاملی بدست‌نیامد وچون خلیفه سلطان بسال ۱۰۶۴ هجری قمری درگذشت بنابرین میشود اورا ازشمار سرایندگان قرن یازدهم هجری بشمار آورد سفری بهندنمود ولی بعلت خوی درویشی تقربی با هیچیك ازامرای شعرپرور هند درآن زمان پیدا ننمود وتذکره نویسان‌هم در اینباره یادی ازاو در سفینه‌های خود ننموده‌اند اینك آنچه ازآثار اومارا بدست‌آمد ذیلاً نقل مینمائیم‌باشد که باثبت‌آثارش درمجله‌ادب ارمغان‌از گزندحوادث بعدی مصون بماند .

ماه‌من امشب بنور خویش این کاشانه را
ساز روشن ور نه آتش میزنم اینخانه را

سرافرازی اگر داری طمع، کسب تواضع کن
با برو بین که جا بر چشم دارد از خمیدن تنها

تو کافر نعمتی (صبحی) وگرنه بخون دل تنعم میتوان کرد

خواب عدم کجاست که آسوده دل شویم
فارغ ز پاسبانی این مشت گل شویم

جز سوختن بیادت مشقی دگر ندارم در پرتو چراغی پروانه مینگارم

میشود تا قلم سوخته چون رشتهٔ شمع حرف سوز دلخودرا چودرآرم برقم

چنان بدیدن روی خوش تو مشتاقم که نامه را بحریر نگاه می‌پیچم

رباعی

(صبحی) چون شمع برلبم آمدجان از صرصر دم سردی ابنای زمان
کین قوم پی بریدن یکدیگر همچون مقراض یکدلند ودو زبان

شوخیکه نظیرش نشیندست کسی در گلشن او گلی نچیدست کسی
کردم چو زخدمتش تمنای شبیه گفتا که شبیه من ندیدست کسی

انجمن ادبی حکیم نظامی

نوربخش-آزاد

ماده تاریخ فوت عارف ربانی مرحوم صالحعلیشاه طاب‌ثراه

عارف عرفان مآب وصوفی صافی صفات
پیشوای پاك طینت حضرت صالحعلی
چون ندای ارجعی بر نفس او آمد زغیب
چشم پوشید از جهان وشد برون باخوشدلی
گفت آزاد ازپی تاریخ سال رحلتش
گو (بکوی خلد شد صالحعلی نزد علی)
۱۳۸۶

مصطفی قمشهٔ (مژده)

سرگشته

دارم دلی در سینه‌ام تنگ‌آمده از جان خویش
حواهد که بگریزد زتن بیند رخ جانان خویش
من مرغك سرگشته‌ام از آشیان گم گشته ام
هردم بسوئی میروم جویم مگر سامان خویش
تامن نبودم در میان آزاد بودم آن زمان
خودرا زغفلت ساختم زندانی زندان خویش
ای عشق خوش سودای من هردم دمی در نای من
شوری در عالم افکنم از ناله وافغان خویش
(مژده) من از روز ازل باعشق پیمان بسته‌ام
حاشا اگر بیرون نهم پااز خط پیمان خویش

آذر

منت‌پذیر . . .

درین وادی نه‌تنها چشم دریازای من گرید
که چشم آبله درپای ره پیمای من گرید

میان آب وآتش مانده ، دروا توده‌ی ابرم
که‌از تاب درون چشم شفق سیمای من گرید

درین هنگامه خیز وحشت شام سیه کاری
من آن روشن روان شمعم که سرتاپای من گرید

به سوك همرهان رفته از کف همدم داغم
چه میخندی بچشم من که در غمهای من گرید

بجان منت پذیر نغمه‌ی ساز دل خویشم
که برآشفته سامان من ودنیای من گرید

چو بر دامان غمها سرنهم در خلوت شب‌ها
بمرگ شادکامی چشم خون پالای من گرید

خزانی غنچه را مانم ز بی‌برگی درین گلشن
که بایاد بهاران خنده در لب‌های من گرید

همه در ماتم دیروز حسرت پی دلم نالد
همه چشمم به وحشت زاره فردای من گرید

نه بیدردم ، اگر اشکی زمژگانم نیاویزد
نگاه درد پرورد چو خود در وای من گرید

بجان افسونی طبع «امید» و «مشفق» ام «آذر»
اگر درپی سپاری چشم کلك رای من گرید

معاصران

فتح‌اله صفاری

ساری

غزل

چه‌شدآن‌عهدمودت که‌بمن‌دوش‌نمودی	من فراموش‌نکردم توفراموش‌نمودی
ماه نو گر بفلك طعنه باختر زند اما	خجلت آردبرتوتا که بنا گوش نمودی
تا کنی ازنظر خلق نهان چهره ماهت	پوشش روی‌ازآن‌زلف‌زره‌پوش نمودی
من اگرراه خطا رفته‌ام‌اندر ره‌عشقت	توخطاکاری ماجمله خطاپوش نمودی
نشوم‌راضی اگرمی ز کف غیر ستانی	یاد کن‌ازمن‌اگرجام‌طرب‌نوش‌نمودی

جز تو (صفاری) ازاین پس بکسی دل نسپارد
که تو اش عهد مودت بوفا دوش نمودی

فریدون ـ وحید دستگردی

دستگرد

کوش تاخندهٔ بیجا نکنی

گفتمش غنچه خندان بشکفت	تو چرا غنچهٔ لب وانکنی
گفت آ گه اگر از چرخ شوی	این تمنا دگر از ما نکنی
غنچه پژمرد چو خندید دمی	خواهی ار خودرا رسوا نکنی
عبرت از عاقبت غنچه بگیر	کوش تا خندهٔ بیجا نکنی

مرحوم میرزا محمدعلی چهاردهی

تاریخ مختصر فرقه‌های اسلامی

۱۵ ـ فزونی استرابادی گوید که درزمان حسن صباح بیشتر اکابر دلیر بمیان مردم‌در نمی‌آمدند برای آنکه کسی ایشان‌رانشناسد پیوسته‌پرده برصورت می‌افکندند که آن‌را برقع میگفتند ودرآن روزگار حسن صباح فدائیان وپیروان خودرا«رفقا» میگفت .

راقم سطور گوید اگر اکابر دلیربودند چرا مانند زنان‌آن‌روز حجاب داشتند که‌مردم‌آنان‌رانشناسند؟! شهامت ودلیری ایشان‌همین‌بس که خودرا آشکارانمی کردند تا مبادا به‌تیغ اسماعیلیان بهلاکت رسند ! !

باآنکه میدانیم دستگاه الموت اگر تصمیم بر کشتن میگرفت دیگر حجاب و پرده لازم نمیداشت ودشمنان حسن هیچگاه در امان نبودند .

۱۶ ـ همچنانکه گویند چون فتنه‌فدائیان‌بیش‌ازپیش‌شد سلطان سنجرسلجوقی سپاهی‌برسر قلعه الموت فرستادتاحسن صباح‌را ازمیان بردارند چندی‌قلعه رامحاصره کردند وبر اسماعیلیان سخت گرفتند حسن که بدفاع پرداخت نیرنگ دیگری زد خنجری بانامه بدست یکی ازفدائیان سپرد تادر دستگاه شهریار سلجوق خدمت کند آن‌اسماعیلی چابك دست وفداکارخودرا به‌سلطان‌سنجر رساندونامه‌را برخنجر گذاشت وبربالین شهریار بزرگ سلجوقی بزمین فرود آورد !!

چون بامدادان گشت وسنجر بیدارشد خنجری مانند زبان‌مار بربستر خوددید ورقعه‌ای برخنجر یافت باین مضمون: اگر پادشاه‌سپاه خودرا ازالموت باز گشت‌ندهد در نوبت دیگر این خنجررا برسینهٔ نرم خود فرود خواهد دید ، هرچه کشتند فدائی

را بیابند که چنان جسارتی کرده بودهیچ نیافتند ناچار سلطان‌سنجر فرمان نوشت که لشگریان از پیرامون الموت باز گردند ! ! پس‌از آن حسن‌را نیکو یاد میکرد .

۱۷ ـ درحسن‌تدبیرحسن صباح گویند که مردم طبرستان‌و کوه‌های‌آن حدودرا چنان بفریفت که هرآنکس که پسر ویادختری داشت به‌نزدپیشوای اسماعیلیان می‌برد وحسن صباح بعضی ازآن کودکان را تابسن بلوغ با گوشت «گربه» پرورش میداد ! ! چه حکیمان گفته اند که ازقسم جانوران هیچیك به‌خشم گربه نیستند هنگـام غضب گربه خودرا برآتش زند وباك ندارد ! !

گویند به‌هنگام رفتن بسوی دشمن گربه از غایت خشم بیهوش گردد واز خود خبرندارد ، هرآنکس که بگوشت او پرورش یابد همین خاصیت‌را دارد ! بنـابر این چون کودکان کوهستانهای شمال به‌سن‌بلوغ میرسیدند ویکایك‌را چنان‌پرورش می‌دادند که کسی ازآنان خبر نداشت آنگاه درخدمت بزرگان معین میکرد ، ده‌سال و بیست سال خدمت آن شهریاران وبزرگان میکردند تادر وقت نیازمندی بکار حسن صـباح آیند ! !

بعقیده راقم این سطور این سخن فرونی استرابادی صاحب « تـاریخ بحیره » شاید درست نباشد ، از افسانه‌های‌آن دیار است که در کتاب خود نقل‌نموده .

چه‌همه میدانیم که نیروی ایمان کوه را ازجا میکند ! ورهبر اسمعیلیه ایران که‌شخصیت فوق‌العاده مذهبی وسیاسی داشت توانست فدائیان را جوری تربیت کند که‌بیشتر اوقات نتیجه مثبت‌ازآنان دریافت کند این بود که بیشتر کشتارها باشارت او بود که ترس‌ها دردل مردم می‌افکند و گذاشت افسانه‌ها در باره‌اش بافند و مورخان زود باورهم همان بافته هارا مانند واقعه درست تاریخی در کـتاب حود نقل کردند چنانکه .

۱۸ـ صاحب تاریخ گزیده آورده است که الحاکم‌بامرالله جمعی‌را ازدیارمصر بمدینه فرستاد وعلوی مدنی‌را بفریفت تادر خانه اونقب می‌زدندبسوی روضه رسول‌خدا محمد مصطفی (ص) ! ! خواستند که ابوبکر وعمر راازکنار آرامگاه پیامبر بیرون کشند واز گور بدرآرند ! چندی سرگرم نقب‌زدن شدند تابروالی مدینه خبررسید!! آن گروه را بگرفت وسخت سیاست کرد صاحب کتاب مجالس المؤمنین بعداز نقل این‌خبر ازکتاب تاریخ گزیده گوید اگر خلفای اسمعیلیه این تصمیم را داشتند در روزگاری که حرمین شریفین در تصرف ایشان بود چنان کاری میکردند با آنکه چنین نبود !! .

درشب بیست وهفتم‌ماه شوال درسنه چهار صدویك‌هجری بنا بنوشته جلال‌الدین سیوطی‌الحاکم بامرالله خلیفه فاطمیان گم‌شد و کسی ندانست چه‌شد ! ! وبعضی گویند غایب‌شد ! این گفته مورخان‌هم درست نیست ونمی‌توان باور کرد که چنین باشد ! ! قاضی نورالله شوشتری کوشش نمود که تعصب مخالفان سلسله فاطمی‌را نمودار سازد.

۱۹ ـ راقم سطور گوید واقعه نقب در پیرامون آرامگاه حضرت محمد (ص) درکتاب نفیس «تاریخ وفاءالوفاء فی‌اخبار دارالمصطفی» ثبت‌است ، مؤلف جلیل آن نقیب‌الاشراف مدینه بود ، رساله نفیسی از نقیب‌الاشراف پیش‌از خود درکتاب تاریخ عیناً نقل‌مینماید که صاحب نوشته خود شاهدواقعه‌بود ونقیب الاشراف مدینه‌هم بود که‌دونفر ازبلاد مغرب بمدینه آمده‌بودند روزهاتظاهر بعبادت میکردند وشبهامشغول کندن نقب میشدند تاجسد شریف ومطهر حضرت رسول (ص) رابربانید !!

پیامبر بخواب نقیب‌آمد وآن‌دورا دستگیر کرد ومجازات نمودودر پیرامون‌قبر ازچند قدمی‌ازپولاد بنانمودند مؤلف کتاب تاریخ این‌واقعه‌را درچند صفحه بنام‌اینکه از تظاهر مردم مغرب باسلام نباید گول خورد به تفصیل نقل کرد .

کتاب وفاءالوفاء معتبرترین تاریخ مدینه است که مورخان بزرگ دراین‌دوسه قرن اخیر بدان استنادمینمایند ودر دوجلد تألیف شده‌ودومرتبه درمصر چاپ‌شده‌است.

عطاءالله ـ تدین

حاج‌علی گیلانی (درویشعلی)

در کتاب مستطاب طرایق‌الحقایق دوبار ازحاج علی گیلانی ذکر شده‌است .

صاحب طرایق اورا ازاهل رودسر گیلان میداند ومی‌نویسد که اوباجناب حاج سید محمد باقر شفتی دراصفهان بودند جناب سید ، حجةالاسلام گردید ، و حاج‌علی حجةالایمان وهمو ازقول‌حاج محمدحسن کوزه کنانی که ازعرفای بنام‌بود نقل کرده است که مانند حاج‌علی گیلانی درویش مجردی وقلندر موحدی‌در روزگار کمتردیده شده‌است . بی‌زاد وراحله اکثر شهرهای ایران وافغان وهندوستان وعثمانی را سیر نموده وعاقبت‌الامر به نائین دربرج بقعه متبر که حاجی معتکف ودرهمان بقعه‌مدفون گردید . در بی‌دندانی آنجناب وجوهی گفته اند یکی‌آنکه حاج‌علی طریق و مشرب اویسیان داشت اویسی مشربان معمولا دندان معین را قلع می کنند .

صاحب طرایق درآخر کتاب ضمن شرح سفرخود بشمال وعبور ازرودسر آنجا رایکی‌از بندرگاههای باصفای بحرحزر دانسته وبازبیاد درویش گیلانی افتاده ونوشته است حاج‌علی بی‌دندان که ترجمه‌اش در ضمن احوال حاج عبدالوهاب وحاج محمد حسن نائینی گذشت ، ازاینجا برخاسته است .

نگارنده ناچیز این سطور برای بدست آوردن اطلاعات بیشتری ازشرح حال این قلندرآواره باغلب تذکره‌های خطی وچاپی موجود مراجعه کرد متأسفانه نامی از او دیده نشده است جزدر فهرست کتابخانه دولتی تبریز وآنجا رساله‌ای بنام منظومه درویش‌علی گیلانی در تصوف وعرفان دیده شده‌است که بطریق سؤال وجواب مانند گلشن راز شبستری سروده است اصل رساله بخط نستعلیق در کتابخانه دولتی تربیت

تبریز ضبط است درابتدای رساله مذکور غزلیاتی نوشته شده ودرآن غزلیات علی و دیوانه علی تخلص نموده است . در ابتدای کتاب دروسط دایره‌ای نوشته شده « جلد بیستم از کتاب اشعار درویشعلی گیلانی در حلب» آخر کتاب می‌نویسد عدد ابیات‌این کتاب یکهزار وهفتصد وبیست محرر ومعدود است درحلب محروسه گفته شد نظمش‌در سی‌وسه روز تمام‌شد درماه جمادی‌الاخر درسال نهصدوشصت وپنجم ازهجرت .

درنخستین صفحه رساله بالای سرلوح این‌بیت نوشته شده‌است :

بی‌وقت بر آمد چوگل سرخ من از باغ

هیهات‌که هربلبل ازاین بهره توان یافت

آیا سراینده این منظومه همان حاج‌علی گیلانی معروف به بی‌دندان است ؟؟ این پرسشی است که محققین و متتبعین و اساتید عالیقدر بویژه خوانندگان دانشمند مجله کهنسال ارمغان چنانچه بآن پاسخ دهند منتی برنگارنده ناچیز این سطور گذاشته اند . اگر اطلاعاتی در این زمینه دارند چه بهتر که با انتشار آن در گرامی مجله ارمغان علاقمندان را سپاسگزار نمایند .

پند

نصیحت ازدشمن پذیرفتن خطاست ولیکن‌شنیدن رواست تابخلاف آن کار کنی که عین صواب است . بدخوی دردست خوی بد خود گرفتار است که هرجا رود از چنگ عقوبت اوخلاص نیابد .

(سعدی)

مرحوم: قویم‌الدوله

یادی از حیدرعلی کمالی

میان دوجنگ جهانی رساله‌ای بنام اخلاق - یا - حکمت عملی تألیف کرده بودم که درسال ۱۳۳۶ قمری بطبع رسید وشادروان دکتر ابراهیم حکیم‌الملك تقریظ ذیل‌را بقصد تشویق برآن نبشتند :

اخلاق یاحکمت عملی نگارش جناب اجل آقای قویم‌الدوله الحق جای آن دارد که سرسلسلهٔ تألیفات جدیدهٔ اخلاقی محسوب شود .

نسبت بخدمات عالیه‌ای که اسلاف بزرگوارما باین علم کرده اند نمی‌توان حق‌ناشناس بود ، چه گذشته ازاینکه اخلاق درحکمت مافصول وابواب خودرا داشته وشعراء عالیقدر پارسی‌زبان‌هم تقریباً نکته‌ای ازنکات‌اخلاقی نیست که بهزاران طرز دلنشین ادا نکرده باشند ، امثال غزالیها ، خواجه نصیرها وحتی درین اواخر نراقیها که‌از پهلوانان زبر دست این میدانند کمتر فرعی از فروع آن از قلمشان متروك و منسی مانده است . لکن دونقیصه را درمؤلفین سلف نمی‌شود انکار کرد : یکی مشوب بودن موازین اخلاق ایشان بـا فلسفهٔ تصوف که تمدن مکانیکی یاساده‌تر اسلام عملی نمی‌تواند بنظر بیطرفی درآن به‌بیند، دیگری منوط‌بودن استفادهٔ‌آن بحدی ازمعلومات که‌از تعمیم افاده میکاهد .

اصول اخلاق حسنه‌را درمکتب مادری باشیر ودردبستان معلم‌با ترکیبات‌اولیهٔ هجائیه باید درذهن سادهٔ اطفال جای داد ، وگرنه آهن سرد کوفتن‌را آهنگران‌هم عیب میدانند.

ازمؤلف محترم محض اینکه بهتر مصداق مبتکر ویا لااقل ناقل این فکر از دنیای متمدن باشندمنتظرم برای کلاسهای پایین ترهم‌ترتیب ساده‌تری بدهند تانفع‌اعم وخدمت اکمل واتم باشد . . .

درآن رساله اخلاق داستانی از راستگویی اثر واشنگتن آزادی‌بخش ونخستین رئیس‌جمهور ممالك متحدهٔ آمریکای شمالی آورده‌بودم که شادروان حیدرعلی کمالی منظوم کرد :

ز واشنگتن قصه ای آرمت
که زی راستی راه بسپارمت

شنیدم از آن : تا که او بوده است
رهی جز درستی نه پیموده است

که در کودکی تیشه ای یافتی
شدی شاد و زی باغ بشتافتی

بشاخ درختان بر آویختی
گهی برگ وگه بارشان ریختی

قضا را بنارنج خوب پدر
رسانید آسیب سختی پسر

پدر خواستی تا که بشناسدی
کسی کو ز دست آمدش این بدی

پسر را ازین کار پرسید وگفت :
که این راز برمن نشاید نهفت

تو آیا توانی که آری بدست
بباغ آنکه رفت و درختان شکست ؟
منش خواهم او را یکی گوشمال
دهم تا دگرگونه گرددش حال
ز خشمش هراسید اگر چه پسر
ولیکن نه پیچید از صدق سر
بگفتا : من از راستی نگذرم
سرار باز گیرند از پیکرم
سیاست مرا کرد باید همی
که در باغ این کار من کردی
پدرچون دراو صدق اینگونه دید
در آغوش از روی مهرش کشید
بگفتش : اگر چه توکردی خطا
که بشکستی آن طرفه نارنج را
نهالی که من خود ورا کاشتم
چو جانش همی دوست میداشتم
ولیکن چو از صدق گفتی سخن
نشاید ترا هیچ جز عفو من
ترا صدق پیش من ای نیکبخت
نکوتر بود از هزاران درخت
که باشد گلش نقره میوه طلا
چنین بوده تا بوده آیین مرا

خسرو ـ مهرداد

ازسخنان دلفروز مهربابا

چنان باید درروزگار زیست که زندگانی‌مان ازطرف پروردگار برای جهانیان پیام راستی ودرستی باشد . هرگاه در زندگانی خود درانجام وظایف روزمره دنیائی خدمت بخلق وهمنوعان را پیشه خودسازیم چنان است که بدون ترك دنیا تارك دنیا شده‌ایم . اگر عشق‌ما بخداوند حقیقت داشته باشد درهمه حال بااو هستیم وهیچگاه‌از او جدا نمی‌شویم .

ریاکاری ، نادرستی وظاهر سازی که در جهان امروز مشاهده میگردد هیچگاه دردنیا سابقه نداشته وهمین تظاهر وریاکاری است که انسان‌را به پست‌ترین درجات اخلاقی سوق داده است. برای‌مردم عادی که بزندگانی روزانه‌مشغول میباشند نزدیك‌ترین طریق برای وصول بحق وحقیقت آن است که نسبت بعموم‌بشر قطع‌نظر ازدین، نژاد یافرقه وایمان باینکه خدا درقلب همه‌موجود است اندیشه وگفتار وکردارخود رابا مهرو محبت توأم سازند .

تسلط‌وپیروزی برسر کشی هوسهای‌نفسانی موجب صفای‌باطن وپاکیزگی سیرت انسان میگردد . کسی که از پیش‌آمدها وسوانح روزگار نهراسد ومشقتها وسختی‌هارا بآرامی تحمل‌نماید درحقیقت تسلیم‌اراده پروردگار گردیده است.ازمصائب وبدبختیها آزرده خاطر نگردید بلکه‌شکر خدای‌را بجای آرید که فرصتی‌برای بدست آوردن قوه تحمل وشکیبائی بشما اعطاء کرده است . هرگاه‌ایمانی محکم وعشق آتشینی بخداوند داشته باشید هیچ بدبختی ومصیبتی درشما تأثیر نخواهد کرد .

دین یعنی بخدا عشق ورزیدن و این عشق هدف تعلیمات همهٔ مذاهب میباشد. هرفردی از افراد چه عالی و چه پست چه توانگر و چه مستمند میتوانند دارای این عشق باشند .

کتابخانهٔ ارمغان

کتاب توفیق

جریده کهنسال توفیق که یکی از نشریات وزین کشور ومتجاوز ازنیم قرن است بازبان فکاهی درتنویر افکار وبالابردن سطح معرفت عمومی خدمات شایانی انجام داده اخیراً نیزاقدام بچاپ وانتشار کتبی بامطالب ومباحث متنوعی نموده است که مطالعهٔ آنها برای اهل ذوق وفرهنگ بسی سودمند ومغتنم خواهد بود. کتاب توفیق نیز یکی ازاین نشریات بدیع است که بامضامین وموضوعات متنوع سرگرم کننده بزیور طبع آراسته گردیده ودردسترس خوانندگان خوش ذوق گذارده شده است. جدولهای فکاهی، کاریکاتورهای دیدنی وده‌ها لطایف وقطعات خواندنی مواد اصلی این کتاب راتشکیل میدهد که باقریحه وسلیقه خاصی تهیه وتنظیم گردیده است. مادر ضمن توصیه مطالعهٔ این کتاب باهل‌ذوق وهنر موفقیت‌فاضل ارجمندآقای حسین‌توفیق مدیر گرامی جریده توفیق‌را خواستار گردیده وبرای‌دیگر نویسندگان وکارکنان این روزنامه توفیق‌کامل آرزو مینمائیم.

شمس التواریخ

مرحوم شیخ‌اسدالله ایزدگشسب ازفضلاء وپیشوایان اهل طریقت معاصربود که دراصفهان میزیست واهل فضل وادب‌را تاآخرین دقایق حیات ازمحضر پرفیض خویش بهره‌مندومستفید میساخت. اودارای تألیفات‌وتصنیفات متعددبودوباتخلص شمس اشعاری بدیع شامل غزل وقطعه وقصیده‌ازخود بیادگار گذارده است. بیشترآثار وی ازآنجمله شمس التواریخ در زمان حیات مؤلف طبع و انتشار یافته است. شمس‌التواریخ که بطور اختصار شرح حال‌وآثار عرفاء، فقهاء، ادباء وعلماءرا دربر دارد ودراین اواخر نسخ آن نایاب شده بود بسعی و اهتمام فرزند دانشمندش آقای عبدالباقی آذرگشسب باکاغذ وچاپ اعلا تجدید طبع گردیده واینك خواستاران میتوانند باآسودگی خیال از مطالعهٔ‌آن بهره‌مند گردند.

منظومهٔ سرگذشت اردشیر بابکان

از نسخ منظومهٔ سرگذشت اردشیر بابکان اثر استاد فقید وحید دستگردی که شاهکار بی‌نظیری از سخن شیوای فارسی است شمارهای معدودی مانده که اهل شعر وادب میتوانند از کتابخانهٔ ابن‌سینا بدست آورند. فضلاء وسخن‌سنجان دورونزدیک از تهیهٔ آن غفلت نخواهند نمود.

ارمغان

مجلهٔ ارمغان تنها نامهٔ کهنسال ادبیات وسخن اصیل فارسی‌است که با انتشار سی‌وپنجمین‌دورهٔ خود درطول چهل‌واندی سال که از تاریخ تأسیس آن میگذرد خدمات شایانی بعالم علم وادب کشور انجام داده است . دوره‌های سی‌وپنجسالهٔ ارمغان وضمایم ومطبوعات آن بمنزلهٔ نفیس‌ترین کتابخانهٔ سخن وادب‌فارسی‌است که فضلاء وسخن‌سنجان را از داشتن صدها جلد کتب ادبی وعلمی و تاریخی خطی و چاپی بی‌نیاز و مستغنی میسازد . ارمغان ازدیرباز نامهٔ دانشوران ودانش‌پژوهان وایران دوستان دورونزدیك بوده ودرسراسر جهان هرکس درهرکجا که با سخن وادبیات شیرین فارسی سروکار داشته از مطالعهٔ آن غفلت نورزیده است . ادباء ، شعراء ، نویسندگان ، محققان ، مستشرقان ، وطن دوستان وایرانیان علاقه‌مند بافتخارات ومآثر میهن ناگزیر بمطالعه واشتراك ارمغان میباشند .

انجمن ادبی حکیم نظامی

روزهای چهارشنبه هرهفته ازساعت پنج بعدازظهر ببعد مطابق روش دیرین‌در محل ادارهٔ مجلـه ارمغان دایر میباشد . دانش پژوهان واهل ذوق وادب میتوانند با حضور خود در انجمن ازبحث‌های ادبی‌آن استفاده نمایند .

« نامهٔ ماهانهٔ ادبی ، علمی ، تاریخی ، اجتماعی »

دورهٔ ـ سی و ششم
شمارهٔ ـ ۵ و ۶

شمارهٔ ـ پنجم وششم
مرداد و شهریور ماه
۱۳۴۶

تأسیس بهمن ماه ـ ۱۳۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن : مرحوم وحید دستگردی)
(صاحب امتیاز ونگارنده : محمود وحیدزاده دستگردی ـ نسیم)

سید محمد ـ محیط طباطبائی

سیر ترجمه درایران

سخنی که برزبان میرود در صورتی قابلیت ثبات پیدا میکند که قلم برصفحهٔ کاغذ یا برگ درخت و گیاه ویا لوح زروسیم وسنگ وخشت وآجر نگاشته شود و ازمجموعه صفحه‌ها وورقها ولوحه‌ها دفترودیوانی‌فراهم‌آید که حافظ ومبین‌افکار و اقوال اعمال انسانی باشد . زبانی که دارای خط باشد صلاحیت بقا وتألیف وتعلیم و تعلم دارد و به‌فرض آنکه روزی در اثر پیش آمد نامطلوبی سخنگویان بدان زبان ناگزیر ازسکوت ابدی گردند نوشته‌های آن گویا وپابرجا خواهد ماند .

امروز بیش ازسه‌هزار ملیون آدمی به سه‌هزار زبان مختلف سخن میگویند و درگذشته که تعداد جمعیت جهان کمتر ازاین هم بود شماره زبانهای رایج بیش از

این مقدار بود و بعدها درنتیجه ترکیب عوامل مختلف برخی ازآن زبانها برزبانها و لهجه‌های دیگر که درحوزه حیاتی یکدیگر رایج بودند غلبه یافته وخود از صورت استعمال محدود و محصور محلی به‌صورت زبان عمومی و ملی و مملکتی درآمده‌اند. این‌زبان فارسی که امروز درقسمت مهمی از آسیای مرکزی وفلات ایران زبان‌رسمی وادبی وعلمی مردم چندکشور است در هزار سال پیش حوزه استعمال بسیار محصوری داشت که ازحوضهٔ رود آمر تجاوز نمیکرد و به‌مرور زمان واجد این مزیت شده است که غالب‌زبانهای متداول در این‌قلمرو وسیع رادر وجود خود حل کرده اینك درمیان زبانهای‌آسیای مرکزی وغربی موقعیت ممتازی دارد.

در سرزمینهای حاصلخیز وپرآب وجلگه‌هائی که انسان‌کشاورز در روزگار قدیم بهتر میتوانست زندگی کند اصطکاك حوزه نفوذ زبانها در مقیاس وسیعی نمودار میشد وبا مهاجرت اقوام نورس وروی کار آمدن دولتها غالباً زبان تازه ای جای زبان متداولی را میگرفت و ازآمیزش سکنه‌ای که به زبانهای مختلف سخن میگفتند نقل اثری از زبانی به زبان دیگر ضرورت پیدا میکرد.

درشهرهای کلده وعیلام وآشور این امر به‌صورت بارزی آغاز گشت واکادیها بعد ازغلبه بر سومریها به‌نقل آثاری اززبان سومری به زبان خود پرداختند که بدان احساس نیازی میکردند وسپس آشوریها این کار را در مقیاس وسیعتری از نقل آثار سومری واکادی به‌زبان وخط آشوری انجام دادند این‌نقل و تفسیر اززبانی به زبان دیگر در دامنه های غربی و جنوبی وشرقی کوهستان معروف به‌زاگرس صورت سنت جاری راگرفت چنانکه داریوش کارنامهٔ فتوحات خود را به سه یاچار زبان متداول عصر خود برسینه کوه بیستون نقش کردتاهرکس‌ازبابل به‌همدان ویا پازادگاد وشوش میرفت ذکر جمیل مآثر او را باخود ارمغان سفر کند.

این عمل تفسیر مطلبی اززبانی به زبان دیگر راترجمه میگویند و کسی‌را که این کاررا انجام میدهد تَرجمان وتُرجمان میخوانند ودر زبان عربی ازهمین ریشه ترجمان فعلی ساخته اند که اسم فاعل آن مترجم و مصدرش ترجمه است لفظ ترجمه متدرجاً ازمعنی خاص خود تجاوز کرده وبمعنی خط رمز و کارنامهٔ احوال کسان بکار رفته است .

لغت ترجمه وترجمان امروز در زبانهای فارسی وترکی‌وارد و پشتو وسواحلی وعربی بهمین مفهوم مشترك معمول و معروف است و کلمه ترجمان از راه زبان ترکی عثمانی به زبانهای اروپائی به‌صورت دروگمان درآمده است .

عجب است که لغویان این لفظ را معرب از درغمان یادرگمان ویاترزفان و ترزبان فارسی دانسته‌اند ولی هرگز در نثر ونظم فارسی بیکی از این صورتهای لفظی که ریشه اصلی ترجمه و ترجمان تصور شده اند باین معنی برنخورده‌ایم مگر اینکه آن را از از الفاظ مهجور بدانیم .

وجود کلماتی که از حیث‌صورت ومعنی نزدیك‌به‌ترجمهٔ درزبان سریانی ولهجهٔ محلی لبنان وسوریه که آمیخته بالفاظ سریانی است و آرامی نشان میدهد که ممکن است ریشهٔ اصلی این لفظ را در سریانی وآرامی ونبطی بتوان جست ویافت .

قدیمترین متن وترجمه‌ای که هنوز از یك اثر مدون باستانی در ایران به‌دست داریم همان کتیبهٔ بزرگ بیستون است که ازفارسی باستانی به‌زبانهای‌آشوری وعیلامی ترجمه شده و حل رموزآن پس ازدوهزار سال فراموشی و بی خبری باخواندن قسمت فارسی آن که به خط آسانتری نگاشته شده بود کلید زبانهای آشوری و عیلامی و بابلی وسومری را بدست داد وهمان نقشی راکه‌نقش حجر الرشید مصر ازمقابلهٔدومتن هیروگلیف و یونانی در حل رموز خط مصری ایفا کرد قسمت فارسی باستانی کتیبهٔ بیستون نیز در موقع خود انجام داد و پرده از روی اسرار خطوط میخی مختلف که

زبانهای ملل متعددی بدان نوشته شده بود برداشت .

وجود این‌دو ترجمه در مصر وایران مشکل بزرگی را از میان برداشت که با حل آن تاریخ گذشته عالم داخل سیر تازه‌ای گشت .

در کشور ما نویسندگان آرامی که ازعهد هخامنشی ببعد درکار کتابت وترجمه صاحب نظر وعمل بودند صورتی‌آمیخته ازمتن وترجمه ویا مرکب از دوزبان همواره درپیش چشم خوانندگان قرار میدادند که حتی آثار مقدس دینی مملکت نیز از این حالت تا مطلوب بر کنار نبود . لابد اصطلاح هوزوارش ویا زوارش و وزارش را که باگزارش وترجمه نزدیکی مأخذ و مبنی دارد شنیده‌اید و میدانید که کلمات آرامی بسیاری درزبان پهلوی عصر ساسانی‌اشکانی به‌مفردات آن زبان آمیخته وبدون‌معرفت آنها درك معانی نوشته‌های آن عصر میسر نبود .

شاید مهمترین متن مرکب ازدوزبان ویا اصل وترجمه‌ای که درایران بتوانیم سراغ گرفت همان کتاب اوستا باشد که چون زبان متن‌اصلی آن بهیچوجه برای‌پهلوی زبانان ودری گویان وپهلوی نویسان ایران مفهوم‌نبود درعصراردشیر که نخستین دورهٔ جمع آوری تازه اوستا بود متن کهن ودائی اوستارا باترجمهٔ پهلوی آمیختند وبعدها که فهم زبان پهلوی نیز بجهاتی با اشکالات تازه‌ای مواجه شد شرح تازه ای به‌زبان نزدیك به‌دری برآن افزودند که تفسیر اول‌رازند ودوم را پازند میگویند وجودهمین ترجمهٔ پهلوی که تنها مفهوم دستوران وموبدان ایران بود وازآموختن آن به‌نااهلان دریغ میورزیدند عاقبت درهندوستان به . . انکتیل‌دوبرون فرانسوی‌وسیله دادتااوستا وزند را به زبانهای زنده عصر ما بر گرداند .

پس اگر این ترجمه پهلوی اوستا وجود نداشت چنین توفیقی که دویست سال پیش برای آشنائی با اوستا نصیب علمای مغرب شد بدین سهولت وسرعت نصیب کسی نمیگشت و سالهای دراز لازم بود تا راز یگانگی دو زبان اوستا و سانسکریت جهت

پایه گذاری و ترجمه و تفسیر جدید کشف شود . برای سکنه فعلی قاره جدید که تمدن اصلی آنجا به دست تعصب اروپائیان تازه وارد درسه قرن پیش نابود شد دانستن زبان انگلیسی واسپانیائی وپرتغالی و فرانسوی جهت حصول معرفت به گذشته و حاضر آن سرزمین کافی است واگر چیزی لازم باشد بیفزایند همان لاتینی و یونانی است . ولی در ایران برای اینکه معرفت کافی نسبت به گذشته بوم و بر ملت خودداشته باشیم ناگزیریم امروز نسبت به همه متون نویافتهٔ عیلامی وپارسی ومیتانی و اوراراتی وآشوری وبابلی وعیلامی وسومری وهیتی و کوشانی وسغدی و طخاری ومانوی که با گذشته زندگانی ما ارتباط نزدیك دارد وهمچنین بامتون زنده پارسی وعربی وترکی وارد و وپشتو که برتاریخ جدید ما روشنائی می‌افکند آشنائی داشته باشیم .

زبان‌ما خوشبختانه زبانی ساده و خوش‌آهنگ وروان وشیوا وپخته و جاافتاده از حیثیت ثروت لغوی به اعتبار منابعی که در طول هزار وسیصد سال ازآنها مایه گرفته زبان پرسرمایه ای شده است .

از دوران پیش از اسلام فارسی دری صرف نظر از کتیبه ای که در کوهسار افغانستان بدین زبان ویا خط یونانی کشف شده جز امثال و عبارات کوتاه و معدود و برخی سرودها که در کتابهای قرن‌چهارم ببعد نقل شده‌دیگر یادگاری دردست‌نداریم وهمینقدر میدانیم که درصدر اسلام ازمیان هفت زبان معروف مداین این زبان جهت وسیلهٔ ارتباط وبیان مطالب ودستور های‌دینی برگزیده شد واز قرن دوم ببعد دربرخی موارد لازم بجای زبان عربی حتی درمسائل مذهبی هم بکار رفت درسده چهارم آثار بازمانده فارسی دری ازحیث حجم وارزش واسلوب بیان و تأثیر روحی بهیچوجه قابل مقایسه باقرن سوم نیست وعجب است که این‌آثار غالباً ازراه ترجمه فراهم‌آمده‌است . ترجمهٔ تاریخ طبری بوسیله بلعمی و حدود العالم که به آثار اصطخری و ابن‌حوقل وابوزید بلخی پهلومیساید و شاهنامه که صورت منظومی از ترجمه و تألیفی است که

درخراسان براساس سیرالملوك ابن‌مقفع‌وترجمه‌های عربی‌دیگر خداینامك تنظیم‌شده بود ومقداری دیگر ازآثار مذهبی وفلسفی و عرفانی وعلمی که از مجموعهٔ آثار آن عصر باقی مانده است خود فی نفسه ثروتی گرانبها برای زبان فارسی تشکیل میدهد .

زبان فارسی روی به‌موازات زبان عربی بهرجا که عربی درآسیا پا میگذاشت باآن همقدم بود وبداد وستد لغات نیازمندیهای خودرا متدرجاً بر می‌آورد بی آنکه به ساختمان اساسی زبان لطمه‌ای برسد تا آنکه پس از سقوط بغداد به دست مغول و عقب نشینی فرهنگ وتمدن‌اسلامی عربی‌برسواحل دریای مدیترانه فارسی جای‌خالی شده را گرفت و با وجود مزاحمت زبان مغولی وترکی با اردوی ترك ومغول تا کنار رودهای ولگا ودن و دانوب پیشرفت ودرهمه جا قابلیت استفاده ازوجود خودرا جهت نقل افکار وآثارادبی وعلمی اثبات کرد .

از سده هفتم ببعد مجموعه آثار مهم فلسفی و علمی وادبی وهنر اسلامی را فرا گرفت وصلاحیت خود را جهت نقل‌وبیان هرقسم معنی وموضوعی تاحدی فرا برد که شمس الدین محمد آملی درنفایس الفنون خود توانست دایرة المعارفی ازهمه علوم و فنون متداول سده هشتم به فارسی‌فراهم آورد وپیش از اوملاقطب شیرازی همانکاری راکه ابن سینا درشفا جهت زبان عربی‌وارسطو درکلیات آثار فلسفی خود برای زبان یونانی کرده‌بود برای زبان فارسی پایه ریزی کرد .

در ابیان‌ملاقطب که به‌اسم درة التاج‌موسوم‌واثری‌بسیار معروف است گنجینه‌ای از افکار فلسفی وعلمی عصر را به زبان فارسی می‌نگرید .

فخری بارودی شاعر وسیاستمدار وهنر دوست شامی که اخیراً دردمشق برحمت الهی پیوسته است به‌موسیقی ترك و عرب عشق می‌ورزید دکتر صلاح الدین منجد از فضلای شام که فعلا سر پرستی روزنامه الحیات بیروت را بر عهده دارد درسال ۱۳۳۰

مارا بیکدیگر معرفی کرد بارودی میخواست بداند که درزبان فارسی چه آثاری از موسیقی اسلامی وجود دارد .

من جزء ریاضی درة التاج را به او اهدا کردم باوجودیکه اوفارسی رابه کمك ترکی عثمانی به زحمت درك میکرد چند روز بعد از دریافت درة التاج که دیداری دست داد میگفت مگرممکن است یك فیلسوف تا این درجه درموسیقی کار بتواندبکند وقتی به او گفتم که در داستانهای مربوط بهزندگانی ملاقطب از عمل موسیقای او هم بارباب یا کمانچه سخن گفتهاند بوجد وطرب درآمد و گفت نیکبخت ملتی که فیلسوف اوچون قطب موسیقار باشد وقتی به او گفتم که همین ملاقطب درمدرسهٔ عادلیه دمشق مدتیرا مقیم بوده ودرآن عصر چون قطب الدین رازی ازمردم ایران درهمین مدرسه بیتوته میکرد ویکی درطبقه اول و دیگری درطبقه دوم جاداشت وهردو مدرس منطق وحکمت بودند مردم دمشق برای تشخیص یکیراقطبتحتانی ودیگریرا قطب فوقانی میگفتند فخری بارودی دست مرا گرفت و گفت بیا بهعادلیه برویم تاحجرهای راکه نویسنده موسیقی درةالتاج درآن سکونت داشته زیارت کنیم .

غرض زبان فارسی در عهد سلطه ترکان مغول در سیاست واداره و کلیه شئون زندگانی جای خالی شده اززبان عربی راپر کرد ووقتی صفویه درصدد برآمدندکاری راکه اردشیر بابکان ازبابت استقلال مادی ومعنوی ومذهبی وسیاسی ایران انجامداده بود تجدید کنند وسازمانهای مختلف مملکت و ملت ازهرحیث استقلال یابد موضوع استقلال زبان تألیف هم مورد توجه کامل بخصوص در کار مذهب قرار گرفت در عهد سلطنت شاه طهماسب بود که غالب آثار مذهبی از عربی بهفارسی ترجمه شده در آن عصر من یك همشهری قدیمی داشتهام که اوغالب کتابهای معتبر دینیرا اززبان عربی بفارسی بر گرداند اوعلی بن حسن زوارهایشاگرد غیاثالدین جمشیدی مفسرزوارهای واستاد ملا فتحالهکاشی بودهاست زوارهای قرآن مجید ونهج البلاغه وسایر متونمذهبی

را جهت مزید اطلاع ورفع احتیاج مردم به فارسی عادی عصر ترجمه کرد . در سده بعدشاه عباس ثانی از علمای بزرگ عصر خود خواست که برامهات کتب حدیث شیعه تفسیر فارسی بنویسند .

و این کار نسبت به کافی کلینی عملی شد .

شیخ بهائی عرب‌زادهٔ عاملی جامع عباسی‌را درفقه فارسی جهت شاه عباس‌صفوی نوشت تااز شرایع وشرح لمعه مستغنی شود . درهندوستان که زبان فارسی زبان علم و ادب و سیاست شده بود همین امر در مقیاس وسیعی انجام گرفت چنانکـه کمیت آثار فارسی که در عهد سلاطین تیموری هند تألیف و ترجمه شده از هر حیث قابل ملاحظه است .

باوجودیکه کتابهای مقدس یهود ونصاری در سابق الایام‌به‌عربی وازعربی به‌ـ پارسی ترجمه شده بودبار دیگر نادرشاه دستور داد تا میرزامهدیخان به کمك روحانیان عیسوی ویهودی ترجمه جدیدی به‌فارسی ازانجیل وتوریة فراهم آورد .

متأسفانه درعهد سلطنت صفویه که رابطهٔ سیاسی و اقتصادی میان ایران واروپا برقرار شده‌بود وداستان نهضت علمی وادبی کم وبیش اززبان‌سیاحان به گوش صاحب‌ـ نظران میرسید کسی درصددنقل کتابی اززبانهای لاتینی و فرانسه واسپانیولی وپرتغالی به فارسی برنیامد وباوجودیکه در غالب بندرهای جنوب ایران زبان پرتغالی معروف عده‌ای ازسکنه محلی بود اقدام به ترجمه ازآن مسکوت ماند درصورتیکه از فارسی به پرتغالی ترجمه میشد . آشنائی خارجیان که به ایران می‌آمدند و میرفتند غالباً با زبان فارسی بیش ازآشنائی ایرانیان بازبان های خارجی بود وسببش این‌بود که‌بدون دانستن زبان فارسی درآن عصر امکان نداشت کسی بتواند یك سفر طولانی از سواحل آدریاتیك تاسواحل دریای چین یا ازکنار رود ولگاتاحبشه بکند ولی بدون‌دانستن

انگلیسی ویا هلندی وفرانسوی وپرتغالی به کمك فارسی این کار میسر بود .

در بازار های آدرنه و اسلامبول واز میروطرابوزان و حلب و بغداد وبمبئی و مدوس ومندله وبتاویه غالب بازرگانان به زبان فارسی آشنا بودند وبامعرفت مقداری فارسی یك تاجر وجهانگرد خارجی دراین نقاط به آسانی میتوانست نیازمندیهای خود را رفع کند . مهمترین کار علمی که دراواخر عهد صفویه و پایان قدرت تیموریان در هند انجام گرفت همانا ترجمه زیج فرنگی برای استفاده از جداول آن درکار رصددهلی و تنظیم زیج محمد شاهی بود که هنوز در بین منجمین ایران بهترین زیجهای شرقی محسوب میشود و مورد استفاده همگنان در استخراج تقویم است در ایران پسران و برادرزادگان نادر جهت تکمیل معلومات جغرافیائی از کشیشان اروپا درخواست کره و نقشه کرده بودند ولی در عصر نادر هیچگونه فعالیت ادبی و علمی که قابل ذکر و بقا باشد انجام نگرفت .

در عثمانی بواسطه کثرت امتزاجی کـه همواره میان عناصر مختلف الجنس و مختلف العقیده وجود داشت موضوع ترجمه از زبانهای اروپائی به ترکی پیش از ایران آغاز شد .

از نخستین ترجمه های ترکی کـه به چاپ رسید ترجمهٔ سیاحت نامه کشیش لهستانی است که درایام محاصره ۱۱۳۵ اصفهان حاضر وناظر بود ویادداشتهای خطی خودرا که به لاتینی نوشته بود دراسلامبول قبل ازچاپ مورد استفادهٔ دیگران قرارداد وترجمه ترکی آن که درهمان ایام انتشاریافت یکی ازقدیمترین نمونه های مطبوعات ترکی منسوب به ابراهیم متفرقه است .

تحول وضع نظام عسکری درایران و ترکیه کـه به موازات یکدیگر انجام میگرفت وسیله فراهم آورد که معلومات لشکری اروپائیان به زبانهای فارسی و ترکی

نقل شود تا مورد استفاده اهل شمشیر قرار گیرد. زیرا این اشتباه در هر دو کشور خاطرنشان شده‌بود که اگرشمشیر شرق تیز شود احتیاجی دیگر به‌تیزی و تندی فکر و قلم نیست.

درزمان سلطنت فتحعلی شاه این‌کار درتبریز آغاز شد وبهمراه‌آن ترجمه علوم دیگری همچون طب وهندسه وحساب و جغرافیا که طرف احتیاج کارهای نظامی بود به‌زبان فارسی مورد توجه‌قرار گرفت. مقدمات‌این‌کار درتبریز فراهم‌آمد وقدیمترین نتایج این‌اقدام ترجمه‌ای است ازرسالهٔ‌آملهٔ حکیم گرمك انگلیسی که در قدیمترین چاپخانه ایران درتبریز به چاپ رسیده است.

جهت مزید استفاده وتأمین وتمرین پایدار این عمل درعهد فتحعلی‌شاه پنج‌تن درعهد محمدشاه نیز چندتن جوان ایرانی برای کارآموزی به‌اروپا فرستادند.

دسته اول درلندن‌ودسته دوم درپاریس مدتی‌را به تحصیل پرداختند وبرگشتند اینان درنقل آثار فرنگی به فارسی پیشقدم شدند و چنانکه وقتی دار الفنون طهران گشوده میشد یك منبع اصلی داخلی جهت تغذیه علمی و کمك معنوی از راه ترجمه به‌فارسی آمادگی کامل داشت درسهای معلمین اطریشی و ایتالیائي مدرسه که غالباً به‌زبان فرانسه بود عموماً به‌فارسی‌ترجمه و درچاپخانه مخصوص دارالفنون طبع ومیان محصلین توزیع می‌شد.

کتابهای تاریخ وجغرافیائی که ازعهد عباس میرزا ترجمه آنها از انگلیسی و فرانسه به‌فارسی صورت گرفته بود در این‌عصرزمینه مساعدی به‌ترجمهٔ برخی‌داستان-های فرانسوی داد و محمد طاهر میرزا جد اسکندریهای طهران و تبریز چند اثر معروف الکساندردومارا به فارسی ترجمه کرد که غالب آنها به چاپ رسیده است در عهد سلطنت پنجاه ساله ناصر الدین شاه که ایران ازثبات وضعی درچهارچوبه موازنه

سیاسی برخوردار بود طبیعة امکان همه قسم فعالیت علمی وعقلی درصورت علاقه‌مندی فراهم‌بود و مقداری هم کارهای مفید از راه ترجمه انجام گرفت ولی چون این‌کارها بیشتر جنبهٔ خصوصی و رسمی و تشریفاتی محدود داشت غالب کتابهای متعددی که از زبانهای فرانسه و انگلیسی و روسی و آلمانی و ترکی و عربی در آن عصر به فارسی ترجمه شد تنها نسخه های خطی آن در قفسه های کتابخانه خصوصی دولتی محفوظ ماند.

شما در فهرست کتابخانه های سلطنتی و ملی و سپهسالار و مجلس دهها کتاب معتبر ادبی وتاریخی و جغرافیائی ونظامی وعلمی مینگرید که درعهد ناصرالدین‌شاه به فارسی ترجمه شد و از شرف عرض او گذشته ولی در دسترس ملت ایران قرار نگرفته است.

بطور مثال کتاب مفصل هامرپور گشتال اطریشی درتاریخ سلاطین آل عثمانی که از روی ترجمه فرانسه‌آن (نه اصل آلمانی) به فارسی ترجمه شده در مجلدات‌متعدد زینت کتابخانه‌ها ماند ومردم ایران از محتویات این اثر که برای تاریخ این‌مملکت کاملا مورد احتیاج واستفاده بود بی‌خبر ماندند.

باید بیادآورد که دردورهٔ اسلامی اگر ازترجمهٔ آثار یونانی به‌عربی‌آن جنبش عظیم علمی درشرق وغرب ممالك اسلامی بوجودآمد ومدت پنج‌قرن طول کشید ومنشأ آنهمه آثار گرانبها واقع شد برای این بود که علم از راه ترجمه و تألیف در دسترس عامه مردم قرار گرفته بود منصوروهرون و مأمون وواثق ومعتمد ومکتسفی زمینه نقل را فراهم کردند ولی عمل ترجمه و فهم ترجمه و نقل ترجمه کار مردم بود در نتیجه مینگریم هنوز کار ترجمه فلسفه وعلوم از یونانی به عربی در اوج قدرت خود بود که حکیمی مانند یعقوب بن اسحق کندی دست به کار تألیف زد و آثار او از ارزش در

همان زمینه‌ها به‌مرتبه‌ای رسید که مانند ترجمهٔ آثار ارسطو وجالینوس واقلیدس جزو اسناد معتبر گنجینه فضایل اسلامی قرار گرفت در دو قرن گذشته زبان فارسی در هندوستان وممالك عثمانی وحتی ماوراء النهر وافغانستان از رشد قبلی خود باز ماند وآثاری که قابل مقایسه باآثار قبلی همین مملکتها باشد بوجود نیاورد ولی در ایران با همه موانع و مشکلات متصور ، از راه ترجمه مقدار مهمی بر ثروت موجود زبان افزوده شد و از حیث تحول اسلوب و شکل بیان ، زبان فارسی صلاحیت کامل جهت حفظ مقامی که از سابق درمیان زبانهای زنده عالم داشت پیدا کرد .

باتحول اوضاع اجتماعی ایران و بعد ازتبدیل رژیم استبداد بمشروطه و مزید ارتباط مادی و معنوی با جهان خارج ، نهضتی به طرف تکامل در تحول بوجود آمد متأسفانه جنگ جهانی دوم و تجاوز همه جانبه متفقین بـه کشور ما آثاری از خود بیادگار گذارد که مسأله رشد زبان و ترجمه آزاد ومستقل وتطور وضع علمی و فنی را دچار بحران موقت ولی شدید کرده است .

بحرانی ، که امید میرود درآینده نزدیکی باتجدید حیات فرهنگستان ایران برطرف کرد .

وسعت دایره ترجمه و کثرت آثار مختلفی که دراین بیست سال‌اخیر اززبان - های مختلف وبوسیلهٔ ایادی واجد صلاحیتهای متنوع ومتفاوت به فارسی ترجمه شده خود نیز تولید مشکلات خاصی کرده که از اختیار لفظ آغاز میشود و به بیان معنی می انجامد .

کوششهای شدید فردی و خصوصی کـه در این ایام از طرف برخی افراد و مؤسسات وانجمنها ومدرسه‌ها جهت تفسیر یا تثبیت این‌وضع مبذول میشود چون جنبه شمول وعموم ندارد انتظار نمیرود مثمر ثمری گردد ووضع بهمین قرار باقی میماند .

بدیهی است برای حل‌وفصل این‌مشکل‌هیچ مرکز صلاحیتداری جزفرهنگستان نیست که ازعهده این‌کار برآید وکوششهای پراکنده دیگر با نظر رضا واطمینان‌تلقی نمیشود باشد که در آینده نزدیك مشکل کار ترجمه هم وارد مرحله حل نهایی گردد وکسانی که قلم ترجمه ایشان . در هرسال و ماهی میخواهد ومیتواند چند کتاب را به فارسی ترجمه کند از این هرج و مرج کار نقل الفاظ به الفاظ ساختگی و ابداع تعبیرات نامأنوس وتصرف در کلمات ادبی فارسی رهائی یابند وزبان فارسی با کمال صوری و معنوی خود در لباس تـرجمه همچون تألیف و در تقریر مانند تحریر جلوه‌گر بماند .

حکایت

تنی چند از خاصان سلطان محمود حسن میمندی را گفتند که امروز سلطان ترا درفلان مصلحت‌چه گفت . گفت برشماهم پوشیده نماند گفتند آنچه با تو گوید بامثال ما مردم روا نـدارد گفت باعتماد آنکه داند که با کس نمی‌گویم پس چرا همی پرسید .

(سعدی)

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضتهای ملی ایران

(۲۸)

با ترتیبی که گفته شد پس از ورود مأمون به بغداد فتنهٔ ابراهیم بن مهدی که عباسیان ناراضی درغیاب مأمون اورا در بغداد بعنوان خلیفه انتخاب کرده بودند فرو نشست وابراهیم بن مهدی و فضل بن ربیع و مسببین دیگر از ترس مجازات مأمون مخفی شدند .

مأمون که در کشورداری قدرت وبصیرت خاصی داشت ضمن صدور فرمان عفو عمومی به عزل و نصب حکام و فرمانروایان ایالتهای قلمرو خلافت پرداخت ودر اندك مدت بر کلیه امور تسلط یافت .

و از طرفی برای رفع شبهه دختر خود ام الفضل را به ازدواج امام محمد تقی فرزند امامرضا (ع) در آورد و گفت تا دو میلیون درهم باو دهند واضافه کرد که من دوست دارم که جد مردی باشم که پیامبر خدا وعلی بن ابیطالب (ع) پدران او باشند « لیکن اینآرزو اگر ازروی اعتقاد یا برای حفظ ظاهر ابراز شدهبود هیچگاهجامه عمل نپوشیده و امالفضل ازامام نهم شیعیان فرزندی نیاورد (۱) .

جنون حسن بنسهل

برخی ازمورخان نوشته اند حسنبن سهل پس ازآگاهی ازقتل برادر مقتدرش فضل بنسهل بااینکه فرمان وزارت وی ازطرف مأمون صادر شده ودخترش پوراننیز بههمسری خلیفه نامزد گردیده بود باختلال حواس وجنون مبتلا گردید بطوریکه بند

۱ ــ تاریخ یعقوبی حلد دوم صفحه ٤٧٣ .

بروی نهادند و خزاین ولشکررا به ابو حمید طوسی سپردند ، وقتی مأمون از ماجرا مطلع‌شد فوری طبیب مخصوص خود را برای معاینه ومعالجه حسن به بغداد فرستاد و سفارش لازم در اینمورد نمود .

ولی با توجه باقوال مختلفی که در کتابهای معتبر نقل شده است مسئله جنون حسن بن سهل نیز یکی از موارد مبهم سیاست مأمون خلیفه زیرك و سیاستمدار عباسی باید بشمار رود زیرا ادامه خدمت فردی که کلیه اغتشاشات در اثر انتصاب وی به ـ حکومت بغداد بر پا شده بود آنهم درمقام وزارت بهیچوجه به‌مصلحت مأمون و تغییر سیاست اخیرش نبود و گمان میرود که این صحنه نیز یکی از نقشه های ماهرانه ای بوده که مأمون برای برکناری حسن بن سهل ایرانی که بلافاصله بعداز قتل برادرش فضل برای حفظ ظاهر باین سمت برگزیده‌شده‌بود طرح وبمورد عمل گذارده‌است .

بهر حال طبق نوشته عموم مورخان حسن بن سهل بن عبدالله سرخسی کاتب و خطیب فصیحی بوده است‌وشاعران درمدح اوقصیده‌ها سروده‌اند صاحب ذریعه نوشته (۱) بخشی از جاویدان خردرا حسن‌بن سهل ازپهلوی به‌عربی برای مأمون عباسی ترجمه کرد وابن مسکویه آنرا ازنوتحریر کرده‌است. حسن درجشن باشکوه عروسی دختر خود پوران و مأمون خلیفه عباسی در بغداد شرکت داشته وطبق نوشته خوند میر (۲) (حسن درحسن جشن ووفور احسان وانعام خواص و عوام بمرتبه ای مبالغه نمود که مزیدی برآن متصور نبود) .

عفو ابراهیم بن مهدی وفضل بن ربیع ازمجازات

مأمون برای دستگیری‌عموی خود ابراهیم بن‌مهدی صدهزار مثقال طلا وبرای

۱ ـ ذریعه ٥ : ۷۸ و٤ : ٤۰۰ .
۲ ـ دستور الوزراء خوند میر چاپ اقبال صفحه ٦۸ .

دستگیری فضل بن ربیع صد هزار مثقال نقـره پاداش تعیین نمود و شاهك سندی را مأمور کرد که که مخفی‌گاه آنان را بیابد وی بعد از مدتی فضل را که در بصره نزد یزید بن منجاب مهلبی پنهان شده بود یـافت و او را به نزد مأمون آورد ولی مأمون پس‌از گفت وشنودی که درآن فضل از رفتار گذشته خود عذر خواست او را مورد عفو قرار داد اما دستگیری ابراهیم بن‌مهدی مدتی بطول انجامید تااینکه روزی مأمورین دولتی اورا درلباس زنانه یافتند و بنزد مأمون آوردند .

مأمون از گناه وی در گذشت و او را نیز مورد عفو قرار داد و باین ترتیب رضایت خاطر عباسیان بغداد را بدست آورد و با سیاست خاصی به خلافت وحکومت پرداخت .

بیان نمودن وضع اجتماعی این دوره و همچنین تشریح نظریه واعتقاد مأمون در مورد دین ودنیا که در اثرآن تحول فکری بسیار ارزنده‌ای‌درقلمرو اسلامی‌بوجود آمد مستلزم تحقیق وبحث جداگانه ایست که مربوط باین تألیف نیست ونگارنده در کتاب (تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان) به تفصیل‌آنرا مورد بحث قرار داده است .

طاهر ذوالیمینین حاکم جزیره و شام ومصر

مأمون هیچگاه طاهر ذوالیمینین سر دار بزرگ ایرانی وفاتح بغداد را از یاد نبرده بود طاهر در اینموقع در رقه مشغول جنگ با نصر بن شبث بود و مأمون برای استمالت از وی فرمان حکومت جزیره وشام و مصر را بنام طاهر صادر نمود و برای او فرستاد .

وهمچنین دینار بن عبدالله را به‌حکومت عراق عجم منصوب کرد . پیش ازآن حسن بن‌سهل طبق دستور مأمون حسن بن عمرو رستمی را به‌حکومت آنجا برگزیده بود دراینموقع حسن یاغی شده ونافرمانی را علنی ساخته بود وچون دینار بن عبدالله

ازراه رسیده باوی جنگید واو را اسیر کرد .

طاهر خراسانی رئیس پلیس مأمون

نوشته اند طاهر ذوالیمینین در رقه سر گرم جنگ بود که سپاه براو شورید و طاهر به بغداد آمد وبجای خود یحیی بن معان را حکومت داد (۱) علت‌آمدن طاهر ازرقه به بغداد بااین گفته درست در نمی‌آید زیرا شورش سپاه را طاهر خیلی بهتر از یحیی معان میتوانست فرو نشاند ، بطور قطع تمایل شدید طاهر برای آمدن به بغداد و در نتیجه انجام آرزوی دیرین ایرانیان برای استقلال وآزادی مرز وبوم ایران این بهانه رابوجودآورد وخلیفه نیز درمقابل این تمایل شدید وی مقاومتی ننمود وعنوان ریاست پلیس خودرا به‌طاهر تفویض داشت .

تهیه مقدمات حکومت طاهر ذوالیمینین بر مشرق ایران

بطوریکه مورخان نوشته‌اندطاهر ذوالیمینین مدت یکسال در پست مهم‌ریاست پلیس دولت مأمون اشتغال‌داشت ولی بعداز یکسال خستگی‌خود را از ماندن در دربار واشتیاق بیرون رفتن ازبغداد و انتصاب به‌حکومت خراسان نزد احمد بن ابی خالد احوال وزیر مأمون که درباطن تمایلی به‌طاهر و آرمان مقدس او داشت اظهار کرد .

طاهر واحمد بن‌ابی‌خالد از مدتها پیش باهم دوست‌وصمیمی‌بودند شرح‌احوالی که از احمد بن ابی خالد وپدر او در کتابها نقل شده است همه مؤید این مطلب است که تمایل احمد بن ابی‌خالد به طاهر و انجام درخواست او مورد علاقه و توجه باطنی احمد بوده است بهمین‌جهت احمد بن ابی‌خالد وزیر ومنشی مأمون برای‌انجام این‌کار شگرف نقشه‌ای طرح کرد وخوشبختانه به‌نتیجه رسید ، حکومت خراسان در آن‌موقع توسط مأمون به‌غسان بن عباد محول بود احمدبن ابی‌خالد حیله‌ای بکاربرد

---

۱ ـ تاریخ یعقوبی جلد دوم صفحه ۴۷۵ .

بدین ترتیب که از قول غسان بن عباد عامل خراسان نامه‌ای به‌مأمون نوشت که در آن چنین نوشته شده بود : مرا از خراسان معاف دار مأمون گفت بخدا قسم در کشور جز خراسان را نمیشناسم ، و نمیدانم که این نادان را چه چیز به استعفا وادار کرده است ؟ جز آنکه راستی خود را برای خراسان لایق ندانسته باشد «احمد بن ابی‌خالد باو گفت حکومت خراسان را به طاهر واگذار » پس مأمون طاهر خراسانی ملقب به ذوالیمینین را در اواخر سال ۲۰۵ یا اول سال ۲۰۶ هجری بجای غسان بن عباد بحکومت خراسان منصوب نمود .

در همان موقع حمزه خارجی در خراسان خروج کرده بود طاهر لشکر های پی درپی برای سر کوبی حمزه فرستاد ولی در این اثناء حمزه فوت کرد وپس ازوی پسرش ابراهیم بن حمزه تمیمی بپا خاست و در ایام طاهر همچنان بود .

نوشته‌اند که غسان بن عباد از خراسان به بغداد آمد ومأمون چندماه اورا بار نداد وسپس که حسن بن سهل درباره وی چیزی نوشت (۱) اورا پذیرفت .

پس گفت ای امیر المؤمنین خدا مرا فدایت قرار دهد گناه من چیست ؟ گفت همین که از حکومت خراسان استعفا میدهی باآنکه تمام کشور همان خراسان است .

بااین‌ترتیب مأمون وقتی از نقشه احمدبن ابی‌خالد آگاه شد که طاهر برمسند حکومت خراسان مستقر شده بود روایت دیگری بـرای انتصاب طاهر به حکومت خراسان نقل کرده اند که‌آن نیز مؤیدآن است که این‌کار باهمکاری ومعاضدت احمد ابی خالد وزیر مأمون بانجام رسیده است .

هارون بن العباس بـن المأمون در تاریخ خود گوید روزی طاهر برای انجام امری نزد مأمون شد وپس از آنکه حاجت طاهر را برآورد اشك از دودیده‌اش روان

---

۱ ـ در اینجا معلوم میشود که در سال ۲۰۶ هجری حسن بن سهل سالم و آزاد بوده است .

شد طاهر پرسید یا امیر المؤمنین لاابکی اله عینك « چرا میگریی » دنیا تراگردن نهاده « بهآرزوی خود رسیده ای ، مأمون گفت گریهٔ مرا سبب خواری یااندوه نیست اما روانآدمی هیچگاه بدون نشانهوهدفیآرام نیابد ، طاهر از این پاسخ سختغمناك شده ازحضور مأمون بیرون آمد وبه حسین خادم که در مواقع خلوت وتنهائی مأمون سمت دربانی نیزداشت گفت ازتو خواهم که ازمأمون سبب گریهاش را هنگام ملاقات من بازپرسی ،آنگاه که طاهر بخانه خویش بازگشت دویست هزار درهم برای حسین خادم بفرستاد حسین خادم نیز روزی کهمأمون باخاطری خوش وتنها بود انتهاز فرصت کرده گفت درآن روز که طاهر شرف حضور داشت گریستن خلیفه راسبب چه بود » خلیفه گفت حسین « وای برتو . ترا بدین سئوال چهکار ؟

حسین گفت من از گریهٔ خلیفه در آن روز دل سوخته شدم خلیفه گفت : سبب گریهٔ من امریست که اگر ترا آگاه کنم وآن راز از تو بیرون جهد « جانت در معرض هلاکت باشد حسین گفت یا سیدی « چه وقت رازی بامن درمیان نهادهٔ که من آن را فاش کرده باشم خلیفه گفت من درآن روز همینکه طاهر را دیدم بیاد برادرم امین افتادم واز خواریهائی که بدو رسیده بود از گریه گلوگیر شدم واگر هیچیك از خصایل حمیده برادر را بشمار نیاورم اینقصه کهبرای توحکایت میکنم برای گریستن من کافی است .

روزی من واو خدمت پدر خودهارونرفتیم واو مارا نزدخود بنشاند وصدهزار دینار بمن ودویست هزار بهامین بخشید چون ازخدمت خلیفه بیرونآمدیم امینبمن گفت ای عبدالله گمان برم ازاینکار خلیفه که مرا برتوفضیلت داد چیزی بردلتوگران آمده باشد گفتم چنین نیست توبرادر وسید وبزرگتر ازمنی گفت بااینهمه هردو مبلغ تو برگیر با این وصف چگونه من کشندهٔ چنین برادری را عفو توانم کرد ؟

حسین چون از حضور خلیفه بیرون رفت « ماجرا را به طاهر خبر داد طاهر با دویست هزار درهم نزد احمد بن‌خالد رفت و گفت مدح وستایش من ارزان تمام‌نشود ونیکی نزد من بار وثمر بیخشاید درهم را بستان و مرا از پیش چشم مأمون دور کن احمد بن خالد گفت فردا بامداد بگاه نزد من آی .

وطاهر بامداد بگاه بدارالخلافه شد وآمدن وزیر نسبت به روزهای دیگر دیر کشید وچون درآمد مأمون پرسید علت تأخیر تو چه‌بود ؟ گفت دوش تاصبح نخفته‌ام گفت سبب چه بود گفت بخاطر آوردم که تو تولیت خراسان به‌غسان بن‌عباد دادی و او عاجز تر از این است که ملکی چون خراسان رانگاهدارد ، خلیفه گفت چه کس را برای ولایت خراسان صالح‌بینی ونام‌چندتن ببرد ابن ابی‌خالد گفت سزاوار ولایت خراسان تنها طاهر بن حسین است ومأمون گفت او برادر مرا خلع کرد وبیم آن‌میرود که مرا نیز خلع کند .

احمد بن خالد گفت من ضامن او هستم « مأمون درهمان لحظه به‌احضار طاهر فرمان داد؛چون‌حضوریافت خلیفه فرمان حکومت ایالت‌خراسان رابنام اوصادر کرد .

نوشته‌اند آنگاه که طاهر عازم خراسان بود مأمون یا وزیر او عطیه‌ای چند بدو داد واز جمله طباخ در نهانی قرار داده بود که هرگاه از طاهر امری که حکایت ازخروج او از اطاعت کند ببیند درحال او را مسموم سازد .

بدین ترتیب پس از ۱۹۰سال تسلط تازیان برایران بهمت وپشتکار سرداربزرگ ایرانی طاهر خراسانی ملقب به ذوالیمینین پایه حکومت نیمه مستقل ملی در مشرق ایران ریخته شد که مقدمه ظهور دیگر سلسله های مستقل ملی ایران گردید .

(دنباله دارد)

استاد سخن ـ وحید دستگردی

دارالمجانین عالم

سرای خــاك هوس خانهٔ مجانین است
در آن مسلسل زنجیریان ملك جنون
حدیث عقل براولاد آدم افسـانه است
بعاقلان جهان بین ووا مپرس که چون

گمان عقل برآن میرود زنوع بشر
که الفنون جنون گفت والجنون فنون
ابوالمجانین گر بوالبشر نبود چرا
برای مشتی گندم شد از بهشت برون
پدر نه تنها دیوانه بد که مادر هم
وگرنه‌ازدم‌شیطان چگونه‌خورد افسون
زمادر و پدری این‌چنین جنون انباز
شگفت نیست اگر زاد تا ابد مجنون
نژاد آدم دیوانگان مختلفند
بارث‌برده جنون‌از دوسر کم و افزون
اگر فرشته عاقل در آسمان باشد
وزآسمان نگرد درسرای خاک‌نگون
بنام عاقل بیند فتاده‌اند بهم
هزار سلسله دیوانگان گوناگون
شده زفرط جنون خصم‌جان‌خود سقراط
بخم نشسته زنقصان عقل افلاطون
پیاده ز اسب خرد مانده است اسکندر
سوار مرکب دیوانگی است ناپلئون
وگرنه ازچه سبب در ره گرفتن خاك
کسیکه‌خاکش‌خواهد گرفت‌زاروزبون
بگرد گیتی اسب هوس برانگیزد
زکشته‌پشته‌وازخون‌روان کند جیحون

اگرنه مانی از عقل دور ماند چرا
بسالها شد ارژنگ ساز در هامون
یکی بـه‌تیه زفقر خرد شده موسی
یکی به مصر ز گنج جنون شده قارون
کدام عاقل چل سال دشت پیماید
که خود نپاید و پاید بنام او قانون
کدام دانا گنج آکند بخاك وچومار
فراز گنج دهد جان گرسنه و مطعون
یکی مسلمان گشته است ودیگری کافر
بروی برده یکی سجده دیگری وارون
کشیش و موبد و شیخ و برهمن و ملا
مرید و مرشد و پاپ و سیاسی ملعون
بنام رهبـر و رهـرو زتیغ آز و هوس
نموده کوه ودر ودشت‌را زخون گلگون
یکی‌است‌حامی تورات ودیگری انجیل
یکی زبور ومزامیر و صحف انگلیون
دراز کرده یکی ریش تـا بده قبضه
طناب بسته زمو بـرسر خران حرون
نهاده آن‌یك برسر هزار گز دستار
بزیر هرشکنش خدعه و ریا مکنون

✿✿✿

یکی بمرگ رقیبان خودبخندد خوش
یکی به‌عشق دل‌آرام خود بگرید خون
گهی بگریه و گاهی بخنده دمسازند
ولی نه گریه نه‌خنده است باخردمقرون
اگر بمرگ پدر گریه میکنی جهل است
که میروی توبفردا گراوبرفت اکنون
وراز برای پسر چون بزاد میخندی
میانهٔ دوعدم یك وجود نیست مصون
یکی چودنگ شدازچرس وبنگ میگوید
منم خدای وزمن‌خاست امر کن فیکون
یکی فزاید رنج جنون خویش از می
یکی بکاهد جان و تن خود از افیون
درون کشدز گلودود خار وخس وانگاه
زراه بینی چون دود کش کند بیرون

✡✡✡

یکی بشاعری و شعر همچومن خرسند
شود بـزاده افکـار خویشتن مفتون
هزار بار خم و راست گردد ازپی آنك
بقد معنی پـوشد عبـارت مـوزون
زجای خیزد و پا کوبد و فشاند دست
بخویش بالد و گوید که بکر شد مضمون

نه از گرسنگی کودکان خویش آگاه

نـه از حوادث گیتی بآگهی مقـرون

نه‌نان بخوان‌ونه‌جامه‌بتن‌همی‌شب وروز

گزافه بـافد از الفاظ حله و اکسون

✿✿✿

یکی فرازد کاخ از زمین بچرخ بلند

نسیم خلق شده زرنگار سقف و ستون

نشانده پیش نظر لاله های آتش رنگ

فکنده زیـر قدم فرشهـای بوقلمون

هنوز ناشده از نوش و عیش برخوردار

که شاهباز اجل پر گشاید از گردون

ز کاخ زرین بیرون کشد تنش‌چون لاش

کند بخاك سیه تـا قیـامتش مدفون

چه شد بخاك نهان آز و آرزوی دراز

براو بخندد هرصبح چرخ آینه‌گون

خانبابا - طباطبائی نائینی

از کجا آمده‌ایم و بکجا میرویم؟

چه علاقه‌ای؟

با حسابهای دقیق دانشمندان معلوم شده که قوه مدهش جاذبه کونی و کشش جهانی یعنی جاذبه‌ای که از مجموع عالم هستی پدید میآید باندازه‌ای زیاد است که حتی سرعت رهائی و فرار نیروی تشعشعی عوالم وجود که بمیزان حیرت آور ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه (۵۰ هزار فرسخ) است نمیتواند بقوهٔ جاذبه مهیب کونی تفوق بیابد تا بتواند خود را از چنگ آن بیرون برد و بخارج از عالم وجود وارد شود.

آفرین باین زور!

بعبارت دیگر این قوه کشش جهانی بطوری عالم وجود را بهم ربط داده وبقسمی اعضاء آنرا بهم چسبانده‌است که کلیه موجودات کائنات که بحساب بسیار ناقص کنونی بحد اقل هزار میلیارد کهکشان تقسیم شده‌اند وهریك از کهکشانها دست کم سیصد میلیاردستارگان درخشان وخیلی‌بیشتر ازاین عوالم تاریك دارند، همهٔ این‌موجودات یا بطور خلاصه «عالم هستی» یکواحد، یك موجود و یکفرد مشخصست که یك قوه کلی بنام جهان تشکیل میدهد.

امان از این مغز!

خلاصه کار چند کرم مغز دانشمندان بجائی رسیده کــه نه تنها پهنای جهان

هستیرا بقوه فکر و حساب در نوردیده و آنرا اندازه گرفته و حتی وزن گیتی رامعین کرده‌اند . بلکه باین اندازه از پیشرفت اکتفا نمیکنند وبکشف ومشاهده ده میلیارد سال نوری قانع نمیشوند و میخواهند پشت این‌جهان هستی ودائرهٔ خلقترا بشناسند.

اما پشت آنطرفتر !

اکنون که بحد هستی پی بردیم و حدود کائنات را شناختیم بد نیست دزدیده نظری هم بپشت عالم خلقت بیفکنیم و ماوراء این‌جهان وجود را زیرچشمی بنگریم، شاید از شمائل خوب آنطرف بیش از اینطرف لذت بریم و به بینیم آنجائیکه دیگر «جا» نیست چه جور جائیست و پشت این جهان دنیا دست کیست !!!

چه چاپاری تندتر از ...

بطوری که بنظر محققان فلك شناس میرسد چون هیچ نوع خبر و هیچگونه پیام تشعشعی ازماوراء این جهان‌هستی بما نرسیده و گویا هرگزهم نرسد ، دانش بشر از پاسخ این پرسش ناتوان و از گشودن این معمای مافوق بشری عاجز خواهد ماند، مگراینکه تموجی سریعتر از امواج نور و تشعشعی تندتر ازفوتون پیدا شود تا بدان وسیله بجهان ماوراء نفوذ کند .

و چون تاکنون پیامبر و پیامرسانی چابکتر از فوتون در عالم کشف نشده و بنظرهم نمیرسد که اصلا وجود داشته باشد ، بنابراین میتوان گفت سرعت ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه منتهای سرعت سیریست که دراین جهان وجود دارد و تندتر از آن چیزی نیست .

پستخانه مبارکه

وچون همانطور که در پیش دیدیم این سرعت موحش رهائیهم قادرنیست بقوهٔ جاذبه کونی تفوق بیابد تا ازآن خارج و وارد عالم ماوراء شود ، بنابراین هیچگونه پیام تشعشعی نمی‌تواند از جهان ما بآنجهان برسد تا ازآن با خبر شویم و برای هم اظهار وجودی بکنیم .

علم که میرود فلسفه میآید

دراینجا که علم از ادراك ماوراء اینجهان اظهارعجزمیکند وفهم آنرا نمیتواند و بناتوانی خود اقرارمیآورد ، فلسفه پای خویش را پیش میگذارد و جرأت وجسارت آنرا مییابد که قدم دراین میدان بنهد و از راهی غیر از تعقل وتفکر جهان دیگری فرض کند که دارای قوانین و مقررات خاص بخودش باشد و بقدری با دنیای ما فرق داشته باشد که هیچگونه شباهت و ارتباطی بـا جهان ما نداشته باشد ، بطوریکه قوانین و نوامیس ما برای ماورائیها کاملا نامفهوم و قوانین و مقررات آنطرفیها برای اینطرفیها بکلی نامعلوم‌باشد باندازه‌ای که حتی کوچکترین تصور ودورترین توهمیهم برای اینجائیها ازآنچه درآنجا رخ میدهد نیاید .

باری کرهٔ کهنسال زمین میچرخد و بازهم میگردد و روی خود جنبندگانی میپرورد که از شدت تنگ نظری و از کثرت کوتاه بینی قادر نیستند نظرشان را از مشتی خاك و دسته‌ای خاشاك بر گیرند و حتی از چند قدم پیش پایشان فراتر بنگرند تا اینقدر در لجنزار مادیات غوطه نخورند ، همانگونه که باز همین کره خاك روی

خود آزاد مردان پرهمت و بلند نظر مردمی میپرورد که فراخنای جهان و پهنای کیهان را برای جولان خود تنگ وحقیر می‌بینند وپیمودن صد کنطیلیون سال نوری را بسرعت ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه خیلی کند و ناچیز میشمرند، چون از دائره وجود پا بیرون ننهاده و باز بجای اولی خود بر گشته‌اند و غیر ازاین دنیای تنگ و کوچك جائی ندیده‌اند.

قدرت پروردگار

ستایش واقعی و پرستش حقیقی آفریدگار بیچون و چندیرا سزا است که در يك‌جا و در يك محیط و در يك زندان واقعاً تنگ و تاريك کرهٔ خاك آنقدر قدرت بخرج داده که اینهمه اختلاف بیافریند و موجود نامتناهی شبیه بخود را با جانوری حقیر و پست دریکجا گرد آورد و بهردوی آنها صورت بشری بدهد و هردو را بظاهر یکسان از مادر بزایاند، یکسان راهشان ببرد و یکسان بخاکشان بر گرداند.

ولی ایندو موجود که از جهت صورت و بظاهـر یکسانند از جانب سیرت بقدری باهم فرق واختلاف داشته باشند که یکی درکمال آز میگوید چه‌کنیم که بیشتر مال‌گرد آوریم یعنی زیادتر درلجنزار مادیات فروویم، دیگری با نهایت حسرت و نیاز میپرسد :

از کجا آمده‌ایم و بکجا میرویم؟

پایان

عاقل چون بیند که خلاف در میان آمد بجهد و چون صلح دید لنگر بنهد که آنجا سلامت بر کران است و اینجا حلاوت در میان.
(سعدی)

مرتضی - مدرسی چهاردهی

ورقی از تاریخ تصوف و عرفان

وفائی شوشتری گوید

ای عارف نادان و ای سالك هیچ مدان !! گرفتم باعلای این مقام که بازیچه اطفال ومایه فریب جهالست وتوبآن نخواهی رسید، رسیدی !! پس ازرسیدن هم‌مسلك وهم‌طبقه باکفار وفرقه صوفیه خواهی بود !! صاحب این‌جور کشف و کرامات شدن نه مقامی است که بآن ببالی و برفرض محال که نبالی و عجب نورزی از این ورطه خطرناك توچگونه سالم خواهی ماند ؟! باین نکته دقیق توکی خواهی رسید ؟! که حضرت سید ساجدین و امام مخلصین « ع » در برابر خدا عرض می کنند : پروردگارا قرارنده بهره مرا ازرحمت توبچیزی که‌تصدیق کردی برای‌من ازعافیت . پس بدبخت میشوم به‌سبب چیزهائی که دوست دارم « منظور ازاین مناجات‌آن است که کسی که بآرزوهای خود موفق شود بهمان اندازه از خدا دور میشود و سر گرم‌شدن بامور دنیا از پروردگار منصرف و دور می گردد » .

ای بیچاره !! وای از کوی عرفان آواره !! شاید این مستجاب دعوت بودنت ، این خوشی وسلامت وحصول‌آرزو وامانی وعز وجاه ومحبوبیت وقبولیت عامه است که جمله راکرامت وازتأثیروجود مبارکت میدانی ، املاء واستدراج باشد وتوندانی ؟!

در خبر است از حفص بن غیاث از ابی‌عبدالله «ع» که چه بسا مردم که مغرور می‌شوند به‌نعمت‌های خدائی ، از مشغولی به‌نعمتی از نعمت دهنده دور می گردند !! « این احوال مردمی است که از خدا نعمت های بهشتی می‌خواهند ، ازحور و قصور بدین‌سبب ازخدا دور باشند !! بایدبآنان گفت ای‌بیچاره دراین دنیا مشغول به‌نعمت -

های پروردگار ودرآخرت سرگرم به‌نعمت‌های خدا که غیر خدایند !! پس چه‌وقت مطالعه جمال حق وجلال مطلق خواهی کرد !! » .

درمقامی دیگرازآن بزرگوار است که می‌فرماید : بسیاری بتدریج بدرجه‌های متفاضله غیبی می‌رسند به‌سبب‌آنکه مابین آنان ونعمت های الهی پرده افکنده است . « یعنی مشغول به نعمت های خدا نشده و از او برنگشته اند ، بتمام جهت رو بسوی خدا آرند » .

درمقام دیگر ازآن بزرگوار است که می‌فرماید بنده دوستدار خدا ، خدا را می خوانـد می خواهد بهدف خود برسد . ولی پروردگار به فرشته آن کـار امر می کند که نیازآن دوست مرا بانجام رسان ولی‌عجله منما زیرا میل دارم که ناله‌ها، مناجات . نداها ، صدای وی را بشنوم ، اما بنده‌ای که دشمن خداست «خدا» خدا گوید چیزی می‌خواهد ؟! پروردگار به آن فرشته امر می کند که نیازمندی او را برآورید ، عجله‌نمائید !! زیراازندا ، صدای‌آن‌بیزارم !! نمی‌خواهم‌ناله ودرخواست وی را بشنوم ! ! پس مردم تصور کنند که کرامت و بزرگواری آن بنده خداست که درخواستش بزودی بانجام رسید و دعایش مستجاب گشت ! ! وگرنه برای کرامت و بزرگواریش نبود خدا نیازمندی اورا بانجام نمی‌رسانید کار وهدفش را باز میداشت مگر برای دوستانش « بـرای اینکه دشمن خود را خدا بیشتر مبتلا وگرفتار سازد دعایش را زود تر مستجاب می کند و اورا بآرزو های دور و دراز سرگرم می کند تا به سبب گرفتاریش افزایش یابد ! ! بنده خاص خدا آخرت می‌خواهد که نسبت‌بدنیا جاودانی است همیشه برای وی مهیا است که به نتیجهٔ استجابت دعـایش برسد ولی دشمن خدا ازپروردگار دنیا می‌خواهد چون دنیا فانی است ازاین‌جهت خدا تسریع در اجابت می کند که آن عبد منافق به نتیجه دعایش برسد ولی خداوند درهمه حال

قاضی الحاجات ومجیب الدعوات است که ترا مغرور بدارد و از خود دور نگاه دارد پس ای صاحب کرامت در فکر خود باش و بحساب خود رسیدگی کن تا از دشمنان خدا و منافقان نشده باشی و این کرامت ها در باره تو تدریجاً بسوی انحطاط و سقوط نباشد !! .

پس بنص سخن امام «ع» این سرعت اجابت و تأثیر نفس را که مردم در حق تو کرامت می‌شمردند ! ! شاید از بابت همین باشدخداوند می‌فرماید ما بین دعای موسی وهارون وغرق شدن فرعون چهل سال فاصله شد پس به بین غفلت وغرور ومستی‌را که املاء و کرامت و استدراج را معراج می شمارند ملای رومی گوید :

این همه مستی است زاستدراج حق تـا چه مستی هـا دهد معراج حق

تو که باین مقام خواهی رسید و صاحب چنین نفس مقدس خواهی گردید که قبض و بسط اقبال و ادبار عسر و یسر ، مرض و صحت ، عزت و ذلت همه در نزد تو یکسان باشد ! چنانکه حضرت سید سجادوامام عباد «ع» عرض می کند : پروردگارا قرار بده ثنا وستایش مرا نسبت بتو وحمد مرا نسبت بتو درهمه احوال و درهمه وقت حتی هیچ شادمانی برایم رخ ندهد وآنچه بمن ارزانی فرمودی ازدنیا و هیچ اندوهی رخ ندهد و آن چه که مرا بازداشتی از دنیا چه روندگان راه خدا نه از شادی ها شادمان ونه ازغم‌ها اندوهگین گردند .

وباز ازاین بزرگواران است که می فرمایند روزی که دنیا بما اقبال می‌نماید پناه بحق می‌جوئیم ، روزی که دنیا بما ادبار نماید و پشت می کند آن روزرا شکر می کنیم ! ! توکی باینجا خواهی رسید ؟ ! من میدانم کـه لذت این را هرگز نخواهی فهمید ! ! از این جام هرگز نخواهی نوشید ! ! زیرا که حق پرستی دگر و نفس پرستی دگرست ! ! .

پس خدمت جناب آقا هر کجا هست معروض میدارد ، که اگر توخودرا تارك دنیا میدانی و عارف بالله می‌خواهد ؟ ! پس چرا انزوا و سکوت را سرمایه اشتهار و معروفیت خودرا درافطار ساخته‌ای ؟ ! علم شهرت وآقائی درعالم افروخته‌ای ؟ ! .

تو که ولی‌حق هستی وخود را ازاهل الله میشماری ! ! سبب چیست که خودرا درنزد همه کس بغیر ازحق باین صفت معروف میداری ؟ ! .

علت چه چیز است که حدیث شریف : مردان خدا درزیر پرده‌های منند بجز من کسی آنان را نمی شناسد ! ! .

« تا آنجا که مقامات خودشان برخودشان هم پوشیده است ، خدا آنان راآگاه میسازد که شما صاحب این مقامات شده اید ، پروردگار باقید سوگند بآنان گوید : یسن والقرآن الحکیم انك لمن المرسلین : ای‌محمد «ص» بقرآن خودت سوگند که تو ازمرسلین هستی . درحق جناب‌آقا عکس شده است ؟ ! گمانم این است که جناب آقا قرآن‌هم نمی خواند ! یا می‌خواند و نمیداند ! ! که حضرت حق درحق اهل حق می‌فرماید : الذین یمشون علی‌الارض هوناً واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً : یعنی مشی و رفتار وسلوك ایشان در میان مردم چون سایر مردم است ، مردم درحق ایشان جاهل هستند ابداً رعایت ادب وحرمتی ازاینان منظور نمیدارند حضرت امیرمؤمنان و امام مخلصان «ع» در وصف ایشان فرماید : آنان شمارشان اندك است ، ارزش و عظمتشان بسیار است ، بزرگ قدر و منزلت هستند آنان که خلیفه های خدا درزمین می باشند ، راهنمـای دین الهی هستند ، ابراز اشتیاق بدیدارشان مینماید اینان جماعتی هستند که بدام دنیـا سر فرو نیاورند و بدانه عقبی سر در نیارند ! ! نه لباس اساسی دنیا پوشند ونه قدح فرح آخرت نوشند واین دو براهل‌الله حرام‌است ! ! پس‌از این تحقیق دقیق جناب آقا یقیناً خود هم میداند که از این طایفه نیست ! پس ارشاد

جناب‌آقا چیست ؟ ! آن کس که ازوهدایت یافته‌کیست ؟ ! بیا دراین آخر عمر که دوهر حال هستی آخر اوست ترك هوا پرستی کن و اسباب دکان داری را برچین ! ! درمیان بندگان خدا چون سایر مردم خدا برخیز وبه‌نشین ! ! .

چون میثم تمار و رشید هجری و جابر جعفی که یا بقال بودند یا بزاز ، شأن وزی از برای خود مبین ! واین علم واشتهار و معروفیت را بخوابان ! ! یا اگر اهل ارشاد وهدایت بطریق رشاد خود را میدانی و مرد میدانی مانند دانشمندان بزرگ و حکام شریعت مقدس محمدی بیرق دین را برفراز و توسن همت در میدان مجاهدت بتاز وبآوازه شمارا بسوی رستگاری دعوت می‌نمایم خودرا بلندآوازه ساز ، وکاردین وامر حلال و حرام مردم را به پرداز ! ! و خلق را بسوی حق و شریعت نبوی برحق دعوت کن ، خود را پنهان ومخفی مکن ! زیرا که اگر ایشان مخفی باشند حتی تو که جناب آقا هستی امرحلال و حرام و مسائل صلوة و صیامت را از کجا اخذ خواهی نمود ؟ ! یا تابع اهل ضلال باید باشی که میگویند فاعبد ربك حتی یاتیك الیقین که دیگر عبادتی ندارند . . و از قائل لوکشف الغطاءماازددت یقیناً خود را بالا تر میدانند یاآنکه لابدی بتابعیت یکی ازایشان معروف نباشند وخود را مخفی ومستور دارند امر دین ومسلمانی تووجمیع عبادالله معطل خواهند ماند پس روزی باین‌طایفه ازاین بابت ایراد نفرمائی ومعروفیت ایشان را از برای خود حجت ودلیل ننمائی . .

ملای رومی گوید :

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن شیر شیر

عالم ناپرهیز کار کوری مشعله دار : یهتدی به وهو لایهتدی .
(سعدی)

طاهری شهاب

منصف ساروی

سید عبدالرحیم منصف موسوی ساروی فرزند میرمحمد باقر موسوی علی‌آبادی است که بسال ۱۱۹۷ هجری‌قمری درشهر ساری ولادت یافته‌وشاهزاده محمود میرزای قاجار درتذکرهٔ مجمع محمود در بارهٔ او مینویسد جوانیست متوسط الاحوال ، گاهی اوقات را مصروف به‌بستن ابیات عاشقانه مینماید . رضاقلیخان هدایت باوصف آنکه از (تذکرهٔ بدیع الافکار ـ تألیف منصف) در تدوین مجمع الفصحا استفاده کرده نام او را هم مانند سایر شعرای همولایتی و همعصر خویش ثبت ننموده است . نویسنده نخستین بار بوسیله دوست دانشمند آقای احمد گلچین معانی زید افضاله بوجود تذکرهٔ (بدایع الافکار) پی برده و اینك خلاصه شرحی راکه معظم له بخواهش نگارنده دربارهٔ این تذکره ومحتویات آن مرقوم فرموده‌اند نقل مینماید :

بدایع الافکار تألیف منصف ساروی تذکره عمومیت که بخواست محمد کاظم میرزا بن محمد قلی میرزای خسروی پسر فتحعلیشاه بسال ۱۲۳۷ ﻫ در ساری نوشتن آن آغاز گردیده یعنی در همان زمان که پدر شاهزادهٔ مزبور حکومت طبرستان را داشته و در سوم جمادی الاخری سال ۱۲۳۹ ﻫ . پایان یافته است . آغاز آن چنین شروع میشود (ثنائی که ازحد حصر افزون واز حیز تعداد بیرونست ، مخصوص ذات واقف اسرار بیرون و دور نیست که . . . . .) او سپس مینویسد ؛ شاهزادهٔ جوان برای اینکه از مراجعه بدواوین شعرا بی نیاز شود دستور چنین تألیفی را بوی داده است . این تذکره بشش قسمت تقسیم شده که شامل شش نوع از انواع شعر است ۱ ـ قصائد ۲ ـ غزلیات ۳ ـ مثنویات ۴ ـ مقطعات ۵ ـ رباعیات ۶ ـ ترجیعات . ترتیب

تراجم در هرقسمت الفبائیست ، باستثنای شاهزادگان که به ترتیب سن مذکورند و ذکرشان مقدم بر دیگرانست بشرح ذیل : قسمت یکم برگ ۵ با یکی از قصائد فتحعلیشاه شروع میشود وچندین قصیده ازمحمد قلی‌میرزای خسروی دارد ومندرجات الفبائی آن از انوری شروع وبه یوسف امیری ختم میگردد ـ قسمت دوم ، برگ ۸۹ پس از درج بعضی از غزلهای خسروی و دیگر شاهزادگان از اهلی ترشیزی آغاز و به یوسف بیک استاجلو ختم میشود ـ قسمت سوم ، برگ ۱۱۷ مثنویاتست از اهلی شیرازی تا ابوالقاسم هجری ـ قسمت چهارم ، برگ ۱۴۰ مقطعات از انوری تاهمایون اصفهانی ـ قسمت پنجم ، برگ ۱۵۲ رباعیات ازابوالفرج رونی تا یمین الدین طغرائی فریومدی ـ قسمت ششم « برگ ۱۶۳ ترجیعات ازجامی تا هاتف اصفهانی ـ خاتمه از برگ ۱۷۴ تا ۱۷۸ شرح احوال وآثار مؤلف میباشد . نسخه دستنویس مؤلف تذکره مذکوررا (ریو ـ ذیل شمارهٔ ۳۷۸ فهرست خود) معرفی کرده است وجز این نسخه نسخه دیگری ازآن تاکنون شناخته و یافت نشده است .

سید عبدالرحیم منصف غزل را بسیار جانانه و عاشقانه میسرود و نمونهٔ نظمش اینست :

غزل

حوروش دلبرم آید چو بکاشانهٔ ما
غیرت روضهٔ فردوس شود خانهٔ ما

ناصح عاقلم از عشق نصیحت منما
که نصیحت نپذیرد دل دیوانهٔ ما

ماند از لیلی و مجنون اگر افسانه بدهر
حالیا زینت هر بزم شد افسانهٔ ما

چه عجب ناشده گر دوست ز حالم پرسان
چه زیان نامده گر یار بکاشانهٔ ما

پادشاه است و نپرسیده گدا را احوال

آفتابست نتابیده به ویرانهٔ ما

(منصف) آخر ز جفای فلك مینائی

تهی از بادهٔ وصلش شده پیمانهٔ ما

از اوست

بهنگام وداعش اشك از مژگان چنان ریزم

که سیلی در رسد ناگاه و ره برکاروان بندد

شد یار خبردار ز حال من محزون

ای سینه بکش آه که وقت اثر آمد

نیم سوزی سبب دود بود هیزم را

هر که در عشق کشد آه بود خام هنوز

رباعیات

از عمر من آنچه کاهد ای حور نسب

بر عمر تو افزاید و این نیست عجب

ایام من و تو چون شب و روز بود

بر روز فزاید آنچه کاهد از شب

جز علم و عمل که همدم روز جزاست

چون نور مه است عاریت هرچه تراست

بر عاریه دل منه که رسوا گردی

چون ماه هلال گشت انگشت نماست

دل خون شد و دیده اشکبارست هنوز

چشمم رشک ابر بهارست هنوز

عالم همه طوفان سرشکم بگرفت

الا دل من که در کنارست هنوز

دکتر هراند - قوکاسیان

بمناسبت دهمین سال درگذشت

آودیك ایساهاکیان شاعر بزرگ ارمنی (۱۸۷۵-۱۹۵۷)

(شاعری که مظهر روحیات و آرزوهای ملت خویش بوده است)

انتشار ترجمهٔ منظومهٔ ابوالعلاء معری اثر دکتر آوتیك ایساهاکیان شاعر معروف ارمنستان درمجلهٔ ارمغان مورد توجه فضلاء وادباء ارمنی زبان جهان واقع گردید . روزنامه‌هائی که در جهان بزبان ارمنی انتشار می‌یابند از قبیل روزنامه هفتگی صـدای ارمنستان ، روزنامه الیك چاپ طهران و روزنامه‌های ازداك و اسپورك چاپ بیروت پس از ذکر خدمات پنجاه سالـهٔ ارمغان به زبان و ادبیات پارسی اقدام جدید این‌مجله را درمورد شناساندن زبان و ادبیات ارمنی به فارسی زبانان ازطریق انتشار آثار ذیقیمت شعراء و نویسندگان ارمنی زبان ستوده و ازآن به‌نیکی یادکرده‌اند . ما نیزضمن سپاسگزاری ازاین توجه واظهار لطف کوشش خواهیم نمود تا آنجاکه مقدور است ترجمهٔ آثار نویسندگان و شعرای معروف این زبان که علاقه‌مندانی فراوان دارد در ارمغان بچاپ برسد .

ارمغان

آودیك ایساهاکیان استاد سخن و گوینده نامی ربع قرن اخیر تاریخ ادبیات ارمنستان شرقی‌است که پیوسته سرآینده عشق وآرزو ودردها ونامرادیهای ملت‌خویش بوده است .

در سال ۱۸۷۵ در کنار سواحل دریاچه لادگا یعنی شهر الکساندراپل (لنین ـ آکان کنونی) کودکی دیده بجهان گشود که امروز همه از نام وآثارش بااحترام و ستایشی تمام یاد میکنند.

این شاعر عالیقدر ابتدا تحصیلاتش را در مدرسه ملی زادگاهش شروع کرد

ولی هنوز ازشاخ زندگی برگی نچیده بود که بسال ۱۸۸۵ اجباراً جلای وطن کرد وبا دسته‌ئی ازجوانان ارامنه بسوی روسیه رهسپارشد، ودرآنجا مشغول تحصیل گردید پس‌ازآن وارد مدرسهٔ «کیورکیان اجمیازین» گردید ودر محیطی روح‌پرور ذوق و قریحه ادبی خویش را در راه‌آرمانهای ملی‌خویش پرورش داد.

ایساهاکیان ازعنفوان شباب یعنی از دوازده سالگی بنوشتن و سرودن اشعار و نشر عقاید آزادیخواهانه خود پرداخت همین ذوق فطری یعنی عشق و علاقه به ادبیات اورا درسال ۱۸۹۳ برای اولین بار باروپا کشانید و در آنجا وارد دانشگاههای وین و لایپ سیك گردید در اروپا ضمن ادامه تحصیل در مجامع ادبی و مجالس اجتماعی شرکت میکرد . و روز بروز بر تحقیقات و توانائی خود در زمینه علم و ادب میافزود تااینکه پس از سه سال بارمنستان باز گشت وبافراغت بال بفعالیت ادبی پرداخت .

ایساهاکیان چون دارای روحی سر کش و آزادیخواه و قلمی توانا بود تحمل مشقت ها و در بدریهای ملتش از دست حکام و سرداران تزاری برایش مشکل بود . بدینجهت برای گسستن زنجیر هـای ظلم و استبداد ونجات هم میهنانش از زیر یوغ استعمار شروع بفعالیت کرد ولی بعنوان عضو فعال و بـا ایمان انقلابیون علیه روسیه تزاری پس ازچندی دستگیر شد و «در ایروان» زندانی گشت . ولی باز ازپای ننشست ودر زندان نیز بتوسعه افکار و عقاید خود همچنان ادامه داد . تااینکه پس از رهائی از زندان یکی از آثار خود را بنام « ترانه ها و دردها » انتشار داد و توانست جای خود را برای همیشه درقلب هم میهنانش باز کند .

ایساهاکیان چون در اشعار خود بیشتر آرزوها وعواطف ارامنه زجر کشیده و مهجور مانده را منعکس می‌ساخت بعلاوه از آنجائی که اوضاع آشفته و نابسامانیهای ارامنه آنزمان خاطرش را آزرده میساخت هنگامی که در اعماق اندیشه‌ها وتخیلات شاعرانه خود فرومیرفت شعله‌های آتشین ازنهادش زبانه میکشید که اساس و ریشه‌های ستمگران را بباد یغما میداد واز هر گونه اذیت و آزاری پروا نداشت .

در سال ۱۸۹۸ ایساهاکیان مجدداً دستگیر وبه بندر « ادسا » واقع در ساحل شمال غربی دریای‌سیاه تبعید ومحبوس گشت‌ولی پس‌ازآنکه یکسال ازآن دوران سیاه

که مرتباً روح وجسم‌شاعر را رنج‌میداد ـ گذشت‌درسال ۱۸۹۹ بارمنستان باز گشت .

این شاعر بزرگ ونویسنده پرکار که مدت بیش ازنیم‌قرن زندگی ادبی اوطول کشید پس ازتحمل‌آنهمه عذاب ورنج و گذراندن دوران پرمشقت اسارت تنها بخاطر شور و احساسات مقدسی که پیوسته او را در ارتفاعات معنوی سوق میداد در سال ۱۹۰۰ بار دیگر باروپا سفر کرد و دردانشگاه « مونیخ » دررشته علوم فلسفه وادبیات بتحصیل پرداخت .

ایساهاکیان مسافرتهای دیگر نیز دررزمینه تحقیقات وسیر وسیاحات‌بکشور ـ های مختلف کرد از جمله در سالهای ۱۹۰۱ و ۱۹۰۳ و ۱۹۰۸ بکشور های وین ـ باکو ـ پاریس رهسپار شد که از این مسافرتها یکدنیا شهرت . تجربه . نیکنامی و فداکاری بود که همه را برای هم میهنانش بعنوان هدیه بارمغان آورد .

در سال ۱۹۰۸ هنگامیکه برای دومین‌بار پس از تجدید نظر کلی دو مجموعه اشعار « ترانه‌ها و دردها » آنهارا بطبع رسانید همراه با عده‌ای از متفکرین برجسته ارامنه دستگیر شد وباز سالی دیگر ازعمر شاعر در گوشه زندانهای تفلیس دستخوش ناآرامی وتفکرات آزادمنشانه‌اش گردید و پس‌ازششماه بارمنستان باز گشت ویکی از شاهکار های نفیس و ارزنده اش راکه باید گفت بیشتر شهرتش مرهون آن است بنام منظومه « ابوالعلاء » باهل علم و ادب عرضه داشت . این منظومه بزبانهای گرجی ـ آلمانی . انگلیسی ـ آذربایجانی ـ اسپانیایی ـ چکسلواکی ـ عربی وفارسی ترجمه گردیده است وبدین ترتیب شهرت این‌شاعر گرانمایه را روز افزون گردانیده است .

شاعرآنرا درسال ۱۹۰۹ بلافاصله پس‌ازرهائی ازمحبس سروده است . علی‌رغم آنچه که مشهود است وی اززندگی خانوادگی وزناشوئی خویش نارضایتی وناراحتی نداشته است بلکه اوضاع آشفته ودگرگون ارامنه آنزمان‌شاعرملی راکه خونی‌پاك

و گـرم در تن داشت آرام و ساکت نمیگذاشت بهمین جهت از قلم شاعر انساندوست عقاید وافکار بد بینانه‌ئی چون منظومه ابوالعلای معری تراوش میکند .

« ای کاروان سر بلند . بسوی بادیه وحشی و سوزان پیش بران و در زیر آن صخره‌های زرد وسوخته اطراق کن .

بگذار خیمه‌ام را برسر آشیانه مار و کژدم برافرازم . آنجا هزاربار ایمن‌ترم تا آنکه نزد ابناء ریا کار و خندان باشم » . عامل دیگری که درسرودن این منظومه جاویدان نقش مهمی داشته است روحیه افسرده واحساسات اندوهبار وی بوده است . این نکته در اغلب آثار ظریف وزیبای وی مشهود است چنانکه «نیکال اقبالیان» که که ازمنقدین ومحققین ارمنی وازدوستان شاعر است میگویددرمدرسه « گیور کیان - اجمیازین » شبها بارها بمامیگفت .

« برویم اختران آسمان را بنگریم و محزون شویم » و خلاصه در نهادش طبع توانا ولطافت ذوق واستعداد و افسردگی ذاتی ووضع نابسامان ملتش بهم درآمیخته و زنجیری ازمروارید سخن بافته ومنظومه ابوالعلای معری‌را که از گنجینه‌های پر گهر ادبیات ارمنی‌ست بوجود آورده است .

ایساهاکیان درسال ۱۹۱۱ مجدداً باروپا سفر کرد ودر کشور های مختلف آنجا بمطالعه و سیاحت پرداخت ودرسال ۱۹۲۶ بارمنستان باز گشت و تا سال ۱۹۳۰ در آنجا اقامت گزید . آنگاه برای‌آخرین بار باروپا مسافرت کرد ودرسال ۱۹۳۶ برای همیشه بارمنستان باز گشت .

سراسر عمر آودیك ایساهاکیان بکشمکشها وآوارگیها گذشت وشیرین ترین و لذت بخش ترین سالهای عمرش را در سلولهـای زندان باسارت وتبعید و دربدری گذرانید ولی عجب آنکه بیشتر شهرت خود را در همین دوران بدست آورد . وآثار

نفیسش را درهمین ایام سرود .

اینك نمونه ئی از ترانه هایش که حاوی شرح ایام دربدری وآوارگی خود و ملتش بوده است دراینجا آورده میشود .

سریر دردمن رؤیا نداری بهر جا پا گذاری جا نداری

کنی درهرکجاسیر وسیاحت در آغوش کسی مأوا نداری

این شاعر آشفته حال وحساس با قدرت طبع ولطافت ذوقی که دارا بود چنان احساسات و شجاعتی ازخود نشان داد که زبانزد خاص و عام گشت و آنقدر بربالهای لطیف ومحکم اندیشه‌های مردم اوج گرفت که بلقب « وارپت » (درزبان ارمنی یعنی استاد) مفتخر گردید وتوانست بارها بریاست انجمن های ادبی ارمنستان برسد .

اما مقایسه زندگی اروپائی با وضع رقت بار هم میهنان خود حس وطنخواهیش را پی درپی بهیجان در میآورد طبع توانایش را آتشبار و روح عاصیش را سرشار از طوفان خشم ونفرت میساخت دراین زمینه دریکی ازاشعارش سخن گفته است .

ازز بده ترین ترانه هایش عبارتند از :

ترانه‌های «آلاگیاز» « بینگیول » « ماچکال » « قلب مادر » « فرزند غریب » « یاری که دوست میداشتم‌بردند »« چشمان سیاه » « ابرهای سیاه » « ترانه های‌عاشق دوره گرد » و ده‌ها ترانه دیگر که هر کدام بنوبهٔ خود حاکی از یك دنیا لطافت و جذبه وسرشار ازهیجان واحساسات مقدس ودوست‌داشتنی است که روح هرخواننده‌ای ازخواندن‌آن محظوظ ودرعین‌حال متأثر میگردد تاآنجائی که بی اختیار عنان صبر و شکیبائی را از دست میدهد و بروان پر فتوح این شاعر میهن دوست و ملت نواز دور میفرستد .

ایساهاکیان درزمینه نثر وداستانسرائی نیز مهارتی عجیب داشته است وباتبحر

و چیره دستی خاصی از اوضاع و احوال ملت خـود الهام گرفته و آثاری بصورت نثر شاعرانه برشته تحریر درآورده است . داستان « مهر ساسونی » که درآن ایساهاکیان وضع نابسامان ارمنستان را پس از ششصد سال دوران اسارت وبردگی که باستقلال و آزادی منتهی شده است بطور شیدائی درقالب الفاظ وکلماتی موزون ریخته ودر پیش چشم خواننده مجسم میسازد . نویسنده دراین داستان پس ازآنکه برؤیاها وآرمانهای خود میرسد ازتهور و شجاعت سلحشوران ودلاوران ارمنی الهام گرفته وشیپورآزادی واستقلال ارمنستان وپیروزی ملت نجیب ارمنی را بصدا درمیآورد .

ایساهاکیان مطابق فهم عموم وگاهی با زبانی عامیانه سخن‌میگوید در دیوانش کلمات مصطلح عامیانه ارمنی وتعداد زیادی ازکلمات فارسی بچشم میخورد . اشعاری درستایش از سخنسرایان ایرانی چون سعدی ـ حافظ و خیام سروده است . تألیفاتی دیگر ازاین شاعر وارسته دردست است بنام «لی لیت» «چپق شکیبائی » « آنها پرچم ندارند » خاطرات ضرب المثل ها . خطابه ها که هرکدام از این آثـار گرانبها و ذیقیمت چندین مرتبه بچاپ رسیده است . وبعضی ازآنها نیز بزبانهای مختلف ترجمه وشهرت جهانی یافته‌است . آثاردیگری که نیز ازاوباقی است ؛ یك‌سلسلهٔ ترجمه‌هائی است ازشعرا و نویسندگان آلمانی . روسی . گرجی . تعداد زیادی ازآثار و تألیفات گرانبهای این شاعر بزبانهای مختلف جهان ترجمه شده است .

آودیك ایساهاکیان درزمان‌حیاتش بارها باخذ نشانهای گوناگون نائل شد و چنان محبوب القلوب گردیدکه در سـال ۱۹۶۵ مجسمه او را در ارمنستان بر سر چهارراهی بنام خود او با شوکتی بس عظیم سرپا کردند . خانه مسکونی ویرا اخیراً درشهر ایروان بطرزی خاص از طـرف سازمان ادبی و هنری ارمنستان بهمان سبك شاعرانه وی محفوظ نگاهمیدارند . این خانه چنان ترتیب یافته که هر کس بمجرد

ورود بآنجا میتواند درست روح زنده کنونی وسبك تمکین گذشته اورا درزمان حیات به‌بیند و با تماشای آن چنان مبهوت میشود که می‌انگارد که گویا هنوز نمرده است .

مدفنش زیارتگاه اهل دل ومسکنش قبله‌گاه ادب دوستان و صاحبنظرانست .

این‌مرد بزرگ که مظهر انقلاب ونمونه فضیلت وشرافت بود درسال ۱۹۳۶ که آخرین بازگشت اوبآغوش مام وطن بشمار میرود بخاطر وطن دوستی فصل نوینی در دفترآثار خود باز کرد . و بساختن وپرداختن با سبك جدید مشغول گشت . وی بقیه عمر خود را خشنود و شادمان بیـاد عشقهای سوزان گذشته بسرودن اشعار دلکش و مردم پسند درخاك میهنش گذارند .

تناسبات لفظی و تشبیهات بدیع ومضامین بکر و شیدا که دراینهنگام بکار برده است بکلامش یکنوع شادابی و زیبائی خاصی بخشیده است و آنها را نشاط افزا و دلچسب میگرداند .

قوافی روان و آهنگ های موزون و روح پرور دراشعار وی قلب شنونده و خواننده را به اهتزاز درمیآورد و جبران لقبی را که بنام « آوازه خوان دوره گرد » باو داده بودند مینماید .

اشعارش گذشته ازتهییج غرور ملی تأثیرات عمیق ونیکوئی در ارامنه خارج از وطن ودور افتاده بجای میگذارد که بخاطرآن میتوان «باو سلطان قلبها» نیز نام‌داد .

روش و سبك بدیع ایساها کیان را درنظم و نثر گویندگـان و نویسندگان زبردست ومعروف معاصر ارمنی اقتفا کرده‌اند . وبتقلید ازاو باذوق وحالتی بسیارزیبا بخصوص در زمینهٔ « آوازهای دوره گرد » اشعار متعددی سروده اند .

آودیك ایساها کیان پس‌از گذشتن هشتاد ودو بهار از عمرش موقعیکه آفتاب یکی از روز های پائیز سال ۱۹۵۷ طلوع میکرد برای همیشه از این جهـان رخت

بربست و مرغ روحش همگام با پرندگان سبکبال بهشتی بسوی آسمانها درماوراء عالم بشریت در دنیائی خالی ازماجراها وپلیدیها پرواز کرد وآن اختر تابناك آسمان شعر وادب تـا ابد غروب کرد و با مرگ خود یکعالم غـم و اندوه برای ادب دوستان و جامعه ارامنه باقی گذاشت .

مردم ازشهرها ودهات ارمنستان سواره و پیاده میآمدند تا در زیر باران جنازه « وارپت » را بردوش خود مشایعت کنند .

ایساهاکیان نام و آثارش هرکدام بمثابه گوهری است کـه برای همیشه در آسمان ادبیات میدرخشد .

منابع زبان ارمنی که درتنظیم این مقاله ازآنها استفاده شده است .

۱ ـ مقالهٔئی تحت عنوان «شاعر بزرگ ارمنی» بقلم آرمن دنویان بیروت ۱۹۶۶ .

۲ ـ مقدمه کتاب « ترانه های سلحشور » نوشته آرمن دنویان ۱۹۶۰ .

۳ ـ کتاب زندگی وآثار ایساهاکیان .

نوشته هوانس قانالانیان چاپ ایروان ۱۹۵۵

ارادت بیچون یکی را از تخت شاهی فرود آرد و دیگری را در شکم ماهی نیکو دارد هردو کمال حکمت اوست .

(سعدی)

حسین ـ محمد زادهٔ صدیق
تبریز

محمد باقر خلخالی

سرآغاز :

مثنوی مولوی از همان آغاز نگارش و انتشار ، آنچنان جای خود را میان متون گوناگون باز کرد که مفهوم این واژه را تحت‌الشعاع خود قرارداد . کمااینکه هم اکنون در ادبیات پارسی از کلمه‌ی مثنوی ، دومعنی خواست است : نخست مثنوی به چنان شعری گویند که در هر بیت قافیه‌ی هردو لنگه یکی باشد و دیگر درمفهوم ویژه‌ی کتاب بزرگی که «حسامی نامه» و «نی‌نامه» اش نیزخوانند بکار میرود :

گشت از جذب تو چون علامه‌ای در جهان گردان «حسامی‌نامه» ای

مثنوی از کهنترین و رایجترین نوع شعر در ادبیات پارسی است که اکثرآثار سخنوران بزرگ درآن قالب پرداخته شده است . قالب مثنوی مطالب و داستانهای حماسی ، رزمی ، بزمی ، اخلاقی ، مذهبی ، عرفانی وجزاینها را به‌نیکویی و گشادی دامن گشوده‌است . تنها برای پنج گنج نظامی بیش‌ازسیصد منظومه و کتاب گوناگون داریم که به تقلید آن ساخته شده‌اند .

مثنوی مولوی نیزازاین موفقیت بی‌نصیب نبوده‌است . فقط شروح و گزارشهای آن از «جواهرالاسرار وزواهرالانوار» و «کنوزالحقایق و رموزالدقایق» کمال‌الدین حسین خوارزمی (م ۸۶۰) گرفته تا شرحها و گزارشهای عصرحاضر بالغ برصد کتاب مختلف بزبانهای تازی ، پارسی ، ترکی و زبانهای اروپائی است .

از شرحهای معروف ترکی شرح ملاسودی (م ۱۰۰۰) و شرح ملا شمعی

(م پس از ۱۰۰۰) در شش جلد را میتوان نام برد (کشف‌الظنون) .

واز جمله منظومه‌هایی که به پیروی این کتاب سترگ درزبان ترکی ولهجه‌ی آذریش پرداخته شده ، مثنویی است بنام «ثعلبیه» از محمد باقر قارا بولاغی خلخالی ازعرفا وفضلای دوران ناصرالدین شاه قاجار که تا کنون ـ تا آنجا که اطلاع داریم ـ شرحی درباره‌اش نگاشته نشده است .

اینکه مثنوی از کی و کجا در زبان ترکی و آذربایجانی رایـج شده و تنها آوردن فهرست مهمترین‌آنها ، خود بحثی جداگانه ومفصل میخواهد که این مختصر عهده‌دار آن نیست . همین اندازه گوییم که تقریباً همه‌ی شاعران ترکی زبان مثنوی یا مثنوی‌هایی درازو کوتاه دارند و «ثعلبیه» یکی ازاین مثنویهاست و چنانکه بیاید تأثیرعمیق دواثرمهم ادب وعرفان‌پارسی یعنی مثنوی جلال‌الدین محمدبن شیخ بهاء۔ الدین مولوی‌رومی و گلشن‌راز شیخ محمودبن امین‌الدین عبدالکریم‌بن یحیی‌شبستری درآن مشهود وملموس است ومنبع عظیمی است درمطالعه‌ی تاریخ اجتماعی واخلاقی عصر سراینده‌ی آن و محتوی نکات و مسائل فراوان عرفانی وادبی .

مآخذ اطلاعات ما درباره‌ی خلخالی :

درباره‌ی محمدباقر قارا بولاغی خلخالی سراینده و پردازنده‌ی مثنوی ثعلبیه ، ظاهراً اکثر زندگی گزاران وتذکره نویسان و فهرست نگارانی کـه پس از وی آمده‌اند ، چیزی ننوشته‌اند و از حالش ناآگاه بوده‌اند و اورا نمی‌شناخته‌اند و یـا نخواسته‌اند درکتابشان نام وی هم بیاید . وتنها در دوجای اشاره‌ای بدو یافته‌ایم که اینك میآوریم :

۱ـ نگارنده‌ی ریحانة الادب (ج۱ ص ۴۰۵) درباره‌ی وی گوید : بنابنوشته‌ی خواهرزاده‌اش میرزا ابراهیم توکلی ، در جوانی شاگردی ملاعلی زنجانی نویسنده‌ی

معدن‌الاسرار را داشت . وپس از اندوختن دانش ، درخلخال به شغل قضاوت روزگار گذاشت . و سایه‌ی نوازش فرمانروایان وحکام ناصرالدین شاه قاجار را برسرداشت. و دانشپژوهان گرمرود ، خمسه و خلخال از دانش وی بهره می‌جستند وگرامیش میداشتند . سپس گوید : « طبع شعری روان هم داشته و بهردو زبان پارسی و ترکی اشعار نغز و طرفه میگفته ، وکتاب ثعلبیه‌ی مشهور که بزبان ترکی و بارها درتبریز و اسلامبول چاپ شده ، از آثار قلمی اوست . » و پس از اینکه بدیهه گویی وی را می‌ستاید ، می گوید که در همه‌ی هنرهای شعری دستی توانا داشت . دوبیت پارسی نیز بدین گونه از او میآورد :

« واز رباعیات (؟) اوست که بحسب درخواست برادر ویکی از تلامذه‌ی خود چهار جنس متباین را درآن جمع کرده است :

ای سوار اسب عزت ، جام عیشت نوش باد

در بساط گربه‌ی قهرت عدو چون موش باد

دشمنانت همچو زردك دائماً گردد نگون

دوستانت‌همچوسنجد، رخت قرمز پوش‌بادا»

در پایان گوید که روز شنبه چهاردهم شوال ۱۳۱۶ بمرد .

۲ـ پیش ازمدرس هم در گذشته محمدعلی تربیت در «دانشمندان آذربایجان» یادی ازو کرده گوید که تا سال ۱۳۱۰ قمری زنده بود ، ثعلبیه‌اش نامبردار است .

درفهرست عظیم خانبابا مشار هم (ج۲ ذیل باقر) فقط نام وی و کتابش ثعلبیه آمده است . و مستقیماً ندانستیم که آیا صاحب «الذریعه» هم مانند فراهم آورنده‌ی « فرهنگ سخنوران » نام اورا از قلم انداخته است یا آنکه قول تربیت و مدرس را یاد نموده ؟

بدینگونه می‌بینیم نخستین جایی که نام محمدباقرخلخالی آمده ، «دانشمندان آذربایجان» است . و اطلاعات مبسوط را مدرس دراختیار عالم ادب گذاشته است .

ملاعلی زنجانی استاد خلخالی :

چنانکه رفت نخست بار از شیخ علی مدرس صاحب ریحانة‌الادب شنیدیم که ملاعلی صاحب معدن الاسرار استاد وی بود . او همان ملاعلی بن ملا گل محمد بن علیمحمد قارپوز آبادی زنجانی قزوینی است که بسال ۱۲۰۹ ق . درقزوین بزاد ودر همانجا به تحصیلات مقدماتی پرداخت وسپس باصفهان رفت وپس‌از پانزده سال اقامت و تحصیل درآنجا با اخذ اجازه‌ی اجتهاد بقزوین باز گشت . در علومی که در عصرش با ارزش بحساب میآمد ، استاد بود . نظام الفوائد فی شرح القواعد علامه‌ی حلی را بزبان تازی نوشت .

از آثار دیگرش صیغ العقود است که چندین بار چاپ شده است و دیگر معدن‌الاسرار سابق‌الذکر درمواعظ و مراثی که بروایت ریحانة‌الادب (ج۲ ص ۱۳۲) یك جلد آن در حیات خود مؤلف مفقود شده است . و آنرا از شیخ محمد صادق بن ملاعلی قارپوز آبادی فرزند صاحب ترجمه نیز دانند (ر ك . المآثروالاثار ص۱۴۳، فهرست مشاهیر علماء زنجان ص ۸۲ ، فهرست خانبابا مشار ذیل حرف ع .)

«ملا گل میرزا» ـ چنانکه بیاید ـ یکی‌از راویانی است که محمد باقرخلخالی در کتاب ثعلبیه از زبان وی برخی داستانها می‌سراید . ظن قوی میرود که وی همان ملاعلی بن ملا گل محمد بن علیمحمد قارپوز آبادی جای گفتگو باشد که در سال ۱۲۹۰ ق . بزنجان درگذشت اما اینکه آیا خلخالی محضر پدر این ملاعلی را هم دیده ، و او کی و چکاره بوده است ، خود محتاج پژوهشهای علیحده‌ایست .

زاد و مرگ و زادگاه خلخالی :

چنانکه گذشت ، اطلاعات ما درباره‌ی محمد باقر خلخالی ، غیراز یکی دو

مأخذ یاد شده ، منحصر است به تنها اثر موجودش ثعلبیه . در بررسی این کتاب در بارهٔ زندگانی و خصوصیات اخلاقی وی بنکات جالب توجهی برخواهیم خورد .

لکن پیش از هرچیز روشن کردن زمان حیاتش بایسته است . نوشتهٔ مدرس را از قول یکی از خویشان شخص جای گفتگو آوردیم که گفته بود بسال ۱۳۱۶ ق . وفات کرد .

در این تاریخ از مرگ استادش ملاعلی ۲۶ سال تمام میگذشته است . ملاعلی درآن‌سال یعنی ۱۲۹۰ ق . (سال وفاتش) ، نزدیك بیست‌واندی سال بود که درزنجان اقامت داشت یعنی دو سال پس از ۱۲۶۵ (سال مسافرتش بکربلا در واقعهٔ بابیه) که به وطن‌خود برگشته تاسال مرگش مقیم بوده است . وبتدریس وتدرس میپرداخته و حتی بسال ۱۲۸۴ ق . مدرسه ومسجد بزرگی جهت این‌کار درآنجا بنا نهاده بوده است (رجوع شود به مآخذ یاد شده در بالا .) دور نیست که محمد باقر خلخالی در میان این سالها یعنی پس‌از ۱۲۶۵ (ونه قبل ازآن) بزنجان آمده وتلمذ جسته باشد.

در صورت صحت این حدس وی می‌باید در حدود تاریخ فوق در عین جوانی بوده باشد و اگر اورا در این تاریخ ۲۵ ساله فرض کنیم سال ولادتش ۱۲۵۰ ق . خواهد بود .

بدینگونه توان گفت که وی در حدود اواخر نیمهٔ اول سدهٔ سیزدهم یعنی حدود سال ۱۲۵۰ ق . بدنیا آمده وبسال ۱۳۱۶ ق . یعنی سه سال پس از کشته شدن ناصرالدین شاه مرده است .

زادگاهش هم بتصریح خودش منطقهٔ «خلخال» و بنا بمعروف «قارابولاق» از آبادیهای آنجا بوده است .

خلخال یا بدانگونه که امروزش «هروآباد» خوانند ، درمغرب کوههای طالش

و میان شهرستانهای اردبیل ، زنجان ، سراب و میانه قرار گرفته است . زمستانهای سخت و تابستانهای معتدل دارد . دارای راههای سخت و صعب‌العبور است که قسمت اعظمی از سال را بسته است و مردم حتی با اسب وقاطر هم قادر به راه‌پیمائی نیستند. زبان تودهٔ مردم ترکی آذربایجانی است و اکثراً تابع مذهب شیعی هستند .

رودخانه و جویبارهای فراوانی هم دراین منطقه وجود دارد که مهمترین آنها رودخانهٔ «قیزیل ئوزن» است که در قسمت خاوری شهرستان میانه رو به جریان است که پس از مشروب ساختن مناطق خلخال بسوی شهرستان زنجان ورشت سرازیر شده ، بدریای خزر میریزد . آب این رودخانه در فصل بهار رو بتزایـد میگذارد بطوریکه مردم بعلت فقدان وسایل قادر بعبور از آن نمیشوند . از رودخانه‌های دیگر شاهرود و کیوی هستند که پس از مشروب ساختن آبادیها به قیزیل ئوزن می‌پیوندند.

منطقهٔ هروآباد یا خلخال ، باستثنای راه متوسط میانه ـ هروآباد ، فاقد راه شوسه می باشد ، اهالی بیشتر باموركله داری می پردازند : شال خلخال که از پشم گوسفندان همین ناحیه بافته میشود ، معروف است . (اطلاعات مربوط به خلخال را از : جغرافیای نظامی آذربایجان خاوری ص ۱۱۳ ـ ۱۰۳ ، فرهنگ جغرافیایی ایران ج۴ ، ۱۳۳۰ و جغرافیای کشاورزی ایران ص ۲۱۸ برداشتیم .)

دربارهٔ وضع اجتماعی واخلاقی خلخال دردوران محمد باقر خلخالی ، اطلاعات سودمندی را در کتاب ثعلبیه خواهیم یافت .

آثار خلخالی :

ازفحوای کلام ریحانة الادب معلوم میشود که خلخالی از علماء وفضلای معروف و شناختهٔ زمان خود و مورد توجه حکام و فرمانروایان و گماشتگان ناصرالدین شاه بوده است . و در اطراف و اکناف ولایات شهرت داشته است . و همچنانکه فضلا و عرفای خراسان مانند حسین بن عالم ابوالحسن امیر حسینی هروی مجموعهٔ سئوالاتی

به پیشگاه شیخ محمود شبستری میفرستادند و استدعای حل مشکلات علمی وعرفانی میکردند ، مقلد وی خلخالی مورد بحث نیز تابدان پایه ازفضل ودانش رسیده بود که سخنوران وعالمان وعارفان ولایات خمسه ، گرمرود وخلخال از دانشش بهره جویند وعزیزش دارند .

همگام با این دانش وشغل سنگین قضاوت «طبع شعری روانهم داشته وبهردو زبان پارسی وترکی اشعار نغز وطرفه می گفته . . . »

قباد طوفانی خلخالی نیز در ترجمهٔ ثعلبیه بزبان فارسیبهمین نکته اشاره کرده گوید که او چندین داستان ترکی نوشته است .

لکن ما جز ازثعلبیه ودوبیت پارسی مذکور دربالا چیزی ازاو بدست نیاوردیم واین بسته به پژوهشهای آینده است . وبه کشف باقی آثار وی امید باید بست .

« معرفی کتاب ثعلبیه و بررسی آن ، در شمارهٔ آینده »

---

* ترجمهٔ کتاب مورد بحث بسال ۱۳۳۹ بدست وی بنام (روباه نامه) بیرون داده شده . وخود دیباچه‌ای در ۲۱ بیت وخاتمه‌ای در ۲۷ بیت بدان افزوده است . چند بیت دیباچه را اینجا میآوریم :

« . . . همی خواندم کتاب ثعلبیه　　چـه نیکو ماجرا ، شیرین قضیه

محمد بـاقری از اهل خلخال ،　　ادیب و شاعر ودرویش خوشحال ،

نوشتی این حکایت ، کرده گلکار　　زمان ـناصر الدین شاه قاجار

زبان مـادری را مـی پسندی !　　نوشتی داستـان ترك چندی !

دلم خواهد همه خوانند او را !　　وجودش کیمیا دانند او را ! ... »

سپس می گوید که اگر دارایی داشت ، همهٔ برگهای ثعلبیه را بزر می‌نوشت ، لکن جزاینکه زبان آنرا برگرداند وبفارسی روایت کند ، کاری از دستش ساخته نیست . آنهم چه فارسی یی ! از همین چند بیت دیباچه برمیآیدکـه ترجمهٔ وی چگونه ره آوردی باید باشد وبزودی ازآن سخن خواهیم گفت .

محمد حسین ـ تسبیحی

سید و سرور محمد نور جان
مهتر و بهتر شفیع مجرمان
(مولوی)

سید

درجلسه یی باتنی چند ازدوستان نشسته بودیم وسخن ازادب وشعر ونثرپارسی می راندیم . مجلس گرم و بیان و گفتار آنان گیرا و شیوا بود . گاه گاهی به زبـان یاران الفاظی مأنوس ومهجور می رفت که توضیح‌وتفسیر هریك ازآنها لازم می‌نمود . ازالفاظ مهجور بگذریم که نیازمند بحث وتدقیق وتحقیق وجست وجوی بسیار است ! واما ازالفاظ مأنوس که آن هم تجسس وتفحص لازم دارد یکی لفظ «سید» بود ! لغت اخیر به زبان یکی از دوستان جاری و دوستی دیگر تاریخچه و مبدأ و منشأ آن را خواستار گردید و گفت :

هرچند به نظر می رسد که این کلمه معنی و مفهوم و نتیجه اش درجملات و عبارات و طرز استعمالش در میان عوام و خواص معلوم و مشهود باشد . اما تاکنون درجایی ویا در کتابی ودفتری دیده نشده که بالاستقلال ازآن بحثی شده باشد و موارد استعمال و معانی گوناگون و مفاهیم متأخر و متقدم آن روشن و واضح گشته باشد ، بدان جهت هرگاه بتوان طرق به استخدام گرفتن آن را در قـدیم و جدید شناساند بی‌شك نوعی اقناع ادبی وخرسندی روحی نصیب ماخواهد گردید، حال این گوی واین میدان !

بنده درآن میان داوطلب شدم و اظهار تمایل نمودم که باجست وجو وتأمل و

تفحص در کتب قدماء وفرهنگ های لغت تا آنجا که قدرت دید وامکان تحقیق وسعت دهد تاریخچه و معنی و مفهوم و موارد استعمال آن را در ادب پارسی نشان دهم ، امید وارم آنچه در ذیل آورده می‌شود جویندگان را در نیل به این مقصود و منظور کمك ویاری کرده باشد ، که همین مرابس ! .

نخستین منبع دربارهٔ لفظ «سید» مصحف عزیز و قرآن کریم است . لفظ «سید» دو بار در کتاب مبین آمده : یکی در سورهٔ آل عمران آیهٔ ۳۹ و دیگر در سورهٔ یوسف آیهٔ ۲۵ .

در کتاب وجوه قرآن (صفحهٔ ۱۴۱) تصنیف ابوالفضل حبیش بن ابراهیم تفلیسی مؤلف به سال ۵۵۸ هجری به سعی و اهتمام آقای دکتر مهدی محقق استاد دانشگاه چنین آمده :

سید ـ بدان که سید در قرآن بر دو وجه باشد : وجه نخستین . سید به معنی مهتر بود ! چنان که خدای در سورهٔ آل عمران (آیهٔ ۳۹) گفت : « وسیداً وحصوراً ونبیاً من الصالحین » یعنی : السید بعینه .

ووجه‌دوم: سید به‌معنی شوهر بود ، چنان که درسورهٔ یوسف (آیهٔ ۲۵) گفت: « وألفیا سیدها لدی الباب » یعنی : بعلها .]

در جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار تألیف ابوالفضل رشید الدین المیبدی مؤلف درسال ۵۲۰ هجری به سعی واهتمام‌آقای علی‌اصغرحکمت استاد ممتازدانشگاه چنین آمده :

(.... « مصدقاً بکلمة من‌الله وسیداً » در نعت یحیی(ع) می گوید : بارخدای مهتری است کریم تر خدای عز و جل ـ گفته اند : که سه چیز شرط سیادت است : علم و حلم و تقوی ! تااین سه خصلت به هم نیایند ، در یك شخص ، استحقاق سیادت

مراورا ثابت نشود . وقیل :

السید ـ ألسائس لسواد الناس أی معظمهم ولهذا یقال : سید العبد ولا یقال سید الثوب . . . .]

این دوشاهد به ما نشان می دهد که لفظ سید لغةً به معنی : « مهتر و بزرگ و شوهر » است . چنان که در کتب لغت علاوه برأین معانی ، معانی دیگر برای آن آورده شده است . در فرهنگ نفیسی تألیف مرحوم دکتر علی اکبر نفیسی (ناظم ـ الاطباء) پدر استاد فقید سعید نفیسی چنین آمده :

« سید Sayyed اسم عربی : مولا و رئیس و بزرگ وآقا وآغا . و شریف ـ ترین و کریم ترین مردم ، و لقب اولاد امجاد آن حضرت ـ صلی الله علیه وآله ـ که از نسل فاطمه سلام‌الله علیها باشند ، و کریم و سخی ، ودانا وفاضل وحکیم وحلیم ، و بن‌پیر ! وجمع آن : سادة وسیائد وجمع الجمع آن : سادات .

وقیل یطلق السید والسیدة علی الموالی لشرفهم علی الخدم وان لم یکن لهم‌فی قومهم شرف ، فقیل سیدالعبد للذکر و سیدته للأنثی ، و زوج المرأة یسمی سیدها و السید ایضاً ما افترضت طاعته .

حدیث عایشة ـ رضی الله عنها ـ : قال کنت عند النبی ـ صلی‌الله علیه وآله ـ فاقبل علی بن ابی‌طالب (ع) فقال : صه‌هذا سید العرب . فقلت : یارسول الله ، ألست سید العرب ؟

فقال : أنا سید ولد آدم وعلی سید العرب . قلت : وما السید ؟

قال : من افترضت طاعته کما افترضت طاعتی . و همچنین : سید القوم ، سید ـ الابرار ، سید الانام « سید الافاق » سید الانبیاء ، سید المرسلین و سید البشر همه از القاب آن حضرت (ص) می باشد .

سیدة Sayyedat مؤنث سید ، و سید المخدرات از القاب زنان پادشاهان وامرای بزرگ می‌باشد، وسیدة نساء العالمین لقب‌حضرت فاطمه ـ سلام‌الله علیها است.»

جمع «سید» را درلغت نامهٔ کبیر مرحوم علی‌اکبر دهخدا این‌گونه‌آورده‌اند:

«سادات : جمع سادت (سادة) است که در اصل سیدة بود ، جمع تکسیر سائد ؛ و سائد بر وزن فاعل به معنی سید است . پس سادات جمع الجمع سائد باشد نه جمع سید . لغة یعنی : مهتران .

که سادات جمع جوانان جنت نبی گفت : هستند شبیر و شبر

(دیوان ناصر خسرو ، ص ۱۵۰)

واسامی ملوك عصر وسادات زمان به نظم رائع و شعر شائع این جماعت (یعنی شاعران باقی است .

(چهار مقالهٔ نظامی عروضی ـ مصحح دکتر معین ص ۵۱)

در نزد عارفان وصوفیان و سالکان طریق الی الله هرگاه از « سید » نامی برده شود بیشتر منظورشان خواجهٔ لولاك حضرت محمد « ص » می باشد چنانکه درتفسیر بزرگ کشف الاسرار و عدة الابرار و در مرصاد العبـاد من المبدأ الی المعاد شیخ نجم الدین رازی ودر تمهیدات عین القضاة همدانی و در عبهر العاشقین شیخ روز بهان بقلی شیرازی ودر الانسان الکامل عزیز الدین نسفی وامثال اینها ، هرجا لفظ « سید » را به کار می برند اشاره به پیامبر اسلام است ، و پس ازاین اگر آن را در استخدام درآورند بیشتر در آغاز نـام پیران طریقت و روندگان راه حقیقت می‌آید که البته به معنی « مهتر وبزرگ وشریف ومجید » است . اکنون چند مثال :

« سید را گفتند : یا محمد ! توچه می‌گویی ؟ گفت : ما را در بدایت ایـن کار ، این ادب درآموختند که : « واخفض جناحك لمن اتبعك من‌المؤمنین» .

(مجلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار ، ص ۶۵۷)

« سیدی که در تواضع چنان بود که یك قرص از درویش قبول کردی ، و دنیا جمله به یك درویش دادی ... عزیز قدری ، محمدنامی ، ابوالقاسم کنیتی ، مصطفی لقبی ، صد هزاران هزار صلوات و سلام خدای برروح پاك و روان مقدس او باد .»

(ایضاً ص ۷۶۶)

« روزی آن مهتر عالم و سید ولد آدم (ص می گفت : ان حراء جبل یحبنی و أحبه : این کوه حرا مرا دوست است و من اورا دوستم !

گفتند : ای سید ! کوه را چنین می گویی ؟ چیست این رمز ؟ گفت :

آری ، شراب مهر از جام ذکر آنجا نوش کرده‌ایم . سید صلوات‌الله علیه ـ در بدایت‌کار ـ که آثار نبوت و أمارت وحی براو ظاهر گشت . روزگاری با کوه حرا می‌شد ، و درد این حدیث در آن خلوتگاه اورا فروگرفته ، و آن کوه اورا چون غمگساری شده ... »

کشف الاسرار ـ مجلد سوم ص ۷۹۴)

در آثار نظم و نثر فارسی شواهد گوناگون برای این لفظ می‌توان آورد اما سخن به‌درازا می کشد . وهمچنین در کتب جغرافیا وتواریخ ، اسامی امکنه ومحلات و افراد و اشخاص مختلف به نام سید و سیدة و سادات نام گذاری شده و فرقه‌ها و طایفه‌ها و قوم‌های مختلف اسلامی تحت‌عنوان «سادات» درسرتاسر عالم اسلام معروف و مشهوراند مانند : سادات احمدی ، سادات بابلگانی، سادات باولی ، سادات بیهق، سادات جبرئیلی ، سادات حسینی ، سادات رضا توفیقی ، سادات زیدی ، سادات سید ناصرالدین ، سادات طالبی ، سادات محمودی . سادات مرعشی ، سادات مختاریه ، سادات مرتضوی ، سادات هزار جریب ؛...

(رجوع کنید به کتب تواریخ و جغرافیا و جزء ۵۴ لغت نامهٔ دهخدا)

اما مفهوم کلمهٔ سید در بیان و زبان و عقیده و اندیشهٔ مردم بسیار شگفت‌آور و عظیم و مهم است . پاره‌یی از مردم آن قدر به «سید» ارزش و اهمیت قائل‌اند که حل هر گونه مسأله و مشکلی را از آن میجویند و می‌خواهند . روی همین‌اصل افرادی هستند کـه در سوء استفاده از لفظ سید در اجتماع ارج و قرب و درجه و مقام پیدا می کنند . البته در این میان هستند سادات پاك اعتقادی که در نزد عوام معروف و مشهوراند چنانکه برخی معتقدند که سادات از بلاها و سختی‌ها ورنج‌ها تا اندازه‌یی در امـان و حفاظ هستند زیرا که سید ، فرزند فاطمهٔ زهراء (ع) دختر حضرت محمد (ص) می‌باشد .

پیرایه و مایهٔ سیدی برخود بستن جهت سوء استفاده از عوام‌الناس درتمام طول تاریخ تا امروز مشهود است و دراین مورد می‌توان شواهد گوناگون آورد ، اما به علت‌اینکه مقال به‌اطناب وقصه به درازا می کشد ازآوردن شواهد خودداری میکنیم، چه منظور ما از نشان دادن مفهوم لفظ و مبدأ و منشأ آن بود که از مصحف کریـم آغاز کردیم و به کتب لغت و تفاسیر ختم کردیم . والسلام علی من اتبع‌الهدی .

چون در امضای کاری متردد باشی آنرا اختیار کن که بی‌آزارتر باشد . مردمان را عیب نهانی پیدامکن که مر ایشان را رسوا کنی وخود را بی‌اعتماد .

(سعدی)

انجمن حکیم نظامی

شعرنو و شعرهو

دو نامهٔ منظوم

آقای عبدالرضا متخلص به ساغر فرزند حکیم و شاعر مشهور میرزا عبدالحسین خان نصرت اصفهانی « منشی باشی » نامه‌ای منظوم بآقای پارسا تویسرکانی نگاشته و در این نامه ازکسانی‌که دانسته یا نادانسته شعر نو را بهانه قرار داده و تیشه بریشهٔ ادب فارسی میزنند انتقاد نموده است و آقای پارسا نیز پاسخی بایشان داده‌اندکه عیناً درج میشود .

ارمغان

بمحضر استاد

ای مجمع فضائل انسانی — استاد پارسا تویسرکانی

طبع روانت موهبت ایزد — خوی خوش توبخشش یزدانی

آثار تست جمله ز نظم و نثر — نقشی بدیع از قلم مانی

خود ابن‌مقله‌ئی توبحسن خط — سحبان وائلی بسخندانی

نثرت زانسجام وفصاحت‌هست — قائم مقام نثر فراهانی

نظمت چواوستاد سخن نصرت — آن فیلسوف فحل صفاهانی

شمع وجود تست بجمع ما — چون مهر فیض گسترونورانی

دلشادزی که‌هست تورا امروز — در ملك فضل فر سلیمانی

گنج ادب بزیر نگین تست زین گنج کن همارہ نگهبانی
برقتل شعر گرچه کمر بستند جمعی زجهل وفکرت شیطانی
بنهاده نام یاوه سرائـی را شعر نوین ولیك توخود دانی
کاسان وسهل میرود از کف هرچ آید بکف بسهلی و آسانی
در گوش هوش دوش سروشم خواند بیتی رزین که دارمت ارزانی
شعر نوست در نظر دانـا مولود ناتوانی و نادانی
هرچند بر بمکتب آن استاد «ساغر» بود چوطفل دبستانی
شادم گرم ز راه کـرم بخشی در کوی فضل منصب دربانی

پاسخ

ای «ساغر» ای ادیب گرانمایه ای مشتهر به فضل و سخندانی
طبع تو دولتی است خدا داده کش داشته خدا بتـو ارزانی
استـادی و سخنوری و رادی پیش تو پیشه ای است نیاکانی
باغ ادب شکفت ز طبع تو چون بوستان ز لاله نعمانی
ثانی توئی تو . حضرت نصرت را گرچه نداشت او به سخن ثانی
خاطر مدار رنجه اگر برخی نا آزمون چو طفل دبستانی
عنوان کنند شعر بنام (نـو) ژاژ است و ژاژ خائی طیانی
این «شعر هو» بود که گروهی راست افزار کسب شهرت و نادانی
چون نو شود زمانه ، بحکم جبر نو میشود طریق سخن رانی
جبر زمان بهر چه نوی بخشد این است رسم و شیوهٔ کیهانی
حکم طبیعت است و بود جاری نه کوشش فلانی و بهمانی

آثار رهبران ادب ، هر یك — در جای خود نوست تو خود دانی
شعر نو آن که رودکی آورده است — آن شاعر بزرگ خراسانی
شهنامه بود شعر نو و نو ساخت — رسم کیان و سنت ساسانی
شعر نو، آنکه حافظ وسعدی راست — آثار جاودانی و انسانی
درعصر ما که دورهٔ نوسازی است — بینی کلام نو ، به فراوانی
آئینه دار نوی این عصرند — قاآنی و ادیب فراهانی
کلك وحید و افسر و عبرت زد — در ملك شعر سکه سلطانی
شعر بهار و ایرج و عارف بین — شاداب تر زورد گلستانی
مقصد اگر ز نو سخن نو هست — این خود مقرر است بآسانی
خود ملعبه است بازی شعر نو — طفلی سه چار ملعبه را بانی
نی نی که بهر تعزیت شعرند — جمعی بکار تعزیه گردانی
عنوان به شعرشان نتوان دادن — جز یاوگی و زفتی و هذیانی
نه قافیت نه وزن و نه اندیشه — اینش سبك سری و گران جانی
این هرزگان و یاوه سرایان را — خود ، ناشران کنند نگهبانی
دیوانگان به سلسله در رقصند — وین ناشران به سلسله جنبانی

تنبیه

عالم را نشاید که از سفاهت عامی بحلم در گذرد که هردو طرف طرف را زیان دارد ، هیبت این کم شود و جهل آن مستحکم .

(سعدی)

محمد صالح ـ ابراهیمی محمدی

بیاد روانشاد حاج سید عبدالله گیلانی زاده

یادی از درگذشت اندوه بار شخصیتی برجسته و انسان شریف و کامل و بسا تقوی‌ترین مسلمان روانشاد مرحوم شیخ : (حاج سید عبدالله گیلانی زاده) بمناسبت

چهلمین روز آن ضایعه بزرگ و اسفناك .

حضرت شیخ از پیشوایان مذهبی و همهٔ کردها از هرطریقه و سنتی ارادت و شنوائی خاصی نسبت بآن ذات بزرگوار داشتند و عمر خود را بدون تظاهر درخدمت و ارشاد وراهنمائی واقعی مردم صرف نمود وهمیشه شخصیت مورد احترام عامه بودند و عرض ارادت کوچك و بزرگ بآن مرحوم صمیمانه و بی‌ریا بود .

مرحوم شیخ در دوسه بار مسافرت تهران به پیشگاه شاهنشاه آریامهر شرفیاب شده وافتخار دریافت عصای مرصع ازطرف شاهنشاه را پیدا کردند .

حاج سید عبدالله گیلانی زاده از شریفترین و نجیبترین خانواده‌های کـرد و فرزند مرحوم شیخ عبدالقادر و در (تفضل) کـه بحساب جمل در سال ۱۳۱۰ هجری درشهرطایف حجاز واقع در ۱۳۰ کیلومتری مدینه تولد یافته بودند ونوه شیخ عبیدالله معروف و نتیجه سید طه بزرگ است و با سیزده نسل بحضرت شیخ عبدالقادر گیلانی (غوثی گیلانی) میپیوندد ولی خانواده آن مرحوم در اثـر نزدیکی و کسب فیض از مولانا خالد نقشبندی پیر و مرشد طریقهٔ نقشبندی هستند ، فقید سعید ازطرف مادر سید حسینی و از طرف پدر سید حسنی است . شیخ عبدالقادر گیلانـی با ۱۴ نسب بحضرت امام حسن علیه‌السلام میرسد .

مرحوم حاج‌سید عبدالله گیلانی‌زاده در دوسالگی ازمکه‌معظمه بشهراسلامبول پایتخت دولت عثمانی مسافرت نموده‌اند و پس‌از شش سال اقامت در اسلامبول دوباره بعربستان بر گشته وتحصیلات ابتدائی خود را درشهر مدینه منوره به‌پایان رسانیده‌اند و بعداً بمدت ۵ سال درشهر بیروت بتحصیل پرداخته بطور خلاصه قرآن مجید وعلوم اسلامی را نزد برجستگان روزگار خود در مدینه و اسلامبول تحصیل نموده وبعلوم اسلامی آشنائی کامل داشت و به‌کردی و فارسی و عربی و ترکی مسلط و به زبانهای فرانسه وانگلیسی نیز آشنائی داشت .

پس از اعلام حکومت مشروطه درکشور ترکیه حاج سید عبدالله گیلانی‌زاده باتفاق پدر بزرگوارشان شیخ عبدالقادر که از طرف سلطان عبدالحمید به‌سناتوری مجلس سنای عثمانی بر گزیده شده‌بودند باسلامبول مراجعت کردند ومدتی درمنطقه شمزینان اقامت داشتند وچون اصلا ایرانی بودند هرچند یکبار برای دیدار وطن و

رسیدگی باملاکی که درایران داشتند بداخله کشور مسافرت میکردند و بیشتر در این نواحی مقیم بودند ، در آغاز جنگ بین‌الملل اول درسال ۱۹۱۴ درایران عده زیادی ازمریدان ومنسوبین و معتقدین خود را جمع‌آوری و بتهیهٔ قوا پرداختند و در نواحی خوی و شاهپور باقوای روس تزاری به‌نبرد پرداختند تلفات سنگینی به نیروی تزاری واردشد وبراثر تفوق نیروهای تزاری ناچار بمهاجرت بکشور عراق گردیدند ودرغیاب‌ایشان املاك خانواده حاج سید عبدالله درترکیه جزء خالصه دولتی درآمد و نامبرده تاسال ۱۳۱۹ درعراق براهنمائی وارشاد مردم مشغول بود .

ولی بعداً درهمان سال بایران مراجعت فرمودند که پس از مدتی باحوادث ناشی از اشغـال ایران از طرف قوای متفقین روبرو شدند و با وجود احتراز آنمرحوم از دخالت درسیاست وامور دینی وجود ایشان یکی ازعوامل ثبات وحفظ امنیت مناطق کرد نشین بودند وجود معظم‌له برای صیانت جان ومال وناموس مردم آنسامان بسیار مؤثر ومفید بود .

این رادمرد دلیر عشق پاك وآتشینی به ایران و شاهنشاهی ایران زمین داشت مبارزات سرسختانه آن مرد وطن دوست درجنگ گذشته بقدری درسرحدات شمالی مورد توجه واقع گردید کـه از طرف شاهنشاه آریامهر بدریافت عصای مرصعی نائل شدند وفرمانهائی درتقدیر ازخدماتش صادر گردید .

مرحوم حاج سید عبدالله اخلاقاً مردی متواضع ، بدون تظاهر وانسان شریفی بودند که کمتر نظایر خواهد داشت وعموم مردم کردستان وعشایر وایلات آن سامان بویژه نواحی‌آذربایجان غربی رضائیه واشنویه ونقده وخانه وسردشت ومهاباد وبوکان وسقز بآنمرحوم ارادت میورزیدند وبمناسبت فوت آن ذات بزرگوار چند روز بازار ودکانها تعطیل بوده است .

حضرت حـاج سید عبدالله گیلانی زاده که اینك مدت چهل روز است بدرود حیات گفته اند ومسندی را که مورد احترام عامه بود خالی گذاشتند دررضائیه مقیم بودند ازدوسال پیش باینطرف بشدت بیمار وچندبار بامر شاهنشاه آریامهر با کمك مقامات نظامی و دولتی برای معالجات بتهران آمدند و کوشش فراوان بـرای اعاده سلامتی ایشان بعمل آمد ولی متأسفانه بعلت کبرسن وضعف بنیه چندی قبل نیز بمرض فشار خون دچار گردید ودر نتیجه سکته ناقص وخونریزی معده ساعت ۳ بعدازنصف شب شنبه سوم تیرماه چهل و شش خورشیدی مطابق ۱۵ ربیع الاول ۱۳۸۷ هجری و ۲۴ ژوئن ۱۹۶۷ میلادی در منزل شخصی خود در شهرستان رضائیه در ۷۷ سالگی جهان فانی را وداع گفت و همگان را در غم و اندوه فقدان خود داغدار کرد .

مریدان و پیروان حضرت شیخ در سرتاسر سرزمینهای کردنشین در روزتشییع جنازه آن فقید سعید وارد رضائیه شدند و در حدود پنجهزار نفر از مناطـق مختلف در تشییع جنازه شرکت کردنـد و ساعت ۷ بعد از ظهر در قریـه دیزج مرگور در مقبره خانوادگی بخاك سپرده شد و عالمی را عزادار نمود و زمزمه و داد و فغان و شیون عجیبی درمیان منسوبان ومریدان آن‌مرحوم حاصل شد وصدای گریه وزاری آسمان مرگور را پر کرده بود و در فضا موج میزد وطنین‌افکن بود .

باردیگر این مصیبت را بخانواده حضرت شیخ بویژه بفرزندان محترم آقایان سید عبدالعزیز و سید عبدالقادر تسلیت گفته از خداوند یکتا آرزومند سرافرازی ایشان و دیگر بازماندگان آن فقیدسعید هستم .

هر که بتأدیب دنیا راه صواب نگیرد بتعذیب عقبی گرفتارآید .
(سعدی)

پرتو بیضائی

تاج آریامهر

در ملك جم که از دیر با نام شاه برجاست
با نام شاه امروز جشنی شگرف برپاست
سامان شادمانی تا بنگری بهر سوی
الحان خسروانی تا بشنوی بهر جاست
جشنی چنان که ایران از آن بماه آبان
چون نوبهارخرم چون فروردین طربزاست
آوای کوس این جشن تا سقف هفت ایوان
هرای توپ این عید تا بام هفت خضر است
قول و ترانه چندان در هرجهت که گوئی
خیل هزار دستان با صد هزار آواست
سیر طبیعت ار گشت مختل چه باك کامروز
کار زمین تفرج شغل فلك تماشاست
این جشن جنت آئین دانی چراست درملك
وین مایه زیب وآذین دانی چرا مهیاست
بر سر نهاد امروز تاج شهنشهی را
شاهنشهی که نامش برتاج عزت افزاست
بر چار بالش ملك امروز در تجلی
سیمای آریامهر چون مهر عالم آراست

با آن کله که موروث از داریوش و شاپور
با آن کمر که میراث از کیقباد و کسری است
تشریف سلطنت را شهبانوی کریمش
اکلیل خسروانی برفرق فرقدان ساخت
میلاد وارث جم با جشن تاج شد ضم
و اینك دو عید با هم درشان شاه یکتاست

☆☆☆

گیتی مدار شاهی کز نصرت الهی
حکمش همیشه نافذ تیغش همیشه براست
ظل‌اللهی که ایران در ظل اهتمامش
در آسمان عزت شهباز اوج پیماست
آباد گشت ایران در عهد او که یا رب
آباد باد جانش با همتی که اوراست
پیشی گرفت فردا از همتش به امروز
فرهنگ همت شاه خالی ز لفظ فرداست
ملك کهن جوان کرد آری جوان کند ملك
آن پیشوا که رایش مقبول پیر و برناست
عزم سدید او بست سدها که هریك امروز
مانند بحر ذخار بر کوه و در بغوغاست
ای بس زمین بائر مزروع گشت و دایر
زان نهرها که جاری ازقلب سنگ خاراست

با بسط راه سازی داد اقتصاد را بسط
ره در تجارت و کسب بازار عرض کالاست

با جهل و بیسوادی پیکاری آنچنان کرد
کانرا جهان پذیرفت وین فخر کشور ماست

زین پیش کسب دانش مخصوص فرقهٔ بود
واکنون مراکز علم بیرون زحد احصاست

☆☆☆

شد قرنها که ایران در خود ندید قائم
امنیتی که موجود زین خسرو تواناست

در دفع خان خانی زد پهلوی ثانی
نقشی که از نمودش نقاش و هم درو است

با انقلاب بهمن بیخ ستم ز میهن
بر کند و اینکش ملك زاهل ستم مصفاست

زین انقلاب آرام آثار خیر فرجام
چون حسن نیت شاه در جزء و کل هویداست

اکنون بملك ایران در آب و خاك دهقان
نه امرونهی ارباب نه حکم خان والاست

دهقان محنت اندوز چون بنده بود وامروز
دارای ملك خویش است در ملك خویش داراست

در بست راه جنگل برروی طامعی چند
کاین ثروت خدا داد ارث عموم از آباست

☆☆☆

از انقلاب بهمن شد برجهان مبرهن
کزخار گل برآرد آن باغبان که داناست
چون دید بذردانش در کشت دیهقان نیست
چون دید رهزن جهل درروستا بهیغماست
تیغ از کف سپاهی بگرفت و داد فرمان
درروستادهد درس کایدون نه وقت هیجاست
و اینك بعز سلطان در زاد بوم دهقان
کلك سپاه دانش شمشیر جهـل پیراست
یکجا سپاه ترویج عمران و دهقنت را
معمار دیه ورستاق ناظور دشت وصحراست
یکسوسپاه بهداشت هرجا که پرچم‌افراشت
رزمش علاج هردرد غزوش دوای هرداست

✿ ✿ ✿

کرد ازاسارت‌آزاد زن را وبعد ازآن داد
آن‌مرتبت که‌بایست وآن‌منزلت که‌بایاست
در کارگاه عـدلش ز آثـار باقیاتست
سهمی که کارگر را از سود کار فرماست
زنجیر عدل کسری یکرشته بود و شه را
از خانه‌های انصاف زنجیر عدل صدهاست
این انقلاب مسعود همرنگ موی شه بود
کز رنج ملك داریش برسر دلیل گویاست

✿ ✿ ✿

یا رب وجود اورا از هر گزند کن حفظ

کاین پیکر همایون درملك خویش مولی است

ما را چه بیم ازخصم تا تیغ در کف اوست

آنرا چه باك از درد کاندر برمسیحاست

ذات ملك نهادش با عز و جاه شاهی

مملو ز مهر و رأفت خالی ز کبروخیلاست

طبع بزرگوارش طبعی بود که کارش

(با دوستان مروت با دشمنان مدارا) ست

رمزی است دروجودش ازکارحلم و جودش

کاین منفصل زمقطع وان متصل بمبداست

ایمان او موکـد فرمـان او مویـد

سلطان کل فی‌الکل در امر دین ودنیاست

✿ ✿ ✿

شهبانویش که از فضل گسترده سفرهٔ بذل

همزاد بذل وجوداست کزخاندان طه است

پا می‌نهد بهر سوی هرسو که میکند روی

احسان او مکرر انعـام او مثنی است

افعال ایـن دو فرزند در درگه خداوند

فخر نـژاد آدم فضل تبـار حـواست

✿ ✿ ✿

شاها به ملك دارا سعی تو باد مشکور

کز کوشش تودارد این‌ملك هرچه‌داراست

نامت به بحر این نظم از مرتبت نگنجید
کاین بحر کم ز قطره است و آن نام بیش دریاست

دیهیم آریامهر جاوید باد تا مهر
با نور خود موثر در هست و بود اشیاست

(تاج کیان) درآمیخت با (تاج آریامهر)
۴۸۵ ۸۶۱ ۱۳۴۶
(پرتو) بسال این جشن وین بود آنچه میخواست

تاج کیان ۴۸۵ بعلاوه تاج آریامهر ۸۶۱ مساویست با ۱۳۴۶ سال تاجگذاری اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران .

اندرز

عاصی که دست بخدا بردارد به‌از عابدی که کبر درسردارد یکی را گفتند عالم بیعمل بچه ماند گفت بزنبور بی‌عسل . از لوازم صحبت یکی آن است که یا خانه بپردازی یا با خانه خدای درسازی .

(سعدی)

اثر : فرانك هاريسن
ترجمهٔ : شکرالله بزرگزاد

مرد مقدس

هنگامیکه پل Paul بزرگترین فرزند کنت‌استروگانف Count Stro ganoff بمقام‌هائی نائل گردید تنها سی و دوسال داشت :

باوجود اینکه جوانترین مقام‌عالی روحانی کلیسای یونانیGreek Church وسعت عظیمی در امتداد صدها فرسنگ کرانه دریای خزر در قلمرو روحانی او قرار داشت . صمیمیت و ملایمت جوانی چون پل مردم را متحیر نموده بود و هرچه بیشتر اورا گرامی میداشتند چنین مینمود که بازخواص محبوبیت و جنبه‌های دوست‌داشتنی او افزونتر میگردد .

اندکی پس از استقرار در مقام خود برآن شد که تمام حوزه روحانی خود را سرکشی نماید و از نیازمندیهای مردم آگاه گردد . در این سفر مذهبی دو نفر از کشیشهای سالخورده را بامید اینکه از تجربه و آزمودگی آنها بهرمند شود با خود همراه برد . ولی پس از ناامیدیهای بسیار بالاخره مجبور شد آنها را بمنزله وقایع‌نگار و یا نویسنده بپذیرد زیرا آنها نمیتوانستند حتی از احساسات پرشور درونی خود آگاه باشند .

زندگی مسیح روشی بود که پاپ جوان فرا راه خود قرار داده بود وازتحمل رنج و خستگی در راه کمال مطلوب خود لذت میبرد . کشیش‌ها که مقام پاپ را وسیله‌ای برای زندگی مرفه و آسایش میپنداشتند انجام آنهمه کار دشوار و آنقدر بی‌اعتنائی بمقام و منزلت را مخالف شؤنات او میدانستند . ابتدا به این مسافرت با

غرولند فراوان اعتراض میکردند و ظاهراً حق بجانب آنها بود زیرا پاپ در هیئت خود واقعاً خود را فراموش نموده بود وبا ادامه مسافرت نیروی بدنی وقوای جسمانی خود را در شراره شوق و ذوق که داشت ازدست داده بود .

بعداز اینکه‌کاملا به‌جنوبی‌ترین نقطه حوزه روحانی خودرسید با کشتی امتداد ساحل راه شمال را در پیش گرفت تا تمام کلبه‌های ماهیگیران را بازدید نماید .

بعدازظهر پس از انجام کار طاقت فرسای بامداد روی عرشه کشتی نشسته بود و باستراحت پرداخت . این کشتی کوچك بفاصله زیادی از ساحل با آرامشی کامل لنگر گرفته بود زیرا هم عمق آب کم بود و هم بواسطه گرمی روز نسیم سرد هـوا کاهش یافته بود . ابرهای باران‌زا برفراز خشکی آسمانرا پوشانیده بود ولی ناگهان خورشید سوزان از میان ابرها ظاهر شد وبام بعضی از خانه‌ها که دراشعه آن برنگ میخکی گلگون میدرخشید از دور توجه پاپ را بخود جلب نمود . از ناخدا پرسید آن محل را معرفی کند ؟

ناخدا با تردید جواب داد : گویا کراسناودسك نامیده میشود آلونکی است که ما بین کوه‌ها و دریا قراردارد و شاید ارواحش از یکصد تجاوز نکند (افراد را معمولا در روسیه ارواح ودر انگلستان دستها می‌نامند .)

پاپ تکرار میکند : یکصدنفر دورافتاده ازجهان بایستی من از کراسناودسك دیدن نمایم :

کشیش‌ها شانه‌های خودرا بالاانداختند ولی سخنی برلب نیاوردند . میدانستند اعتراض وشکایت سودی ندارد . ولی دراین‌هنگام ناخدا به کمك آنها شتافت و گفت: تا آن محل ۸۷۵۰۰۰ پا مسافت دارد و ملوانان این مسافت را پیموده‌اند رفتن بـه آنجا آسان‌است ولی دربازگشت کشتی رانی و پاروزنی درجهت مخالف سوزوسرمای

دریا بی‌نهایت مشکل میباشد .

پاپ اظهار داشت : فردا یکشنبه است و ملوانان میتوانند تمام روز استراحت نمایند شما لطفاً به آنها بگوئید قایق را آماده نمایند وبا صدای کوتاهی افزود : من مایل نیستم شخصاً ازآنها اینکار را بخواهم .

ناخدا ملتفت شد و قایق آماده شد و حرکت کرد پس از بحرپیمائی کوتاهی که بیش از دو ساعت طول نکشید به ساحل رسید . ارمنتف سکان‌دار بزرگ فوراً به آب زد که عمق آن کم بود و برای اینکه پاپ خیس نشود اورا برپشت خود گرفت و بخشکی رسانید . آن دو کشیش هم بطریقی که میتوانستند خـود را بخشکی رسانیدند .

در اولین کلبه پاپ از مرد سالخورده‌ای که مشغول شکستن هیزم بود پرسید کلیسا کجا است ؟

دهقان پاسخ داد دراینجا کلیسائی وجودندارد . سپس باشگفتی پرسید چطور؟ شما دراین مکان پاپ و کشیش ندارید ؟

دهقان جواب داد چنین چیزی تاکنون نشنیده است و مفهوم آنرا نمیداند .

پاپ گفت قطعاً شما در این مکان کسی را دارید که از بیماران مردنی عیادت کند و برای آنها دعا بخواند ویا از زنان بیمار و کودکان مواظبت نماید ؟

پیرمرد راست شد و فریاد برآورد : اوه بلی ما یك مرد مقدس داریم .

پاپ پرسید آن مرد مقدس کیست ؟

پیرمرد جواب داد : اوه یك مرد خوب ـ یك مرد مقدس یك دهقان سالخورده او هرچیزیرا که هرکس احتیاج داشته باشد فراهم میکند .

پاپ پرسید : آیا این شخص مسیحی است ؟

پیرمرد جواب داد : تصور نمیکنم و در حالیکه سرخود را بحالت تعجب تکان میداد گفت : چنین نامی تا کنون نشنیده‌ام .

پاپ پرسید آیا در مقابل خدمات اووجهی میپردازید ؟ پاسخ شنید نه ـ نه او ابداً چیزی دریافت نمیکند .

پاپ با کنجکاوی بیشتر پرسید . پس چگونه امرار معاش میکند ؟

پیرمرد جواب داد مانند سایرین درباغ کوچك خودکار میکند .

پاپ گفت ممکن است لطفاً محل زندگی اورا بمن نشان دهید ؟

فوراً پیرمرد به آرامی تبر خود را زمین گذاشت و در میان کلبه‌های دهقانی پراکنده براهنمائی آنها پرداخت .

لحظه‌ای چندبه‌کلبه‌ای رسیدند که درمیان کشتزارکلم قرار داشت . عیناً مانند سایرکلبه‌های دهکده محقر و در اثر مرور زمان در و دیوار آن فرسوده شده بود و اندیشه‌ای برای اختنای عیوب آن و حفظ ظاهرآن بعمل نیامده بود .

مرد پیر در حالیکه درب راگشود خطاب به صاحبخانه گفت ایوانوشکا مهمان برای شما رسیده است وکنار ایستاد تا پاپ و کشیش‌ها وارد شدند .

پاپ در مقابل خود مرد شصت ساله چهار شانه باریك اندامی را مشاهده نمود که پوشش او نیمی شبیه دهقانان و نیمی شبیه ماهیگیران بود ـ جامه‌ای از پوست معمولی گوسفند برتن داشت و پوتین های ماهیگیری به پای خود نموده بود متباین موهای نقره گون سرورو‌ی او با پوست تیره رنگ و سوخته چهره‌اش تنها چیزی بود که در ظاهر او جلب توجه مینمود . چشمانی صاف آبی رنگ و نافذ داشت .

گفت بفرمائید ـ بفرمائید عالیجناب و در دم با آستین خود گرد و خاك چهار- پایه‌ایرا پاك نمود و سر فرود آورد و آنرا نزدیك پاپ قرار داد .

پاپ تشکر نمود و درحالیکه بر کرسی نشست اظهار داشت . کمی خسته هستم استراحت دلچسب و موجب کمال سپاسگزاری خواهد بود و خطاب به مرد مقدس افزود شما هم بفرمائید بنشینید زیرا او با وضع احترام آمیزی سر فرود آورده و درمقابل پاپ ایستاده بود . پس از شنیدن کلام پاپ بدون اینکه سخنی برزبان‌آورد چهارپایه دیگریرا پیش کشید و روی آن نشست .

پاپ سخن آغاز نمود و گفت : من متعجب شدم که شما در این مکان نه کلیسا دارید و نه کشیش . دهقانی که ما را راهنمائی نمود حتی نمیدانست مسیحیت چه مفهومی دارد .

مرد مقدس چشمان شکیبای خود را به او دوخته بود ولی چیزی نمیگفت تا پاپ بگفتار خود ادامه داد و پرسید . شما مسیحی هستید اینطور نیست ؟

مرد مقدس پاسخ داد تا کنون چنین نامی را نشنیده‌ام .

پاپ ابروهای خود را بعلامت تعجب بالابرد و گفت : پس چطور از بیچارگان مواظبت میکنید و نیازمندیهای آنها را رفع می‌نمائید و بآنها کمك میکنید ؟

مرد مقدس لحظه‌ای چشم به او دوخت و به آرامی جواب داد وقتی جوان بودم و احتیاج به کمك داشتم بمن کمك میشد .

پاپ پرسید : ولی شما چه مذهبی دارید ؟

پیرمرد در حالیکه لغت مذهب را تکرار میکرد با حالت بهجت آمیزی می-پرسید مذهب چیست ؟

پاپ گفت ما خود را مسیحی می‌نامیم . زیرا حضرت عیسی بنیانگذار مذهب مسیح خوانده میشد . حضرت عیسی پسر خدا بود و با کتاب مقدس انجیل که حاوی بشارتهائی بود از آسمان بزمین آمد و به مردم آموخت که فرزندان خدا هستند و

اینکه خدا عشق است و محبت .

چهره پیرمرد برافروخت و مشتاقانه بجلو خم شد و گفت : دوستان آنرا برای من شرح دهید .

پاپ داستان حضرت مسیح را نقل نمود و هنگامی که باتنها رسید پیر مرد فریاد برآورد :

چه داستان شیرینی من هرگز چنین داستانی نشنیده بودم و یا تصور آنرا هم نمیکردم .

پاپ گفت : تصمیم دارم بمجرد اینکه مجدداً به‌محل خود باز گشتم برای شما کشیشی بفرستم . اوکلیسائی در اینجا دائر خواهد کرد که شما بتوانید در آن خدا را پرستش‌نمائید وهمچنین اوتمام سر گذشت حضرت مسیح را که چه مشقاتی راتحمل نمود و چگونه مالك آسمان وبهشت در گذشت بشما خواهد آموخت .

پیرمرد با گرمی فریاد برآورد : این از لطف ومهربانی شما است وما بامسرت و خوشحالی از او استقبال خواهیم نمود .

پاپ با صمیمیت آشکاری به مستمع خود برخورد نمود و گفت : من بایستی زودتر بروم زیرا ساعات‌زیادی وقت میخواهد تا راه خودرا به‌پیمائیم ومجدداً از کشتی پیاده شویم وقبل از رفتن مایل هستم دعائی را که حضرت عیسی به پیروان وحواریون خود آموخت برای شما نقل کنم .

پیرمرد به آرامی گفت : باکمال میل حاضرم آنرا بشنوم .

پاپ گفت : بنا براین بمنظور احترام زانو بزنیم وآنچه را که میگویم تکرار کنید زیرا ما همه درعشق بخالق باهم برادریم .

و با ادای این گفتار زانو زد و پیرمرد نیز فوراً پشت سر او زانو زد وبمانند

پاپ دستها را بهم چسبانید و جملات را همانگونه که از لبان پاپ بیرون می‌آمد تکرار میکرد :

«پدر بزرگوار ما که درآسمان هستی گرامی باد نام تو .»

پس ازاینکه پیرمرد گفته‌ها را تکرار میکرد مجدداً پاپ ادامه میداد :

« پادشاهی ترا سزد حکم تـو در زمین روان است همچنانکه در آسمـان روان میباشد . »

پیرمرد با آن حرارت و اشتیاقی که این گفته‌ها را تکرار میکرد :

« پادشاهی ترا سزد حکم تـو در زمین روان است همچنانکه در آسمان روان میباشد » واقعاً سوزناك و گیرا بود .

پاپ ادامه داد :

«رزق روزانه امروز مارا عطا کن ودیون مارا ببخش همانگونه که ما بدهکاران خود را می‌بخشیم .»

پیرمرد مثل‌اینکه ظاهراً این جملات را فراموش کرده باشد فقط تکرار کرد : عطا کن ... عطا کن ...

پاپ دومرتبه این قسمت را تکرار کرد ولی بالاخره پیرمرد گفت : «عطا کن و ببخش» عطا کن و ببخش .»

پاپ می‌بیند کـه حافظه پیرمرد ضعیف است از آن قسمت دعا می گذرد و ادامه میدهد :

« ما را براه راست هدایت کن نه راهی که گمراهان رفتند و از شر شیطان ما را رهائی بخش .»

مجدداً پیرمرد این جملات را با اشتیاق وافر تکرار نمود و پاپ دعا را چنین

بانتها رسانید :

« زیرا تو سزاوار خدائی هستی و دارای قدرت و جلال و عظمت ابدی میباشی . آمین . »

صدای پیرمرد دارای آهنگی بود که از عشق مفرط و اخلاص و صداقت شورانگیزی حکایت میکرد و میگفت :

« زیرا تو سزاوار خدائی هستی و دارای قدرت و زیبائی ابدی آمین . »

پاپ بپاخاست و میزبان او نیز از او تقلید نمود و هنگامیکه پاپ دست خود را بسوی پیرمرد دراز کرد پیرمرد با دو دست خود بآن چسبید و گفت :

چگونه میتوانم برای همیشه سپاسگزار شما باشم که آن داستان شیرین حضرت مسیح را برایم نقل نمودید و چگونه میتوانم همواره سپاسگزار شما باشم که دعای اورا بمن آموختید ؟ و مانند کسی که در نشوه و جذبه خاصی باشد این جملات را تکرار میکرد :

« پادشاهی تو را سزاوار است حکم تو روی زمین روان است همچنانکه در آسمان روان میباشد . »

صداقت قلبی و برخورد محترمانه او با پاپ چنان بود که پاپ با مهربانی و لطف فوق‌العاده‌ای با او رفتار میکرد دستش را به شانه او گذارد و گفت :

بمجرد مراجعت کشیشی برای شما میفرستم تا بیشتر بشما بیاموزد وچون بیش ازآنچه من وقت‌داشتم فرصت دارد خیلی بیشتر ازمن بشما خواهدآموخت . اوآنچه را که درباره مذهب بخواهید بدانید واقعاً برای شما نقل خواهد کرد عشقی را که بخاطر آن زندگی میکنیم امید و آرزوئی را که با آن بسر میبریم . قبل از اینکه بتواند اورا ممانعت نماید پیرمرد خم شد ودست پاپ را بوسید . واز رفتار محترمانه

پاپ نسبت بخود اشك دردیدگان او غلطید .

پاپ را تا لب آب مشایعت نمود و چون دید که او در کنار دریا مردد ومنتظر است سکاندار اورا به قایق ببرد مرد مقدس خم شد و پاپ را به بغل گرفت و از آب گذشت و مانند بچه کوچکی او را روی تشك جایگاه خود در قایق قرار داد . این عمل خیلی موجب شگفتی پاپ گردید وسکاندار حیرت‌زده مثل اینکه باخود میگفت:

«این پیرمرد چون یك جوان قوی و خوش‌بنیه است .»

مدت زیادی پس ازاینکه قایق ساحل را تــرك نموده بود پیرمرد کنار آب ایستاده بود و به پاپ وهمراهان دست تکان میداد . ولی وقتی آنها کاملا دورشدند واز خم دوم دریا گذشتند به کلبه خود بازگشت و ازنظرآنها ناپدید گردید .

اندکی بعد پاپ به کشیش‌های خود روی کرد و گفت :

چه تجربه جالبی چه پیرمرد عجیبی متوجه نشدید با چه‌اشتیاقی دعای ربانی را میخواند ؟

کشیش جوانتر با خونسردی پاسخ داد . بله تصور میکنم سعی میکرد تظاهر و خودنمائی نماید .

پاپ فریاد برآورد : نه . نه خلوص نیت و عطوفت و مهربانی اومعلوم وآشکار بود . متوجه شدید که بجای تکرار آن اورا فقط میگفت : عطا کن و به‌بخش ؟ و اگر شما با دقت به‌این قسمت از دعا بنگرید ملاحظه میکنید که :

«رزق روزانه امروز ما را عطا کن و دیون ما را ببخش همانگونه که ما به بدهکاران خود می‌بخشیم» مانند یك معامله بنظر میآید . من گمان نمیکنم که گفتار ساده « عطا کن و به بخش » در پیشگاه روان حضرت مسیح پسندیده‌تر نباشد .

کشیش جوانتر شانه‌های خود را بالا انداخت گوئی که مسئله برای او چندان

جالب نبود .

پاپ پس از اندکی درنگ سئوال کـرد : شاید پیرمرد چنین قصدی داشت ؟ ولی چون هیچیك از کشیش‌ها به او پاسخی ندادند مثل اینکه افکار خود را برزبان بیاورد چنین ادامه داد : و باز پیرمرد در انتهای دعا گفت (زیبائی) را بجای (جلال) استعمال نمود متحیرم که آیا از اختیارش خارج بود ؟ بهرحال یك مرد فوق‌العاده و خوب مطمئن هستم بسیاری ازمردمان روسیه علاوه برمهربانی و شیرینی فطری خوب هستند . عجیب نیست کـه روستائیان آنرا (روسیه مقدس) می‌نامند و شگفت آور نیست که میتوان مردانی مانند او در میان آنها پیدا کرد .

کشیش دیگر فریاد برآورد : آنها بقدری نادان و جاهل هستند مانند خوك . یکنفر در این دهکده نمیتواند بخواند یا بنویسد آنها کافرند وحشی هستند حتی از مسیح هرگز چیزی نشنیده‌اند و نمیدانند مذهب چه معنی و مفهومی دارد .

پاپ که ظاهراً افکار خود را ترجیح میداد بآنها نظر افکند و چیزی نگفت .

هنگامیکه به کشتی رسیدند شب فرارسیده بود وهوا تیره وتاریك بود وبزودی بخوابگاه خود رفتند وچون روز بسیارخسته کننده‌ای را گذرانده بودند همه بخواب عمیقی فرورفتند .

شاید پاپ بیش از دوساعت بخواب نرفته بود که کشیش جوانتر اورا تکان داد و از خواب بیدار نمود و گفت :

عالیجناب بعرشه کشتی تشریف بیاورید واقعه فوق‌العاده‌ای روی داده‌است یك روشنائی برروی دریا دیده میشود وهیچکس نمیتواند آنرا تشخیص دهد .

پاپ درحالیکه ازتختخواب بزیرآمد ولباسهای خودرا به بر می‌نمود باشگفتی ندا در داد : یك روشنائی ؟

کشیش تکرار کرد : بله یك روشنائی برروی آب لطفاً عجله کنید ناخدا مرا فرستاد شما را خبر کنم .

هنگامیکه پاپ بعرشه کشتی رسید ناخدا ایستاده بود ودر حالیکه دوربین شب خود را در مقابل چشم داشت به روی دریای پهناور جانبی را که واقعاً یك روشنائی چسبنده بسطح آب میدرخشید تماشا میکرد . چنین بنظر میرسید که درحدود یکصد پارو تا کشتی فاصله دارد .

پاپ متحیر ازاینکه تمام ملوانان کشتی گرد هم جمع شده‌اند وبه‌آن روشنائی خیره خیره مینگرند فریاد زد : چیست ؟

ناخدا باصدای ناهنجاری تکرار کرد : چیست ؟ چون‌باسرعت حرکت‌میکند آن مردیست با ریش‌های سفید فانوسی دردست راست دارد وروی آب بسرعت مشغول راه پیمائی است .

پاپ بملایمت گفت : ولی هیچکس نمیتواند روی‌آب راه‌برود . وبایك‌آهنگ نکوهش‌آمیزی افزود : این یك معجزه است .

ناخدا در حالیکه دوربین را از چشمان خود برداشت پاسخ داد :

معجزه یا هرچه . آن چیزیست که من می‌بینم وآن مرد بزودی اینجا خواهد رسید . زیرا او بطرف ما در حرکت است و همانطوریکه صحبت میکرد دوربین را به یکی از ملوانان داد و گفت به بین .

ملوان باشکال دوربین را به‌چشمان خود گذارده‌بود که فریادبرآورد : روشنائی هنوز در نوسان‌است مثل اینکه واقعاً دردست مردی میباشد . واقع همین‌است . مردی روی آب راه میرود او مرد مقدس است همـان کسی کـه امروز بعداز ظهر شما عالیجناب را به قایق آورد .

کشیش ها در حالیکه چهره در هم کشیدند فریاد زدند : خداوند بفریاد ما برسد .

ملوان اضافه کرد : او بسرعت حرکت میکند و دریك یا دو لحظه دیگر بـه اینجا میرسد . و واقعاً پیرمرد بزودی نزدآنها رسید واز رویآب بهقسمت پشت پلکان عرشه کشتی قدم گذارد .

در این لحظه کشیشها بتصوراینکه معجزهای انجام شده زانوزدند . وملوانان باتفاق ناخدا از آنها پیروی نمودند و وحشت زده و مردد پاپ را در حالیکه ایستاده بود ترك نمودند .

مرد مقدس پیش آمد در حالیکه دستهای خود را دراز نموده بود اظهارداشت: عالیجناب متأسفم که اسبابزحمت شمارا فراهم نمودم ولی بزودی پسازاینکه مرا ترك فرمودید متوجه شدم قسمتی ازآن دعای مقدس را فراموش کردهام ونتوانستم تحمل کنم شمابروید ومرا نسبت بهآنچه آموختهاید بیعلاقه تصورنمائید . بنابراین آمدم تا باردیگر حافظهام راکمك نمائید .

قسمت اول دعا و جملات آخررا مثل اینکه در تمام طول زندگی خود کراراً شنیدهام و بـا روح و روانم آمیخته شده است . میدانم ولـی وسط آن از حافظهام گریخته است ...

بخاطردارم : «پدر بزرگوار ما که در آسمان هستی گرامی باد نام تو پادشاهی ترا سزد حکم تو در زمین روان است همچنانکه در آسمان روان میباشد » و آنچه باز میتوانم بخاطر بیاورم اینست . « عطا کن و به بخش » و ما را براه راست هدایت کن نه راهی که گمراهان رفتند واز شر شیطان مارا برهان» زیرا توسزاوارپادشاهی هستی و دارای قدرت و زیبائی ابدی «آمین» . ولی از وسط آن جملاتی را فراموش

کرده‌ام لطفاً ممکن است آنرا بمن یادآوری فرمائید .

پاپ با یك بهت آمیخته باحترام سئوال کرد : چگونه نزد ما آمدید و چطور روی آب راه میرفتید .

پیرمرد پاسخ داد : اوه ـ این یك کار کاملا سهل وآسانی است هر کس میتواند چنین کند . دراین جهان به هرچه واله و عاشق باشید و به آن اعتماد نمائید متقابلا شما را دوست‌میدارد . من واله وشیدای آب هستم که هرچیزیرا برای ماپاك و شیرین میکند واز پاك کردن اندکی خسته و وامانده نمیشود . آب هم متقابلا ما را دوست دارد .

هر کس این انس و الفت عاشقانه را با آب پیدا کند میتوانـد روی آن راه برود . ولی‌آیا آن دعای مقدس را که حضرت‌عیسی به‌پیروان وحواریون‌خودآموخت نمیخواهید بمن بیآموزید ؟

پاپ سری تکان داد و با آهنگ ملایمی که گوئی باخود صحبت میکند گفت : گمان نمیکنم بتوانم درباره عیسی مسیح چیزی بشما بیاموزم .

شما آنچه را که باید بدانید قبلا میدانید . من فقط آرزومندم بمقام روحانی شما نائل گردم و دارای کراماتی که شما هستید بشوم .

پایان

معاصران

احمد ساجدی

همدان

آنشب که دیدن تو مرا دست داده بود
درهائی از بهشت برویم گشاده بود
کیفیت نگاه تو را دوش می نداشت
چشم تو نشأ دارتر از جام باده بود
هر چند ساده بود مرا دیدنت ولی
یك عمر عقل مات همین کار ساده بود
مهد زمانه دیدم و ابناء روزگار
زیباتر از تو مادر گیتی نزاده بود
چالاك بود مرکب عقلم بهر طریق
تنها براه عشق تو از پا فتاده بود
میبرد روی دلکش او تلخی فراق
از کام جان چولب بسخن بر گشاده بود
بگذشت وزاهد ازمی گلگون نبست طرف
با اینکه نو بهار که استفاده بود
عیبش زچشم بود دراینخانه آنکه گفت
معمار صنع خشت بنا کج نهاده بود
احمد به اختیار نمیداد دل ز دست
درجلوه گاه عشق گر اورا اراده بود

فضل‌الله ترکمانی (آزاده)

ساری

هم ز اطناب به بود ایجاز

ای پری پیکر ای بت طناز — آفت هند و فتنهٔ شیراز
غیرت جمع لعبتان چگل — بهتر از جمله دلبران طراز
ای گوارا چو چشمه تسنیم — در بر چشم تشنگان حجاز
آنچه ناچار گویمش انجام — از چه ناگفته ماند از آغاز
چند ماهی است تا بماه رخت — چشم دارم چو قبله را بنماز
هرچه کوشم مگر خیال تورا — از سر خویشتن نمایم باز
نتوانم که گشته‌ام مقهور — چون کبوتر بچنگل شهباز
در برمن مجسمی دائم — همچوصورت به‌پیش‌صورت‌ساز
عشقت اول مرا مجازی بود — بحقیقت کشیده راه مجاز
خانمانم خراب شد از عشق — آه ازاین عشق خانمان انداز
دودمانت رود بباد ای عشق — دودمانم بباد دادی باز
عشق پنهان نمیتوان کردن — تا بود اشك دیده‌ام غماز
دم چگونه ز شرح بربندم — تا بود آه دمبدم دمساز
نتوان عشق را مهار نمود — همچوسنگی که غلطد ازافراز
قصه عشق اگرچه شیرین‌است — هم ز اطناب به بود ایجاز
یا بده کام این دل شیدا — یا بگیر این دل وبدور انداز
همچو مردان راه آزاده — صبر کن پیشه و بسوز و بساز

مهربان خانی

درگذشت بانوئی نیکوکار

خبر درگذشت شادروان بانو راضیهٔ اورنگ (وثوقی) همسر ارجمند دانشمند گرامی آقای سرگرد مراد اورنگ که از خانواده‌های اصیل و نجیب شهر بیجار و بتمام معنی نمونهٔ یك کدبانوی ممتاز ایرانی بود، بی‌گمان همهٔ دوستان حقیقی را متأثر ساخته و همه در این اندوه بزرگ شریك میباشند. اما جای خوشبختی و سپاسگزاری است که آن مرحومه در نتیجهٔ دینداری و نیکوکاری با نام‌نیك ازجهان رفته و هفت فرزند تحصیل کرده از خود به یادگار گذاشته‌اند که همهٔ آنها بهترین باروبر تربیت آن بانوی اصیل‌کرد نژاد وشایسته‌ترین نگهبانان نام جاودانی او میباشند.

بارها از اورنگ می‌شنیدیم که موفقیت خود را در نوشتن سلسله کتابهای خود که برای نمایاندن آئین و فرهنگ ایران کهن میباشد، از پرتو پشتیبانی و کمك همسر پاك سرشت خود میدانست و از او قدردانی میکرد. یعنی آن کدبانوی پرکار و خانه دار، وسیلهٔ آسایش اورنگ را بخوبی فراهم میآورده تا میتوانسته با خاطر آسوده قلم بدست بگیرد و ریزه‌کاریهای دانشی را بصورت کتاب بیاورد ومنتشرسازد.

بنابراین گفته‌ها، شادروان بانو راضیه درهمهٔ این خدمتها که بنام مهرایران انجام گرفته، با شوهر خود سهیم و شریك است و از این راه در خور درود و ستایش میباشد.

ما از دل و جان باین کدبانوی پاك و پارسا درود میفرستیم و شادی روانش را

از درگاه خدای بزرگ خواستاریم ـ امیدواریم اورنگ هم مانند گذشته خدمتهای فرهنگی خود را ادامه دهد و ازاین راه باعث شادی روان همسر خود گردد .

دوستداران دانش و فرهنگ

اینك مرثیه‌ایرا که شاعر گرامی آقای‌مهربان‌خانی‌سروده‌اند به‌پیشگاه‌نویسنده ارجمند سرکار سرگرد اورنگ تقدیم میگردد :

یار دانشور نامـی اورنگ	در غم راضیه تا کی دلتنگ
همسرت بـود گل بیخاری	که اجل زود ربودت‌ازچنگ
جای افسوس ودریغ است ولی	باحوادث نتوان کردن جنگ
ما شریك غم و اندوه توئیم	که‌خدایت‌بدهد صبرودرنگ
کیست‌آنکس که‌بماندجاوید	آدمی‌نیست‌چوخشت‌و گل‌وسنك
این سفررا همه داریم به پیش	بودباید همه کی گوش‌بزنگ
ای‌خوش‌آنکسکه‌به‌دوران‌حیات	زیست‌بادانش ودین‌وفرهنگ
در ره دانش و فرهنگ مباد	هرگزت‌پای پژوهیدن لنگ
باد از راضیه راضی یزدان	بود خشنود ازوچون اورنگ
زین جهان رفت بیاید روزی	مرگ هرگز نپذیرد نیرنگ
هرکه با نام بمیرد خانـی	هست‌بهزانکه‌بودزنده‌به‌ننگ

از سخنان مهربابا

گردآورده : لر کلانتری

مطالب وارده

همواره خشنود و خرسند باشید

انسان عاقل و خردمند در دوران حیات باید همواره خشنود و خرسند باشد . گرفتاریهای دنیوی ساختگی و موقتی میباشند و آدم دانا و خردمند نبایـد مقهور پیش‌آمدها و سختیهای روزگار گردد و عمر خویش را در اندیشه های جاهلانه که موجد غم و اندوه بیشمار میباشند بی‌اثر و تباه گرداند .

خداپرست حقیقی هیچگاه غم و اندوه را در دل راه ندهد و کسی کـه عاشق پروردگار بود جزخدا بچیزی توجه ندارد دراین صورت در برابر هرحادثه و پیش‌آمدی راضی وخرسند بوده وبکمك نیروی درونی که ازخداپرستی سرچشمه میگیرد رنجها و دشواریهای زندگـی را ناچیزتر از آن میشمارد کـه غم و اندوهی بخود راه دهـد .

آرزوی هیچ چیزی را که با ماده پرستی سروکار دارد نداشته باشید تاصاحب تمام چیزها گردید و تکبر و خودبینی را ازخود دورسازید تا بمدارج کمال برسید . از کسی اظهار تنفر و بیزاری ننمائید مگرازنفس شیطانی خود که پیوسته شما را از طی مراحل حقیقت منحرف و دور میسازد .

هر گاه خدمت بخلق و اجتماع را پیشهٔ خود ساختید آنوقت است که خدا را شناخته‌اید وبرای رسیدن بکمال مطلوب گامهای بلندی را برداشته‌اید که بیش‌ازپیش موفقیت‌آمیز خواهد بود .

زندگانی بدون عشق مفهوم و اثری ندارد و عشق حقیقی کـه مایهٔ سعادت و خوشبختی است همانا عشق بیزدان پاك است که منشأ تمام نیکی‌ها وآثارخیرمیباشد .

علی ـ صحت سمنانی

عالم جلیل

شادروان ملاغلامحسین هراتی یکی از علمای متأخر سمنان بوده‌اند که از محضر درس مرحوم حاجی ملاعلی حکیم‌الهی استفاده نموده وپس‌از درگذشت فرزند برومند ایشان در مسجد جامعه سمنان باقامه نمازجماعت وافاضه فیض پرداخت فقید سعید در هفتم سنبله ۱۲۷۴ شمسی متولد و درچهارم شوال‌المکرم ۱۳۸۷ هجری‌قمری بدرود حیات گفتند و جنازه آن فقید را در ایوان حضرت امام زاده یحیی ابن‌موسی کاظم بخاك سپردند اینك چندبیت در رثاء آن مرحوم سروده‌ام .

فی الرثأ

می نیابی ز دام مرگ نجات — گر ز رومی و گر زبلخ و هرات
خرم آنکس که اندر این عالم — زیست اما بدی بفکر ممات
عاریت خواند این سپنج سرای — نشدی غره او بدور حیات
عالم با عمل غلامحسین — که بدی متصل بصوم و صلوة
حافظ شرع اقدس نبوی — متصف بر تمامی حسنات
رحمت حق بروح پاکش باد — حق لب تشنگان آب فرات
روز یکشنبه چارم شوال — یافت از ارجعی(۱) همی‌درجات
بود هشتاد و شش سیصد والف — کاین فقید سعید یافت وفات
اهل سمنان همه ز مرد و ز زن — میسرایند هر زمان هیهاتْ
از چنین عالم جلیل اصیل — از چنین ضابط علوم روات
گفت صحت ز بهر تاریخش — تا بگیرد ز پیر عشق برات
پیر عشق است حیدر کرار — پیل عقل آمدست آنجا مات
او رهاند تو رازنفس دغل — اوکشاند تو را بباب نجات
شکر افزا بمصرع آخر — بر محمد و آل او صلوات

۱ـ اشاره به‌آیه شریفه (ارجعی راضیه مرضیه) سوره مبارکه الفجر میباشد .

محمد : وحید دستگردی

محافل باصطلاح عرفانی و ادبی !

چندی قبل در یکی از محافل عرفانی مجلس جشنی برپا بود . من اصولا بعلت بعضی جهات دراینگونه مجالس شرکت نمیکنم و هرگاه هم ازاین تصمیم خودعدول کرده و باین مجامع باصطلاح ادبی قدم نهاده‌ام جـز اتلاف وقت و استماع مطالب بیهوده بهره‌ای نگرفته‌ام .

درشب فوق‌الذکر نیزبه‌اصرار یکی‌از دوستان درمجلس جشن‌آن انجمن حاضر شدم . این انجمن ظاهراً جهت نشراوکار عرفا وتفهیم مسائل عرفانی میان‌مردم بوجود آمده است اما متأسفانه از طریق صواب بدور افتاده وبه امور دیگر پرداخته است .

عرفان عمیق ترین مبحث ادبیات است و عرفا و حکما نوامیس عالـم بشریت بشمار میروند . درك معانی دقیق و افکار بلند این بزرگواران کار هرکسی نیست و احتیاج به ممارست طولانی وتحقیق وتفحص عمیق درآثار آنان دارد واین‌مهم حاصل نشود مگرآنکه جوینده اصول ادبیات پارسی وتازی را نیکو بداند ومصطلحات عرفا را بکمال بیاموزد و با مطالعات عمیق در آثار نظمی و نثری متقدمان مایـهٔ علمی خویش را غنی گرداند ومعلومات حودرا وسعت بخشد تا بتواند درزمینه ادب وعرفان صاحب نظر گردد .

از مطلب دور نیفتیم ، مجلس با خطابهٔ کوتاهی کـه از جانب رئیس انجمن ایراد گردید آغاز شد . ابتدا یکی از روحانیون که به غلط اورا حکیم و دانشمند خواندندی رشته سخن را بدست گرفت . قریب‌یکساعت ونیم درباب خرافات واخبار

و احادیث بی‌پایه سخن گفتی ودر اثبات صحت این مطالب جدوجهد فراوان‌میکرد. متأسفانه هیچکس ازاو نپرسید که عرفان را با خرافات چه نسبت است وچگونه کسی که مطالب نادرست وخرافی را حقیقت محض میداند حق دارد در مورد رموز ادبی و عرفانی اظهار نظر کند.

متأسفانه اینهم یکی دیگر از جلوه‌های انحطاط ادبی است که افـراد جامعه مشاغل اصلی و مربوط بخود را رها ساخته و به اموری که در آنها تخصص ندارنـد پرداخته‌اند. هیچ شاعر یا حکیمی بکار طب یا معماری نپرداخته‌است اما بسا طبیبان و مهندسانی که به امر شعر و شاعری پرداخته و در مسائل مربوط به ادبیات خود را صاحب‌نظر میدانند وبعقیده نگارنده این مهمترین علتی‌است که زبان وادبیات شیوای فارسی را تا این حد به وادی انحطاط کشانده است.

ناطق دوم یکی‌از متشاعران معاصر بود که قصیده‌ای‌درمناقب حضرت‌علی‌قرائت نمود. اما چون شعر او از قواعد مسلم عروضی خالی بود و از تعقید لفظی و معنوی نیز بر کنار نمانده بود به هذیان بیشتر شباهت داشت تا به شعر. شعر یکی از ارکان چهارگانه هنرهای زیبا است. اصل در آن شیوائـی لفظ و معنی است. همچنانکه در نقاشی اصل زیبائی الوان و در پیکرتراشی اصل زیبائی اشکال و در موسیقی اصل زیبائی الحان است و شعری که از این اصل مهم دور افتد شعر نیست وهذیان است.

ادبا در تعریف شعر گفته‌اند که شعر یا نظم سخنی است که دارای وزن و قافیه باشد و با یکی از بحور عروضی تطبیق کند، در نظر صاحب‌نظران واهل ذوق وحال شعر آنست کـه در انسان شور و حالی برانگیزد. بنابراین شعری که دارای وزن و قافیه باشد لکن از سوز و احساسات خالی باشد نظم است و شعر نیست و همینطور شعری که دارای شورواحساسات‌باشد ولی وزن‌وقافیه نداشته‌باشد تنها نثرشورانگیزی

است و شعر کامل در زبان فارسی آنست که وزن وقافیه داشته باشد وبا یکی از بحور عروضی مطابقت کند و از شور واحساسات وعاطفه نیز لبریز باشد .

بعضی دیگر از شعراء گفته‌اند که لفظ شعر از کلمه شعور مشتق است و شاعـر از نظر لغوی کسی است که بتواند شور و احساسات خود را باکلماتی موزون و مقفی که با یکی از بحرهای عروضی تطبیق کند بیان دارد . متأسفانه شعر معاصر فارسی با ظهور طبقهٔ نوپرداز و متکلف که لفظ شعر را به سبب بیمایگی وبیسوادی مشتق از کلمهٔ «شعر» به معنی مو دانسته و شاعر را به بافنده معنی کرده‌اند بسرعت در طریق انحطاط ره سپر شده است .

ناطق آخر یکی از ادبای معاصر بود که سخنان خود را با ذکر قطعه شعری از ابوالعلای معری حکیم بزرگ عرب آغاز کرد . ابوالعلاء دراین قطعه رنـگ سرخ فامی را که هنگام شفق و فلق درآسمان نمودار میگردد بخون مردمانی تشبیه کرده است که در طریق ادیان مختلف از روی جهل ونادانی کشته شده‌اند و بعقیدهٔ اواین رنگ سرخ تا جهان باقی است پایدار خواهد ماند واین لکه ننگی است که تا ابد برداماِن بشریت نشسته است .

جنگ هفتاد و دوملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدنـد

اما سخنران محترم می گفت که منظور ابوالعلاء ازسرخی مذکور خون‌امامان شهید است که سرانجام روزی جهت سروسامان دادن به امور جهان به این عالم بـاز خواهند گشت . عالم عرفان ازاینگونه مطالب بیهوده بدور است و نسبت دادن ایـن احادیث خرافی به شعرا و حکمای جهان بی‌انصافی است خاصه به حکیمی چـون ابوالعلای معری که به جهان و همهٔ مظاهرآن با دیدهٔ بدبینی می‌نگریست و در آثار

شیوای خویش درباب بی‌اساس بودن زندگانی آدمی و جلوه‌های حیات سخن‌ها گفته و وجود نیروی لایزالی چون خدا را نیز بشدت انکار کرده است و بعقیده غالب ادبا و حکمای اسلامی دیوان فصاحت بنیان خود را هم به خاطر معارضه با قرآن دررشته نظم کشیده است .

شیوهٔ ناپسند دیگری که اخیراً درمیان طبقه باصطلاح فاضل مامرسوم گردیده آنست که جهت ثبوت صحت مطالب بی‌اساس و خرافی در زمینه عرفان و ادبیات ویا فلسفه به گفته‌های مستشرقان و نویسندگان خارجی استناد می‌جویند . در صورتیکه اکثر این مستشرقان و نویسندگان خارجی اغراض سیاسی داشته واز بیان اینگونه مطالب جز بهره‌برداری و فروبردن ملتهای عقب‌افتاده دروادی جهل و بیخبری مقصودی نداشته‌اند . البته مستشرقان بزرگی چون ادوارد برون انگلیسی ، برتلس روسی و ریپکای چکوسلواکی که ایرانیان ازآنان تجلیل بسیارمی کنند از این قاعده مستثنی بوده‌اند و به سبب اینکه صدها کتاب تحقیقی گرانبها در موضوع زبان و ادب پارسی تألیف و تصنیف کرده‌اند برادبیات فارسی منت فراوان دارند .

انحطاطی که اکنون زبان و ادبیات فارسی را در برگرفته‌است قومیت وملیت ما را تهدید می کند . عدم توجه اولیاء امور نیز مزید برعلت شده است . درمدارس ایران به زبان فارسی توجهی نمیشود و در بسیاری ازاین مدارس مواد ادبیات توسط معلمان ورزش یا فیزیك و شیمی تدریس میشود . این انحطاط بــه دانشکده ادبیات دانشگاه طهران نیز که مرکز ترویج اساس ملیت ایرانی میباشد کشیده شده است . اکثر استادان این مرکز مهم فرهنگی که تنها بخاطر داشتن ورق پاره‌ای بنام مدرك دکترا باین مکان راه یافته‌اند صلاحیت تدریس زبان و ادبیات فارسی را ندارند و تأسف‌انگیزتر وضعیت کسانی است که از دانشگاههای درجه سوم یا چهارم اروپا و

آمریکا و ترکیه فارغ‌التحصیل شده‌اند و اکنون دراین مقرعلم وداش بعنوان استادا مشغول بکار هستند .

سخن وادب پارسی ازدیرباز بزرگترین سند افتخار ایران بوده ونویسندگان، شعرا و عرفای نامدار آن خدمات جاویدانی به فرهنگ وهنر جهان انجام داده‌اند. فردوسی ، نظامی ، سعدی ، حافظ و خیام نوامیس عالم بشریت‌اند وهمهٔ اهل عالم به مقام شامخ این بزرگواران احترام فراوان میگذارند و در حقیقت اینانند که معرف شناسائی ایران و ذوق و هنر ایرانی میباشند .

جای بسی تأثر و تأسف است که بجای حراست و نگهبانی از این گنجینهٔ گرانبهای فضل و هنر در انهدام آن بکوشیم و بیخردانه بتمام افتخارات خویش که ضامن بقاء ملیت و استقلال چندین هزار سالهٔ ما بوده است پشت‌پا زنیم .

متجاوز ازنیم قرن است که زبان وادبیات فارسی با سرعتی روزافزون درطریق اضمحلال و انحطاط را پیموده است و با سهل انگاریها و احیاناً مخالفت هائی کـه نسبت بدان ابراز میگردد چندی نخواهد گذشت که این سرچشمه فیاض وکاخ عظیم علم وادب روبخشکی وویرانی گذارد واین جزئی فارسی قدیم نیز ازمیان برود .

حریف مجلس مـا خود همیشه دل میبرد
علی الخصوص کـه پیرایهٔ بر او بستند

اندرز

دو کس مردند و حسرت بردند یکی آنکه داشت و نخورد ودیگر آنکه دانست و نکرد .

(سعدی)

« نامهٔ ماهانهٔ ادبی ، علمی ، تاریخی ، اجتماعی »

دورهٔ ـ سی و ششم
شمارهٔ ـ ۷

شمارهٔ ـ هفتم
مهر ماه ۱۳۴۶

تأسیس بهمن ماه ـ ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن : مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز ونگارنده : محمود وحیدزاده دستگردی ـ نسیم)

نخوت و خود بینی !

نکوهیده ترین صفتی است که غالباً در افرادی که عاری از فضایل و کمالات انسانی میباشند آشکار و هویدا میگردد . در میان تمام معایب ونقائصی که از جهات اخلاقی وتربیتی با راه وروش یك انسان وارسته وپای‌بند اصول مردمی همواره منافات و مغایرت داشته بتصدیق معلمان اخلاق کبروغرور ازلحاظ نتایج‌حاصله مذموم‌ترین‌و منحوس‌ترین آنها بشمار میرود .

با کمی توجه و دقت آشکار میگردد که از آغاز پیدایش انسانی برروی این کرهٔ خاکی تمام ستیزگیها ، دسته بندیها ، بدبینی‌ها ، ویرانیها ، ستمگریها و کشتارهای هراس انگیز ثمرهٔ جانفرسای این صفت ناپسندیده بوده و هرگاه بشریت با این خوی حیوانی آشنائی نداشت لاجرم دنیا همچون بهشت برینی بود که نوع انسانی بدون بغض و کینه با فراغت بال و آسایش خیال بزندگانی خود در آن ادامه میداد .

هرچه پایه‌های تعلیم و تربیت و فرهنگ ملتی سست‌تر و جنبه‌های اخلاقی آن ضعیف‌تر باشد بدون تردید حس غرور و نخوت که زائیدهٔ جهالت و نادانی است در میان افراد آن بیشتر مشاهده گردیده و پیروی از همین روش ناپسند و نافرجام است که موجد پریشانیها و ناکامیها شده ومانع از آن میگردد که روزگار پریشان و آشفتهٔ آن سروسامانی بخود گیرد .

اصولا مرد دانشور و خرد پیشه هیچگاه گرد خودپسندی وخودنمائی نمیگردد و هرگاه جزاین باشد جاهل و نادان است زیرا که نتیجهٔ علم و دانش وارستگی و خدمت بخلق و پرهیز از خودستائی وخود خواهی میباشد .

دعوی مکن کـه برترم از دیگران بعلم

چون کبر کردی از همه دونان فرو تری

بـار درخت علم ندانـم بجز عمل

با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری

علم آدمیت است و جوانمردی و ادب

ورنـه ددی بصورت انسان مصـوری

غرض از کسب دانش و معرفت وصول به کمالات انسانی و ارتقاء بدرجـات روحانی میباشد واین میسر نگردد جز ازطریق تزکیه نفس که متضمن پندار نیك و کردار پسندیده وخدمت بنوع خواهد بود .

شاید هیچ یك از متفکران جهان مسئله نوع دوستی و خدمت بخلق را چـون شیخ شیراز بدین پایه ومایه که درحقیقت احتراز وپرهیز از کبر و خود پسندی است بیان نکرده باشند .

بنی آدم اعضای یکدیگرند که درآفرینش زیك گوهرند

چوعضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

توکز محنت دیگران بیغمی نشاید که نامت نهند آدمی

هیچ یك از مکاتب فلسفی واخلاقی جهان بتصدیق محققان عالم در حد مکتب تصوف وعرفان ایران نظماً و نثراً روش مذبوحانهٔ نخوت و غرور را نکوهش نکرده و این سیرت نابخردانه را مورد تقبیح وسرزنش قرار نداده است .

ذوق و نبوغی که در پی‌ریزی این کاخ رفیع فضیلت واخلاق بکار رفته وجامعهٔ بشری را بحمیت واز خود گذشتگی وفرزانگی راهنمائی ودعوت نموده بسی ارجمند و خود دلیل عظمت فکر و وسعت دانش و مبین آزادمنشی روح ایرانی بوده است .

این گنجینه‌های فضل و خرد و هنر واخلاق باید مورد استفاضه و بهره مندی همگان ازوضیع و شریف ، عالم و جاهل ، خرد و بزرگ بویژه دانش پژوهـان و دانشجویان واقع گردد و با بکار بستن دقایق و نکات فروغمند آنهـا خویشتن را از هرگونه آلودگیها و تیرگیهای اخلاقی مبری ومنزه سازند .

با پیروی ازاین دستورات اخلاقی و فضائل انسانی است که جامعه ایرانی راه سلامت وسعادت پیموده باعلی مدارج دانش واخلاق رسیده شکوه و عظمت دیرین را باز خواهد یافت . همان شکوه و عظمتی که در طی قرون متمادی در شرق و غرب جهان پرچم دار پندار نیك وگفتار نیك بوده ودر پرتو ایمان باین اصول اخلاقـی پایه‌های قدرت و فرمانروائی خویش را سالیان دراز برقسمت معظمی از عالم استوار و محکم ساخت .

وحیدزاده ـ نسیم

عبدالرفیع ـ حقیقت (رفیع)

نهضتهای ملی ایران

(۲۹)

دو ماه پس‌از انتصاب طاهر ذوالیمینین سردار بزرگ ایرانی و فاتح بغداد به حکومت خراسان مأمون حکومت جزیره شام و مصر و مغرب را نیز به عبدالله فرزند طاهر تفویض داشت و از او خواست که یاغیان نواحی مذکور را سرکوبی نماید.

عبدالله بن طاهر پس از ورود به رقه با نصر بن شبث نصری یاغی در کیسوم و توابع آن از ناحیه جزیره نبرد کرد و به دیگر یاغیان در نواحی جزیره و شامات نامه نوشت و افرادی را بعنوان میانجی نزد آنان فرستاد، پس همگی بوی نوشتند و از وی خواستند که برای ایشان امان نامه بنویسد و اوهم پیشنهاد آنان را پذیرفت و نسبت به‌انجام تقاضای آنان اقدام کرد و دراثر تدبیر شایسته او دراندك مدت نواحی مذکور آرام شد.

با این ترتیب عبدالله فرزند طاهر شایستگی حود را به ثبوت رسانید ورضایت خاطر مأمون را بیش از پیش جلب کرد.

حکومت طاهریان

باانتصاب طاهر ذوالیمینین سرداربزرگ‌ایرانی به‌حکومت مشرق ایران آرزوی دیرین ایرانیان در تحصیل استقلال برای اولین بار تا درجه‌ای به حصول نزدیك شد و با تأسیس سلسله طاهریان در مشرق ایران نخستین ضربت برامپراطوری عرب وارد آمد و در قسمتی از خاك ایران امیرانی از یك خاندان ایرانی یکی پس از دیگری حکومت کردند که فقط در ظاهر امر از خلیفه اطاعت نمودند.

سیاست طاهریان

طاهریان بااینکه خود را منسوب به اعراب خزاعه وخزیمه میشمردند ازوقتی که بخراسان آمدند برای حفظ موقعیت خود و تأمین استقلال بیشتر سعی کردند خود را ایرانی خالص جلوه دهند وقلوب مردم را متوجه خود سازند بهمین جهت علی رغم اکثریت قریب باتفاق فرمانروایان‌عرب وایرانی باعامه مردم بهویژه باکشاورزان راه رفق و مدارا پیش گرفتند و سعی کردند در حوزه فرمانروائی آنها انقلاب و طغیانی روی ندهد زیرا بخوبی میدانستند وضع آنها با کار شکنی‌ها و تحریکات مخالفان در بغداد چندان خوب نیست پایتخت طاهریان نیشابور و قلمرو حکومت آنسان از کنار دریای خزر تاسیستان وافغانستان شرقی گسترده بود ، این‌سلسله قریب نیم قرن (۲۰۵ـ۲۵۹ هجری) در مشرق ایران حکمرانی کردند .

ورود طاهر ذوالیمینین به خراسان و نگرانی مأمون از او

خبر حرکت طاهر ذوالیمنین سردار بزرگ و محبوب ایرانی بسوی خراسان با دردست داشتن فرمان حکومت مشرق ایران مایه مسرت و شادی عموم مردم ایران بخصوص خراسانیان گردید .

سرانجام طاهر ضمن استقبال بی‌سابقه و قابل توجه مردم به خراسان رسید و به فرمانروائی پرداخت .

مأمون از بدو انتصاب طاهر ذوالیمینین بحکومت مشرن ایران باطناً نگران بود بهمین جهت همواره بوسیله مأموران مخفی خود طاهر واطرافیان اورا سخت‌تحت مراقبت داشت و طاهر نیز آگاهانه مراقب اوضاع بود .

ابوجعفر بغدادی گوید : هنگامی که طاهربن الحسین از مأمون خلیفه منقبض شد وهمواره ازمأمون بیمناك‌بود ، مأمون غلامی‌را به نیکوتر وجهی به‌ادب وفرهنگ

پرورش داد وبه‌فنون علم ودانش آشنا ساخت واو را به‌رسم بخشایش نزد طاهر فرستاد واز طرائف عراق مصحوب آن غلام جهت طاهر روانه ساخت و ضمن دستورهائی که بدان غلام داده‌بود یکی این بود که طاهررا مسموم کند وسمی‌هم که در ساعت کشنده بود به غلام سپرد وبه اموال فراوان نیز غلام را نوید داد .

چون غلام به خراسان رسید وهدایا را تسلیم طاهر کرد طاهر هدایارا پذیرفته وغلام را در سرایی شایسته فرود آورد و آنچه مورد نیاز یك‌تن مسافر است در آن سرای جهت غلام فراهم داشت و چند ماهی او را بحـال خود در آن سرای گذاشت «چون غلام از اقامت بی‌فایده خود درآن خانه به‌ستوه آمد نامه‌ای بدین مضمون به طاهر نوشت که (سرور من اگر مرا پذیرفته‌ای بدانچه در خور پذیرفتن است با من همان کن ودر غیر اینصورت مرا نزد خلیفه باز گردان)

طاهر غلام‌را نزد خود خواند «آنگاه غلام را گفت امیرالمؤمنین جزتو کس را فرستد او را خواهیم پذیرفت واز پذیرفتن تو معذوریم » واینك ترا نزد امیرالمؤمنین گسیل میداریم پـاسخی دیگر در ازاءالطاف خلیفه ندارم جز آنکه حال و کیفیت زندگانی مرابدان طریق که مشاهده‌میکنی به‌عرض امیرالمؤمنین‌باسلام فروان‌برسانی و تقدیم داری «چون غلام به درگاه خلیفه رسید و سر گذشت خودرا بسمع او رساند وآن حالت را شرح داد خلیفه گفت زبان از ذکر نام طاهر باز دارید وازنیك وبد او هیچگونه سخن نرانید وخود نیز تا هنگامی که طاهر از دنیا رفت نام طاهر برزبان نراند (۱)

مرگ ناگهانی وبی‌موقع طاهر ذوالیمینین

طاهر ذوالیمینین سردار با شهامت ایرانی که در اثر رشادت و بی‌باکی او در

۱ــ عقدالفرید ج ۲ صفحه ٦٨

جنگها مأمون براریکه خلافت اسلامی تکیه زده بود همواره در فکر استقلال وطن بود تااینکه با همکاری ونقشه ماهرانه احمدبن ابی خالد وزیر مأمون به حکومت خراسان رسید وی از بدو انتصاب فکر طغیان علیه حکومت تا زیان واعلام استقلال ایران را درسر می‌پروراند و همانطور که دیدیم با هوشیاری زیاد مراقب اوضاع و منتظر فرصت بود تااینکه در سال ۲۰۷ هجری بطوریکه نوشته‌اند در یك روز جمعه نام خلیفه را از خطبه انداخت وبر خلاف معمول گذشته برای امیرالمؤمنین مسلمین وقت یعنی مأمون دعا نکرد وبا این ترتیب «استقلال سیاسی مشرق ایران برای اولین بار از طرف فرزند رشید و باشهامت وطن یعنی طاهر خراسانی ملقب به ذوالیمینین اعلام گردید .

کلثوم‌بن ثابت متولی امر برید خراسان حکایت کند که : طاهر روز جمعه بر منبر شد « خطبه خواند وچون بذکر خلیفه رسید از بردن نام او خودداری کرد این خبر فی‌الحال بوسیله برید به مأمون رسید » بامداد روز شنبه طاهر را مرده یافتند «خبر مرگ طاهر نیز بلافاصله برای مأمون گزارش شد گویند خادمی که مأمون او را بهمراهی طاهر فرستاده بود سمی در آبکامه تعبیه کرد وبطاهر خوراند ووی دراثر آن‌سم بمرد (۱) نوشته اند مأمون وقتی خبر یافت که طاهر ذوالیمینین نام او را در خراسان از خطبه انداخته واعلام استقلال کرده است وزیر خود احمدبن ابی‌خالدرا احضار نمود وگفت مرا به سه میلیون درهم که از طاهر گرفتی فروختی اکنون با توجه به ضمانتی که از وی نموده‌ای او را حاضر کن و احمدبن ابی‌خالد گفت من خودم نزدطاهر ذوالیمینین میروم وامر او را کفایت می کنم، مأمون اصرار داشت که احمد در همان لحظه برای احضار طاهر بخراسان عزیمت نماید .

۱ـ لغت‌نامه دهخدا شماره ۲۳ حرف ط صفحه ۷۶

و احمد بن خالد با رنج و مشقت بسیار مأمون را راضی کرد که شب را در دارالخلافه بسر برد و روز دیگر به خراسان رهسپار شود . در همین موقع نامه‌ای از طاهر به عنوان احمدبن ابی‌خالد رسید در این نامه طاهر از احمد خواسته بود تا محمدبن فرخ عمرکی را که طاهر از همه کس بیشتر او را دوست می‌داشت و به وی اعتماد داشت نزد وی فرستد « احمدبن ابی خالد به مأمون گفت ای امیرالمؤمنین محمدبن فرخ عمرکی همانچه رامن باید انجام می‌دادم انجام دهد ، پس چندین تیول به‌وی داده شد ومالی فراوان جایزه گرفت و رهسپار خراسان شد اما ماهی نزد طاهر نماند که در گذشت و گفته‌میشود که برادرزاده عمرکی‌اورازهر خورانیدو کشت (۱)

بهرحال این ایرانی غیرتمند و باشهامت یعنی طاهر ذوالیمینین نیز با ترتیبی که گفته شد در ۴۸ سالگی جان خود را در راه آرمان مقدس استقلال ملی ایران از دست داد و فدای حق ناشناسی و جاه طلبی عباسیان بدنهاد گردید و دینی را که مأمون در راه بدست آوردن مسند خلافت به دو نفر راد مرد ایرانی یعنی فضل بن سهل (ذوالریاستین) و طاهربن حسین ملقب به ذوالیمینین داشت با نابود کردن آنان ادا کرد .

برخی از مورخان نوشته‌اند که طاهر را براثر تبی که عارض او شده بود در بسترش مرده یافتند ، برخی دیگر گفته‌اند کهٔ مرگ طاهر را سبب حادثه‌ای بود که برپلکهای چشم او رسیده و در نتیجهٔ همان حادثه عمرش بپایان رسید و مرد ولی مسلم اینست که تمام این اقوال در اثر شایعاتی بوده است که از طرف خلیفه وعمال‌او برای‌عادی جلوه‌دادن مرگ‌طاهر گفته شده وشهادت طاهرخراسانی وطن‌پرست نام‌آور ایرانی آنهم در سنین جوانی فقط براثر دسیسه ناجوانمردانه مأمون خلیفه بد سپاس

۱ـ تاریخ یعقوبی جلد دوم صفحه ۴۷۷ .

عباسی که در پنهان داشتن اعمال بر خلاف انسانی خود مهارت خاصی داشت اتفـاق افتاده است وبرای تائید این مطلب وراضی نگهداشتن ایرانیان طلحه فرزند طاهر را که فاقد هرگونه قدرت و تحرکی بود بجای پدر بحکومت خراسان منصوب نمود.
و احمدبن ابی‌خالد و افشین خیذربن کاوس اشروسنی و عده‌ای از شاهزادگـان را با سپاهی مجهز همراه آنان به خراسان فرستاد تا آن خطه‌را بطور کامل قبضه نمایند ، طبق نوشته مورخان طاهر ذوالیمینین علاوه برآنکه سرداری با شهامت و کاردان بود شاعری فاضل و ادیبی گرانقدر بشمار رفته است .
وی شاعران و نویسندگان زیادی را در خراسان گرد خویش جمع نموده واز آنـان حمایت کرده است که نام بیشتر آنان در کتابها آمده از جمله کاتب وی حمزة بن عفیف کتابی بنام سیرت ذی‌الیمینین نوشته که ابن ندیم در کتاب الفهرست از آن نام برده است . »

(ناتمام)

هر که عیب دگران پیش تو آورد وشمرد
بی‌گمان عیب تو نزد دگران خواهد برد
(سعدی)

استاد سخن : وحید دستگردی

دوشرح حال بخط وانشای وحید دستگردی

تاکنون شرح حالهای مختلف و مشروحی از استاد شعر و ادب معاصر وحید دستگردی با تحقیقات و تتبعات بقلم محققان وتذکره نویسان ودوستان آنمرحوم نگاشته شده که در جرائد و مجلات ایران و خارج بچاپ رسیده است . بعضی ازاین شرح حالها نیز موضوع رساله‌های دوره‌های لیسانس و دکترای دانشجویان و داوطلبان رشته‌های ادبیات بوده که مهمترین آنها در آینده نزدیك چاپ و در مقدمه کلیات دیوان استاد قرار خواهد گرفت . ما همواره کوشا بوده‌ایم از هرکجا وهر منبعی مطالب واطلاعات جدیدی بدست آوردیم بوسیله ارمغان در دسترس دانش پژوهان قرار بدهیم . اینك بچاپ دوشرح حالیکه بخط وانشای استاد بزرك تحریریافته وچندی قبل درمجلات وحید ویغما بطبع رسیده مبادرت میگردد .

شرح حال وحید دستگردی بقلم خودش

شرح‌حال وحید دستگردی سلمه‌الله تعالی که ازخط خودش که‌در منزل جناب آقای سید جناب دام فیضه نوشته نقل شده . (معلم حبیب آبادی) .

نام من‌حسن‌ابن‌مرحوم قاسم‌ازاهل قریه‌دستگرد خیارجی یك‌فرسنگی اصفهان تولد۱۲۹۸ هجری‌است وتاکنون که حین‌تحریر است چهل‌وهفت ازمراحل زندگانی را طی کرده‌ام . تحصیلات ابتدائی در دستگرد بوده در مکتب‌های طرز قدیم .

استاد اولم پیره زنی بود سکینه نام بعد از آن در پیش ملای بزرگ ده حاج ملا غلامحسین بتحصیل پرداختم تا دوازده سال ـ پس از آن دو سه سال هم بزراعت مشغول‌بودم ودرسن پانزده سالگی باصفهان آمده در مدرسه میرزا حسین مشغول‌تحصیل

شدم. ادبیات مخصوصاً مطول وحاشیه ومغنی اغلب ازمحضر درس آقای آمیرزا یحیای مدرس استفاده کردم ودرتحصیل حکمت مدت‌ها درمحضر مرحوم جهانگیرخان حاضر می‌شدم. درآغاز مشروطیت ایران بکلی درس وتحصیل را رها کرده ازمدرسه خارج شدم . در آغاز جنگ بین‌الملل پس‌از آمدن روس باصفهان ناچار از اصفهان فراری شده مدتی در بختیاری متواری سپس به‌تهران رفتم وتاکنون در تهران اقامت دارم . اشعار بنده اگر مدون بشود قریب بیست وپنج هزار بیت مثنوی است وبعضی قطعات آن تاکنون درمجله ارمغان انتشار یافته است این اولین مرتبه ایست که اجمالاً شرح حال خود را حسب‌الامر مستطاب فاضل استاد آقای حاجی میر سید علی جناب دامت افاداته درخانه ومحضر مبارك خودشان مینگارم . در اول کتاب سرگذشت اردشیرهم شرح حال خود را نظماً نگاشته‌ام وعنقریب ارسال حضور مبارکشان خواهم داشت.از تألیفات حضرت معظم‌الیه استادیکی تاریخ اصفهان است که تاکنون احدی درمقام بر نیامده و امروزهم هیچکس جز وجود مقدس ایشان شایان انجام چنین خدمتی نیست از خداوند متعال توفیق کامل ایشان را در انجام این کتاب نفیس تاریخی که زنده کنندهٔ اصفهانست خواهانم. بتاریخ ۲۹ شهر صفر سنه ۱۳۴۵ هجری مطابق شهریور ۱۳۰۵ شمسی . وحید دستگردی .

(مجله وحید)

وحید دستگردی

شرح حالی از حسن وحید دستگردی به‌انشاء وخط آن مرحوم در دفتر مجلهٔ یغما پیدا شده‌که دریغ بود از میان برود ، این است‌که بی‌هیچ تغییر وکاست وفزود درج می‌شود . تصور میرود مخاطب این نامه جناب پروفسور دکتر محمد اسحاق هندی استاد معروف و مؤسس بزم‌ایران درکلکته، ومؤلف تذکرهٔ نفیس «سخنوران ایران در عصر حاضر» باشند .

مجلهٔ یغما

دوست عزیز نخست پوزش میخواهم که فرستادن شرح‌حال بسبب بیماری دراز ونداشتن عکس یکسال بتأخیر افتاد . این نکته راهم نباید فراموش کرد که شما با عقیدهٔ پاك در طریق ترویج زبان وشعر فارسی سالك و مجذوب هستید ولی اگر زمام نگارش شرح حال هرکسی در دست خودش باشد آیا اطمینان دارید که از راه حق منحرف نشده ودرطریق باطل نپوید، یعنی فضایل خودرا یك برهزار نگوید وازینراه بتألیف کامل شما نقصان وارد نکند ؟

من چون از خود ایمن نیستم و «چوبید برسر ایمان خویش میلرزم» درطریق بیان فضایل ناقص بلکه معدوم خویش وارد نشده واین قسمت را بذوق وفهم اهل‌ادب وعرفان واگذار کرده « ان اثارنا تدل علینا » شرح اجمالی دورهٔ زندگانی پنجاه و دوسالهٔ خویش را بطریق ذیل مینگارم .

روز هشتم ماه ذی‌حجه سال هزار و دویست ونود و هشت قمری هجری در قریهٔ دستگرد خیارجی واقع درجنوب غربی ویکفرسنگی اصفهان متولد شده‌ام . نامم‌حسن پدرم موسوم به قاسم مردی بسیار باهوش و امانت و ذکاوت ولی از سواد فارسی بکلی بی‌بهره بود : تاسن ده‌سالگی در مکتب دستگردجی فارسی و عربی را تا حد ممکن آموخته وآنگاه سه‌چهار سال بکمك پدر مشغول زراعت شده ودرسنهٔ ۱۳۱۳ هجری قمری و اوان پانزده سالگی بترغیب معلم واشتیاق پدر (که روانش پیوسته شاد باد) برای تحصیل بشهر اصفهان درمدرسهٔ میرزا حسین واقع درمحلهٔ بیدآباد رحل اقامت انداخته ومدت هشت نه‌سال تقریباً مشغول تحصیل علوم عربی وادبی و معقول و منقول شدم گرچه حاصلی بدست نیاوردم .

درسال هزاروسیصد وبیست وچهار هجری قمری آواز دلپذیر منادی مشروطیت وآزادی ایران مرا ازمدرسه خارج وبحوزهٔ آزادی طلبانم وارد ساخت وبنظم ونثردر

روزنامه‌های آنوقت اصفهـان ـ «پروانه» ـ « زاینده رود» «مفتش ایران» ـ «درفش کاویان» ـ از هیچگونه فداکاری و خدمت بوطن وآزادی کوتاهی نکردم .

درآغاز جنگ عمومی بگمان اینکه بر ایران سودمند است بوسیله روزنـامه درفش کاویان که همان هنگام خود تأسیس کرده بودم وهم سایر جرائد از هیجگونه همراهی باآلمان و متحدین وتعرض و تهتك بمؤتلفین مضایقه نورزیده و مخصوصـاً بسبب انتشار کتابچه‌ای که متضمن یك‌مسمط بدین مطلع بود «منفجر گشت چونارنجك حراق‌اروپ» دشمنی‌سخت کارکنان سیاسی‌وسپاهی انگلیس وروس‌را برای خودذخیرهٔ دائمی ساختم .

انگلیسیان پس ازاینکه بدستیاری سپاه روس اصفهان را بدست آورده و مرا بطرف کوهسار بختیاری فراری دیدند بخانه و علاقهٔ خود و بستگانم دست اندازی کرده وچندتن را بحبس انداخته تاچهار سال باین ستم ادامه دادند .

من‌برای تظلم ازمظالم «کلنل هیك» قونسل انگلیس ازبختیاری بطهران‌آمده وپس از دیدن احوال و اوضاع رجال سیاسی مرکز مأیوس وخسته از سیاست کنـاره جسته درگوشهٔ انزوا بانجام وظائف ادبی خویش مشغول شدم .

در سال هزار ودویست ونود وهشت شمسی هجری مجلهٔ ارمغان و انجمن ادبی ایران را بطهران درخانهٔ محقر خویش تأسیس کردم واکنون مجله سال دوازدهم را طی میکند. وچون فائده مادی ازین مجله منظور نداشتم وغرض ترویج شعر وادب بود در هرحال صحت یـا بیماری تنگدستی وگشایش ـ دست ازکار نکشیده و تا زنده‌ام نخواهم کشید .

در دیباچهٔ کتاب « سرگذشت اردشیر » که تقریباً هشت هزاربیت مثنوی است چون شرح حال خود راهم منظوم داشته‌ام اینك‌آن شرح حال‌را باچند قطعه وقصیده

نگاشته تقدیم میدارم ...

ازدیباچهٔ سرگذشت اردشیر

نیم من روستائی زاده‌ای بیش — به رستا زیستم تا بودم از پیش
کشاورزی به رستا پیشه‌ام بود — همان کشت و درو اندیشه‌ام بود
بنا گه داس دهقان را شکستند — در رستا برویش قفل بستند

پدر

پدر کز ایزدش بادا روان شاد — «حسن» چون جدخویشم نام‌بنهاد
همی تا خوی با مردم گزیدم — چو «قاسم» باب خود مردم ندیدم
بآئین استوار و در سخن راست — فزودش راستی کیهان کجی کاست
بشکل آدم و خوی فرشته — فرشته وش نه خوانده نه نوشته
شعار وی درودن بود و کشتن — نمیدانست خواندن یا نوشتن
ولیکن در نهادش هوش و بینش — ودیعت هشته دست آفرینش
بدو داده امانت یار و اغیار — خیانت زو ندیده هیچ دیار
بپاکی آمد وپاك از جهان رفت — خوش آنکس کاینچنین آمدچنان رفت

مکتب دستگرد

شدم چون هفت ساله باشدم یاد — که در مکتب پدر دادم باستاد
نخستین بود استادم زنی پیر — مرا آموزگار آمد نه بس دیر
شدم یکساله چون همسنگ استاد — پدر بر اوستاد دیگرم داد
دوم استاد اگرچه دلنشین بود — سخن پرداز و گفتار آفرین بود
بسودای سخن طی کرده ایام — شده زان در سخن سودائیش نام
سه ساله هرچه بود اورا میسر — مرا ازعلم وفضل آموخت یکسر

شعر

به هشت و نه چو بالغ گشت سالم — ز موزون طبع فرخ بود فالم
شکسته بسته بیتی می‌سرودم — همی در شعر رغبت میفزودم
بمن استاد گشت از شاعری شاد — تخلص «لمعه» زان‌شادی بمن داد
هنوز آن اوستاد اندر حیاتست — فرشته سیرت و قدسی صفاتست
بسن پانزده با سعی استاد — پدر از ده سوی شهرم فرستاد
چویزدان با ادب میخواست یارم — ادیبی شد بزرگ آموزگارم
سخن پرداز یحیای مدرس — مهین استاد دانای مدرس
حکیمی در فنون حکمت استاد — سخن سنجی بدو جان سخن شاد
فلاطون را ز حکمت یادگاری — ارسطو را بمنطق دستیاری
بدهر ابن مقفع را نشانه — زجاحظ یادگار اندر زمانه
نشان از بوالفرج اندر صفاهان — برین دعوی هزارانش گواهان
دریغا گر در اصفاهان نبودی — نهان لعلش چنین در کان نبودی
اگر جز در صفاهان بود جایش — صفاهان سرمه بودی خاکپایش
ولی در اصفهان مرد سخندان — همان‌چون‌سرمه‌است اندرصفاهان
مرا برخوان دانش پرورش داد — زآداب و فنون آب وخورش داد
بجان مرهون آن آموزگارم — وزان آموزگار است آنچه دارم
شنید اندر سخن سنجی نشیدم — تخلص داد در گیتی وحیدم

شرح حال منظوم بسی‌مفصل ودرین مقام گنجایش ندارد اگر توفیق طبع کتاب «سرگذشت اردشیر» دست داد بنظر خوانندگان خواهد رسید .

حسین - سعادت نوری

حاج میرزا یحیی دولت آبادی

درآن اوقات تیره وتاری که جمعی روحانی نمای قشری به جان ومال وناموس مردم بیچارهٔ اصفهان مسلط بودند و به منظور سوء استفاده و پیشرفت منویات خود احرار وآزادیخواهان وطرفداران فرهنگ ودانش پژوهان را تخطئه میکردند یکی از سادات عالیقدر و روشنفکر دولت‌آباد اصفهان بنام حاج میرزا هادی به مبارزهٔ با ارتجاع برخاست ویك تنه علیه بیدادگران قیام واقدام کرد .

حاج میرزا هادی دولت‌آبادی پنج فرزند پسر داشت که همهٔ آنها به پیروی از پدر والاگهرشان نشرعلوم و معارف و ریشه کن ساختن اوهام وخرافات را نصب‌العین خود قرار داده بودند . حاج‌میرزا هادی سرانجام بمنظوراجرای برنامه‌های فرهنگی خود درمحیط بزرگتری اصفهان را ترك گفت و در طهران متوطن شد . میرزا احمد دولت‌آبادی فرزند ارشد حاج میرزا هادی کماکان در اصفهان برمسند شرع نشست و به ارشاد و هدایت اصفهانیان اشتغال جست . سایرپسرهای حاج میرزا هادی به‌ترتیب سن حاج میرزا یحیی وحاج میرزا محمد علی و میرزا مهدی و میرزا علیمحمد نام داشتند که همه بخصوص صاحب ترجمه در علم و هنر وکمال و دانش ونطق وخطابه تالی و ثانی اثنین پدر بودند .

حاج میرزا یحیی دولت آبادی یکی از بنیان گذاران فرهنگ جدید ایران است و فعالیتهای خستگی ناپذیر او در راه توسعهٔ علوم ومعارف مورد تصدیق رجال و بزرگان قوم میباشد .

حاج مهدیقلی خان مخبرالسلطنه (هدایت) در کتاب « خاطرات و خطرات» و

دکتر عیسی صدیق در کتاب « یادگار عمر» اقدامات حاج میرزا یحیی دولت آبادی را دراین زمینه ستوده‌اند .

حتی میرزا عبدالله خان مستوفی هم که معلوم نیست مرحوم دولت آبادی چه هیمهٔ تری به او فروخته علاقه ودلبستگی دولت‌آبادی را به تعلیم وتربیت نوباوگان وطن نتوانسته‌است کتمان کند منتهی نسبت به‌آن مرحوم ستمظریفی بخرج داده‌است . ملاهای قشری وآن عدهٔ معدودی که ازجهل عامه سوءاستفاده میکردند بمعمول زمان به چماق تکفیر متوسل شدند ولی دولت آبادیها که هدفی جز اعتلای نام ایران و ایرانی و بسط و توسعهٔ فرهنگ نداشتند از مشاهدهٔ ناملایمات بیم به دل راه ندادند و اجرای برنامه‌های فرهنگی خود را دنبال نمودند .

حاج میرزا حسن‌خان جابری انصاری در کتاب تاریخ ری واصفهان مینویسد: « یك روز جمعی از عوام ساده لوح از همه جا بی‌خبر به اغوای چند نفر از روحانی نماها مصمم شدند خانه آقا میرزا احمد را مورد حمله قرار دهند و در ضمن غارت و یغمای اموال و اثاثیه‌اش خود اورا نیز تلف کنند . آقا میرزا احمد ناگزیر به‌خانه شیخ‌العراقین رفت و تفنگچی‌های شیخ مهاجمین آشوب طلب را متفرق ساختند .»

حاج میرزا یحیی دولت آبادی هم در طهران از گزند معاندان و حسودان در امان‌نبود و کهنه پرستان مرتجع‌اقدامات اورا تخطئه میکردند ولی‌معادات ومخاصمت دشمنان آزادی در تضعیف روحیهٔ نیرومند دولت آبادی مؤثر نمیگردید و او با دل گرمی به تعلیم و تربیب نوآموزان که کمال مطلوب او بود ادامه میداد . دولت‌آبادی یکی از پیشقدمان آزادی است وفرهنگیان و معارفخواهان هیچگاه زحمات اورا در تأسیس‌مدرسه‌های «ادب» و « کمالیه» و «سادات» فراموش نخواهند کرد. آقای دکتر صدیق در کتاب یادگار عمر مینویسد :

« حاج میرزا یحیی دولت آبادی اغلب اوقات با کمال وقار و با روی گشاده به مدرسهٔ کمالیه میامد و به اتفاق مرتضی خـان مدیر مدرسه به کلاسها سرکشی میکرد و از درس‌هائی که داده شده بود سئوال میفرمود و کسانی را که نیکو ازعهدهٔ جواب برمیامدند مورد تشویق قرار میداد و شاگردان را نصیحت میکرد . در تمـام کوچه‌هائی که به مدخل مدرسهٔ کمالیه ختم میشد بردیوارها با گچ و زغال به خط درشت نوشته‌بودند (مرتضی‌خان مدیرمدرسهٔ کمالیه بابی است) بعضی‌از اراذل را نیز تحریك میکردند که در موقع عبور از کوچه و بازار کلمات زشت برزبان آورند .»

میرزا محمد ناظم‌الاسلام کرمانی درتاریخ بیداری ایرانیان‌مینویسد : «متجاوز از ده سال است که من با دولت آبادیها معاشرت داشته‌ام و در این مدت حتی تـرك اولی هم از حاج میرزا یحیی ندیده‌ام و تنهـا تقصیر او کمالات صوری و معنوی وی میباشد که اورا محسود خلایق کرده است و شأن حاج میرزا یحیی اجل از آن است که ازباب و ازل تبعیت کند .»

مرحوم دولت‌آبادی در کتاب حیات یحیی میگوید : « ازبعد از ظهور باب هر کس که دم از آزادی وحریت زد و از علوم و معارف سخن بـه میان آورد فی‌الفور دشمنان آزادی اورا به فساد عقیده ولامذهبی متهم میکنند .»

دولت‌آبادی بدون توجه به گفته‌های عوام کالانعام و محرکین بدخواه و بدنام آنان زیرلب زمزمه میکرد ومیگفت :

کفر چـو منی گـزاف و آسان نبود

محکم تر از ایمـان مـن ایمان نبود

در دهر یکی چون من و آن هم کافر ؟ !

پس در همه دهـر یك مسلمان نبود

غرض از نگارش سطور بالا این است که محصلین ومعلمین دورهٔ کنونی متوجه باشند که فرهنگیان و معارف پژوهان ادوار گذشته با چه شداید ومشکلاتی مواجه بودند و به روح پاك آنان خاصه مرحوم دولت آبادی درود بفرستند . دولت آبادی ضمن چند سطر کـه سوز و گداز و ناله و آه از خلال آن هویداست در کتاب حیات یحیی مینویسد :

« روز جشن مدرسهٔ سادات جمعی از اراذل و اوباش به تحریك بد اندیشان تصمیم به برهم زدن جشن گرفتند وحتی به میرزا محمود خان علاءالملك وزیر علوم اهانت کردند . من هم برای اینکه حادثهٔ ناگواری پیش نیاید اجرای مراسم جشن را موقوف نمودم . »

حاج میرزا یحیی خواهری داشت بنام صدیقه دولت‌آبادی که خدمات او در راه آزادی نسوان وبسط وتعمیم معارف بین طبقهٔ اناث مشکور همگان است . صدیقهٔ دولت‌آبادی به هدایت و راهنمائی برادر بزرگوارش روزنامهٔ «زبان زنان» را درسال ۱۲۹۸ شمسی دراصفهان دایر کرد تا به‌این وسیله ازحقوق زنها که درآن اوقات اسیر و بردهٔ مردها بودند دفاع نماید . روزنامه زبان زنان هنوز دوسه شماره بیشتر منتشر نگردیده بود که حاکم اصفهان به اصرار یکی‌از روحانی نماها به‌نام حاج‌آقا منیر روزنامه را توقیف کرد . بی‌مناسبت نیست تذکرداده‌شود که حاج‌آقامنیرهمان ملائی است که حتی پدرش را نیز به فساد عقیده متهم وفتوای قتل اورا صادر نمود . استاد سخن مرحوم وحید دستگردی درشماره دهم سال‌اول مجلهٔ ارمغان ضمن اظهارتأسف ازتوقیف روزنامهٔ زبان زنان چنین مینویسد :

«آن‌چه بیشترجالب حیرت است و برتأسف ما افزود، مشروحهٔ عجیب وغریبی است که ازطرف یکی‌از آخوندهای اصفهان بنام حاج‌آقامنیر دریکی‌ازجراید مرکز

به این شرح منتشر گردیده ، «مدیر زبان زنان صلیب آویخته ودرتحت صلیب ترویج از طایفهٔ ضالهٔ بهائیه مینماید .» ، عجبا آخوندی که میان پیروان صلیب وفرقهٔ بهائیه فرق نمیگذارد چگونه حق دارد به یك بانوی مسلمان وشرافتمند تهمت بزند ؟ آیا سزاوار نیست اورا به محاکم صالحه احضار و پس از تحقیق ومحاکمه به پاس اسلام واسلامیت وحفظ شرافت مسلمانان مجازات نمایند ؟»

پس‌از صدور تصویبنامهٔ مورخ اسفند ۱۳۴۱ هیئت وزیران دایر به حذف بند اول ماده دهم و بند دوم ماده سیزدهم قانون انتخابات مجلس شورایملی مصوب شوال ۱۳۲۹ه . ق که مربوط به‌شرایط انتخاب‌کنندگان وانتخاب شوندگانست وهمچنین حذف کلمهٔ ذکور از مواد ششم ونهم قانـون انتخابات مجلس سنا مصوب ۳۹/۲/۱۴ من آرزو داشتم صدیقهٔ دولت آبادی زنده بـود و مساعی جمیلهٔ شاهنشاه آریامهر را می ستود .

استاد سخن مرحوم وحید چهل و هشت سال قبل مینویسد : « یکی از فلاسفهٔ دانشمند آقای حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی اصفهانی است . این بزرگوار در برابر طوفان حوادث و سیل سوانح سخت دورهٔ زندگانی خود مانندکوه استقامت‌ورزیده و دست ازوظیفهٔ طبیعی برنداشته وتاکنون بیست کتاب بزرگ و کوچك از تألیفات او مرکب از نظم و نثر به پایان رسیده . . . آرزومندیم که در آتیهٔ نزدیك این کتب گرانبها بطبع برسد وبه تاریخ شرافت و افتخارات اصفهان صفحهٔ زرین وبرجسته‌ای افزوده شود .»

دولت‌آبادی را یکی از پیشوایان مشروطه ایران باید دانست و کسانی کـه خواسته باشند از اقدامات او دراین زمینه مستحضر شوند باید به کتابهای « انقلاب مشروطه» تألیف پرفسور برون و «تاریخ بیداری ایرانیان» نوشتهٔ محمد ناظم الاسلام

کرمانی و تاریخ احمد کسروی و تاریخ دکتر مهدی ملك زاده وتاریخ ری واصفهان نگارش حاج میرزا حسن خان جابری انصاری و تاریخ مشروطهٔ ایران تألیف دکتر نورالله خان دانشور علوی وجلد دوم کتاب حیات یحیی مراجعه نمایند .

حاج میرزا یحیی در دورهٔ دوم از طرف مردم کرمان به وکالت مجلس انتخاب گردید ولی اوچون متوجه شد که جمعی از معاندین تصمیم گرفته‌اند که در موقع طرح‌اعتبار نامهٔوی مجلس‌را مشنج کنند ازوکالت استعفا داد وبرنامهٔ مخالفان رانقش برآب کرد . در همین اوقات مصمم شد که باکسب امتیاز روزنامه‌ای بنام « مجلس » خدمات خود را ازاین راه دنبال کند ولی سرانجام امتیاز این روزنامه به‌مرحوم سید محمد صادق طباطبائی داده‌شد .

پس از اینکه لیاخوف روسی به حکم محمد علیشاه مجلس‌را به‌توپ بست و میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل وحاج میرزا نصرالله ملك‌المتکلمین شربت شهادت نوشیدند وجمعی از احرار وآزادیخواهان به سیاه‌چال زندان افتادند دولت آبادی‌هم در معرض مخاطره قرار گرفت . او چون میدانست که پادشاه خونخوار قاجار درصدد قتل او میباشد مدتی ازانظار پنهان‌شد وسرانجام به‌باغ پدرش به‌قلهك رفت . نامه‌ای که محمد علیشاه درهمین ایام نوشته است جالب توجه میباشد :

«وزیر خارجه از قراریکه میگویند جمعیت زیادی به‌قلهك رفته است و در باغات آنجا جمعیت پرشده. نمیدانم راست است یادروغ؟ باوجود قرارداد ونوشتجات رسمی دیگر نمیدانم سفارت چرا ازاجتماعات قلهك جلوگیری نمیکنند ؟ تمام‌این‌ها بازیهای سید یحیی است وحالا تکلیف چه چیزاست ؟ »

چند روز بعد محمد علیشاه بوساطت سفارت انگلیس به دولت‌آبادی تأمین داد ونامه‌ای بشرح زیر به‌وزیر خارجه نوشت :

«وزیر خارجه به‌سید یحیی دولت آبادی و برادرش و پدرش لازمهٔ اطمینان را بدهید وخودش‌هم که میخواسته‌مسافرتی بکند ضرری‌ندارد، برود. شهررجب ۱۳۲۶»

دولت آبادی پس‌از صدور این دستخط عازم فرنگستان شد چند ماه بود یعنی در شوال ۱۳۲۶ که او دراستانبول اقامت داشت صبح میرزا هادی بدرود زندگی گفت وحاج‌میرزا یحیی‌پس‌از انجام‌مراسم سوگواری کتباً به‌آقامیرزااحمد برادربزرگترش که دراصفهان بود تسلیت گفت ودر ضمن متذکر شد که با بودن او حادثهٔ مرگ پدر را نادیده خواهد گرفت . به خواهر وبرادران خودنیز توصیه کرد که به‌منظور حفظ عزت و احترام خانوادگی باید برادر بزرگتر را به‌جای پدر بشناسند ودر توقیر و تکریم او کوشا باشند .

حاج میرزا یحیی پس‌از مدتی توقف دراروپا تصمیم به‌بازگشت به وطن گرفت وبعد از خلع محمدعلی میرزا عازم ایران شد ودر روز پنجشنبه هفتم شوال ۱۳۲۷ به طهران رسید. دوسال‌بعد یعنی‌روز پنجشنبه سوم جمادی‌الثانی ۱۳۲۹ به‌دعوت کنگره نژادی به انگلستان رفت ودر همین مسافرت بود که با پرفسور برون درتألیف تاریخ ادبی ایران کمك و معاضدت کرد . همسر دولت آبادی یعنی حمیده‌خانم دخترمحسن خان مظفرالملك پسرملا عبداللطیف طسوجی مترجم کتاب الف‌لیله ولیله بادو فرزند دختر به‌نام فروغ و فخرالزمان ودو اولاد پسر بنام مجدالدین و علی‌اکبر دراین سفر همراه بودند . دولت‌آبادی بعد از سه‌سال و کسری اقامت در اروپا عازم مراجعت به ایران شد ودر تاریخ هفتم شعبان ۱۳۳۲ به‌طهران رسید .

پس از اشتعال نایرهٔ جنگ بین‌الملل اول وسرایت آتش محاربات بخاك‌ایران وتأسیس کمیتهٔ دفاع‌وحکومت موقتی که ریاست‌آن بامرحوم‌رضاقلی‌خان نظام‌السلطنة مافی‌بود دولت‌آبادی درمحرم ۱۳۳۴ همراه باسایر مهاجرین به‌منطقه غرب واز آنجا

به‌خاك عثمانی رفت ودر ۱۷ ذی‌قعده ۱۳۳۵ برای شرکت در کنفرانس سوسیالیستها عازم استکهلم شد . سه‌سال بعداز حرکت از طهران یعنی در چهارم محرم ۱۳۳۷ از رود ارس گذشت وباتفاق آقای دکتر عیسی صدیق به‌تبریز رفت ودرآنجا محمدحسن میرزا ولیعهد از هردو پذیرائی گرمی بعمل آورد .

دولت‌آبادی در دورهٔ پنجم قانون‌گذاری که در پنجم رجب ۱۳۴۲ افتتاح شد هنگامیکه محمودآقا خان انصاری (امیر اقتدار) حاکم اصفهان‌بود ازطرف مردم‌این شهر بوکالت مجلس انتخاب گردید . چندی بعد درموقع حکمرانی حسن‌علی کمال هدایت (نصرالملك) به اصفهان رفت وچند شب در منزل برادرزادهٔ خود آقـای حاج آقا حسام‌الدین که درحال‌حاضر درةالقلادةخانوادهٔ دولت‌آبادی‌میباشند باحضورجمعی از فرهنگیان وآزادیخواهان اصفهان سخنرانی نموده وشدیداً به روحانی‌نماها حمله کرد . چندشب نیز به تقاضای مرحوم میرزا صادق‌خان انصاری و آقای ضیـاءالدین جناب بترتیب در مدرسهٔ ملیه که فعلا دبیرستان سعدی نامیده میشود ومدرسهٔ گلبهار پیرامون لزوم توجه مردم به بسط وتوسعهٔ فرهنگ به‌ایراد نطق وخطـابه پرداخت و راقم این سطور درهمان اوقات در اصفهان بود ودر همهٔ این مجالس شرکت مینمود. جلداول کتاب اردیبهشت که مشتمل بربعضی ازآثارمنثور ومنظوم‌مرحوم دولت‌آبادی است درهمین ایام منتشر گردید .

حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی هدفی جز نشر علم ومعرفت نداشت ودر تـاریخ ۲۳ فروردین ۱۳۰۹ درصنحهٔ اول روزنامهٔ اطلاعات مقالهٔمبسوطی بقلم‌او انتشاریافت که‌طی آن برای نخستین‌بار دو موضوع زیر باادلهٔ قانع کننده‌ای مطرح شد :

۱ـ علاوه بر دانشجویان پسر باید دانشجویان دخترهم برای تکمیل تحصیلات به‌اروپا بروند .

۲ـ درعین حال که دانشجویان پسر ودختر به خارج فرستاده میشوند باید در طهران دارالفنون‌عالی (دانشگاه) همدایر کنیم تاجوانان مااستقلال فکری پیدا کنند

پس از انقضای دورهٔ پنجم دولت‌آبادی با خانواده عازم اروپا گردید ودرآنجا به تألیف کتب مفید ادبی و اجتماعی پرداخت واوایل تیر ۱۳۱۷ مجدداً وارد طهران شد ودر باغ قلهك ملك‌موروثی پدرش سکونت‌اختیار کرد و روز جمعه چهارم آبان ۱۳۱۸ بسکتهٔ قلبی چشم از جهان فرو بست وطومار هشتاد سال عمر پرافتخار او که بیشتر صرف خدمات فرهنگی شده بود بهم پیچیده شد . از حوادث ناگواری که در طول زندگانی برای دولت‌آبادی اتفاق افتاد مرگ مجدالدین فرزند چهارده سالهٔاو در دیار غربت بود که قلب‌آن مرحوم‌را جریحه‌دار ساخت. مهندس علی‌اکبر دولت‌ـ آبادی پسر دوم مرحوم حاج میرزا یحیی نیز در جوانی ناکـام‌شد وبسال ۱۳۲۵ در بروکسل غفلتاً چهره درنقاب خاك‌کشید و بازماندگان را قرین الم واندوه ساخت .

از تألیفات حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی چهار جلد کتاب حیات یحیی را نام باید برد که جلد اول آن شرح ایام شباب و دوران تحصیل نویسنده است وتـا کنون بطبع نرسیده . مجلدات دوم وسوم وچهارم این کتاب که تاریخ دورهٔ معاصرمیباشد به حلیهٔطبع آراسته گردیده ومورد استفادهٔ ارباب علاقه‌است. تألیفات دیگر دولت‌آبادی بشرح زیر میباشد :

کتاب علی اولین کتاب کلاسی است که درایران برای‌تدریس درمدارس‌جدید درهفتاد ویك سال پیش تألیف وطبع و نشر گردیده ودر ردیف کتاب احمد است که عبدالرحیم طالب از تبریزی تنظیم وتدوین کرده است .

دورهٔ زندگانی یاغصب حق اطفال ــ ارمغان یحیی ـ نهال ادب ــ ایران‌حقیقی زبان فرانسه ــ راهنمای انتخاب حقایق‌ــ تذکر حقیقت‌ـ داستان شهرناز‌ـ سرگذشت

درویش وچنته ـ لبخند فردوسی ـ کنگرهٔ نژادی ـ اردی‌بهشت دردو جلد شرح‌احوال میرزا ابوالقاسم فراهانی ـ شرح حال‌میرزا تقی‌خان امیر کبیر ـ اصفهان وبیگانگان مکتوب بهاکادمی ـ تربیت اراده ـ روان نامه (این دو کتاب اخیراز کتب فلسفی‌است که بدستور وزارت معارف ازفرانسه بفارسی ترجمه شده) آئین در ایران ـ زندگانی حضرت علی‌بن ابیطالب که تا پایان عمر به نگارش آن سر گرم بود وناتمام ماند . از تألیفات و ترجمه‌های نامبرده سر گذشت درویش وچنته ـ لبخند فردوسی ـ جلددوم اردیبهشت ـ اصفهان وبیگانگان ـ تربیت‌اراده ـ روان‌نامه ـ آئین درایران وزندگانی حضرت علی‌بن ابیطالب تاکنون بطبع نرسیده وآنهائی‌هم که چاپ‌شده نسخ‌آن نادر و کمیاب است .

درویش همیشه نفس خود را تکفیر وتحقیر کند وملامت ازتزویر تاشرارت نکند ، خودپسند ومردم‌آزار نگردد ، به پیشوائی عوام فریفته نماند ، گواهی ناحق ندهد ، چیزی نفهمیده نگوید بـا اختیار حسد نورزد ، پا برتبهٔ مردم نزند ، بخودنمائی ابطال هیچ حقی نکند ، و باسم دین بیدینی را پیشه نسازد . فقیر اغلب به نفس خود خطاب کنم که ای عالم بی‌عمل کافرباش و مردم‌آزار مباش وریا مکن و رشوه مگیر .

(صفی علیشاه)

طاهری شهاب

پنهانی بابلی

حاج محمد علی بارفروشی متخلص به پنهانـی از گویندگان عصر ناصری و تحصیلات خود را خدمت حاج شیخ زین‌العابدین مازندرانی بپایان رسانیده و پس‌از سالها اقامت درعتبات عالیات بموطن خویش بارفروش معاودت وبامر تجارت پرداخت و چندین سفر بباکو و مسکو نموده و قریب دو سال هم در شهر تفلیس اقامت جست و سفرنامه‌ای در کیفیت روابط تجارتی مازندرانیها با روسها و اوضاع و احوال مردم روس و بعضی از بلاد قفقاز و پیشرفت تمدن آنان و علل عقب ماندگی ایرانیها و کالاهای مورد پسند روسها واجناس مورد قبول مازندرانیها وحتی تعیین بهای امتعه و حوادث و رویدادهای داخله قفقاز و اخلاق وآداب مردم آنسرزمین وشرح کشتی‌رانی در بحر خزر و حیوانات شکاری و ماهیان این دریا و تعدی مأموران گمرك و غیره برشته‌نگارش درآورده که چون‌خود ناظرآن وقایع وسیاح‌آن نواحی‌بوده ازهرلحاظ جالب‌و سودمند است .

حاج محمد علی این سفرنامه را بنام قهار قلیخان حاکم بار فروش در ۲۸۲ صفحه خشتی نوشته و تاریخ ختم کتاب را (جمادی الاول سال ۱۲۸۴ ﻫ . ق در بلده بارفروش) ثبت نموده است .

نسخه منحصر بفرد این سفرنامه که بخط مؤلف میباشد در کتابخانه نگارنده موجود است .

حاج محمد علی در حواشی سفرنامه خود پاره‌ای ازآثار نظمی خویش را هم

نوشته و در ذیل غزلی که مورخ بسال ۱۲۹۱ هـ . ق . میباشد یادآور میشود که‌چون دیوان اشعارش که بالغ برچهار هزار بیت شعر درمدح ائمه اطهار و سایراحبا بود در بادکوبه بسرقت رفت لذا آنچه در حافظهٔ این حقیر باقی ماند با مقداری از مناقب که اخیراً در مواقع تعزیه داری خامس آل عبا از طبع پریشانم تـراوش نموده در حواشی ایندفتر ثبت و امید عنایت از ارواح طیبه خاندان رسالت را در روز جـزا دارم (محمدعلی) .

از سوانح زندگی محمد علی پنهانی بعد از تاریخ ۱۲۹۱ هـ . اطلاعی دردست نیست و معلوم نشد از تاریخ مذکور تا چند سال دیـگرزنده بوده است .

در سفاین و تذکره‌ها ذکری ازاو نشده وازوی واعقاب اوهم آنچه ازمعمرین و همشهریـانش پرسش وکنجکاوی شده کسی چیزی بیاد نداشت (تو گوئی فرامرز هرگز نبود) .

پنهانی با آنکه پیوسته در سفر وسرگرم تجارت‌بود فرصتی‌جهت صرف تخیلات معنوی خویش نداشت وکارش با مردم بازار و از مجالست احباب فضیلت محروم بـود ولی هر وقت سرو کارش با قلم می‌افتاد احساس و اندیشه و قریحه‌اش بصورتی دیـگر جلوه میکرد . نثررا روان ونظم را محکم پایه گذاری مینمود ، خطش بسیار زیبا و در تلفیق کلام ماهر بود .

در دیار غربت وقتیـکه بیاد وطن می‌افتد با سرشك دیده نهال قلم را آبیاری و صفحه دفتر را با خون دل آذین می‌بندد و آرزوی ترقی هموطنان و رهائی از زنجیر اسارت آنان را با نماز نیم شبان و دعای سحرگاهان از خدا می‌خواهد .

سفرنامهٔ پنهانی مشحون از نوادر و لطایف و داستانهای جالب و خواندنیست . از آثار نظمیش جز آنچه راکه خود در حواشی سفرنامه ثبت نموده چیزی در دست

نیست و از معاصرین خویش تنها در یك قطعه ذکری از (کامیاب بارفروشی شاعر) بمیان آورده برای احیای آثار این سراینده گمنام دو منظومه از تراوشات طبع سلیم وی را نقل مینماید .

در منقبت حضرت زهرا (ع)

دختر طبعم بزهدان بچه جز گوهـر ندارد
آنچنان گوهر که در کون و مکان همسر ندارد
گوهری آنسان که گر در بر و بحر دهر کاوی
نیك دانی ثانی اندر بحر و اندر بر ندارد
گوهری آنسان که نبود در جهان مثل و همالش
آسمان هم اینچنین گوهر بخود خاطر ندارد
عقل مات و فهم قاصر از چنین تابنده گوهر
که کمین ضوئی ز تابش خسرو خاور ندارد
بخ بخ از این گوهر وحسنا ازین رخشنده گوهر
کس خبر از کان او جز خالق اکبر ندارد
گرچه پیدا شد ز صلب آدم این بیمثل گوهر
حاش لله بوالبشر هم بر سر ایـن افسر ندارد
دور بین عقلم زند هی کای بری از هوش و دانش
آدم اصلا بینش اندر ذات این گوهر ندارد
در تفکر مانده گفتم با خرد کاخر تو بر گو
این چه گوهر ؟ گفت مرغ عقل بال و پر ندارد

راه باریکست و فهمت نارسا کن چاره گفتم
جـز باستمداد باری چاره ای دیگر نـدارد
استعانت جستم از حق تا که امدادم نماید
ورنه این کورین چرا غم تاب این صرصر ندارد
ناگهان ملهم شدم از غیب کای عاری ز دانش
این نه گوهر ، گوهرش مقدار خاکستر ندارد
گفتم ای قائل اگر گوهر نه ، پس بر گو چه باشد
که مثالش حق به سطح تـودهٔ اغبر ندارد
گفت گونان صور ظاهر شد از اخلاق فطرت
صورتی بهتر از او در صنع صورتگر ندارد
خواست صورتگر کز این خلقت نماید صورت خود
تا نگوید کس که صورت آفرین مظهر ندارد
حبذا بر صنع صورتگر که در این صورت انسان
صنعتی کرده که فهمش هیچ صنعتگر ندارد
بی‌وجـود ذات پـاکش خلقت ذرات یکسر
نوعروسی را همی ماند که خود زیور ندارد
تا بکی در پرده گویم . چیسّت گوهر ، کیست صورت
مصطفی را دخت آن کش جفت جز حیدر ندارد

غزل

مه دو هفتـه‌ام از چهـره تا نقـاب گرفت
هـزار عیـب جـمالش بر آفتـاب گرفت

نشاط مستیش از سر نمی‌رود تا حشر
کسیکه از لب آن نوش لب شراب گرفت
نموده خال سیه جای بر بناگوشش
خطا نگر که چسان تکیه بر صواب گرفت
ز خون بیگنهان خواست می بهشیاری
بغمزه از دل شوریده‌ام کباب گرفت
بسوخت ریشهٔ عمرم ز آتش عشقش
در آنزمان که چو مه جا برختخواب گرفت
سئوال بوسه چو (پنهانی) از لبش کردم
بزهر خند لبانش بمن عتاب گرفت

روزی بغرور جوانی در راهی سخت رانده بودم و شبانگاه بپای گریوه سست مانده پیرمردی ضعیف از پی کاروان همی آمد و گفت چه خسبی که نه جای خفتن است گفتم چون روم که نه پای رفتن است گفت نشنیده‌ای که صاحبدلان گفته‌اند که رفتن‌ونشستن به که دویدن‌و گسستن.

(سعدی)

اثر : لئوتولستوی
ترجمهٔ : محمدوحید دستگردی

عقل و دین

یکی ازدوستان نامه‌ای بمن نگاشته وضمن‌مطرح ساختن‌سه‌سؤال ازمن‌خواسته است تا بدانها پاسخ گویم . سه‌سؤال او بشرح ذیل است :

۱ـ آیا برمردم عادی فرض است که چون روشنفکران وعقلاء در باب حقیقت دین تفکر کنند وعقاید خویش را دراین زمینه ابراز دارند .

۲ـ آیا اصولا درك معنی دین امری ضروری است .

۳ـ وجدان وعقل چه هستند وهنگامیکه آدمی نسبت به‌مطلبی اعتقاد می‌آورد ویا در مورد آن دچار شك و تردید می‌شود آیا تحت تأثیر کدامیك ازاین دو عامل قرارمیگیرد .

بنظر من سؤال دوم سؤال‌های اول وسوم را نیز شامل است . چون اگر ما در مورد معنی دین تفکر نکنیم ومفهوم آنرا درك ننمائیم عملا نخواهیم توانست حقایق مربوط به‌آنرا بیان داریم ودر لحظات شك وتردید میان وجدان و استدلال نادرست تفاوت نمی‌توانیم نهاد . اما در صورتیکه نیروی فکری خود را در طریق درك مفهوم دین بکار اندازیم آنگاه میتوانیم اصول‌آنرا بنحواحسن دریافته به‌روشن ساختن‌اذهان دیگران نیز کمك شایان کنیم . بنا براین من‌صحت سؤال شماراتأیید می کنم ومعتقد هستم که هر کسی برای آنکه وظیفهٔ خویش‌را نسبت بخالق خود انجام دهد باید با استعانت از نیروی فکری خویش اصول دین‌را دریابد تابتواند درطریق صواب گام بر دارد ودر زندگانی سعادتمند گردد .

درمیان کارگرانیکه بکار جاده‌سازی اشتغال دارند وازنعمت‌سواد بکلی بی‌بهره

اند این عقیده شایع است که محاسبات ریاضی باحقیقت مغایر است و از این جهت این محاسبات محل‌اعتماد نمی‌باشند این‌چنین عقیده‌ای ممکن است ناشی از آن باشد که این کارگران ازعلم ریاضی بکلی بی‌اطلاعند ولی‌علت آن هرچه باشد این نکته مبرهن است که این کارگران به‌صحت محاسبات ریاضی اعتقاد ندارند و اکثر آنان دراین مورد آنچنان تعصب دارند که مباحثه واستدلال نیز آنان‌را قانع نتواند کرد . نظیر چنین عقیده‌ای در میان مردمیکه من آنهارا بی‌دین میخوانم شیوع یافته‌است و این قبیل مردم معتقدند که عقل نه‌تنها قادر نیست مسائل دینی‌را حل کند بلکه خود موجب گمراهی نیز می‌شود .

علت ذکر این مطلب آن بود که فکر میکردم شما نیز چون این افراد دچار اشتباه‌شده وچنین‌تصور نموده‌اید که از طریق‌عقل نمیتوان بحقیقت دین‌پی‌برد واصولا اعتقادباین موضوع همانقدر عجیب است که کسی محاسبات‌ریاضی‌را قابل‌اعتمادندانند.

خداوند عقل‌را درنهاد آدمی بودیعت نهاده‌است تابوسیله آن‌هم خودرا بشناسد وهم ارتباط خویش را باجهان دریابد . پس همانگونه که انسان ازنیروی‌عقل درحل مسائل زندگانی کمك می‌گیرد وبمدد آن بامور عالم پی میبرد لاجرم برای دریافتن مفهوم دین نیز عقل اورا بهترین راهنماست .

بعضی از مردم میگویند خدارا از طریق ایمان یاالهام بهتر میتوان شناخت . من با این عقیده سخت مخالفم بدلیل آنکه اگر عقل راه راست رابما نشان ندهد از هیچ طریق دیگر نمیتوان بعمق مسأله ای راه برد . اگر معتقد باشیم که عقل ممیز خوبی وبدی نیست ونمیتواند مارا براه راست هدایت کند مانند آنست که بشخصی که در زیرزمینی تاریك بکمك نور چراغ دستی گام برمیدارد بگوئیم چراغ خویش را خاموش سازد وبجای روشنائی آن از چیز دیگری استفاده کند . اما ممکن است گفته‌شود که همهٔافراد انسان‌ازنیروی تعقل‌وتفکر بهره‌مندنیستند وبدینجهت نمیتوانند

افکار خویش را بطور مطلوب بیان دارند و مخصوصاً در مورد مسائل مربوط به دین ممکن است دچار اشتباهات فراوان شوند. در خصوص این مطلب من به این جملهٔ انجیل استناد می کنم. که میگوید «مردم عادی آنچه را که ازنظر عقلاء پنهان‌است میدانند». این‌جمله تعجب‌آور نیست بلکه‌بعکس حاوی حقیقتی مسلم وشك نا کردنی است. واین حقیقت آنست که هرآدمی در جهان وظیفه‌ای دارد که باید آنرا انجام دهد و شاخص این وظیفه تنهاعقل اوست وبااستعانت ازعقل است که میتواند به‌وظیفهٔ خویش بطریق‌اکمل رفتار کند. کسانیکه به‌این‌اصل اعتقادندارندعمداً نخواسته‌اند از راهنمائی عقل استفاده کنند و بهمین جهت در زندگانی همیشه با مشکلات بسیار روبرو می‌شوند.

عقل در راه پرپیچ وخم زندگی هادی ماست. بوسیلهٔ آن میتوانیم حق را از باطل تشخیص دهیم، اصول دین را بشناسیم و احادیث بی‌اساس و خرافی را ازحقایق جدا کنیم. پس برهر کس واجب است که درتشحیذ نیروی عقل بکوشد و پیوسته در حل غوامض و امورمهم ازآن کمك گیرد تا در درك مسائل حیات وحقایق عالم موفق گردد. بنابراین آنچه مخالف عقل است مقبول نمی‌باشد و جز عقل عامل دیگری شایستهٔ اعتماد نیست.

پس من در جواب سئوال شما می گویم که تأمل و تفکر در باب معنی دین و یافتن طریق صحیح زندگانی مهمترین و اساسی‌ترین وظیفهٔ انسان است. اهمیت‌آن مخصوصاً از اینجهت است که ما را بسوی خدا رهنمون خواهد شد و ما ناگزیر از اطاعت اوامر الهی خواهیم بود. شناختن خداوند از طریق خواندن کتب دینی و یا استماع سخنان واعظان بی‌عمل میسور نیست بلکه تنها عقل است که می‌تواند انسان را به بارگاه پرعظمت الهی نزدیك سازد. پیشرفت تمدن این حقیقت را روشن‌تر می‌سازد و انسان با گذشت زمان بیش از پیش متوجه این نکته میگردد که شناخت خدا و رشتهٔ پیوند او با آدمی مقدس‌ترین وظیفه‌ای است که او برعهده دارد.

خیلی خوشحال خواهم شد اگر این گفتار شما را قانع تواند کرد.

۲۶ نوامبر ۱۸۹۴

ترجمه : خانبابا طباطبائی

جادوگری درایران

این‌مقاله را داستان نویس معروف مرحوم
صادق هدایت نگاشته و در مجله فرانسوی
Le voile Disis
بچاپ رسانیده بود . اینك ترجمهٔ آن
بوسیله دانشمند ارجمند آقـای طباطبائی
نائینی ازنظرخوانندگان گرامی میگذرد .

کیش وآئین آریا های قدیم در آغاز امر پرستش خدای یگانه بود .

ولی چندی نگذشت که این خدای یگانه با سایر مخلوقاتس درهم آمیخت و آفریدگار باآفریدگانش یکی گردید وبا گذشت دوران هریك از این مظاهرخلقت که کورکورانه از طرف مردم بدرجهٔ خدائی رسیده بودند ازیکدیگر جدا ومشخص شدند وهریك از آنها خدای مستقل وممتازی گشتند .

در نتیجه خدای یگانهٔ سابق جایش را بخدایان متعدد و گوناگون بعدی داد وآئین پاك یکتا پرستی پیش باچند تا پرستی عوض شد و وحدت‌بکثرت بدل گردید .

آریا هائیکه بعد ها بهندوستان مهاجرت کردند و در آنجا پایدار شدند این کیش چند تا پرستی را با کلیهٔ تشریفات آن نگهداشتند وتغییری در آن ندادند.ولی برای قبائل آریائی دیگر که در باکتریان مـاندند خوشبختانه مصلحی بنام زردشت پیدا شد وآنهارا زود از اشتباه بیرون آورده و دوباره بکیش یکتا پرستی واداشت .

زردشت . از تاریخ تولد زردشت خبری بما نرسیده و از زندگانی او بدرستی چیزی بدست ما نیامده است . جز اینکه اوهم‌مانند کنفوسیوس حکیم ومتفکری‌بوده

که قصدی جز اصلاح مذهب نداشته ومنظوری غیر از پاك کردن کیش وآئین پیروی نمیکرده است .

با اینکه از زندگانی زردشت چیزی نمیدانیم ولی از آثار جاویدان وی که بدست ما رسیده ونظر تحسین مارا جلب کرده است چنین برمی‌آید که در کلیهٔ عقائد کهن ومذاهب قدیم هیچ کیشی بپاکی کیش زردشت نبوده‌وهیچ‌آئینی شدیدتر ازآئین زردشت برضد چند تا پرستی نژاد های حامی و سامی پدید نیامده است . بطوریکه بزحمت میتوانیم بکمك فکر وخرد کنونی طریقه ئی جامعتر ازطریقهٔ زردشتی بیابیم وورویه‌ئی مناسبتر ونزدیکتر ازآن برای کشف و درك حقائق ازلی پیدا کنیم :

کتب مقدسی که از طرف این مصلح ارجمند ویا بالهام وی تهیه شده بهترین گواه این ادعا و روشنترین نشانهٔ نبوغ آن متفکر بزرگ است .

کتب مقدس زردشت ـ

زبانشناس نامی فرانسوی هولاك آنها را به۲۱ نسك تقسیم کرده که اینك نام و شرح مختصری از موضوع آنها ذکر میشود .

۱ ـ سیتودیشت ـ که دارای ۳۳ فصل و راجع ببزرگی آفرینش و مخلوقات پروردگار است که‌اگر موبد وشخص پاکی‌آنراسه بار مطابق دستور مخصوص‌بخواند هرآینه ملکوت اعلی بدیدارش میآیند .

۲ ـ سیتودگر . ۲۲ فصل‌دارد ودرخصوص راز ونیاز باخدا نیکی کردار کمك بزیر دستان ویگانگی بین نزدیکان گفتگو میکند .

۳ ـ وهیشت منشراه که ضمن ۲۲ فصلش از مراعات قوانین ونیات پاك و غیره سخن میراند .

۴ ـ بغ . ۲۱ فصل دارد و وظائف هرکس را در برابر قانون ووسیلهٔ رسیدن

بیهشت را تعیین میکند .

۵ ـ دوازده همکت . راجع بشناسائی دوجهان وساکنین آن وهمچنین راجع بگفتار خدا در این باب وقیامت وباز پرس روز جراست .

۶ ـ نادر . که با ۳۵ فصلش ازعالم بالا و ستارگان وشکل زندگانی ساکنین آسمان و بطور کلی از کائنات بحث میکند .

۷ ـ لچم ۲۲ فصل دارد و در خصوص چهار پایان . شش عید بزرگ گهنبار و خلاصهٔ آفرینش است .

۸ ـ راتوشتی که درآغاز ۵۰ فصل داشت ولی بیش از ۱۳ تای آن بما نرسیده از رؤسا وبزرگان وقضات مختلف خلقت وتأسیس شهرها سخن میراند .

۹ ـ برش . که ۱۲ فصل از ۶۰ فصل اصلیآن در دست است همینطور راجع ببزرگان و اولیای حق و حکام وهمچنین درباب گناهان و خطاهای مردم است .

۱۰ ـ کشاکسیراه هم ۱۵ فصل از ۶۰ فصلش اینك معلوم واز تقوی وعقل و کارهای خیر گفتگو میکند .

۱۱ ـ و شتاسب شاه . درآغاز ۶۰ فصل داشته که ۱۵ تای آن اکنون دردست است وراجع بهپیشرفت ونفوذیاست که مذهبزردشتی درزمان گشتاسب داشته است .

۱۲ـ وشت که ۲۲ فصل و ۶ قسمت دارد در خصوص تعلیمات و دستور های زردشت اطاعت قوانین و پیروی از بزرگان کیش کشت زمین و تربیت گیاهان تقسیم مردم بطبقات مختلف موبدان قضات حکیمان جنگ‌آوران کشاورزان بازرگانان و هنرمندان نوشته شده است .

۱۳ـ سپند ۶۰ فصل در موضوع دانش لازم برای بشر و معجزات زردشت دارد

۱۴ـ جرشت که از۲۲ فصل تشکیل میشود ودرخصوص اصل انسان وزندگانی

او دربطن مادر وسرنوشتش پس از تولد است .

۱۵ـ بغان‌یشت درضمن ۱۷ فصلش موجودات آسمانی را میستاید .

۱۶ـ نیاروم ۵۴ فصل دارد وراجع بدستورهای مخصوصی برای اغلب ازموارد زندگانی است .

۱۷ـ اسپاروم به ۶۴ فصل تقسیم شده وکارهای مجاز وخوب را از کارهای غیر مجاز جدا میکند .

۱۸ـ دواسرجد با ۶۵ فصلش از نزدیکان و خویشاوندان از شناسائی بشر و چهارپایان گفتگو میکند .

۱۹ـ اسکارم ۵۲ فصل در موضوع پیشرفت حرفه وفنون تا روز قیامت دارد .

۲۰ـ وندیداد دارای ۲۲ فصل است .

۲۱ـ هدخت با ۳۰ فصلش کلیهٔ عجائب وشگفتیهای آفرینش را شرح میدهد و معجزات و کرامات زردشت‌رامیستاید. مذهب زردشت ـ آنچه از کتب‌مقدس برمیآید شالودهٔ عقیدهٔ زردشت یا کیش مزدیسنی روی فکر آفرینش استوار شده و پایهٔ علم تکوین را بنانهاده است .

(اورمزد) که اصل نیکی است کائنات را آفریده و در نور و آتش و خورشید تجلی کرده و همین او است که پروردگار یگانه و تواناست که نه آغازی داشته و نه پایانی خواهد داشت .

گویندهٔ شعرهای «یسنا» ویرا اینطور میستاید : ای‌پروردگار نورانی وروشن ای خدای بزرگ و مهربان .

توانا و بی‌نقص جمیل و خردمند ـ پاك وبی‌عیب که همه چیزرا میدانی وهمه کارمیتوانی . توئی که ما را آفریده و ما را درست کرده وسیر و سیرابمان گردانده‌یی

چقدر عاقل وکاملی !

با وجود این زردشت بمشکل بدی برمیخورد و چون از حل آن عاجز میشود اهریمن یعنی خدای بدی جنایت و مرگرا درست میکند بین یزدان پاك و اهریمن ناپاك جنگ و ستیز ترسناکی در میگیرد و بشر بدبخت که شاهد و تماشاگر آنست چوب سخت آنرا میخورد و بسا دراین معرکه هولناك پایمال میشود .

دراین نبرد عظیم یاران‌اورمزد ارواح آسمانی وشش «امشسپند» که بنام‌خوبی حقیقت عدالت شفقت ثروت وابدیت موسومند وهمچنین ایزدهائی که درهمه جای‌عالم پراکنده ومأمور حفظ جهانند و بالاخره فروهرها که شکل خالص وبیغش موجودات آسمانی ومواظب مخلوقات زمینی هستند میباشند .

از طرف دیگر اهریمن هم دارای سپاه‌بزرگ وتوانائی از شیاطین سیاهست که زمین را همیشه درآشوب میاندازند تخم گناه وبدی را در آن میافشانند و مرگ درو میکنند درعوض شش امشسپند اورمزد اهریمن شش دروند وبجای ایزدهای اوشیاطین خاصی دارد که قدرت اینها دربدی وزشتی باندازهٔ توانائی‌آنها درخوبیست . ازاینرو عامل نور و روشنائی که چیزی جز خوبی و نیکی ندارد در برابر عالم تاریکی که ثمری غیر از بدی و پلیدی ندارد قرار دارد .

درنتیجه کلیه مخوقات کائنات ازستاره ها جانداران و عناصر بیجان بجان هم افتاده وهمیشه درکشاکشند .

بین این دو میدان جنگ عظیم و خوفناك انسان بیچاره واقعست که گاهی باینطرف وگاهی بآنطرف کشیده میشود .

همین انسان محور خلقت و مقام او طوریست که همهٔ مخلوقات عالم بدور او گرد آمده اند وحتی‌سرنوشت‌این جدال نیکی وبدی وجنگ اورمزد واهریمن‌بدست

او وپیروزی یکی بردیگری هم مربوط باوست .

باین جهت زردشت در اوستا دستور های چندی از قبیل اعتراف بگناه دعا و نماز صدقه طهارت جسم وجان وعشق خانواده ببشر میدهد تا از اینراهها وسایل غلبه اورمزد بر اهریمن فراهم شود وبدی مغلوب گردد .

زردشت بدنیای دیگری غیر از این دنیا عقیده‌دارد ومیگوید چون مرگ‌نشانهٔ پیروزی اهریمن است . باین‌جهت جسدمرده پلید وناپاکست وباید آنرا روی‌بلندی گذاشت تا خورشید و پرندگان آنرا ازهم بپاشند .

پس از سه‌روز مرده بیدار میشود . اگر در زندگانی گناهکار وبد رفتار بوده اهریمن یایکی ازهمدستان پلیدش اورا درگودال تاریکی میاندازند تااینکه دورهٔ عذابش درآنجا بسر برسد . یادعای بازماندگان ویرا ازآن جهنم برهاند. ولی‌اگر در زندگیش خوب ونیکوکار بوده ایزدهای اورمزد اورابقلهٔ کوه مقدس‌وفضای وسیعی میبرند .

دراین هنگام موجود بی‌اندازه زیبائی که بقشنگی ولطافت او هرگز در عالم ندیده بود برابرش جلوه‌گر میشود که مرد نیکوکار باکمال اشتیاق وحیرت اورا در آغوش میگیرد وبانهایت تعجب میپرسد تو کیستی که این اندازه زیبا ورعنائی ؟ .

جواب میشنود که من حیات تو فکر و نیت خوب توگفتار و کردار شایستهٔ توام که پاك ومقدس بود . من هرچند بسیار زیبا بودم ولی‌تو بارفتار پسندیده خودت مرا بیش‌از پیش زیباتر ساختی بطوریکه اکنون بدین خوبی وقشنگی در برابر اورمزد آشکار شده‌ام و سرافراز و درخشانم .

پس‌از این گفتار دست ویرا میگیرد وبآسمانش میبرد . ازاین پس روح وجسم که مدتی درلفافه بدن‌مقید بودند ازقیدهای مادی‌رها ویکی‌میشوند وبسیر درملکوت

اعلی ومشاهدهٔ جمال و جلال کبریائی خدا میپردازند و بسرعت برق جهانهای بالارا درهم مینوردند .

(پیدایش وپیشرفت سحر)

مغان ـ مذهب زردشت مانند کلیه مذاهب و سنن دیگر بپاکی وصفای اولیش نماند و از طرف پیروان بانفوذ ومبلغین جاه‌طلبش بکلی تغییرشکل داد . نمایندگان و خلفای این کیش که به مغ موسوم بودند قدرت شگرفی بدست‌آوردند وطبقه بسیار مقتدر و ممتازی تشکیل دادند و بسه دسته مشخص تقسیم شدند . اربدان ـ پیروان مغبدان ـ (موبدان یا استادان) ودستور مغبدان (استادان بزرگ) .

هریك از این طبقات سه‌گانـه میبایست ریاضتهای سخت و شگفتی از قبیل کندن چاه و بآب رساندن آن . گذشتن ازآتش تیز . روزه گرفتن نهانی و اورمزد را درهوای آزاد میپرستیدند و آتش را پاکترین عامل و صافی‌ترین مظهرپروردگار میدانستند و بنیایش آن میپرداختند .

بدین جهت پادشاهان ایران در پیروزیهایشان در جنگها هرجا معبد و علائم مذهبی میدیدند از بین میبردند وچیزی ازآنها بجای نمیگذاشتند .

مغان بتأثیر اخلاقی کیش زردشت و انزوای از خلق و نظایـر اینها را بجا بیاورند و لباسهای بسیار درازی که بوسیلهٔ کمربند پهنی بدور بدن محکم پیچیده باشد بپوشند .

همان لباسی که اکنون هم پیروان زردشت مقیم هندوستان که به پارسی یا گبر موسومند درتن میکنند .

مغها برای اجرای آداب مذهبیشان پرستشگاه و معبد خـاصی نداشتند بلکه اکتفا نمیکردند بلکه پیش ازتاجگذاری پادشاهی آزمایشهای مخصوصی بوی تحمیل

میکردند و بعد از بتخت نشستن او هم گریبانش را رها نمیکردند و درکلیه مقامات اداری وقضائی نفوذ داشتند و حتی اغلب بغصب مقام و قدرتی نیز میپرداختند .

ازاین جهت آئین‌مزدیسنی بپاکی وصافی آنچه دراوستا بود باقی‌نماند وبانفوذش در آشور و یونان بکلی تغییر شکل پیدا کرد تا اینکه ساسانیان اصلاحات چندی در آن بعمل آوردند ولی مسلمانان بطوری اصل آن را از بین بردند که زردشتیان باز- مانده حتی نام زردشت را هم فراموش کردند .

سحر ـ درآغاز امر یعنی هنگامیکه مغان بکیش زردشت احترام میگزاردند دوکار عمده داشتند . یکی‌از بین بردن جانوران پلید وپرآزار مانند مورچه مار ملخ و غیره و دیگری پیش گوئی و حـدس زدن حوادث آینده از روی احشاء و امعاء حیواناتی که آنها را قربان میکردند .

هرودوت میگوید که عشق قربانی بقدری نزد مغان شدیدبود که بکشتن چهار پایان تنها اکتفا نمیکردند بلکه پسران و دختران جوان را نیز بعنوان پیشکش به درگاه خدایان قربان میکردند .

این‌عادت بوسیلهٔ مغهای‌مدی وخیل پیش‌ازهجوم ایرانیان وارد کیش مزدیسنی شد و بتدریج به آرینها هم سرایت کرد و قبایل فاتح را مقهور عقائد طائفه مغلوب گرداند بطوریکه بنابگفتهٔ هرودوت‌مقام مغان بقدری بالاگرفت که هیچ آداب دینی از قربانی و غیره بدون حضور و اجازهٔ مغان ممکن نبود .

طالع بینی زایجه شناسی دفع اجنه وشیاطین وارواح خبیثه دعانویسی ودیگر عملیات سحری توسط مغها وارد کیش زردشت شد وآینده بینی بوسیلهٔ شاخه‌های بید و نی و شبیه بآنها معمول گشت در برابر جاه طلبی روز افزون و نفوذ بی‌پایان مغان ایرانیان همیشه ساکت نمیماندند بلکه اغلب بشورش سیاسی و انقلاب مذهبی دست

میزدند و مغها را میکشتند ازجمله پس‌از واژگون کردن اسمردیس ایرانیان بکشتار مغان پرداختند و بیادگار این روز جشن یادبود برپا ساختند .

جادوگری ـ همانطور که دیدیم پیدایش جادوگری و سحر وعملیات عجیب و غیرعادی آن بوسیلهٔ مغان صورت گرفت و در قرون وسطی به منتها اوج پیشرفتش رسیده بود .

دانشمندان مغ با گیاهان ساده‌ای که میشناختند زخمها و بیماریهای چندی را درمان میکردند و بوسیلهٔ شیره برخی از علفها شربتهای مخصوصی برای تقویت‌مزاج طول عمر جلب دوستی و یا برای آزار دادن بکسی میساختند و حتی عملیاتی که روی مجسمهٔ مومی شخص منظوری میکردند ویرا بدردها و زخمهای مهلکی دچار می ساختند .

همچنین‌خیلی پیش‌ازدانشمندان کنونی دربارهٔ تبدیل فلزات‌بیکدیگر مخصوصاً سرب بطلا اقدامات شگرفی کردند و با اوراد و اذکاری که خود میدانستند مطمئن بودند که میتوانند شعاع خورشید را در گودال خاکی حبس کنند و پس‌از چندی آن شعاع نور را بزر مبدل گردانند .

این‌هنرمندان از عملیات شگفت‌انگیزامروزی ازقبیل القا انتقال فکرمانیتیسم ئیپنوتیسم و قدرت بی‌پایان آنها کاملا باخبر بودند وحتی مانند مرتاضان کنونی هند میتوانستند بخودی خود بحالت اغماء و خلع بدن فرورودند و از خود بیخود شوند . صرفنظرازجنبهٔ جادوگری وجن گیری بیشتراین‌مغها ازدانشمندان‌حقیقی وهنرمندان واقعی بودند .

تأثیر سحر و جادو در کلده و آشور

اهالی بابل و نینوا نه تنها معتقد بتأثیر خوب وبد ارواح مردگان درزندگان بودند بلکه کلیه فضا و هوا را پراز موجودات ناپیدا و جنیان و پریان میدانستند و

آنها را در زندگانی زمین و ساکنان آن مؤثر میشمردند و شادکامی وناکامی هر کس را بآنها نسبت میدادند .

دراینجا غیر ممکن است کلیه ارواح خوب یا بدی را که تصور و توهم اهالی کلده برای خود تراشیده بود ونادانی و ترس مردم هم کمك مؤثر وبسیار بزرگی بآن میکرد شرح دهیم و هیکلهای خیالی و وهمی آنها را که بی‌اندازه غریب و عجیب و بد هیولا بوده و روی چوب سنگ نگین انگشتر ومهرها حك شده است ترسیم کنیم. از جمله آنها مجسمهٔ بد ریخت و ترسناك جنی که در توهم اهالی کلده موکل بیاد سموم عربستان بوده است اکنون در موزه لوور پاریس موجود است که روی پاهای عقبش که بچنگال عقاب ختم‌میشود ایستاده واندام اوبشکل بدن درندگان خونخوار و روی شانه‌های پهنش بالهائی بزرگ و برپیشانیش شاخ است و از دهان بد ترکیبش بنظر میرسد که نعرهٔ مخوفی بیرون میآید .

قیافهٔ ایـن جن بقدری نفرت انگیز و وحشت زاست که کمتر میتوان بآن نگاه کرد .

بابلیها هم نهایت کوشش را بکار میبردند که هراندازه بتوانند اندام انسانها یا حیوانات را بد ریخت و بد ترکیب و موحش تر جلوه دهند تا بوسیله ورد و دعاهای سحری وطلسم و جادوگری غضب این ارواح خبیثه را از خود دور و یا مهر آنها را بخود جلب کنند .

عملیات جادوگری و جن گیری و طلسم سازی و عزائم خوانی از هر قبیل در هیچ جای عالم بقدرکلده پیشرفت وشیوع نداشته و باوجود اینکه ایران نخستین‌مرکز پیدایش سحر وجادوگری است بازمی‌بینیم که در بابل ونینوا این‌عملیات بحداعلای خودرسیده وکشیشان‌کلده وآشورپیشرو کیمیاگران زایجه وستاره‌شناسان‌وجادوگران

قرون وسطی بوده‌اند .

کلیه کارهای جادوگری مانند نظرزدن بستن بخت و اقبال و نظائر زیاد اینها که آنقدر مردمان بیچارهٔ قرون تاریك را بوحشت وهراس انداخته‌بود از کناره‌های فرات سرچشمه گرفته ودنیای آن زمان را سخت تحت‌تأثیر قرارداده بود .

نتیجه ـ با اینکه امروز ما از خواندن جمله‌های شگفت‌انگیز سحری و یا از مشاهدهٔ هیکلهای جنهای خیالی و همچنین از عملیات جادوگری و جن گیری مغهای ایران وکلده میخندیم وآنها را تمسخر میکنیم با وجود این نباید فراموش کرد که تجربه‌های عملی و نظریات علمی همان مغان پیشرو علوم امروزی بوده و به فیزیك و شیمی کنونی منجر شده است مخصوصاً پیشرفت مانیتیسم و ئیپنوتیسم بما میفهماند که چندین هزار سال پیش‌از این هنرمندان ودانشمندانی بودند که اسرار را از نهانخانهٔ طبیعت بیرون‌میکشیدند وشاید روزی‌بیاید که مابمهارت مغها در کشف رموزآفرینش اذعان کنیم همان رمزهائی که تازه از وجود آنها با خبر شده‌ایم و جسته وگریخته بآنها پی برده‌ایم .

بازیچه قـدرت خـدائیم همـه
اوراست توانگـری گـدائیم همه
بریکدگر این زیادتی جستن چیست؟
آخـر ز در یکـی سرائیم همه
(شمس تبریزی)

دکتر هراند قوکاسیان

دکتر روبن سواك

پزشکی که در ادبیات ارمنی شهرتی بسزا دارد

نوشتن برای من حکم آوازخواندن را دارد . قلم کوچك فلزیم وکاشانه خلوتم تنها مایه تسلی خاطر من است .

درشبهای بلند زمستان هنگامیکه شعری را بپایان میرسانم هیچکس را ازخود خوشبخت‌تر نمیدانم .

گفتار بالا ازشاعر ونویسنده‌ای‌است وارسته ومیهن‌دوست بنام روبن‌چلنگریان که همه آثار خود را با نام روبن سواك می‌نوشت متأسفانه داس بی‌امان و بی‌رحم‌

ستمگران خیلی زود این نونهال ادب ارمنی را درو کرد سواك درسن سی‌سالگی در فاجعه سال ۱۹۱۵ کشته شد اشعار اوهمه از محیط گردا گردش مایه میگرفت وآئینه تمام نمای درد و رنج مردمی بود که در میان آنها می‌زیست . او با طبع و بیان توانا و شیوای خودگاه در وصف طبیعت و زمانی درستایش دلاوران و سلحشوران سرزمین خود شعرمیسرود .

سواك ازگویندگانیست که گفتنی بسیار داشت اما مرگ نابهنگام به شاعر و نویسنده جوان فرصت نداد تا حرفهای خود را آنقدر که آرزو داشت بیان کند . مجموعه آثارش حاوی ترانه‌های گوناگونست در زمان حیاتش تنها یك مجموعه از اوبنام «کتاب سرخ» بچاپ رسید . اخیراً بمناسبت هشتادمین‌سالگرد تولد وپنجاهمین سال درگذشتش‌مجموعه‌ای ازآثارش در ارمنستان بچاپ رسیده است .

سواك بسال ۱۸۸۵ میلادی در دهکده‌ئی از حومه اسلامبول چشم بجهان گشود پس از طی دوران صباوت از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۴ دور از زادگاهش بسر برد و همه آثارش را در همین سالها بوجود آورد .

آموزش نخستین خود را در مدرسه «پرپریان» بپایان رساند و برای کسب علم و دانش در رشته پزشکی بدانشکده طب لوزان سویس رفت و پس از شش سال از دانشکده مزبور فارغ التحصیل شد . مدتی در آلمان بسر برد آنگاه در سال ۱۹۱۴ به اسلامبول بازگشت . شهرت و طغیان احساسات سواك از اینجا شروع میشود . زیرا پس از بازگشت به زادگاه خود با یکدنیا آرزو و اشتیاق هرجا قدم نهاد جز فریاد مظلوم و بیدادگری ظالم بگوشش نرسید . همه چیز را رو به انهدام و همه‌کس را اسیر چنگال دیو یأس و مقرون به در بدری و آوارگی یافت . وقتی این صحنه‌ها و وضع رقت‌بار هموطنانش را با طبیعت زیبا و آزادگی خاك بیگانه‌ای

که درزمان تحصیل خود دیده‌بود مقایسه کرد بار دیگر اورا قلباً وروحاً با ملت‌خود همدرد و هم بیان ساخت .

سواك در سراسر عمر هرگز خود را از سرنوشت ملتش جدا نمیدانست او در در هنگام کشتار عظیم « آدنا » که درآن تعداد زیادی از هم میهنانش کشته شدند مسائل خونین و وضع نابسامان آینده ملتش را باقدرت خلاقه خود درآثارش متجلی ساخت و از اعماق درون خود گرمترین واصیل‌ترین احساسات واندیشه‌های ملت‌خود را بیرون میریخت و درقالب شعر میآورد .

الا تو تو ای مام میهن توای کشور نگون‌بخت ، که در درون منجلابی لبالب از خون گرم ، قربانی وبازیچهٔ وحشیان درنده خو گشته‌ای ودرمیان شعله‌های سوزان جاوید و عالم‌گیر ازخاك دود برمیخیزد ای وطن نگون‌بخت الا ای‌میهن نگون‌بخت که ازخاکت دود برمیخیزد .

دراشعار خود ازگلایه‌ها شکوه‌ها وناله‌های مردم وانتقام آنان سخن‌میگوید. در اشعاری مثل « زنگها ، زنگها » و « زنگهای خطر » عید پاك» و غیره شاعر طنین ناقوس کلیسا را مظهر قرنهای درازی میداند که با تسلیم و رضا و کردار نیك گذشته‌است .

زنگها هنوز هم در فضا طنین می‌افکنند در حالیکه اینك ناظر کشت و کشتار هزاران انسان بیگناه هستند شاعر خواهان آنست که از این زنگهای کهنسال و بی‌آلایش بجای آهنگ گریه وتسلیم سرود پیکار وانتقام بشنود .

رنج و درد و خون و کشتار روح شاعر را که واقعاً پزشك آلام درون و برون ملتش بود آزار میداد میخواست حصار تن را از هم بدرد و برفراز ملکوت پرواز کند .

آثارخون تصویرها و یادبودها . باز هم امشب . شب هنگام مرا به شکنجه و عذاب میکشند .

در میان چهار چوب روح دردمندم ، آوای ظلمت طنین میافکند . با اینهمه پایان اشعارش امیدبخش است . نه نه سپیده برآنها خواهد دمید .

سواك با شعار میهنی خود وحال و روز و سرنوشت آینده ملت خویش هرگز رنگ سیاسی نمیداد . بلکه تنها هیجانات و آرزوهای خود را منعکس میساخت .

با مطالعه آثار گوناگونش نظیر «پیشگوئی» «این کارد» «سپور» «نیایش پول» «قو» «آواز قو» و غیره بخوبی میتوان بوسعت فکر و دامنه اندیشه‌های شاعرانه اوپی برد سواك معتقد بود که بشر از هنگام زادن تا لحظه مرگ از همنوعان خود ظلم و ستم و بیداد می‌بیند . بویژه در قسمتی از اشعارش بنام « گاو بازان » بخوبی میتوان بطرز تفکر و تعمق و اندیشه های او در زمینه ترقی و پیشرفت روز افزون اجتماع پی بـرد .

در سلسله یادداشتهای « اوراق پراکنده از دفتر یادبودهای یك پزشك » سواك مسائل مهم اجتماعی زمان خود را مورد بررسی قرار میدهد وآنها را با حالت روحی و جسمی بیمارانی کـه روزانه در بیمارستانها و درمانگاهها بدرمانشان می پردازد تطبیق میدهد .

این یادداشتها(۱) که بصورت شرح‌حال بیماران جالب برشته تحریر درآمده است نه تنها برای پزشکان درخور توجه است بلکه نویسنده در آنها کوشیده است با پیش کشیدن مسائل کوچك وفردی راهی بسوی حل مسائل اجتماعی بگشاید .

۱ـ شامل ۱۲ یادداشت است که کلیه آن بوسیله نگارنده از زبان ارمنی به فارسی ترجمه گردیده است .

سواك گاهی دراندیشه وخیال عشق وطبیعت بسر میبرد وزمانی با شوروهیجان بمسائل میهنی و همگانی میپردازد .

شب آرام و بیکران فراز آمد . به این لحظه مقدس و رویا انگیز ، چه نام زیبائی میتوان نهاد ، آه شادمان زیستن .

در سال ۱۹۱۰ شاعر نخستین و یگانـه مجموعه خود را بنام «کتاب سرخ» بچاپ رساند ودر نظر داشت سه مجموعه دیگر بنام «کتاب عشق» «برزخ» و«آخرین ارامنه» بچاپ رساند که درآنها کلیه آثار منظوم شاعر درباره سه موضوع عشق سرود طبیعت وانتقاد از شیوه غلط اجتماعی دور میزد هم چنین مجموعه اوراق پراکنده از دفتر خاطرات پزشك در زمان حیاتش آماده چاپ بود که مرگ نا بهنگام او آنرا بتعویق انداخت .

سواك خیلی زود چشم از جهان بست واگر جزاین‌میشد شاید از درخشانترین چهره های ادبیات ارمنی بشمار میرفت داستانهایش‌ازیك هم‌آهنگی درونی برخوردار است مصالح داستان نویسی موضوعات و تصاویر بصورت ابتدائی‌ترین شکل‌خود مورد استفاده او قرار میگرفت با اینهمه‌سواك دربند این نبود که چطور وچگونه می‌نویسد مهم برای او مطلبی بود که با گوشت وپوستش احساس کرده بود و متأثرش ساخته بود و لاجرم میباید نوشته میشد و نوشت . گاهی داستانهایش رنگ و حالت مقاله بخود میگیرد مثلا در حس ششم وبا اینهمه درهمین جا نیز مسئله ئی را مورد بررسی قرار داده است .

از اینها که بگذریم باید اضافه کنیم که سواك خود نیز نام داستان بر - نوشته هایش نداد وتنها بذکر خاطرات یك پزشك بسنده کرده است .

روبن سواك درسال ۱۹۱۵ پس ازدستگیری همراهان با هزاران محکوم‌بمرگ

دیگر تبعید شد ودر «آناتولی» باوضع رقت انگیز مورد شکنجه قرار گرفت وهمراه دو شاعر توانا و بلند قدر ارمنی چون « دانیل و اروژان » و « سیامانتو » در دره ای نزدیك چانقرا بطرز فجیع بقتل رسید . زندگی کوتاه ومرگ نابهنگام سواك او را بعنوان یك قهرمان ملی بکشورش شناساند . سواك هرگز سرنوشت خود را از ملتش جدا نمیدانست تا جائی که درلحظه مرگ نیز درکنار آنان بود .

روبن سواك پزشکی آزموده فارغ التحصیل از دانشگاه لوزان سویس‌بود . ولی دوستداران ادب او را ادیبی دانا ونویسنده‌ای توانا میدانند . درتاریخ ادبیات ارمنی شخص دیگری را بنام گریگور زهراب میتوان نام برد این شخص که بلقب پاشائی از طرف دولت ترکیه مفتخر گردیده بـود از وکلای مبرز دادگستری و از طرف ارامنه نماینده انتخابی در مجلس شورایملی ترکیه بود ارامنه پیش از آنکه او را نماینده خود در برابر ترکیه بدانند نویسنده محبوب خود محسوب میکنند که او نیز در قتل عام ۱۹۱۵ بقتل رسید .

اشعار سواك نمایشگر خواسته های ملت ارمنی است که در آن‌همه آرمانهای درخشان و ازجمله امید ومیل به آزادی ارامنه بچشم میخورد اشتیاق بادامه حیات از روی دیدار آفتاب دربهندشت‌آسمان نیلگون شور ونشاط زندگی . عشق وایمان . میل به گلگشت در بوستانها وشنیدن آواز خوش‌الحان پرندگان همه وهمه سخن - هائی اززندگی شادی بخشی است که از دل پرشور شاعر جوان برمیخاست و بدلها می نشست .

در آنزمان که ارمنستان غربی درکشمکشی سخت وهولناك تقلا میکرد سواك سعی داشت که آرمانهای ملتش را با پیامی آزادی بخش در اشعارش تصویر کند هنگامیکه هموطنانش در چنگال سرنوشتی تاریك وسیاستی خونبار دست وپا میزدند

و هستی و شرافتشان لگدکوب ظلم و آزار بیگانگان میشد شاعر جوان سخت در اندیشه نجات هم میهنانش بود و تنها برای نجات همو شعر میسرود .

سواك دریکجا ارمنستان غربی آنزمان را به کشوری مانند میکند که کابوس مرگ و گرسنگی و کشتار برهمه جای آن سایه انداخته میگوید .

این کیست که برآستانه کلبه‌ام میگرید ؟ غریبی است خوار . در بگشا .

آیا اسکلتی با چشمانی گریان از ظلمت بیرون میگذرد ؟ قحطی است . در بگشا . برقفسهٔ سینه‌ام تبری فرود میآید . کشتار است . دربگشا . . .

قهرمانان داستانهای او سرنوشتی محتوم دارند ـ میباید با وضعی رقت انگیز جان بسپارند ـ و این را خود از پیش میدانند . در داستان « موجودی سرتا پا درد » قهرمان داستان بپزشك معالجش میگوید . لطف کنید و مرا از این زندگی نجات دهید . دنیا ما را زنده زنده بگور میکند . چرا که امید از همه وهمه جا شسته‌اند و داروی همه دردهای ناگفتنی خود را درمرگ میجویند .

در داستان « زاده گناه » نویسنده بسراغ جنایتهائی میرود که با سرپوش شب در هرشهری شکل میگیرد و فجایعی را برملا میکند که انسانها بخاطرهم‌آغوشی مرتکب میشوند .

بااینهمه سواك نویسنده‌ئی جوانست ومسائل‌مهم زندگی هنوز درمغزش‌انسجامی نیافته است . چرا که در داستانهایش . از زبان قهرمانان . یك جا از فساد اجتماع سخن میگوید و انسان را عامل هرفسادی میپندارد .

گاهی محیط را بزیر مهمیز انتقاد میگیرد و زمانی بخالق همه ایـن چیزها می‌تازد ـ تا جائیکه کفر میگوید با اینهمه و در عین حال دیـن را لازم و ضروری میشمارد ولی در همه اینها تنها یك مسئله است که همه‌جا و تـا آخر هر داستان از

درخشش نمیافتد وآن روح دردمند نویسنده است که از لابلای هر داستان خوانده میشود . روح دردمندی که انسان و طبیعت را دوست میدارد از رنجها و دردهائی که دامنگیر انسان گشته است متأثر واندوهگین است اما راه بجائی نمیداند .

در داستان «دلیریم ترمنس» مردی را می‌بینم که برای فرار از خانه خود در مغزش مادر خود را میکشد و بچه‌هایش را رها میکند و وقتی از او می‌پرسند . پس بچه‌هایت از کجا امرار معاش می کنند خیلی ساده جواب میدهد « مادرشان زن زیبائی است » .

« نامه یك مرده » ادعا نامه دختران زمان ماست . دختران بی‌پناهی که هنوز در قرن بیستم خرید و فروش میشوند .

نویسنده در داستان دختر مرد میخوار . نتایج میخوارگی بیش ازحد واندازه را مطرح میکند و دختری را تصویر میکند که بدرخشندگی آفتاب بهاری است و رؤیا انگیز اما همین دختر از آنجا که پدری دائم الخمر دارد به بیماری صرع دچار است و سرانجام هم تمام پیکر زیبایش طعمه آتش بی‌امان میگردد «سواك» بعواملی که باعث میخواره شدن مرداست هیچ اشاره‌ئی نمیکند . حتی بآن توجهی هم ندارد چیزی را که او دیده است همانست که یك پزشك وظیفه شناس وعلاقه‌مند بحرفه‌خود و نظم اجتماع می‌بیند و نه فراتر .

ازاین که بگذریم نویسنده ازاین نظر که پزشك است و هرروز با مرگ ومیر آدمها روبروست . آدمهائی که زنده‌اند نفس میکشند میگویند و می‌خندند و دمی دیگر چون تکه سنگی خشك میشوند آنچنانکه گویا اصلا نبوده‌اند . و این مسئله اورا بتفکر وامیدارد دربستری که هنوز از پیکر مرده‌ئی گرم است . بیمار تازه‌ئی بامید زیستن میخوابد . . . و هرروز برروی میز آهنی خون چندین نفر بـا هم در

می‌آمیزد ... و تمام این رنجها آنقدر باهم شبیه‌اند که بسختی میتوان از هم باز ـ شناخت ...» و اینجاست که نویسنده با همه توانائیش در حرفه پزشکی به شگفتی و بعد به نومیدی دچار میشود اینکه چرا باید مرد ؟ مسئله‌ئی که قرنهاست مطرح میشود و با این همه بی‌جواب مانده است .

سواك مانند هرشاعر و نویسنده دیگر از تأثیر زمان ومکان و محیطی که در آن میزیست بر کنار نبود . همانطور که یاد شد هم پای ملت زجر کشیده ورنجدیده خود تا پای جان ایستادگی کرد و تا واپسین لحظه‌های زندگی غم جانکاه ملتش را برزبان میآورد .

وصیت اسکندر

چون اسکندر فرمان یافت گفت : مرا در تابوتی نهید و تابوت را سوراخ کنید ودست‌من از آن سوراخ بدر کنید کف گشاده ، وهمچنان همی برید تا مردمان به بینند که اگرجهان بستدم تهی دست همی روم. و مادرم را بگوئید :

که اگرخواهی روان ما ازتوشادمان باشد ، غم من با کسی خور که اورا عزیزی نمرده باشد ، یا با کسی که نخواهد مردن .

(عنصرالمعالی کابوس)

انجمن ادبی حکیم نظامی

کاظم رجوی (ایزد)

آب و آتش

گاهی در آتش غم جانانه سوختیم .
گاهی بآب می ، دل دیوانه سوختیم .
آب درون خم ننشاند آتش فـراق :
در آب و آتش غم جانانه سوختیم .
آتش بجان و اشك بدامان خویشتن ،
چون شمع ، بی‌توجه پروانه سوختیم !
سرگشتهٔ حبیب و سراسیمـهٔ رقیب ،
گاهی ز خویش و گاه ز بیگانه سوختیم .
ورد زبان فسانهٔ مهـر فسونگران ،
عمری ، درین زبانهٔ افسانه سوختیم .
پیمان عشق برلب و دور از لب نگار ،
چون تشنه‌ای ز حسرت پیمانه سوختیم .
چون خم ز سوز بادهٔ پرجوشش درون ،
لب بسته از خروش ، بمیخانه سوختیم .
مستانـه آمدیـم ز میخانـهٔ ازل ،
در خوابگاه هستی و مستانه سوختیم .
در دام دهر ، دانهٔ مهر و وفا نبود ،
در خشکسال قحطی این دانه سوختیم .
(ایزد!) چه‌غم که درهمه عمرسوختی ؟
شکرخدا که سرخوش ورندانه‌سوختیم.

گردآوردهٔ : لر کلانتری

مطالب وارده

از سخنان مهربابا

سرور و خرسندی حقیقی در خرسند ساختن دیگران نهفته است . دستگیری و خدمت بدیگران باید پنهانی ودر خفا انجام پذیرد تا ازهر گونه شائبه تظاهر وریا بر کنار باشد .

خودشناسی بزرگترین دانش و معرفت انسان است وکسیکه خود را شناخت هیچگاه غم واندوه ظاهری براو چیره نخواهد گردید .

ازتمایلات و آرزوهای کودکانه باید پرهیز نمود تا راه ارتقاء بمدارج روحانی صاف و هموار گردد و نیل به کمال مطلوب که همانا خدا شناسی است سهل و آسان گردد .

تا میتوانید گوش باشید وکمتر زبان را بکار بیندازید زیرا که سکوت اولین قدمی است که انسان را متوجه حقیقت وکشف رموز خلقت خواهد نمود .

قلب و دل خود را از محبت غیر پروردگار بزدائید و اگر آرزوی دیدار و مشاهده اورا دارید باید در دل و قلب خود جستجو نمائید تا حقیقت پروردگاری برأیالعین برای شما ظاهر وآشکار گردد .

در حال غضب و شهوت هرگاه خدای را درنظرآورید هیچگاه ازجاده آدمیت و مردانگی منحرف نگردیده و مرتکب لغزش وگناه نخواهید شد .

در برابر شدائد و سختیهای جسمی و روحیآزرده خاطر نباشید بلکه خدا را شکرگزار باشید که قدرت تحمل و شکیبائی بشما اعطاء کرده است .

کتابخانه ارمغان

کرد شناسی

کتاب (کرد شناسی) شاهکار دیگری است از پژوهندهٔ ژرف بین آقای اورنگ که تازه از چاپ در آمده . این کتاب که براساس تحقیقات عمیق و دلایل استوار تاریخی است ، پیشینهٔ کرد ها را از لحاظ ایرانی الاصل بودن و با سایر ایرانیان آریائی نژاد همبستگی داشتن ، کاملا روشن میسازد ومیرساند که کردها همان مادها یا شاخهٔ بزرگی ازمادها هستند ـ دراین کتاب نشان میدهد که حضرت‌زردشت پیغمبر باستانی ایران از میان کردها برخاسته و سرود هایش همآهنگ با فرهنگ و زبان کردی است .

از نکات دیگر این کتاب ، اردشیر بابکان و بسیاری از بزرگان و دلاوران ایران باستان را از دودمان کرد بشمار آوردن ولرها را نیز ازآن تیره دانستن .

رویهم رفته کتاب مزبور دارای یك سلسله مطالب ارزنده است که مطالعهٔ آن برای محققین لازم وسودمند میباشد .

« نامهٔ ماهانهٔ ادبی ، علمی ، تاریخی ، اجتماعی »

دورهٔ ـ سی و ششم
شمارهٔ ـ ۸

شمارهٔ ـ هشتم
آبان ماه ـ ۱۳۳۶

تأسیس بهمن ماه ـ ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن : مرحوم وحید دستگردی)
(صاحب امتیاز ونگارنده : محمود وحید زاده دستگردی ـ نسیم)

کسب علم ودانش توام با فضائل اخلاقی

در دنیای کنونی این نکته تقریباً برهمه جهانیان روشن وآشکار گردیده که رمز خوشبختی وسعادت هرملتی درتحت لوای فروزان دانش وفرهنگ حقیقی نهفته و تنها با سلاح علم وهنر است که میتوان ریشه‌های فقر ومسکنت را که نتیجهٔ جهالت و نادانی جامعه ای است قطع نموده آنرا بسوی سعادت و خوشبختی سوق داد .

همانگونه که فرد عامی و بیسواد کمتر قادر است خیر و صلاح خویش را از روی دانائی و بینائی تمیز دهد جامعه ایکه از مواهب دانش و فرهنگ محروم بوده طبعاً از تشخیص خیر و شری که خواه ناخواه در زندگانی اجتماعی پیوسته با آن روبرو میگردد عاجز بوده لاجرم بجای انتخاب طریق صواب راه نادرست رابرگزیده بدینوسیله موجبات ذلت و خواری و احیاناً نیستی و فنای خویش را فراهم میسازد .

ز دانش به اندر جهان هیچ نیست　　　تن مرده و جان نادان یکیست

جان نادان بحکم آنکه انسان است و باید منشأ آثار و پنداری نیك گردد و خود و دیگران را از ثمرهٔ وجودی خویش بهره مند سازد همچون جسم بی روحی است که ارزش حیاتی نداشته وهستیش مفید فایده و وجودش مثمر ثمر نخواهد بود .

ملل مترقی جهان که سالها در راه علم و صنعت ، تعلیم و تربیت گام برداشته و طی طریق کرده‌اند و اینك بمدارج عالی دانش و هنر رسیده خود را پیشرو و راهبر دیگران میدانند و حقاً هم این راه پرنشیب و فراز را با موفقیت و سربلندی بپایان آورده‌اند گواه صادقی است از تعمیم علم و فرهنگ حقیقی که ما را از تطویل کلام و تفسیر مطلب دراین باره بی نیاز میگرداند .

تیغ دادن در کف زنگی مست به که افتد علم را نادان بدست

غرض از بسط علم و دانش همانا آشنا ساختن افراد بفضائل اخلاقی و معنوی است تا از نتایج سودمند آن همه برخوردار گردیده و بالاخره جامعه راه سلامت و سعادت سپرد .

هر علم را که کار نبندی چه فائده
چشم از برای آن بود آخر که بنگری
ترك هوی است کشتی دریای معرفت
عارف بذات شو نه بدلق قلندری

دانش وعلم را باید بکار بست و از تظاهر وریا اجتناب ورزید و خدمت بخلق و میهن را از وظایف اولیهٔ اخلاقی خود دانست .

دریغ است کشوری که روزگارانی پیشرو فرهنگ و تمدن جهان بوده وراه و روش اخلاقیش مورد تحسین و ستایش جهانیان گردیده و دهها نابغهٔ علم و حکمت و ادب در مهد خویش پرورش داده از غافلهٔ تمدن عالم عقب بماند و در عرصهٔ پیکار زندگی محتاج و زبون دیگران باشد .

ملتی که در دوران دو سه هزار سالهٔ تاریخ پر افتخار خویش کار های

شگرفی انجام داده و از نظر مادی و معنوی آثار عظیم و پرشکوهی بوجود آورده که پس از قرنها گذشت روزگار هنوز مایهٔ اعجاب و حیرت بینندگان و محققان این زمان میباشد .

اینک که نهضت و رستاخیزی عظیم در کلیهٔ شؤون کشور تحت ارشاد و راهبری پادشاه مملکت برای جبران مافات بوقوع پیوسته وراه ترقی وتعالی ایران کهنسال از هرجهت هموار گردیده وهرروز کاری واقدامی بس شگرف وعظیم بمنصه ظهورمی پیوندد که تاچند سال قبل حتی قبول آن بنظر غیر ممکن میآمد جای آن دارد که همه افراد این کشور موقع را غنیمت شمرده ودر این رستاخیز ملی شرکت جسته درراه عظمت وفرازمندی میهن کوشا وسهیم باشند .

اکنون قسمت عمده‌ای از بودجه مملکت صرف آموزش و پرورش میگردد و برای از بین بردن آثار بیسوادی تلاش فراوانی مبذول میگردد ولی ازطرفی هرچه برتعداد دانش آموزان ودانشجویان علاوه میگردد بهمان نسبت سطح دانش ومعرفت عمومی رو بکاهش و قهقرا میرود .

نسبت بجنبه‌های اخلاقی وتربیتی که باید مقصود اصلی وهدف نهائی باشد کمتر دقت وتوجه میگردد وبایداعتراف نمود که این رکن اصلی دربرنامه آموزش وپرورش ما تقریباً بطاق نسیان سپرده شده است .

برای آنکه این تلاشها و کوشش های مداوم و هزینه های روز افزون بهدر نرفته نتایج مفید وسودمندی ببار آورد وفرشتهٔ دانش وخرد وصنعت بر عفریت جهالت و نادانی چیره وغالب گردد باید ازصمیم قلب در بسط وتوسعهٔ دانش و فرهنگی که با حقیقت علم واخلاق وهنرمقرون باشد کوشید تاراه موفقیت وکامیابی هموار گردیده نتیجهٔ مطلوب بدست آید .

وحید زاده ـ نسیم

محمدحسین استخر

هنوز بازار هفته کتاب دارای رواج و رونق است و چرا نباشد!

اولین امری که ازمقام وحی بمحمد شد ونشان بعثت ورسالت اوبود امرخواندن بود اقرء باسم ربك الذی خلق و دنباله تعلیم بقلم بود ، اقرء و ربك الاکرم الذی علم بالقلم امر بدیهی است که خواندن وتعلیم وقلم بدون کتاب میسر نیست .

ما تاریخی ازانتشار کتاب و خدماتیکه کتاب بعالم تمدن نموده و بشریت را از جهالت و ظلمت نجات داده در ضمن اینمقاله بخوانندگان گرامی مجله با ارزش (ارمغان) میرسانیم ووظیفه خودرا دراشتراك مفت ومجانی این مجلهانجام میدهیم .

آغاز بیداری اروپا از تابش کتاب و علوم

درسال ۱۴۵۳ میلادی سلطان محمد فاتح شهر قسطنطنیه را فتح نمود .

علما ودانشمندان یونانی که باترك ودولت ترکی وترك زبان آمیزشی نداشتند با کتب ومؤلفات فلاسفه ودانشمندان قدیم یونان ازقسطنطنیه بکشور ایتالیا مهاجرت کردند وآن گنجینه های معارف وذخائر علمی را درایتالیا انتشار دادند وشاگردان مکتب آنها مردم قاره اروپا را از خواب غفلت و جهالت بیدار کردند ، آن پرده ضخیمیکه کشیشهای ابله وجوفروشان گندم نما یا بعبارت دیگر تجار دین فروش بین مردم وحقائق و معنویات کشیده بودند بالا زدند ، بجای گفته های سخیف کشیشان و موهومات وخرافاتیکه عقول سلیمه آنرا باطل ومردود میداند .

فلسفه سقراط و افلاطون و ارسطو را انتشار دادند ، انتشار این قسم دانش و فرهنگ موجب شد که مردم شعبده باز را ازدانشمند بشناسند و درو گوهر ازخزف و خرمهره تشخیص دهند و بدانند که اختیار خدای تعالی در دست کسی نیست که در مقابل مالی گناهکار را مصالحه کرده سند مغفرتصادر نماید ، وجای اشخاصی

را که هزاران جرم وجنایت و خیانت مرتکب شده‌اند در بهشت که مخصوص پاکان و پرهیزکاران است معین کنند ، خلاصه در پرتو انتشار این کتب مردمی آزاده و آزاد فکر بوجود آمدند که برای مبارزه با خرافات از هیچ فشار و شکنجه و زجر نهراسیدند . برروی این اصل واین تابش علمی اروپا تکانی خورد که هنوزآرام‌نشده و خدا داند کی آرام خواهدشد ، چیزیکه از حسن تصادف این‌تکان را تقویت کرد این بود که قبلا در قرن سیزدهم اروپا ساختن کاغذ را از مسلمانها که در آن عصر مشعل‌دار تمدن بودند یاد گرفتند وسپس مطبعه اختراع‌شد واولین کتاب درسال۱۴۷۷ درشهر (هارلم) که فعلاجزء بلاد هلند است باحروف سربی‌چاپ نمودند وباین وسائل کتب وانتشار آن سهل و آسان گردید و این متاع گران بها که قبلا مثل سایر امور تفننی زینت کاخهای اعیان و دولتمندان و بزرگان بود در دسترس عامه قرار گرفت درپرتو انتشار کتاب درمیان همه‌طبقات‌وپیشرفت سواد وخواندن‌ونوشتن اروپا باسرعت برق بطرف ترقی پیشرفت نمود کــه هنوز هم متوقف نشده ولی هر گاه علمای یونان بامؤلفات گرانبهای خود بار سفر اروپا نمی‌بستند که افکار فلسفی را درآن قاره انتشار دهند شاید هنوزهم اروپا درظلمت قرون وسطی میزیست وهنوز کشیشها برسر اینکه فرشته نر است یا ماده وآیا زن روح دارد یا ندارد و آیا میخیکه بر تن عیسی مسیح کوفتند بناسوت او خورد یا بلاهوت او بسر وکله همدیگر میزدند و فرق مختلفه آن کیش برسر این گونه اختلافات پوچ کلیسیای یکدیگر را طعمه آتش مینمودند و اگر مطبعه اختراع نمیشد و اروپائیها ساختن کاغذ را از مسلمانها فرا نمیگرفتند که انتشار کتب سهل وآسان وارزان بشود هرچند فلاسفه و دانشمندان بانطق و بیان پرده ضخیم جهل و نادانی را بالا میزدند باین سرعت اروپا پیشرفت وترقی نمیکرد و چون اروپائیها علت و عامل نهضت خود را کتاب میدانند کتاب را مثل غذا و هوا برای زندگی خود لازم و ضرور میشمارند ـ دنباله این بحث کتاب در شماره آینده ارمغان .

عبدالرفیع- حقیقت (رفیع)

نهضتهای ملی ایران

(۳۰)

حکومت موسی بن یحیی بن خالد برمکی درسند

پس از واقعه خراسان و قتل طاهرذوالیمینین مأمون خبر یافت که بشر بن‌داود مهلبی عامل سند یاغی شده است بنابراین حاجب بن صالح‌را بحکومت سند بر گزید وی چون به مکران رسید برادر بشربن داود را که درآنجا از طرف بشر حکومت داشت یافت وباو گفت حکومت آن ناحیه را تحویل ده زیرا بشر از حکومت عزل شده است و باید دستور تحویل آنرا بنویسد برادربشر گفت من مأموری از طرف بشر بیش نیستم وبشر در منصوره است ومیان تو واو دو روز راه است‌هر گاه‌به وی‌رسیدی و بمن نوشت که ملك را واگذار کنم اطاعت خواهم نمود ، در اثر این پاسخ بین آنان جنگ در گرفت و حاجب به مأمون نوشت که بشر نافرمان شده و سر جنگ دارد « پس مأمون محمدبن عباد مهلبی را که در زمان خود سرور مردم بصره بود احضار کرد وگفت بشر یاغی شده است » هم اکنون باغسان بن عباد رهسپار آن دیار شو، همراه غسان جماعتی از فرماندهان ونیز موسی‌بن یحیی بن‌خالد برمکی را فرستاد وگفت پس از سر کوبی بشربن داود موسی‌بن یحیی رابه حکومت سند گمارد ولی چون غسان وهمراهانش به بلاد سند رسیدند بشر باستقبال آنان شتافت و بدون جنگ ونزاعی بفرمان درآمد و موسی بن یحیی‌بن خالد برمکی به فرمانروائی سند مستقر گردید و بشر را به عراق فرستادند .

بطوریکه نوشته‌اند موسی همچنان درآنجا بر سرکاربود تا مرد وپسرش عمران

بن موسی جای وی را گرفت (۱)

سالهای آخر خلافت مأمون ومرگ او

مأمون بعداز آنکه پایه حکومتش را در بغداد مستحکم‌نمود « مقام وحیثیت و اعتبارش طوری بالا گرفت که با قدرت پدرش هارون‌الرشید برابری میکرد ولی‌در این دوره صلح وآرامش خیلی کم بود از جمله در مصر آتش فتنه‌ای روشن گردید که خاموش کردن آن مدت دوازده سال طول کشید ودیگر یکنفر قهرمان موسوم به‌بابك خرم دین که شرح اقدامات وفعالیتهای پرشور وطنی وی درصفحات آینده این‌تألیف خواهدآمد برای مدت‌بیست‌سال آذربایجان را درتصرف‌داشت وهمواره ولایات‌شمالی را تهدید میکرد .

و در این میانه نیروهائی که برای مقابله‌وسر کوبی او پشت‌سرهم فرستاده‌میشد شکست میخوردندو « عاقبت نیز مأمون با اتخاذ هرگونه تدبیر وقدرت ازعهده این قهرمان ملی برنیامد وهمچنانکه آذربایجان در تصرف بابك بود درلشکر کشی که بر ضد یونانیان‌نزدیك به طرسوس خود فرماندهی لشکر را بر عهده گرفته بود از آب سرد چایمان کرد و بیمار شد وسرانجام دراثر این بی‌احتیاطی در ۴۸سالگی جهان‌را بدرود گفت وخلافت به‌برادرش ابواسحاق محمدبن رشید معروف به معتصم‌بالله رسید (رجب سال۲۱۸هجری)

نهضت خرم‌دینان

درباب‌کلمه خرم دین و خرم دینی وخرم دینان پاره‌ای از مورخان اشتباه کرده وآنرا تنها پیروان بابك دانسته‌اند اما از قرائن پیداست که خرم دینی نام عامیست برای پیروان دین تازه‌ای که درقرن دوم در ایران آشکار شده وشاید باز ماندگان

۱ـ تاریخ یعقوبی جلد دوم صفحه ۴۷۸

مزدکیان زمان ساسانیان‌را دردوره‌های اسلامی بدین نام خوانده باشند که‌ازروزگار ساسانیان درنواحی دور افتاده ایران ودرکوهستانهای مرکز و مغرب و شمال غربی ایران پنهانی میزیسته‌اند ودراین زمان دین خود راآشکار کرده وشاید اصلاحاتی‌در روش مزدك کرده باشند وبهمین جهت نام تازه‌ای برگزیده باشند ونام این آیین تازه را خرم دین گذاشته باشند وچنان مینماید که این ترکیب (خرم دین) تقلیدی از ترکیب(بهدین) بوده است که‌درباره دین زردشت میگفته‌انداما اینکه برخی گفته‌اند اصطلاح خرم دین ازآنجاست که همه لذاید را مباح وروامی دانسته‌اند پیداست که این هم ازآن تهمت‌هائیست که مخالفان بدیشان زده‌اند .

در برخی‌از اسناد خرم‌دینان‌را ازباطنیان و باطنیه‌دانسته‌اند چنانکه اسماعیلیه را باطنیان شمرده‌اند، لفظ باطنی چنانکه از معنی‌آن پیداست ظاهراً اصطلاح عامی بوده است ، برای همه فرقه‌هائی که تعلیمات خود را پنهانی ودرزیر پرده میداده‌اند و از ترس بدخواهان‌آشکارا تبلیغ نمی‌کرده‌اند و این نیز اصطلاحیست که مخالفان اینگونه فرق درباره ایشان بکار برده‌اند .

خرم دینان بدوگروه منقسم میشده‌اند « نخست جاویدانیان یا جاویدانیه که پیروان جاویدان پسر شهرك سلف بابك بوده‌اند ودوم بابکیان یا بابکیه که پیروان بابك باشند ، از جزئیات عقاید خرم دینان مطلقا آگاهی درستی بما نرسیده و اگر کتابهای دینی نوشته‌اند نابود شده است آنچه از ایشان می‌دانیم اشارات کوتاهیست که‌آلوده به‌تهمت وغرض‌در گفتار مورخان و کتابهای ملل ونحل و کلام میتوان‌یافت ودرین گفته‌ها نیز اختلافست زیراکه برخی ایشان را از مزدکیان دانسته‌اند وبرخی از اسماعیلیه وباطنیان شمرده‌اند وپاره‌ای ازفروع مسلمیه یاابومسلمیه پیروان‌ابومسلم خراسانی شمرده‌اند و حتی بعضی‌آنان را ازصوفیان اباحیه دانسته و گفته‌اند به‌تناسخ

قائل بوده‌اند ومحرمات اسلام وحتی نکاح با محارم رامباح میدانسته‌اند وپاره‌ای دیگر ازغلات یاغالیه دانسته‌اند ، اما چیزی که در این میان تااندازه‌ای بوی حقیقت میدهد اینست که به تنایج و بازگشت ارواح قائل بوده‌اند ومانند مزدکیان برخی چیزهارا مشترك ومباح میدانسته‌اند ودرضمن برای رواج دین وروش خود ازهیچگونه کشتارو خون ریزی دریغ نکرده وبر بدخواهان ودشمنان خود رحم نداشته ومخصوصاً تعصب بسیار تندی برتازیان و عقایدشان داشته‌اند و از این جهت با محمره و سرخ علمان گرگان وطبرستان ومبیضه یا سفید جامگان ویا مقنعیان ماوراءالنهرهم عقیده و هم داستان بوده‌اند وشایددرمیان آنها ومخصوصاً درمیان بابك پیشرو خرم دینان آذربایجان و مازیار پسر قارن پیشرو سرخ‌علمان طبرستان یکرنگی و اتحاد بوده است .

نظام‌الملك که از دشمنان سرسخت وبدخواه همهٔ شعوبیه ومخصوصاً اسماعیلیه بوده است در کتاب سیاست‌نامه درباره عقاید خرم دینان‌می‌نویسد : (اما قاعده‌مذهب ایشان آنست که رنج ازتن خویش برداشته‌اند وترك شریعت بگفته چون نماز وروزه و حج وزکوة وحلال داشتن خمرو مال وزن مردمان و هرچه فریضه است از آن دور بوده‌اند ، هرگه که مجمعی سازند تا جماعتی بهم شوند ابتدای سخن ایشان آن باشد که بر کشتن ابومسلم‌صاحب‌دولت‌دریغ‌خورند وبر کشنده‌اولعنت کنندوصلوات برمهدی فیروز وبرهارون پسر فاطمه دختر ابومسلم که اورا کودك دانا خوانند وبه‌تازی (الفتی العالم) وازین جا معلوم گشت که اصل مذهب مزدك وخرم‌دینی و باطنیان‌همه‌یکیست وپیوسته آن‌خواهند تا اسلام را چون بر گیرند .

ازمذهب ایشان این‌قدر یاد کرده شد تا معلوم گردد که آن جماعت چه سگان حرامزاده ! بوده‌اند و برچه نسق میباشند) .

بطور واقع بابکیان یاخرم دینان منحصر به‌پیروان بابك‌درآذربایجان نبوده‌اند

بلکه درنواحی دیگر ایران مخصوصاً در مرکز و در اطراف اصفهان وسرزمین جبال یعنی همهٔ قلمروی که در میان آذربایجان و طبرستان و خراسان و بغداد و فارس و کرمان وخوزستان واقعست وشامل ناحیه نهاوند و همدان و ری و اصفهان و کاشان وقم وسمنان ودامغان وقزوین است ، خرم دینان بوده‌اند و یکی از مراکز مهمشان همدان بوده است وبیشتر در روستاها و کوهستانها زندگی میکرده‌اند وهرگاه فرصت می‌یافته خروج می‌کرده‌اند و مخالفان خود را چه بی‌خبر وچه درمیدان جنگ می‌کشته‌اند و چون ازاین حیث وبیشتر ازآن جهت که قلمروشان همان قلمرو باطنیان واسماعیلیان درقرن پنجم وششم‌بوده‌است ایشان را ازباطنیان واسماعیلیان دانسته‌اند .

ازقراین میتوان حدس زد که مذهب خرم دین ازدو عنصر اصلی مرکب بوده است نخست یك عنصرآریائی ایرانی پیش ازاسلام که شاید برخی ازعقاید مزدکیان جزوآن بوده ودوم یك عنصرملی ایرانی پس ازاسلام که مانند همهٔ جنبشهای دیگری بوده است که درگوشه وکنار ایرانیان وطن پرست برای کوتاه کردن دست توانایی وبیدادگری خلیفه تازی پیش‌آورده‌اند واین جنبش جاویدان بابك هم مانند نهضتهای بهافرید وابومسلم «سنباد واستاذ سیس ومقنع وحمزه پسر آذرك وعبدالله پسر رونده و اسحق معروف به ترك و مازیار و صاحب الزنج و قرمطیان وکرامیان و شعب دیگر خوارج ایران و شعوبیه ایران ازآن جمله سرخ علمان و سفید جامگان و اصحاب اسب نوبتی بوده است وسپس اسماعیلیه نیز دنبال کارشان راگرفته‌اند و بهمین جهت است که مورخان ودیگر کسانی که درباره خرم‌دینان‌سخن رانده‌اند درست‌نتوانسته‌اند حقیقت را دریابند و این همه گروههای مختلف و آئین های گوناگون را با هم در - آمیخته اند . (۱)

---

۱ - بابك خرم دین تألیف استاد سعید نفیسی صفحه ۲۱ - ۲۸ .

آئین خرم دینان

منابع موجود درباره آیین خرم دینان بقدری اختلاف دارند که مشکل بتوان جواب روشنی برای این منظور یافت بخصوصی که همه آنها با تقالید و تعصبات دینی وسیاسی آمیخته است مقدسی در باره آنان مینویسد که : (از ریختن خون جز در هنگامی که علم طغیان بر افرازند خود داری می کنند « به پاکیزگی بسیار مقیدند با نرمی ونکوکاری بامردم دیگر درمی‌آمیزند واشتراك زنان رابارضایت خودآنها جایز میدانند » . (۱)

ابن‌ندیم خرمیان را اتباع مزدك‌می‌داند ومینویسد . (خرمیان مجوسیانی بودند که به این کیش گرویده وبه لقطه شهرت یافته ورئیسشان مزدك باستانیست واو آنان را وادار کرد که به لذائذ وشهوت رانی و خوردن ونوشیدن ومواسات وآمیزش با هم گرایند وبهمدیگر زور گوئی واستبداد نداشته باشند ودرزن وخانواده باهم شرکت کنند و کسی را ازآمیزش بازن مرد دیگر باز ندارند وبا این وصف به‌کردار نیك وترك آدمکشی وآزار نفوس‌معتقد بوده ودرمیهمانی رفتاری ازخود نشان میدادند که در هیچ ملتی دیده نمیشد اگر میهمانی را بخـانه می خواندند هیچ روگردانی از خواسته‌های او « هرچه باشد نداشتند وهمین رویه را نیز مزدکی داشت که دردوران قباد پسر فیروز ظهور کرده وانوشیروان وی‌رابا پیروانش بقتل رسانید) (۲)درمجمل ـ التواریخ والقصص آمده است که مزدك را زنی بوده نام او خرمه بنت فاده که بعداز قتل او به روستای ری افتاد و مردم را دعوت بدین مزدك کرد و ازآن پس ایشان را خرمه دین خواندند و مزدکی رها کردند . (۳)

---

۱ ـ البدء والتاریخ ج ٤ ص ۳۱ ـ ۳۰ .

۲ ـ فهرست ابن ندیم ترجمه تجدد درصفحه ٦١١ .

۳ ـ مجمل التواریخ والقصص صفحه ۳٥٤ .

هدف اصلی عقیده به تناسخ در شعوبیه ایران

اعتقاد به تناسخ چنانکه از اکثر منابع برمی‌آید یکی از ارکان عقاید خرم‌دینان است «شگفت است که بیشتر فرقه‌هائی که بعد از اسلام برضد تازیان برخاسته‌اند به‌آئین تناسخ معتقد بودند. درواقع آئین تناسخ دستاویز تمام کسانی بود که میخواستند خودرا جانشین قهرمانان گذشته قلمداد کنند و یادگار دیرین دلاوران کهن را زنده دارند» دوستان و پیروان ابومسلم به این اندیشه که روح وی در مقنع حلول کرده است گرد وی جمع‌شدند ویاران جاویدان بن سهل به گمان آنکه روان اودر تن بابك درآمده است از یاری بابك دریغ نمی ورزیدند آیا این عقیده تناسخ وسیله ای بوده است که نهضت بابك رانیز مانند قیام مقنع باخاطره ابومسلم مربوط کنند؟ (۱) بطور قطع باید گفت آری.

(ناتمام)

---

۱ ـ دوقرن سکوت تألیف دکتر زرین‌کوب صفحه ۲۲۸.

هرآن سری که داری با دوستان در میان منه چه دانی که وقتی دشمن گردند و هربدی که توانی با دشمنان مکن که روزی دوست گردند و رازی که نهان خواهی با کسی در میان منه اگر چه دوست مخلص باشد که مرآن دوست را دوستان بسیارند.

(سعدی)

حسین ـ محمد زادهٔ صدیق

تبریز

محمد باقر خلخالی

(۲)

مثنوی ثعلبیه :

چنانکه گفتیم ، یگانه اثری که فعلا ازمحمد باقر خلخالی شاعر آذری زبان یك قرن پیش در دست است ، مثنوی اخلاقی و انتقادی صوفیانه ایست ببحر هزج مسدس مقصور در پیرامنِ هزار و پانصد بیت بزبان آذربایجانی که ازچندین لحاظ شایسته بررسی های عمیق است .

علاوه برآنکه زبان «ثعلبیه» فصیح ، روان و خالی ازتکلفات و تصنعات بیجا و صنایع وآرایشهای [illegible] مخل معنی و تاحد وسیعی نزدیك بزبان خلق وبلکه ناشی‌از مدنیت ملی و فولکلور آذری ست ، بلکه سرایندهٔ آن بعنوان بهترین نمایندهٔ جامعهٔ خود با ما صحبت میکند .

خصوصیات جامعهٔ یك قرن پیش ، فراز ونشیب های زندگی مشقت بار مردم عصر شاعر به بهترین وجهی دراین کتاب ترسیم شده‌است وبطور آگاهانه وهنرمندانه از مواد فولکلور یعنی ترانه‌ها ، افسانه‌ها ، ضرب‌المثلها ، اصطلاحات وتغییرات‌مردم استفاده شده است .

براینست که گوییم ، صرفنظر از اینکه مثنوی ثعلبیه از دید ادبی و جنبهٔ شعریت یك اثر ارزنده و درحد خود یك شاهکار وازآثار کلاسیك طراز اول ادبیات آذری‌ست ، توان گفت که منبع سرشاری درمطالعه وترسیم تاریخ فکری ، اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی مردم همزمان سراینده و یك مجموعهٔ گرانبهای فولکلوریک

نیز است .

از لحاظ سادگی واصالت زبان و کوشش به استفاده از فولکلور ، شاید بتوان بیش ازهمه ، ملاپناه واقف (۱۰۹۶ ـ ۱۱۷۶ شمسی) غزلگو و«قوشما» سرای‌معروف را باو نزدیك دانست ، درحالیکه سراسر فضای ثعلبیه از اشعه های خورشید شاعرانی هنرمند چون نظامی ، فضولی ، خطایی ، نسیمی و جز اینها لرزان است .

با تمام این احوال ، متأسفانه باید پذیرفت که ثعلبیه تاکنون پاازمیان جهانی که درآن آفریده شده بیرون ننهاده است . تا آنجاکه اطلاع داریم ، با این کتاب جز در ولایات ایران ، آنهم غیر از « عوام » ـ که با سرعت عجیبی بسوی کاهش و نیستی میروند ـ کسی سر و کار ندارد که هیچ . نامش را هم نشنیده است (صرفنظر از گروه انگشت شماری پژوهشگر .) درصورتیکه علاوه بر بیش از ده‌بار تجدیدطبع درشکلهای گوناگون ، چندین بارهم بصورت افست چاپ شده است .

این نه بدان علت است که ثعلبیه در حد عوام سروده شده است بلکه بجهت اینست که هم‌اکنون درمیان‌ما غیرازاین عوام ، کمتر کسی یافت میشود که دلبستگی وآویزشی بزبان ثعلبیه و محمد باقر خلخالی داشته باشد . و حالا ثعلبیه به‌کنار ، با کدام‌یک از متون مشهور و غیر مشهور آشنایی داریم ؟ مگر کسی هست که به ـ منجنیق این مشغله‌ها وسرگرمیهای قرن بیستمی گرفتار نیاید واقلا یک‌هزارم نیرویی را که در راه شکم و زیرشکم خود بکار میگیرد ، درطریق صواب صرف کند ؟ عجبا برما که مدت مدیدی است دنبال هرفسونی افتاده‌ایم وآگاه نیستیم این‌ره که میرویم بکجاست ! بگذریم .

چنانکه ما در این گفتار روشن خواهیم کرد ، مثنوی ثعلبیه بدست کسی پرداخته‌شده که درعلوم وفنون با ارزش عصرش دست داشت ودر دانشهای کلاسیک متبحر بود .

نام کتاب :

خود محمد باقر خلخالی بنام و عنوان کتابش ، در پایان ، طی ۱۹ بیتی که بعنوان خاتمه میاورد ، چنین تصریح میکند :

بحمــد الله کیتابــی (ثعلبیه)
تامام اولدو ، عجب شیرین قضیه !
عوام النــاسه یــازدیم بـو کیتابی ،
موجـه اونلارا قیلدیم خیطـابی
دئییب چوخ مضحکه ، ائتدم ضــرافت
اونـون ضمنینده هـم یازدیم نصیحت
نه چونکو خالقا حق آجی گلیبدیر ،
ضرافت سؤزلری شیرین اولـو بدور
قاریشدیردیم ایکی سین ، گلدی حاله ،
یئتیشدی منتهای ـ یاعتداله... (ص۷۸)☆

(ترجمه: شکر که کتاب «ثعلبیه » که در آن طرف‌صحبتم عوام‌الناس‌بود و لایق شنیدن خطابهایم‌هم‌آنها، پایان پذیرفت . در این کتاب من خیلی‌مضحکه گفتم وشوخی کردم و درضمن آن به اندرز های فروانی نیز پرداختم ، حرف حق رگ همیشه تلخ است اما بیگمان در لباس شوخی ، شیرین و خوشایند خواهد بود . من این دو را بهم آمیختم تا به منتهای اعتدال رسید !)

بیرینین سؤزلری مات ائتمیش عاغلی،
بیری یازمش منیم‌تک«تولکوناغلی!» ص۴

(☆) تمام اشارات دراین‌مقاله ، مربوط است به «ثعلبیه» چاپ تبریز ، ۱۳۷۵ ق .

معروف به « ثعلبیه » است و تمام چاپها هم با این عنوان بیرون داده شده اند .

واژه‌ی « ثعلب » در زبان تازی بمعنای روباه آمده است و ظاهراً نـر و ماده هردو بدین نام خوانده میشوند و یا ماده‌را ثعلبه و نر را ثعلبان (به ضم اول وسوم) گویند و جمعش ثعالب است .

انتخاب ترکیب « ثعلبیه » که بشیوه‌ی زبان تازی نادرست و نارساست و مثلا می بایستی ثعلبی (بـا تشدید یاء) یعنی منسوب به ثعلب یـا « قصة الثعلبية » و یـا « منظومةالثعلبية » و یا « کتاب الثعلب » و جز آن گفته میشد . شاید خود از طرف مؤلف یک « مضحکه » باشد و شاید هم (همچنانکه متن کتاب مدلل میدارد) وی ابداً پابند لفظ و ظواهر نبوده و با اصرار بگزارش راست و درست خواست و دریافت خود می پرداخته است .

بهر جهت ـ چنانکه پیش از این‌هم گفتیم ـ ترجمه‌ی فارسی این کتاب زیر عنوان « روباه نامه یا ترجمه‌ی ثعلبیه » بیرون داده شده است .

تاریخ اتمام کتاب :

محمد باقر خلخالی در انجام کتاب در شناسایی خود وتاریخ فراغت ازسرودن آن ایجازاً چنین گوید :

خبر آلسا بیری آدیمـی بیلفرض ،

ئوزوم ئوز آدیمی قوی ائیله ییم عرض:

فینون ی معرفتدن خالیـام من ،

محمد باقر ـ ی خالخالیام من .

بو فردین آخیرین نظم‌ی صاوابی ،

بیان ائیلیبدی تاریخ ی کیتابی ص ۸۸

(ترجمه : خبر گیری . گراز نام و مکانم ، بشنو حالا بگویم خویش نامم : من تا آگاه از فنون معرفت . محمد باقر خلخالیم . پسین مصراع این نظم صوابم ، بیان کردەست تاریخ کتابم .)

پس مادەی تاریخی دراین سه بیت وجود دارد وآن بیت دوم است با این طرز نگارش :

فنونمعرفتدن خالیم من محمد باقر خلخالیم من

که ازآن سال ۱۳۱۱ بدست میاید .

دور نیست که تکیەی شادروان محمد علی تربیت هم‌براین بیت بوده باشد که در « دانشمندانآذربایجان » سال فراغ از کتاب را تعیین میکند . گذشته ازآن خود خلخالی در پایان کتاب چند بیتی درمدح ناصرالدین شاه قاجار میآورد(که دراغلب جاپهای متاخر حذف شده است) و مترجم فارسی ثعلبیه با ترجمەی آن ابیات اشاره میکند که کتاب درعهد شاه مذکور پایان یافته است . باعلم باینکه ناصرالدین‌شاه قاجار بسال ۱۳۱۳ ق . (۱۲۷۵ ش .) بدست میرزا رضای کرمانی کشته شد ، توان گفت که کتاب جای گفتگو دوسال پیش از قتل وی پایان یافته است .

تأثرات خلخالی

۱ ـ تأثر از ملاعلی زنجانی .

چنانکه پیش از این اشاره کردیم ، ملاعلی بن ملاگل محمد بن علیمحمد قارپوزآبادی زنجانی (۱۲۰۹ـ۱۲۹۰ ق .) مدت مدیدی سمت استادی محمد باقر خلخالی‌را داشت و اندکی از اطلاعاتی که در بارەی وی داشتیم نگاشتیم در باره وی آنچه برای ما محقق ولازم است ، اینست که او در علومی کەدر عصرش با ارزش

بحساب میآمد ، استاد بود ودر اطراف و اکناف شهرتی بسزا داشت و ازیکه تازان میدان دانش عهدش بشمار میرفت .

و آنچه که مسلم است اینکه خلخالی سالهای زیادی از عمرش را درشاگردی وی گذرانده و تا درجه‌ی اجتهاد رسیده و مانند او بشغل قضاوت پرداخته و برمسند روحانیت تکیه زده است .

ملاعلی جز اینکه درزندگی و حیات محمد باقر نقشی مؤثر داشته ، تأثیر عمیق افکارش در سرتاسر کتاب ثعلبیه بژرفی ملموس است وما دراین باره در «افکار خلخالی» بگشادی سخن خواهیم گفت .

وی مردم را درکارهای الهی وقضا وقدر به تسلیم محض دعوت میکند ، زنان را تقبیح می‌نماید ، کامیابی و برخورداری ازلذات اینجهانی را ممنوع میسازد ، دنیا را به یك زن هرزه و بدکاره مانند کرده به عشق‌های موهوم دل می‌بندد ، روی زشتکاریها وناپاکیهای خود بوسلیه‌ی «حکمت عملی» پرده‌میکشد ، حدیث «من‌خرج عن‌زیه فدمه‌هدر» را تفسیر و توجیه میکند ، فقرا را به نعمت‌های دار عقبا وعده میدهد و خود به خوش روزگاری می‌پردازد و مانندآن که‌بما این امکان رامیدهد که او را بهترین شاگرد ملاعلی و درخشانترین چهره‌ی یك « روحانی در خدمت فئودالیته » بشناسیم .

علاوه برآن چنانکه پیش از این هم اشاره‌ای کردیم ، خلخالی حکایاتی از زبان «ملاگل میرزا» نامی روایت میکند . مثلا :

مناسبدور بویرده بیر حکایت کی اثیلیب « موالاگول میرزا »
روایت . . . ص ۷

و یا :

قولاق وئر تا دئییم‌بیرجه حکایت اندیبدیر «موللا گول میرزا»
روایت. . . ص۶۱

وغیره که قراین(و ازآنجمله محتوی حکایات که نزدیکی تامی به افکار ملاعلی دارند) ما را بدین فکر میاندازد که شاید ملاعلی داستهایی از زبان پدرش (یعنی گل محمد قارپوزآبادی) به خلخالی نقل کرده و ازوی خواسته است که آنها را منظوم کند و خلخالی بعداً گزیده‌ای ازآنها را در کتاب ثعلبیه (که ازتلفیق‌آن حکایات وچند حکایت فولکلوریك بوجودآمده است)گنجانده باشد :

درهرصورت این برای من مسلم است که‌نام«ملا گل‌میرزا» که‌در کتاب ثعلبیه آمده، با نام استاد خلخالی ارتباط کاملی دارد و این دو از هم جدا نیست .

دنباله در شماره دیگر

اندرز

یکی ازحکماء پسررا نهی میکرد ازسیرخوردن که سیری شخص را رنجور دارد پسر گفت گرسنگی نیز بکشد نشنیده ای که ظریفان گفته‌اند به سیری‌مردن به که گرسنگی بردن گفت ای‌پسر اندازه‌نگه‌دار

بیت :

نه چندان بخورکز دهانت بر آید
نه چندان که ازضعف جانت برآید

(سعدی)

استادسخن ـ وحیددستگردی

حبل المتین

چگامه زیر را استادفقید وحید دستگردی بمناسبت خدماتیکه شادروان سیدجلال الدین کاشانی (مؤیدالاسلام) مدیر جریده حبل المتین در راه آزادی و مشروطیت ایران انجام داده سروده ودرهمان ایام در ارمغان بچاپ رسیده اینك بمناسبت سی وهفتمین سال درگذشت آ نمرحوم مجدداً بدرج آن اقدام میگردد .

زهی دبیر هنر پرور خرد فرجام | امیر ملك سیاست خدیو مصر کلام

مدیر نامهٔ حبل المتین کلکته | جلال مملکت جم مؤید الاسلام

حکایت قلم حق نویس و نامهٔ او | بشرح ناید اشجار اگر شوند اقلام

تمام گشته بدو نثر پارسی امروز | چو شعر تازی بربو فراس و بو تمام

سروش عرش مساوات پیك آزادی | رسول شرع مواسات امام پاك همام

گره گشای سیاست بناخن تدبیر | مسیل بند حوادث ببازوی اقدام

گشوده چتر سیاست چوآسمان بلند | گرفته گوی زمین زیر سایه‌اش آرام

چوعزم کار گذاروچوحزم دوراندیش | چو علم صنعت زای وچوصنع ثروت رام

بلند همت و دانا دل و ستوده سیر
فرشته سیرت ویزدان سرشت وپاك مرام

بدورهٔ چهل واند سال پیش که بود | بدست دیو ستم ملك رازمام مهام

هنوز نطفهٔ آزادی و تساوی و علم | نکرده بودز اصلاب جای در ارحام

نه اسم بود ز مشروطه و نه رسم ز عدل | فکنده دیو وود مستبد بهر سو دام
شدی دو نیمه بشمشیر ظلم و کینه بعدل | زعدل بردی اگر کس بملک ایران نام
خلیل وار فتادی در آذر نمرود | کسیکه سجده نبردی بدرگه اصنام
درآمدی زقفا چون گل زبان بقفا | بگشتی ار بخلاف ستم زبان در کام
بعیش یکشبه راضی خواص سنگین دل | ببار بردن عادی عوام کاالانعام

☆☆☆

بحکم آنکه بوقت است کارها مرهون | بوقت کار است اسباب کاررا انجام
چو وقت آنشد کز برق تیغ آزادی | بخرمن ستم افتد شرارهٔ اعدام

برای بعثت پیغمبران آزادی سروی آورد از عرش کبریا الهام
پدید گشت زهر گوشه مرد کارو رسید طبیب دانا از بهرداروی اسقام
نوشت و گفت یکی کشت و کشته شد دگری یکی نشیب سپر شد یکی فرازخرام

(جمال الدین اسدآبادی)

بمصر از اسدآباد شد جمال الدین چو یوسف آمدمصرش برآستانه غلام
پیمبرانرا آری ضرورتست سفر بمصر یوسف و احمد سفر گزید بشام
عزیز مصر شد از تابش جمال هنر بجوهرش عرض معرفت گرفت مقام
بشرق تاخت چنان آفتاب فلسفه اش که خفتگان همه برداشتند سرزمنام
اساس مشرق مغرب صفت دیگر گون کرد گریخت دیووفرشته پدید کرداندام

(جلال الدین کاشانی)

جلال دین هم از ایران بهندهجرت کرد چو در مدینه ز مکه پیمبر اسلام
نکرده رجعت از راه دور همچورسول بهم شکست و فروریخت زین حرم اصنام

(نامه حبل المتین)

درآنزمان که نبوداز جریده نام و نشان شمیم این گل نشنیده بود هیچ مشام
ز نامه نامی اگر بر زبان کس رفتی چو خامه گردن دادی بتیغ خون آشام
بسیج نامهٔ حبل المتین جلال الدین بکرد و خامه بیازید تیغ وش زینام
بدین سلیح متین ساز کرد برگ نبرد گریخت خصم زمیدان چوروبه ازضرغام
صلای (فاعتصموا کافة بحبل الله ولاتفرقوا) اندر زمانه کرد اعلام
دمید نفخهٔ صور و همه عظام رمیم شدند زنده و گفتند سروران عظام
زخامه نامهٔ مشك ختا بنامه فشاند نکرد اگرچه چهل سال درخطا اقدام

فرارسید بهنگام و زیر بال گذشت سر نحوست خوانندگان بی هنگام

کنون ز تابش آن آفتاب آزادی مبدلست بروز سپید شام ظلام

نبود نامهٔ حبل‌المتین اگر در هند نه‌ازجریده‌درایران‌نشانه بردونه‌نام

بلی نبود بزاولستان اگر رستم نه گیو بود ونه گودرزبود ونه رهام

✩ ✩ ✩

هنوز در ره آزادیست گام نخست هنوز کودك عدلست‌شیر خوار ازمام

چو گشت کودك‌بالغ‌ببینی‌این کشور چگونه رشك‌بهشت‌است‌وکارها بنظام

حدود ملك براز دورهٔ کی وساسان ثغور کشور مسدود و فتنه‌ها آرام

خطوط‌آهن درهم چو جدول تقویم نجوم دانش تابان چو برسپهر اجرام

✩ ✩ ✩

مهین مدیر خردمند دانش افروزا زهی ز ساغر فکر تو عقل مست‌مدام

چوخضر زندهٔ جاوید‌زی بنام‌نکو که‌بر گرفتی ازاین‌آب زندگانی‌کام

توئی که‌باخط زرین‌سپهر زنگاری نموده نامت زیب صحایف ایام

برای کندن خار ستم‌ز گلشن ملك نخست تیشه تو برداشتی و اول گام

بدست فکرتوداود وار آهن سخت چوموم‌نرم شد وجوشن‌خواص وعوام

درید خامهٔ اعجاز ودست قدرت تو کتاب سحر و خرافات و پردهٔ اوهام

بملك ایران هرهفته نامهٔ تو زهند گشودتنگ شکرباز داد خاص بعام

همه مفاسد‌دشمن همه‌مصالح‌دوست برغم دشمن کردی بدوستان پیغام

اسیر بند بلا ماند هر که در ایران بر او ترحم کردی چو کرد استرحام

برای‌راحت‌فرسودگان کشیدی‌رنج بچشم خواب حلال‌ازبرای خلق‌حرام

بجز تو کیست که‌یعقوب‌وار بریوسف دو چشم داد بـراه ارامل و ایتـام

براه کشور جم تا کرازیان باشد توجان بدست کرفتی وسودجویان جام

✩ ✩ ✩

غمین مباش اگرخصم مرز وبوم عجم برای غفلت شیران خفته در آجام
بدین گنه که بمرز جم است سابه گسیخت رشتهٔ حبل المتینت ازابهام
اگر دو روزی توقیف کرد نامهٔ تو بکام صرصر وطوفان کسی نیست لگام
دوباره صیقلی آید برون بکشتن خصم دوروزی از بغلافست دوست را صمصام
بگوعدوی زحبل المتین بدارد دست که هرچه نقض کنی بیشتر شود ابرام

✩ ✩ ✩

اگرچه قدر تومجهول مانده در ایران شگفت نیست که الناس فی الزمان نیام
شدند فردا بیدار چون زخواب گران برند سجده ترا همچو کعبه را اسلام
تو از امانت شایـان آفـرینستی چنانچه خائن شایان لعن تا بقیام
نخست برهمه اینك زدستگر دوحید بنام زمرهٔ احرار و دوستان کرام

ترا سپاس و سلام ارمغانی از ره دور
بدین چکامه کند والسلام خیرختام

وقتی توانگری مقدار ده هزار درهم پیش ابراهیم آورد وخواست تاقبول کند آنرا رد کرد و گفت میخواهی که بده هزار درهم نام ما از دیوان فقر محو کنی ؟ .

(عزیزالدین محمود کاشانی)

خانبابا ـ طباطبائی نائینی

راز کامیابی

پیش از این بارها از قدرت بی‌پایان اراده وفکر سخن راندیم وشگفتیهای آثار آنرا بیان کردیم ولی نکته مهمی که دانستن آن واجبست اینکه اراده و فکر وقتی سودمند ومؤثر است که دوام وثبات داشته باشد نه اینکه مانند برق لامع دریك لحظه چشمرا خیره کند ولحظهٔ دیگر اساساً وجود نداشته باشد .

بعبارت دیگر اگر فکر وارادهٔ ما متوجه عملی شود . صرف توجه ماآنکار را انجام‌نمیدهد ومقصود را برنمیآوردبلکه لازمست که آنفکر واراده راباکمال‌لجاجت و پا فشاری نگهداریم وبجز بآن فکربهیچ چیزدیگر اندیشه‌نکنیم .

چراکه این‌نکته محققاست که خواستن تنها موجب توانستن و بمقصودرسیدن نیست بلکه باید هم درست وجدی بخواهیم وهم‌جداً وواقعاً آنفکر بخصوص رادنبال کنیم‌تا بمقصود برسیم .

علاوه براین‌نکته بدیع‌نیز بثبوت رسیده که اگرکاری را قصد کردیم وآرزوئی داشتیم نباید کاروآرزوی دیگری نیز که مخالف‌آن باشد داشته باشیم . یعنی دریك حالت دوآرزوی مخالف ودو قصد ناموافق را باهم جمع کنیم . زیرا دو موج ناجور و دو جریان متفاوت یکدیگررا خنثی میکنندو مانع ازبر آورده شدن آرزوهایمان می‌شوند .

اینکه اشخاص حتی‌قوی الاراده اغلب از اجرای آرزوی کوچك و ساده خود محروم میشوند و تعجب‌میکنند چگونه قادر بانجام آن فکر عملی نشدند . بـرای اینست که دریك‌لحظه دوفکرودونیت ناجور وناهتجانس را میپروراندند بدون اینکه متوجه باشند که امواج فکر وارتعاشات اراده‌شان‌چون بایکدیگر هم‌آهنگ ومطابق

نبود همدیگررا از بین بردند .

بعبارت دیگر خودآن اشخاص مانع از اجرای نیات وآرزوهایشان شدند.

درزندگانی باشخاصی برمیخوریم که با اینکه فکرشان کوچك و غلطشان ضعیف است ولی چون دارای ثبات رأی وعزم جزم هستند قصد واراده خود رابخوبی اجراء میکنند وبکسانیکه دارای فکر بلند و نیت ارجمند هستند ولی ثبات‌رأی و پشتکار لازم ندارند طعنه میزنند .

پس تنها افکاروسیع ونیات سودمند داشتن کافی‌نیست .

بلکه باید قدرت ولجاجت لازم‌را برای اجرای آنها نیز داشت وآنقدر پشتکار بخرج داد تا بمقصود رسید ونیت رابعمل وگفتار رابکردار مبدل کرد .

کشتی هر قدر بی‌عیب ومحکم و ساختمان‌آن هراندازه بی‌نقص وخوب باشد خود بخود راه مطلوب را نمیپیمآید و بسرمنزل مقصود نمیرسد بلکه رانندهٔ ماهری لازم دارد که آنرا از گردابهای هولناك برهاند واز طوفانهای مهیب بسلامت به کنار رساند نه این که بخیال استحکام کشتی واطمینان بآن . ناخدا دست از رهبری بکشد و آنرا باختیار خود واگذارد .

بعکس اگر کشتی معیوب و ساختمانش بد باشد ولی در عوض رانندهٔ ماهر و کهنه‌کار وناخدای باعزم وجدی‌داشته باشد همین کشتی از کار افتاده بالاخره بمنزل میرسد وعیبهای ساختمانی آن با ارادهٔ ثابت و مهارت راننده جبران میشود .

راهنمای مادر جادهٔ پرپیچ‌وخم‌زندگانی «من» ماست که آنی نباید ازرهبری خود دست بردارد و کشتی وجود مارا در دریای پهناور زندگی بی‌سرپرست و سرخود رها کند .

همین (من) ما است که باید باکمال جرأت و اطمینان خاطر زمام امرمان را به کف گیرد و کشتی حیات ما را در دریای ژرف(تقدیر) بسر منزل مطلوب براند وتا بمقصود نرسد از کوشش خود دست برندارد .

پس برای رسیدن بمقصود هر کس باید بقدر استعدادش حالات مختلف نفسانی خود را بشناسد وآنها را تجزیه وتفکیک کند واز اجتماع حالات‌ضد ونقیض بپرهیزد وراه مناسب وضع مزاجی وروحانی خود را انتخاب کند و باشناختن غایت منظور و مطلوبش در اجرای‌آن بکوشد وافکار متفرق و آرزوهای مختلف را که بمنزلهٔ خار راه مقصود است ازپیش پای بردارد تا بالاخره هدف را دریابد .

این است راه موفقیت وکامیابی وطریق زندگانی و شادکامی ولی یگانه راز رسیدن بهمهٔ این موفقیتهای مهم که زندگانی را هم برای خود ما وهم برای‌دیگران خوش وخرم میگرداندتربیت صحیح‌وپرورش درست است که از همان اوان کودکی دستهای ظریف‌نوزاد را بدست گیریم‌وقدمهای کوچك کودکرا مطابق دستور پسندیده راهنمائی کنیم .

همین تربیت است که اگر درست وبجادربارهٔ کودك عمل شود ویراسعادتمند و کامیاب میگرداند و اگر نادرست و بیجا صورت گرفت او را ببدبختی و آشفتگی و پریشان حالی و نادرستی میکشاند وزندگانی را هم باو و هم باطرافیانش ناگوار می‌سازد .

تمام روانشناسان ودانشمندان همرأیند که فن‌شگرف تربیت بخوبی قادر است معجزاتی از خود بروز دهد وکارهای محال را شدنی سازد .

یعنی میوهٔ درخت تلخ سرشت راکه باریختن انگبین وشهد ناب هرگزشیرین نمیشود با تربیت درست وپیوند صحیح بار آنرا شیرین کند .

پس چه بهتر که وظیفهٔ بزرگ و اساسی خود را دربارهٔ این موجودات تأثر پذیر بخوبی بجا بیاوریم وباتربیت شایسته آنهارا مردهای سودمند ومؤثری‌بسازیم تا از بذری که افشانده‌ایم درو خوبی برداریم .

دکتر روبن ـ سواك

ترجمهٔ : دکترهراند ـ قوکاسیان

مرد تشنه

در میان خارجیها . چهره‌های زیادی را دیده‌ام با اینمه گمان نمیکنم در میان آنها قیافه‌ئی مثل آنمرد پیدا شود .

در اولین برخوردی که با او داشتم تقریباً تمام توجهم به اوجلب شد . قضیه از این‌قرار بود که شبی درمیخانه «لایه» نشسته بودم که ناگاه نگاه نگرانم‌ازورای‌صدای موزیك ودودها وجامها گذشت و ازمیان صدها چهره به قیافه او دوخته شد . چهره مات وتکیده ئی داشت و درپشت سبیلهای انبوهش انگار امیری تزار ورنگ‌پریده‌ئی بود که درپشت نیزه دونگهبان پنهان شده‌باشد .

تك وتنها برای ساعتها . همان طور رو بروی یك گیلاس آبجو نشست . بی هیچ حرکت . بی آنکه حتی یکی از موهای سبیل یا یکی از انگشتانش حرکت کند . مانند آدمی که عصائی قورت داده باشد راست نشست و بدرون گیلاس آبجو خیره شد . مثل آن بود که ژرفای دریائی را میکاوید . آنوقت بی آنکه قطره‌ئی از آنرا چشیده باشد (شاید برای‌آنکه صف طویل سبیلهایش بهم نخورد) از جا برخاست و رفت .

اگر این شخص باعث تعجب شما نمیشود . برای آنستکه با چشمان خود او را ندیده‌اید. با همه اینها قیافه آن مرد در آن شب کاملا مرا گرفت . از راه دور مانند مغناطیس‌مرا جلب کرد و بی‌اینکه حتی‌نگاهی بمن انداخته باشد مثل یك‌ورق خشك کن همه حواس مرابطرف خود کشاند . شب بعد کمی زودتر ازمعمول بمیخانه رفتم. بازهم‌اورادیدم که روی همان‌صندلی درپشت پناهگاه سبیلهای پرپشتش روبروی یك گیلاس‌آبجو نشسته بود . مثل دیشب بازهم به گیلاس چشم دوخته بود ووقتی‌تمام

حبابهای کف‌آلود آبجو تك تك محوشد وبخار سرد اطراف ليوان مثل قطره‌های شبنم آب شد و بهوا رفت کیلاس دیگری خواست ومدتی بدرون‌آن خیره شد وآنوقت از جابرخاست ورفت .

فرداشب وشبهای بعد زودتر بآنجا رفتم تا بهتر بتوانم از نزدیك آن مجسمه «اسفینکس» بیماری را ببینم و عجب آنکه هرشب‌باهمان‌منظره شب اول روبرو میشدم سرساعت معین میآمد . درفاصله معینی از درو‌پنجره جائی که در کوران هوا نباشد. میزی انتخاب میکردوآنوقت مثل‌یك کیسه استخوان روی یك صندلی قرارمیگرفت پالتویش را هرگز ازخود جدا نمیکرد ـ شاید برای محافظت ازاستخوانهای نازك‌و دردناك تهیگاهش ولی چرا کلاهش را برنمیداشت ؟

از این گذشته چرا درآن گرمای تابستان دستکشهای چرمی بدست می کرد و هیچگاه‌آنهارا درنمی‌آورد ؟ دستکشهائی که‌چنان بدستهایش چسبیده بودند که گوئی جزئی جدا ناشدنی ازساختمان بدنش بودند راستی چراآنها را از خود جدا نمی کرد آیا بیماری جذام داشت ؟

تك و تنها . شل وبیحرکت می‌نشست و با نگاهی خشمگین به کیلاس آبجو خیره میشد وآنوقت بی‌آن که بساعتش نگاه کند از جا برمیخاست وراه‌میافتاد. همه شب مثل یك اسباب خودکار از جای خود حرکت می کرد و راه خانه را در پیش می گرفت .

حس کنجکاویم رفته رفته بی‌اندازه تحریك شده بخصوص بخاطر دستکشهای مرموز و کلاه و کیلاس آبجو .

بطوریکه یك روز جداً تصمیم گرفتم شب هنگام نزدش بروم وسر حرف رابا او باز کنم . اما مثل آنکه از تصمیم باخبر شده باشد .

آن شب قدم بمیخانه نگذارد . یکهفته گذشت . دوهفته . سه‌هفته گذشت . اما خبری نشد . پیش خود فکر کردم که اورهگذر غریبی‌بوده و حالا دیگر ازشهر ما رفته است شاید هم جائی دیگر میرود وآبجو مرموزش را آنجا سفارش میدهد .

اما یك روز که هیچ انتظارش را نمی کشیدم (درکارهای‌روزانه پزشکی گاهی برخوردهای غیرقابل انتظاری پیش میآید) مرا بـرای عیادت بیماری ارمنی بیك بیمارستان خصوصی دعوت کردند . وقتی خود را روبروی همان مجسمه زنده دیدم بی‌اندازه دچار تعجب شدم . بالاخره موفق شده بودم از نزدیك سربی کلاه آن ببررا ببینم . ببر این بار کلاهی بسر نداشت و شش رشته از موهایش را از پشت گردن و گوشهایش کشیده و تاب داده بود ودراطراف پیشانی خود چسبانده بود وباین ترتیب کلاه‌گیس نازکی درست کرده بود که در زیرآن جمجمه زرد مایل بسبزش بیهوده سعی می کرد درزیر برجستگیها ومنظره نامرتب موها خودش را پنهان کند تاآن‌زمان آن مرد حس کنجکاوی مرا تحریك کرده بود ولی در آن لحظه حس ترحمم را برانگیخت .

جوانی بود درحدود سی وپنجسال . اما به پیر مردی هفتاد ساله میمانست که تحلیل رفته باشد . وقتی از علت پیری زودرس او پرسیدم . گفت«بیش ازده‌سال است که گرسنه‌ام . »ودر حالیکه دهان خشکیده‌اش بازوبسته میشد گفت « از گرسنگی زیاد ناراحت نیستم .

تشنگی مرا از پادرمیآورد» اینطور که پی‌بردم یگانه فرزند خانواده‌اش بوده است . پدرومادرش از ثروتمندان واز سرجنبانان شهر استانبول بودند .

فرزندشان در حدود سن بیست وپنجسالگی به‌اختلالات روده‌ئی دچارشده‌است و تا این موقع یعنی مدت دو سال باین بیماری مبتلا بوده است . اگر او نیز برای

تأمین احتیاجات روزانه خود احتیاج بکار و فعالیت داشت . هر پزشك شرافتمند وبا وجدانی درپی درمان او برمیآمد .

اما ازآنجا که خانواده ثروتمندی بودند عده‌ئی پزشك دوراوجمع کردندواین خود بیماری را بیشتر دامن‌زد . عده‌ئی بیماری او را معده‌ای دانستند . جمعی‌روده‌ها را محکوم کردند و گروهی ازاستادان فن‌کلمات‌قصار لاتین برزبان میآوردند . مختصر آنکه هر کس از داروی خود دادسخن داد و دستور غذائی خاصی صادر کرد . وقتی هفت هشت پزشك برسرمعالجه معده‌ئی که تاآن زمان درفراموشی وبی‌خبری‌بکارخود ادامه میداد .

یکدیگر را عقب راندند نتیجه آن‌شد که آسیاب نجیب . در صحنه نمایش پزشکان . برای ایفای نقش مهمی دعوت شد . ابتدا مات وانگشت بدهان‌ماندبعدخود را باخت آنوقت موذی و شیطان شد وخود را با اهمیت احساس کرد وجدی وعصبانی شد وآنوقت بود که برای مهار کردن این‌معده یاغی‌وسر کش دیگرنه داروئی‌ماند که بکار نرفته باشدونه‌رژیم‌غذائی‌پزشکان دررژیم و دستورات غذائی خودآنقدرازمقدار خوراك او کاستند که معده رفته‌رفته خودراخوردو کاملا تحلیل رفت‌وروده‌هاهمچون روده‌های یك نوزاد باریك وضعیف شدند .

جوان بیچاره پس‌ازده‌سال بردباری‌هنگامیکه‌دژخیم بی‌غذائی‌ومرگ رادرپیش چشمان‌خود مجسم دید . خود را به اروپا ولوزان کشاند. غافل ازآن که دیگر خیلی دیربود ودستگاه گوارش اوباندازه‌ئی ضعیف ونارسا شده بود که یك لقمه غذا کافی بود که او را برای مدت یکهفته به اسهال دچار سازد . . .

سالهای درازمثل نوزادی شیرخوار محکوم شده بود تافقط باشیر تغذیه بکند بطوری که درپس سبیلهای انبوه وپرپشتش لبها و قیافه کودك بی گناه بچشم میخورد و

تنها وقتی میخواست برای بیان کلمه‌ئی دهانش را باز کند قیافه‌اش پرچین میشد و تغییر می کرد .

در میان اسباب بازی کودکان اغلب آدمکهای چوبی وجود دارد که هر گاه سر نخ آنها را بکشید آدمك چوبی بصورت خنده‌آوری تغییر شکل میدهد و وقتی نخ را رها کنید آدمک چوبی شق وبیحرکت برزمین میافتد .این مرد هم از صبح تا شب مثل آدمك چوبی راست و بیحرکت میماند . وقتی دست میداد دوست داشتنی میشد و بی‌اندازه مبادی آداب بود و برای آنکه پیش هر کس خوشایند جلوه کند . خودش را بهزار ویك صورت درمیآورد . گاهی تشویق میشد و مثل کودکی بیگناه بهیجان میآمد . میگفت « دکتر این تنهائی مرا ب . . . ب . . . ب . . : بجان میآورد . د . . . . د . . . د . . . دیرنشینان وضع خوبی دارند . دست کم گاهی چهره دختران تارك دنیا را می‌بینند . کلمه دیر و مقایسه‌ئی که میکرد اغلب ورد زبانش بود . از پاکدامنی مردان مجرد برخوردار بود همان پاکدامنی که در دختران خانه مانده نیز وجود دارد درحالیکه علت پاکدامنی او ترس و وحشتی بود که در نتیجه وسواس داشتن در او ایجاد میشد . باور کنید دستکشهای ضخیم چرمی‌اش را هیچوقت از دستهایش بیرون نمیآورد و این بی شك نتیجه ترس از میکرب و آلودگی بود. میگفت « اگر تصادفاً دست کسی را بفشارم این دستکشها را بدور میافکنم ویك جفت دیگر تهیه می کنم . . .

« آنوقت بود که دانستم پالتو و کلاه خود را برای این ازخود جدا نمیکرد که میترسید نکند آنهارا درجای مشکوکی آویزان کند .

تعریف می کرد که روزی کلاهش برزمین میافتد . با نهایت دقت واحتیاط آن را از زمین بلند میکند ومثل کودکی که موشی را با نوك انگشتان خود گرفته باشد بانفرت بطرف داروخانه راه میافتد تاآن را ضدعفونی کند وبعدازضدعفونی و پرداخت

پول‌بازهم خوشش نمیآید و بدورش میاندازد و کلاه دیگری میخرد .

وقتی ازاین‌همه وسواس بخنده افتادم درپزشك بودن من تردید پیدا کرد. گفت « اگر یکنفر مسلول آب دهـانش را روی آن زمین انداخته بود . من به چه روزی میافتادم . اصلا بخاطر همین احتیاط کاریها بوده است که تاکنون به‌بیماری‌آمیزشی مبتلا نشده ام .

مسلماً اینهمه سادگی و ساده لوحی باورکردنی نبود . این مرد برخلاف شما که ازصبح تاشام چندین ظرف غذای گوناگون را میخورید لب بغذا نمیزد . فریب سبیلهای پرپشتش را نباید خورد . فکرش را نمیشود کرد که این مرد . سی وپنج سال فقط شیر خورده است . پس باید باو حق بدهید که تا این اندازه آدمی گیج . ترسو ومضحك ازآب درآمده باشد . وی بیشتر ازآنکه مایه تمسخر باشد قابل ترحم بود .

برای آنکه بدبختی خودرا نشان بدهد . نیازی ندارد تابا لباسهای سیاه وناله زاری وبینوائی ازراه برسد . برای جلب ترحم احتیاجی به‌لباسهای ژنده ندارد درست همانطوریکه یك نوشته برای آنکه غم انگیز باشد نباید اشك آور باشد . در این دنیای فلاکت‌بار . درمانده‌تر ازاین بیمار عجیب کسی را ندیده‌ام ، همین بیماری که کلمه د . . . . د . . . . د . . . دیرنشینانش مرا بخنده وامیداشت . من در این دنیا از این جوان ثرونمند آدمی فقیرتر نیافتم . آدمی که ساعتها دربرابر گیلاس آبجو می‌ـ نشست وازتشنگی کباب میشد . آدم‌فقیر ودرمانده‌ئی که درزیر آفتاب سوزان کوچه‌ها سرگردانست . دست کم میتواند ازچشمه‌ئی سیرآب شود وقطره های سیمگون آنرا به سر وصورت وموهای سینه‌اش بریزد .

بگمان من خوشبختی را نباید بـا طلا سنجید . در حالیکه نوکیسه ها همه یکصدا این فلز فلاکت بار را یگانه مایه خوشبختی میدانند آنکس که خوشبختی‌را

درپول میداند آیا برنیکبختی این شخص حسد میبرد . خودش میگفت « گذشتگان بیشترین لذتها را درزن . بازی و شراب دانسته‌اند . » درحالیکه دیدیم برای اوزن درپس انبوهی ازمیکروبها پنهان بود : ازمیان بازیها هم جز به‌بازی روده‌هایش نمی - اندیشید . دیگر برایش تنها شراب میماند که آنهم مثل آب حکم زهر را داشت .

میگفت « یك روز به آرایشگاهی رفته بودم تا ریشم را بتراشم . آرایشگر کاسه طلائی رنگ محتوی آب صابون کف آلود را آنقدر نزدیك دهانم آورد که چیزی نمانده بود مثل حیوانی آنرا سربکشم وتنها خجالت مانع این کارشد . »

سرانجام وقتی در این زندگی که برای او خالی ازهرچیز بود . نزدیك شدن مرگ را احساس کرد تنها بیك آرزو می‌اندیشید وآن برگشتن به وطنش‌بود.میگفت « اگر فردا. بمیرم . کسی‌راندارم . چشم گریانی نیست . لاشه سگ ازمن‌خوشبخت‌تر خواهد بود . » یکبار که پس از اجابت اسهال خونی و نیمساعت بیهوشی آرام در جای خود نشسته بود برای‌آنکه به‌ترسها و وحشتهای خودجنبه واقعی بدهد بالکنت گفت « بالاخره روزی لاشه مرده مراتوی کوچه‌ها پیدا خواهید کرد . » بادیدن این تابلو چگونه میتوانستم به اواجازه مرخصی بدهم . اما اصرار داشت که برود وسرانجام هم رفت .

پس از رفتنش بارها بآن میخانه رفتم بهمان جائی که اولین بار اورا دیده بودم وبا هرگیلاس آبجو که پیش رویم قرار میگرفت چهره رنگ پریده آن جوان پیش رویم مجسم میشد که ساعتها روبروی گیلاس آبجو می‌نشست وبآن خیره میشدوآنوقت ازجا برمیخاست ومیرفت .

او دامنگیر چه سرنوشتی بود . . .

پدرش یک عمر سعی کرده‌بود که ازهرطرف‌باچپاول وزورگوئی ازدهان فقیر

ودست کارگر برباید وثروت سرشاری ذخیره کند تاروزی پسر ونوه‌هایش بی‌دردسرده سال . بیست سال . پنجاه سال ویا صدسال زندگیشان تأمین باشد .

من کاری به عقیده شما ندارم اما به‌حکم تقدیر ایمان دارم که نه‌تنها نوه‌هایش هرگز نباید پای باین جهان بگذارند بلکه پسرش نیز باید از گرسنگی جان‌بسپارد. او محکوم است که غرق در دریای پول با گرسنگی بمیرد این افسانه‌ئی نیست که مادربزرگ سالخورده‌ئی برای نوه‌هایش بازگو میکند . واقعیتی است .

پس از ده سال جدال با گرسنگی و تشنگی باید آواره‌تر ازآواره‌ئی بمیرد . آواره‌ئی که جسدش درزیر علفها وآفتاب سوزان بیابانها میپوسد . اوباید پیش‌ازآنکه به وطنش قدم بگذارد . تك وتنها در راهروی دربسته یك کشتی بمیرد . بی اینکه آشنائی داشته باشد . بی‌اینکه گوری داشته بـاشد و بی اینکه کس برمرگش اشك بریزد . حتی باید لاشه اورا از ترس بیماری طاعون بدریا بیندازند واینهم‌آب برای توای مرد تشنه . . .

مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از بهر گرد کردن مال
عاقلی را پرسیدند که نیکبخت کیست و بدبخت چیست گفت نیکبخت آنکه خورد و کشت و بدبخت آنکه مرد و هشت .

(سعدی)

مرتضی مدرسی - چهاردهی

ورقی از تاریخ تصوف و عرفان معاصر

حیدر آقا تهرانی متخلص به معجزه عارفی است وارسته وپاکباز ، روزگاری از آشپزهای درجه اول تهران وقم بود، درآغاز جوانی درحوزه‌های درس اخلاق شادروان حاج رجب علی خیاط تهرانی « مشهور ترین عارفان ومربی اخلاقی » و میرزا جوادآقا مجتهد انصاری همدانی به تربیت وتکمیل نفس خود پرداخت ، سالیان‌دراز درراه پرورش روحی زحمت‌ها کشید ورنج‌ها برد، سفری به عراق عرب نمود وازانوار تابناك پیشوایان دین‌فیض‌ها برد ، آنگاه ترك دل‌بستگی های مادی را گفت وبه‌عرفان ومعرفت پرداخت .

حیدرآقا بهیچ یك ازرشته های تصوف منسوب نیست ، شاید بتوان گفت بیشتر رهروان ورهبران‌طریقت را دید ولی او گل خودرو است که دراثر ریاضت و تکمیل نفس درنزد دانشمندان اخلاق فروغی در دلش راه یافت وهمان روشنائی را چراغ راه خویش قرارداد وپیش رفت .

شب‌زنده داریها، سوز و گدازها وتوسلات پی‌درپی‌نسبت‌بعالم‌حقیقت قریحهٔ‌شعر وشاعری رادراوبوجودآورد ودر انواع واقسام شعر ازغزل ، قصیده ، رباعی تواناشد.

تاکنون چهارجلدگلچین از مجموعه اشعار ایشان بنام ۱ ـ باب الولایة ۲ ـ گلزار اکبری ۳ ـ لمعات‌عشق بضمیمه رساله گوهر اشك‌چاپ ومنتشر شد . شاعران، ادیبان ، دانشمندان تقریظها برکتاب‌ها ورساله‌های وی نوشته‌اند ازآن جمله استاد امیری فیروزکوهی درباره وی گوید :

ای طالب اسرار و پژوهنده راز یك ره بکتاب حیدری بنگر باز
بنگر که دراو معجز حیدر بینی آری که عجب نیست زحیدر اعجاز

ساقی نامه رضی الدین ارتیمانی را تضمین نمود و مانند بسیاری از تضمین های

دیگر او ازغزلیات سعدی وحافظ وفروغی بسطامی تازگی دارد برای نمونه چند بیت آن دراینجا نقل میشود .

الهی براز نهان خانه‌ات به مجنون نمایان فرزانه ات
بساقی بصهبا به پیمانه ات الهی به مستان میخانه ات
بعقل آفرینان دیوانه ات

به مهری که ذرات آن انجمند بآنان که در دیده مردم اند
بآن باده نوشان که پای‌خمند الهی بآنان که در تو گمند
نهان از دل و دیده مردمند

بحرف نخستین دیوان عشق بذوق دل و راز پنهان عشق
به بی‌تابی وشام هجران عشق بنور دل صبح خیزان عشق
ز شادی بانده گریزان عشق

ازآن‌می که‌آتش زند برروان کند فارغم از زمان و مکان
مئی ده که نوشیده پیر مغان مئی‌ده که گرعکسش‌افتدبجان
توان‌اندرآن دید حق راعیان

مکن زاتش طعنه جانم کباب کنی‌تا بکی منعم ازاین شراب
مرا این گناه است عین ثواب رخ ای‌زاهدازمی‌پرستان‌متاب
تو درآتش افتاده‌ای ما درآب

زدل نغمه بر می فروشی برار بگوش دل ازنی سروشی برآر
زنو درسرم عقل وهوشی‌برآر مغنی سحر شد خروشی برآر
زخامان افسرده جوشی برآر

نخواهم بمانم دمی هوشیار نخواهم بمانم زمانی خمار
بیا و مرا وا رهان زانتظار بیا ساقیا می بگردش در آر
که‌دلگیرم از گردش‌روز گار

اثر : واشینگتن ایروینگ

ترجمهٔ : محمد وحید دستگردی

« قبرستان شاعران و نویسندگان »

روزی بزیارت مقابر شعراء که در گوشه‌ای ازحیاط کلیسا قرارداد رفتم . مزار هریك ازاین آزاد مردان که خاك برآنان خوش باد ساده وبی‌پیرایه بود .

واین حکایت از آن میکرد که سنگتراشان و حجاران را نسبت به زندگانی ساده وتوأم باصلح وصفای ارباب ادب التفاتی نبوده است .

مجسمه های شکسپیر و ادیسن برسر مزار آنان نصب شده و برسنگهای قبور سایر شاعران شرح کوتاهی از زندگانی و تاریخ رحلت ایشان نقر گردیده بود .

درقسمت‌دیگر که اختصاص‌برجال وقهرمانان‌تاریخ‌داشت بناهای رفیع وعمارات باشکوه بچشم میخورد .

باآنکه آن سادگی‌را با این ابهت نسبتی درمیان نبود لکن مردم‌را میدیدم که بی توجه و با نهایت خونسردی از برابر این آرامگاههای مجلل میگذشتند اما چون به تربت شاعران ونویسندگان میرسیدند مدتها می‌ایستادند وبا اشتیاق مخصوص‌برقبر آنان نظر می‌افکندند وبعضی نیز اشکی برمزار پاك‌آنان فرو می‌افشاندند گوئی‌برسر مدفن دوستان شفیق ویاران قدیم ایستاده اند .

ودرحقیقت هم چنین است چون میـان نویسنده و خواننده رشتهٔ انس و الفتی است که گذشت زمان وجبر تاریخ آنرا گسستن نتواند .

نسلهای آینده بـا بزرگان و رهبران مشهور ملل تنها از طریق تاریخ آشنا می‌شوند وتاریخ خود بامرور ایام درپردهٔ ابهام فرو شده اسامی معروف آن نیز پس از

انقضاء قرنی چند ازخواطر بدر میروند .

لکن رشته ارتباط میان شاعر وخواننده نه تنها سست نمیگردد بلکه باگذشت زمان براستحکام آن افزوده میشود . شعر شاعر متعلق بزمان یا دوره ای خاص نیست بلکه ازآن همهٔ ازمنه است .

شاعر حیات خویش را وقف مردم کرده و از همهٔ خوشیها و لذائذ زندگانی اجتماعی چشم فروبسته تا توانسته است دامنهٔ ارتباط خویش را به ابدیت پیوند دهد . پس اگرجهانیان درتجلیل وتکریم شاعران ونویسندگان اینگونه تعصب دارند حقاً وواقعاً راه صواب رفته اند چون توفیق اینان از طریق خونریزی واعمال وحشیانه نبوده است بلکه با بیانات منثور ومنظوم شیوای خویش عالمی را مسخر کرده‌اند .

بر همین قیـاس همهٔ آیندگان نیز بلاتأمل در بزرگداشت شعرا و عرفا خواهند کوشید چون ایشان میراثی بس گرانبها جهت ابناء روزگار بیادگار نهاده‌اند .

میراثی که چون تاریخ شامل اسماء بی‌معنی و اعمال نـاهنجار نیست بلکه هرجزء کوچك آن بمثابهٔ گوهری ثمین از خزائن بی‌پایان عقل وخرد وفکر وزبان آدمی است .

اسکندر رومی را پرسیدند که دیار مشرق و مغربرا بچه گرفتی که ملوك پیشین‌را خزانه وعمر ولشکر وملك بیش‌از تو بود وهیچیك را چنین فتحی میسر نشد گفت بعون الله عز وجل هر مملکتی را گرفتم رعیتش را نیازردم و نام پادشاهان جز به نیکوئی نبردم .

(سعدی)

طاهری شهاب

میرزا محمود رئیس بابلی

میرزا محمودرئیس بسال ۱۲۸۴ هجری‌قمری دربارفروش (بابل) متولد ازطرف مادر بمرحوم حجت الاسلام حاج ملا محمد اشرفی منسوب‌است پدرش حاج‌سیدمحمد رئیسی پسر محمودبن محمد بن صادق‌بن یوسف بن امیر مصطفی بن امیر کمال‌الدین بن امیر نظام الدین بن کمال الـدین بن قوام الدین معروف بمیر بزرگ سر سلسله خاندان مرعشی مازندران بوده است . تاریخ فوت ایشان لیله ۲۸ ماه رمضان ۱۳۵۵ هجری اتفاق افتاد درموقع احتضار بدین بیت مترنم بود :

در مرگ تو بیرون روی از سینه وگرنه

جان دادن کس اینهمه دشوار نباشد

تحصیلات ابتدائی را خدمت شیخ اسمعیل حداد وعلوم عالیه را نزد حجت ـ الاسلام اشرفی بپایان‌رسانید . ذوق مخصوصی بزبان وادبیات عرب‌وپارسی سره داشت، طبع بلند و آثارش بهترین گواه مدعای ماست ، بیش از ده هزار بیت شعر در فنون مختلفه عروضی از او بیادگار مانده است ، در زمان حیات ازلحاظ خوی درویشی که داشت بهیچوجه تظاهر بشعرگوئی نمینمود وجز برای عده معدودی آثارش را نمی ـ خواند وکراراً میگفت تدوین آثارم باید بعد ازمرگم انجام گیرد . سجایای اخلاقی وآزادگی درعلائق ووارستگی اززخارف دنیوی که طبیعت ایشان‌بود معروف وحقیقت درویشی وصفای باطن‌را عملا نشان داده ودرراه تفقد به ملهوفین وبخشش به مستمندان دریغ نمیفرمودند ، چنانکه با آنهمه ثروتی که ازنیاکان بمیراث برده بود در روز مرگ جز خانه موروثی چیزی برجای‌نگذاشت اوبااغلب فضلا جلیس ومحضرش‌محل

طوف اصحاب دل و فقرا بود . نگارنده در آخرین سال زندگی وی درك مجلسش را نموده وبااینکه درنقاهت بسر میبردند با روئی گشاده وبشاشت خاطر ازمن پذیرائی و ازدم گرم‌آن عارف ربانی استفاده و توشه‌ها بردم که رهبر صراط المستقیم من‌است ، با حضرت استادی علامه حاج شیخ محمد صالح حائری مأنوس و مفاضات دینی وعرفانی داشتند شاد روان ملك الشعرای بهار نیز با میرزا محمود رئیس چنان دلبستگی داشت که او را نعمت مازندران خطاب مینمودند . خدایش غریق رحمت کناد که نظیرش سالها باید تا ازکتم عدم بوجود آید . پس از درگذشت (رئیس) دیوان شعرش بیغما رفت وآنچه مرا ازاو درخاطر بود ذیلا نوشته میشود هرچند ازاشعار خوب اونیست :

پریشان چون کند گیسو، شب است وماهتابستی

چو گیسو را برد یکسو ، هویـدا آفتابستی

کتاب عشق‌را یکدرس‌مجنون خواند ومجنون شد

جنون درس نخست از این کتاب مستطابستی

رباعی

گر شق قمر شدست از فخر بشر　　از فخر بشر سـزد کند شق قمر

اما نسزد که ابن ملجم سازد　　شق قمر از تـارك پـاك حیدر

از اوست

در سطح زمین پر شد هنگامهٔ غوغایت

تا چرخ برین بر شد آوازهٔ هیهایت

جنت نبود بـی شك چون روی دلآرایت

طوبی نبود هرگز چون قامت رعنایت

این قطعه را درزمان توقف مرحوم بهار درمنزلش سروده است :

بجز بهار که استاد راد کامل ما است
هرآنکه دم زند ازشعر و شاعری بیجاست
ز بوستان حکیمان ترك اندر دهر
هزار شکر که این یك بهار بهرهٔ ماست
ز طبع و کلك ملك زنده گشت نام همه
بلی نتیجهٔ طبع بهار هم اینهاست
که مردگان نباتات را کند زنده
زبعدآنکه‌خزانشان‌بکشت وخورد وبکاست
بطبع و کلك ملك آفرین بسی باید
که درحقیقه ملك محیی همه حکماست
نگر بشعر ملک در مدیح فردوسی
که تا بدانی چیزی نگفته ام جز راست
بشعر و قیافهٔ نظم من مزن طعنه
که این فقیر یکی زاهل جنگل مولاست

قطعه

کشیش شهر چنین کرد موعظه روزی
بمجمعی که در او بود مرد وزن بسیار
که گفته است مسیح‌آن یگانه رحمت‌حق
برسم پند و نصیحت بلفظ گوهر بار
که گر بخشم کسی سیلی ات زند بر روی

مکن تو هیچ تلافی و صورتت پیش آر

بگوی سیلی دیگر بزن برخسارم

که او خجل شود و تو شوی نکو کردار

بگفت دخترکی شوخ ز آنمیان بکشیش

که هست ای پدرم مشکلی تو گوش بدار

مسیح حکم چنین کرد بهر سیلی و بس

و یا ببوسه هم این حکم هست اندر کار

بخنده موعظه شد ختم وز آنمیان (محمود)

جواب داد بدان دختر پری رخسار

که بوسه زن بود ار یکجوان مه سیما

طریق حکم همین است ای شکر گفتار

وگر چنین حرکت سر زند زیك پیری

بجای بوسه بباید زدنش سنگ مزار

پند

هرکه با داناتر از خود مجادله کند تا بدانند که داناست بدانند که نادان است .

(سعدی)

حسین سعادت‌نوری

محمدعلی مکرم شاعر فکاهی سرای اصفهان

یا

قهرمان مبارزه با اوهام و خرافات

در اواسط سال ۱۳۲۹ هـ . ق که نجف قلی‌خان‌صمصام‌السلطنهٔ بختیاری‌رئیس الوزرا شد سلطان محمدخان سردار اشجع فرزند حاج امام قلی‌خان ایلخانی را به حکمرانی اصفهان منصوب کرد .

مرحوم شیخ محمد تقی مسجد شاهی معروف به آقا نجفی که گویاخان حاکم به توصیه‌های او ترتیب اثر نداده بود مصمم شد که در مقابل جناب حکمران قدرت نمائی کند و در اجرای این منظور موضوع هارون ولایت ومعجزه‌های او را بر سر زبانها انداخت .

☆ ☆ ☆

درصفحه۱۹۲ کتاب« رجال اصفهان یاتذکرة القبور » تألیف عالم جلیل‌آخوند ملاعبدالکریم گزی‌رضوان‌الله علیه متوفی ذی‌حجة۱۳۳۹ که به اهتمام دانشمند گرامی آقای سید مصلح‌الدین مهدوی با حواشی وتعلیقات سودمند به چاپ رسیده راجع‌به هارون ولایت چنین نوشته شده است :

«هارون ولایت واقع در محلهٔ میدان کهنهٔ اصفهان را درحاشیهٔ روضات‌الجنات تألیف مرحوم میرزامحمد باقر چهارسوقی‌متوفی‌جمادی‌الاولی ۱۳۱۳ مدفون در تخت فولاد اصفهان از اعتاب حضرت‌هادی علیه‌السلام معرفی کرده‌اند .

برخی وی را از اولاد حضرت موسی‌بن جعفر علیه‌السلام میدانند و شهرت نیز

همین است . بعضی اورا از روات و محدثین و عده‌ای ویرا از احبار یهود میدانند . لیکن این اقوال عموماً بی مأخذ میباشد و انتساب وی به‌ائمهٔ اطهار خالی از اشکال است . در کتاب تاریخ سلطانی نوشته شده است که مدفون در این بقعهٔ سامیه جناب هرون‌بن محمدبن احمدبن جعفربن هرون‌بن الامام موسی‌بن‌جعفرعلیه‌السلام میباشد. در سایر کتب نسب وی را طور دیگر نوشته‌اند وممکن است مدفون دراین‌محل یادر مجاورت او دو سه نفر به نام هارون باشند و این جا به نام یکی ازآنان شهرت پیدا کرده است .

مرحوم میرزا محمدهاشم چهارسوقی اعلی‌الله مقامه متوفی ۱۷ رمضان۱۳۱۸در نجف اشرف ومدفون دروادی السلام درصفحه ۴۷ کتاب میزان‌الانساب، هارون‌ولایت را چنین معرفی‌میکند :

و آن جناب ظاهر این‌است که هرون‌بن‌علی از اولادواحفاد حضرت هادی امام علی‌النقی علیه‌الصلوة والسلام میباشد چنانچه در بعضی‌از کتب معتبره نوشته شده و در بعضی از کتب انساب مذکور است که او هارون‌بن محمدبن زیدبن‌الحسن میباشد که اورا در اصفهان شهید کردند واز اولاد و احفاد حضرت امام حسن مجتبی علیه‌الصلوة والسلام میباشد وبعضی مذکور مینمایند که او هرون بن موسی‌بن جعفر علیهماسلام میباشد لکن هیچ یك از این دوقول نزد این فقیر اعتبار آن معلوم نشد بلکه قول اخیر زیاد ضعیف مینماید . »

بنا بمراتب بالا هارونیه ظاهراً آرامگاه یکی از فرزندان ائمهٔ اطهاراست و چون کلیمی‌ها هم به این مقبره اعتماددارند ومیگویند یك‌نفر از مقدسین بنی‌اسرائیل درآنجا مدفون است به یکی ازدیوارهای هارونیه که در مقابل مسجد علی میباشد پنجره‌ای از آهن نصب کرده‌اند تا جماعت یهود هم ازپشت پنجره مزبور بقعهٔ مورد

گفتگو را زیارت نمایند .

☆☆☆

بهرحال چون سردار اشجع حاضر نشد که از خر شیطان پیاده وآلت دست روحانی‌نماها شود دستهٔ مخالف نیز صورت بیست معجزه وخارق عادت بی اساس تهیه دید وبه دروغ کراماتی به هارون ولایت نسبت داد . متعاقباً مردم ساده لوح شهر و حومهٔ اصفهان دسته دسته به زیارت هارون ولایت شتافتند ومعتقدبودند که امام زاده عده‌ای کور ونابینا وعاجز وچلاق را شفاداده است .

درهمین گیرودار مکرم‌حبیب‌آبادی یك تنه به مبارزهٔ با اوهام و خرافات قیام کرد و اشعاری دایر به بی‌پایگی‌معجزات ساختگی هارونیه به‌رشتهٔ‌نظم کشید. از آن تاریخ اسم مکرم که یك بار دیگر نیز درصدرمشروطه وهنگام‌حکمرانی‌میرزامحمد اقبال‌الدوله غفاری نام اورا مردم شنیده بودند بر سر زبان‌ها افتاد و اشعار فکاهی او رطب اللسان عموم شد .

سردار اشجع‌سرانجام درمقابل مسجد شاهی‌هاواعوان وانصار آنان سپرانداخت وپس از برکناری اوحاج خسروخان سردار ظفر فرزند حسین قلی‌خان ایلخانی به حکمرانی اصفهان انتخاب شد .

حاکم جدید بلافاصله بعد از ورود به مقر مأموریت متولی هارون ولایت را احضار وبه او خاطرنشان کرد که از این‌پس هر بیمار عاجز ونابینائی که برای‌معالجه به امازاده متوسل میشودمتولی موظف‌است وی‌را نزدحاکم ببرد تا او از سوابق‌اوضاع واحوال بیمار آگاه شود و همینکه شفا یافت حکمران و مأمورین دولتی هم با علم‌الیقین واز روی خلوص عقیدت درجشن وچراغانی شرکت نمایند .

سردار ظفر با این تدبیر ادامهٔ معجزات ساختگی امامزاده و صحنه سازیهای متولی باشی و دارودستهٔ او را متوقف ساخت . درهمین اوان مرحوم‌آقانجفی هم که با

حکمران جدید حسن‌رابطه داشت محرمانه برای متولی پیغام داد که تا اطلاع ثانوی صلاح در این است که هارون‌ولایت موقتاً معجزه را موقوف کند .

✿ ✿ ✿

سردار ظفر سرگذشت روزانهٔ خود را مرتباً نوشته و یادداشت کرده است و خاطرات او ازچندی پیش در مجله گرامی وحید طبع ونشر میشود .

✿ ✿ ✿

پس از این که آب‌ها ازآسیاب افتاد وسروصداها خوابید ومردم به راهنمائی مکرم ازحقیقت امرآگاه ومتوجه شدند که معجزه‌و کرامتی درکار نبوده ورندان حق پرست عوام ساده‌لوح‌را اغفال کرده‌اند ازمحرکین ومسببین شروع به انتقاد نمودند.

استادسخن مرحوم وحید دستگردی سی‌وهشت سال پیش تحت عنوان«تریاق‌سم خرافات » راجع به مکرم چنین مینویسد :

« به تجربه ثابت شده است که در هر کوه ودشتی که گیاهی سمی رشد ونمو میکند در حوالی‌آن، گیاه‌دیگری که تریاق سموم است‌به‌حکم طبیعت نشوونماخواهد کرد . گیاه سمی خرافات در دشت ویران اصفهان ازهمه جا بیشتر روئیده وحکایت «بزپا قلعه» و«هرون‌ولایت » و بازی «آردچی» یا«دستاس سید درب امامی» ومعجزات ساختگی امامزاده‌های مجهول، شاخ وبرگ این گیاه سمی‌است .

برای علاج این‌سم مهلك به‌حکم طبیعت در اصفهان میرزا محمدعلی‌مکرم از اهل حبیب‌آباد پیدا شد وطبیعت با این تریاق به‌معالجه مسمومین خرافات پرداخت .

✿ ✿ ✿

محمدعلی مکرم پسرعلی بسال ۱۳۰۴ هـ ق در یك خانوادهٔ روستائی در حبیب آباد برخوار اصفهان قدم به عرصه وجود نهاد وازسن هفت سالگی‌درنزد درویش‌علی اکبر مکتب‌دار حبیب‌آباد شروع به تحصیل کرد .

روزی برسر صیغهٔ اشترتن به معلم خود گفت این قبیل دروس که ضرب دراصل الضرب بود و اشترتن دراصل اشترتین بود بکار من نمیخورد ومن حاضر نیستم که عمر خود را برسراین لاطایلات صرف کنم و بگویم مضروب در اصل یضرب یا تضرب یا اضرب یا نضرب بود واصولا معلوم نبود که چه بود .

درویش‌علی اکبر از این سخن برآشفت و اظهارات مکرم را برخلاف شرع مطهر تلقی کرد واو را به چوب وفلك بست و به اصطلاح مکتب دارهای قدیم ناخنهای اورا کشید . حکم کفرمکرم درسنین جوانی از ناحیهٔ درویش‌علی اکبر صادر وچندی بعد او با خفت وخواری از مولدومأوای خود طردو روانهٔ اصفهان شد .

میرزا محمدعلی‌مکرم پس از ورود به اصفهان در امامزاده اسمعیل که درآن تاریخ محل تجمع طلاب علوم دینی بود سکونت اختیار کرد. طلبه‌های این امامزاده درردیف‌همان طلاب و ازپیروان همان علمائی بودند که مرحوم ایرج میرزا جلال الممالك درتوصیف‌آنان میگوید :

با این علما هنوز مردم از . رونق ملك‌نا امیدند
این‌است که‌پیش‌خالق‌وخلق طلاب علوم رو سپیدند

مکرم درهمان اولین شب سکونت درامامزاده اسمعیل از طرف شیخ علی یزدی متولی بقعه احضار وبه اوگوشزد گردید که خود را آماده کند تا همراه با جمعی از طلاب برای گرفتن «شرابی» عازم محلات مختلف شهرشود .

مکرم گفت من‌شنیده بودم که ماهی را باقلاب میگیرند و اگر برای گرفتن شرابی» وسیله‌ای در دست نباشد جزاین که پاچهٔ‌چنین فاسقی‌را بگیرند راه‌دیگری به نظر نمیرسد واین‌کار ازمن ساخته‌نیست.

بیان همین‌چندکلمه که‌آثار کفر و زندقه والحاد ازناصیهٔ گویندهٔ آن هویدا بود

باعث‌شد که‌مکرم‌را همان‌شب اول‌با اردنگ و توسری و پس‌گردنی از امامزاده‌اسمعیل خارج کنند .

چندروز بعد مکرم درمدرسهٔ کاسه‌گران منزل گرفت و پس ازمدتی ازآن جا هم‌بواسطهٔ نفوذ بعضی مطالب که‌حاکی از روح سرکش ومخالفت اوبااوهام وخرافات بود اخراج گردید وازآن ببعد همه اورا فاسق وفاجر میخواندند ومردم‌به فتوای پیشوایان روحانی‌نما اورا کافر مطلق میدانستند .

درسال ۱۳۲۶ ﻫ ق هنگامی که نهضت وطن پرستان اصفهان و مشروطه طلبان آن سامان در شرف تکوین بود میرزا محمد خان اقبال الدوله غفاری که یکی از مؤثرترین اطرافیان محمد علی‌شاه بشمار میرفت به حکمرانی اصفهان ومعدل شیرازی به معاونت اومنصوب گردید .

معدل بامردم بنای بدرفتاری را نهاد وبالنتیجه زعمای قوم بارؤسای بختیاری محرمانه وارد گفتگو شدند وآنها را به فتح شهر وسرکوب ساختن طرفداران استبداد وانفصال حاکم ونایب الحکومه تشویق نمودند پس از زد و خورد مجاهدان مشروطه وسربازان سیلاخوری که دستهٔ اخیر الذکر بازار شهر را به حکم معدل غارت کردند مکرم منظومهٔ « فتح المجاهدین » را به بحر تقارب طبع ومنتشر نمود . درهمین اوان اطفال کوچه وبازار به ترانهٔ عامیانه‌ای مترنم بودند که ازشدت تنفر مردم اصفهان از معدل حکایت میکرد ومطلع آن مصراع زیر بود : ای معدل ، باد سردل، ای پدر ـ سگ چته (تورا چه میشود ؟) .

مرحوم محمد علی مکرم بسال ۱۳۳۹ ﻫ . ق امتیاز روزنامهٔ « صدای اصفهان » راگرفت وبا انتشار این نامهٔ هفتگی به صف جریده نگاران پیوست . مکرم ضمن مقالات تند وانتقادی سرمایه داران مرتجع ومروجین اوهام وخرافات را به‌شدت مورد حمله قرار داد . مدتی بعد یعنی درشب یازدهم ذی حجه ۱۳۴۱ به تحریك دشمنان آزادی هدف گلوله قرار گرفت و گلوله به پهلوی راست اواصابت نمود وازپهلوی چپ

خارج گردید . پس ازاین پیش‌آمد مضروب دربیمارستان مرسلین انگلیسی بستری شد ودرنتیجهٔ قوت قلب وحسن‌مراقبت پزشك معالج بهبود یافت ولی یك سال بعد ضارب (شعبان معروف به‌پینه دوز) در شهر آبادان در اثر سانحهٔ اتومبیل در گذشت .

مکرم مکرر بواسطهٔ نظم اشعار فکاهی وحمله به مرتجعین و انتقاد ازمروجین اوهام و خرافات ازطرف روحانی نماها تکفیر و تخطئه شد . میگویند روزی او را به‌محضر مرحوم ملامحمدحسین فشارکی احضار کرده‌بودند وتصادفاً شیخ محمداسمعیل معروف به پشمی نیز درآن جا حضور داشت مرحوم پشمی گفت آن سگ نجس العین که به مقدسات وشعایر مذهبی ما توهین میکند همین ملعون است ؟ مکرم بلادرنگ اظهـار داشت اگر سگ بودم مدفوعم پشم داشت . مرحوم پشمی متوفی ۱۳۶۳ هـ . ق ازعلما وزهاداصفهان ودرنجف اشرف‌ازمبرزین‌شاگردان حوزه درس آخوندملامحمد-کاظم خراسانی بود .

میرزا محمد علی مکرم بیست و هفت سال وکیل دعاوی و متصدی کتابخانه شهرداری اصفهان بود و هفت سال قبل بازنشسته شد . مدتی‌هم مجله سپاهان رامنتشر میکرد ودوازده سال پیش نیز مجلهٔ بلدیهٔ اصفهان » را انتشار داد . ازخاطرات‌شیرین دوره ایکه مکرم وکیل دعاوی بود داستان زیر است که خود او راجع به آن چنین مینویسد : « بـا آقای حاج سید علی محمد مدرس وکیل عدلیه اعظم محاکمه ای داشتم . پس ازصدور قرار تحقیقات محلی ازطرف مستنطق من وآقای مدرس درروز معهود درسرملك‌مورد اختلاف حاضرشدیم. آقای‌مدرس دویست‌نفر ازدهاتیها رابعنوان شهود حاضر کرده بود . من اصولا شـاهد نداشتم ولی قبلا شمایل سواری را روی یك صفحهٔ کاغذ ترسیم نموده و آنرا همراه برداشته بودم . لولهٔ کاغذ را در مقابل دهاتیها باز کردم و گفتم هر کس شهادت ناحق بدهد حکم و حوالهٔ او به این آقای بزرگوار . پیرمرد سالخورده‌ای که رئیس دهاتیها بود همراهان را متفرق کردو گفت ما باقمر بنی‌هاشم طرف نمیشویم . آقای مدرس از این پیش‌آمد هم عصبانی شد وهم

خندید ولی من عصبانی نشدم وتاغروب خندیدم وسرانجام محاکمه به‌نفع موکل من تمام شد . »

مکرم مقارن ظهر روز یکشنبه هشتم فروردین ۱۳۴۴ مطابق با ۲۴ ذی‌قعده ۱۳۸۴ بسن هشتاد سالگی ندای ارجعی الی ربك را لبیك گفت وجنازهٔ فقید سعید در حالی که ازطرف‌فرهنگیان‌وارباب‌جراید وروشن‌فکران‌اصفهان باتجلیل فراوان‌تشییع میگردید درتخت فولاد به خاك سپرده‌شد . ازصاحب‌ترجمه یك دختر باقی مانده به‌نام فروغ مکرم که روزنامهٔ هفتگی مکرم را منتشر میکند وضجیع عمه‌زادهٔ خودآقای عباس‌علی داروئی ازجوانان مهذب وصمیمی ودوست داشتنی اصفهان است .

در نشریه بسیار نفیسی که اخیراً از طرف یکی از جراید کثیرالانتشار طهران طبع و توزیع گردیده ضمن ذکر اسامی جراید فعلی اصفهان متأسفانه نام روزنامه مکرم‌ازقلم افتاده وعجیب‌تر این که ازروزنامهٔ وزین «اصفهان» هم که زیرنظردانشمند گرامی آقای امیرقلی امینی هفته ای سه شماره طبع ونشر میشود و از لحاظ احتوای مقالات سودمند ممتع در ردیف جراید درجه اول کشور میباشد سخنی به میان نیامده است ! ! ! .

بمنظور تفریح واستحضار خوانندگان گرامی ازطبع‌ظریف وبذله گوی‌مرحوم مکرم به‌نقل بعضی ازخاطرات شیرین اومبادرت میشود. قبل ازطلوع کوکب‌درخشان پهلوی که روحانی نماها درشهر اصفهان تسلط ونفوذ و اقتدار کامل داشتند درشکه‌چیها به‌دستور ارباب عمائم زن و مردرا ولواین که بایکدیگر محرم هم بودندهمراه سوار نمیکردند . درمواقعی هم که سرنشین زن داشتند باوجود این که زنها در حجاب بودند بایستی کروك درشکه را پائین بیاورند تاچشم نامحرم به زنهای درشکه سوار نیفتد . مکرم باقلم شیرین خوداین موضوع را در روزنامه مورد بحث قرارداد وضمن انتقاد ازاین وضع پیشنهاد کرد که برای‌تحکیم اوامر صادرهٔ دستاربندان اولی این‌است هرزنی هم که سوار الاغ میشود یك تاپو (خمرهٔ گلین به اصطلاح اصفهانیها) روی او

بگذارند تا هیکل او از انظار مستور بماند .

✡✡✡

درسال ۱۳۴۱ ه . ق که احمد شاه قاجار از سفر فرنگستان مراجعت مینمود و ازراه بوشهر عازم طهران بود پس ازورود به اصفهان به رسم معمول آن اوقات بادریافت مبالغی پیشکش ودمجا عده‌ای ازرؤسای ادارات ومعاریف شهر را لقب داد . ازجمله کسانی که لقب گرفتند میرزا حبیب‌الله خان معین الممالك ریاحی نطنزی رئیس اداره تحدید تریاك بود که به معین السلطنه ملقب وبعدها پیشکار دارائی اصفهان شد .مرحوم مکرم که بـا معین السلطنه صفائی نداشت این موضوع را در روزنامه صدای اصفهان مطرح ساخت واظهارعقیده کرد که تبدیل لقب معین‌الممالك به معین السلطنه مسلماً تنزیل رتبه ومقام و کسرشأن و عنوان است والا چرا مستوفی الممالك درظرف این‌- مدت مستوفی السلطنه نشده است ؟ .

✡✡✡

میگویند روزی مکرم برای ادای فریضهٔ‌الهی وشرکت درنماز جماعت به‌مسجد رفت . یکی ازطلاب قشری که اشعار انتقادی وفکاهی اورا شنیده بود وی را مخاطب قرارداد وگفت « ای بابی کار تو بجائی رسیده که به مسجد مسلمانان بیائی ؟ » مکرم درجواب گفت : « از کجا یقین کردی که من بابی و غیر مسلمانم ؟ » طلبه گفت : « چشم‌هایت گواهی میدهد . »

مکرم گفت : خفه شو ، صوفی پلید . »

آخوند برآشفت و گفت از کجا معلوم تو شد که من صوفی هستم ؟

ــ گوش‌هایت گواهی میدهد .

ــ چطور از گوش معلوم میشود که من ازپیروان صوفیه ام ؟ .

ــ همانطوریکه ازچشم معلوم میشود که من از متابعان فرقهٔ ضالهٔ بابیه‌ام .

منوچهر ـ کلبادی

ساری

معاصران

مست جام بادهٔ عشقیم ما

بی سرو سامان و زار و مستمند — در بلای عشق سوزان چون سپند
کام جویانیم و ناکام جهان — درمندانی ضعیف و ناتوان
عاشق و دیوانه و مهجور و مست — نی ره رفتن نه یارای نشست
شادمان از غم، ز شادی در گریز — با بلا همدم . ز راحت درستیز
ترس جان در سر نداریم و خوشیم — چون سمندر ،. طایر اندر آتشیم
راحتی با عشق آب و آتشست — شاد باد آنکو به آتش دلخوشست
مست جام بادهٔ عشقیم ما — خاك راه عشق را خشتیم ما
شیوهٔ ما شمع سان افروختن — چون بیفروزیم آنگه سوختن

اسمعیل ـ معمائی

ساری

ما اگر نیك و اگر بد همگی خار توئیم

روزگاریست که ما طالب دیدار توئیم — دل و دین باخته وواله رخسار توئیم
آنچه برما رسد ازدوست شکایت نکنیم — چونکه سودای توداریم وگرفتارتوئیم
گر تو از حال دل شیفتگان بی خبری — ما بجور تو بسازیم و بجان یار توئیم
یکدم ای نوگل گلزار ملاحت بنگر — سوی دلسوختگانی که خریدار توئیم
مکن ای ماه مکن ساغر عیشم پرخون — بولای تو که ما یار وفادار توئیم
مکش از محفل ما پا بسوی بزم رقیب — ز آنکه ما مست میٔو ساغرسرشارتوئیم
طعنه بر ما مزن ای نوگل بستان امید — مااگر نیك و اگر بد همگی خارتوئیم

سالها رفت و نکردی ز (معمائی) یاد
ما اگرخارواگرگل که زگلزارتوئیم

ازسخنان ـ مهربابا
گرد آوردهٔ : خدابخش لرکلانتری

غم واندوه را بخود راه مدهید

درهیچ حال وهیچ‌موقعیتی‌غم واندوه را بخود راه‌ندهید وهمواره بیاد پروردگار باشید که غمها واندوه‌های شما برطرف خواهد شد زیرا که هرچه هست وهرچه پیش آید ازاوست خواه بنظر شما غم و اندوه باشد یا سرور و خرسندی . سعدی شاعر و حکیم ایران میفرماید :

بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم برهمه عالم که همه عالم از اوست

هرچه بیشتر خدا را درنظر داشته باشید کمتر دچار رنج والم درونی میگردید وهرچه بیشتر درراه حقیقت وخداشناسی گام بردارید آلام ورنجها که نتیجهٔ زندگانی مادی واجتماعی است نمیتوانند درشما رخنه نمایند .

گرفتاریهای دنیوی همه ساختگی و ظاهری میباشند اگر بخواهید آسوده و فارغ البال بزندگانی خود ادامه دهید درستی، راستی، نکوکاری ، ازخودگذشتگی و وارستگی‌را پیشهٔ خود سازید تاپیوسته خوشحال و مسرور باشید واگر حقیقة خدا ـ شناس هستید درانجام هر کاری رضای پروردگار را منظور نظر قرار دهید تا عملی برخلاف وجدان انجام ندهید آنوقت است که دردرون خویش جزخوشی وخرمی‌چیزی استنباط نخواهید نمود .

اگر شما مشتاق پروردگار میباشید نباید کاری بـر خلاف رضای او انجام دهید وهرگاه باین حقیقت نزدیك گردیدید وجود شما برای خود وخلق منشأ اثربوده هیچگاه در قلب خویش احساس خستگی و افسردگی نخواهید نمود .

هنگامی بخدای خود نزدیك خواهیدشد که اصولا گرد ریا ، تزویر ، تقلب ، مال ومقام نگردیده یگانه آرزویتان خدمت بخلق وبندگان خدا باشد .

محمد صالح ـ ابراهیمی محمدی

دربارهٔ کتاب کرد شناسی

آفرین

باید اذعان کرد که درخلال مطبوعات ونشریات فعلی کشورما تألیفات ورسالات علمی و تاریخی با روش تحقیقی نوین کمتر بچشم میخورد و اساساً مطالب جدی و علمی که استخوان بندی فرهنگ و ادبیات وپیشینه‌ی‌ما رامحفوظ بدارد و ازدوره‌ای بدوره دیگر تحویل دهد ورشته‌ی این رکن عظیم ملی را از زمان گذشته بحال و از حال بآینده متصل سازد باندازه قابل ملاحظه در دست‌رس مردم نیست .

بدیهی است امروز بعضی‌ازخوانندگان به قصه‌های غیر مفیدومشاهده عکسها بیشتر ازمطالعه مسائل علمی ، ادبی ، دینی، علوم‌اجتماعی وموضوعات تاریخی علاقه دارند لیکن بردانشمندان کشور وشخصیتهای علمی وادبی است که بااندیشه‌های رسا وابتکارات شیوا وپژوهشهای علمی نوین جامعه را بخط مستقیم هدایت نمایند وافکار عمومی را به مطالعه وتعمق در مطالب اصولی ـ تاریخی ، اجتماعی ، دینی، علمی و ادبی عادت دهند .

با این مقدمه اگر احیاناً بتألیفات دینی، علمی و نشریات تاریخی عمیق بر بخوریم باید مؤلفین وناشرین آنرا بیش از حدود متعارف بستائیم و از زحمات آنان تجلیل و تکریم نمائیم .

مایهٔ بسی مسرت و افتخار است که کشور ما همیشه ودرقرون متمادی‌مهدتمدن وعلم دانش و معرفت بوده و امثال شیخ‌الرئیس بوعلی ، ابوبکر رازی وغزالی و خیام

را پرورش داده و این نبوغ ذاتی درنهاد ایرانیان در هر عصر وزمانی موجود است ، کافی است امکان بروز بآن دادهشودتا اهل تحقیق به خدمت اجتماعی علمی وفرهنگی اشتغال نمایند .

و باید باور کرد کتاب کرد شناسی که بقلم دانش آفرین وژرف بین جناب آقای‌سرکرد مراداورنگ که باروش نوین وشیوه‌ی بسیارمستند وروشن‌وریزکاریهای علمی و تاریخی دقیق وعمیق نوشته شده است وپـرده را از روی بسیـاری مبهمات تاریخی‌آریانژادان سرزمین ایران بزرگ برداشته‌است سزاوار وشایسته‌ی بسی‌آفرین و تمجید و تحسین است .

توفیق مؤلف گرامی ومحترم را درادامهٔ خدمات اجتماعی وفرهنگی وتاریخی از خداوند مسئلت ومطالعهٔ کتاب مفید وآموزنده حاضر بس نفیس‌را بعموم هموطنان کتاب خوان توصیه مینمائیم .

حکایت

گروهی از حکماء در حضرت کسری بمصلحتی سخن همی گفتند و بوذرجمهر که بزرگ ایشان بود خاموش نشسته گفتندش تو درین بحث چرا سخن نگوئی گفت وزراء برمثال اطباءاند و طبیب دوا ندهد جز سقیم را پس چون می‌بینم که رأی شما برصواب است مرا برسرآن سخن گفتن حکمت نباشد .

(سعدی)

« نامهٔ ماهانهٔ ادبی ، علمی ، تاریخی ، اجتماعی »

دورهٔ ـ سی و ششم
شمارهٔ ـ ۹

شمارهٔ ـ نهم
آذر ماه ـ ۱۳۴۶

تاسیس بهمن ماه ـ ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن : مرحوم وحید دستگردی)
(صاحب امتیاز ونگارنده : محمود وحید زاده دستگردی ـ نسیم)

دخالتهای ناروا

جامعه شناسانیکه درروحیات وخصوصیات ملل واقوام ازلحاظ روانی و کیفیات اخلاقی تحقیق وتتبع مینمایند میگویند هرجامعه‌ای دارای صفات و عادات مخصوص بخود میباشد که غالباً جوامع دیگر فاقدآن بوده خواه این عادات وصفات پسندیده و مستحسن باشند یا ناپسندیده ومستهجن .

یکی از اختصاصات روحی ما ایرانیان هم که هرچه ناستوده و نکوهیده باشد نباید ازذکر آن اغماض وچشم پوشی نمود این است که‌هرفردی اگر فرضاً هم جاهل وعامی باشد خودرا درهمهٔ دانشها وفنها استادی یگانه وماهری بیهمتا میداند .

درمحفلی اگر سخن ازعالم پزشکی بمیان آید هر کس مطابق اندیشهٔ خود در اطراف طرق طبابت ومعالجهٔ امراض اظهار نظر میکند وچون ازمعماری و ساختمان حرفی برزبان جاری گردد خودرا متخصص این فن میداند .

خدای نا کرده اگر بحثی از ادبیات وفلسفه وسیاست بمیان آید آنوقت میدان پر گوئی وخودنمائی فراختر گردیده همه مرکب ادعا را بجولان در میآورند ومی - کوشند که درمسابقهٔ تظاهر وخودی نشان دادن ازدیگری باز پس نمانند .

این روش و خوی نابخردانه متاسفانه ازدیر باز درمیان جامعهٔ ما رواج داشته هنوز هم باهمه زشتیها و معایبش گریبانگیر اکثر مردم این دیار از عالم و جاهل و خرد وبزرگ میباشد .

اگرهر کس در کار وشغل وفن ویژهٔ خود گام برمیداشت وتمام سعی و کوشش خود را صرف پیشرفت و بالا بردن سطح دانش و معلومات خود مینمود وبخود اجازهٔ دخالت در کار و پیشهٔ دیگران‌را نمیداد اکنون که نزدیك بیك قرن ازتاریخ ایجاد فرهنگ جدید ایران میگذرد دیگر کشور مـا نیازی به متخصصان و دانشمندان خارجی نداشت .

طبیب وجراح بجای آنکه بشغل شریف طبابت پردازد و از این طریق خدمت گرانبهائی بهم میهنان خویش انجـام دهد بکار سیاست میپردازد و دانشمند و محقق کوشش میکند که بر صندلی وزارت جلوس کند و مهندس راهسازی و کشـاورزی بجای آنکه در راهها ومزارع کار خودرا دنبال کند وبرای کشورش منشأ اثری باشد بامور اداری میپردازد .

معلم‌یا استادی که مثلا پیشه‌اش تدریس‌زبان پهلوی واوستائی است ودراین‌رشته هم اهل خبره میدانند که وسعت دانشش تاچه پایه میباشد شایسته نیست دراطراف‌نظم ونثر خلاق‌سخن سعدی که مستلزم دارا بودن معلومات کافی ادبی وذوق وقریحه ذاتی است اظهارنظر نماید .

خدا رحمت کناد استـاد سخن وحید دستگردی را که درمنظومهٔ سر گذشت

اردشیر بابکان با بیانی شیوا این مطلب را بدینسان تقریر نموده :

اگر خواهید کاین کشور مداری در این کشور بماند پایداری
همه گیرید کار خویش در پیش سپاهی تیغ و دهقان داس ومغ کیش

اگر گاه و بیگاه بعض مطبوعات موضوعی را عنوان میکنند واز روی مجامله یا تعمد آنرا با کسانی درمیان می‌نهند که غالباً ازحدود دانش ومعرفت ایشان خارج است از لحاظ روزنامه نگاری وایجاد سر و صدا وبازار روز است والا مصداق همان بیان بلیغ شیخ اجل شیراز است که در گلستان فرموده : « مردکی را درد چشم‌خاست پیش بیطاری رفت تا دوا کند بیطار ازآنچه در چشم چهار پایان میکرد در دیدهٔ او کشید درحال کور شد داوری پیش قاضی بردند گفت بروی هیچ تاوان نیست اگراین نادان نبودی پیش بیطار نرفتی منظورازاین سخن‌آن‌است تابدانی که هر که ناآزموده راکار بزرگ فرماید ندامت برد وبنزدیك خردمندان بخفت رأی منسوب گردد . »

زبان بانتقاد گشودن و نکته گیریهای کودکانه بهرچیز و هر کس حتی نسبت بمردان‌بزرگ وآثارشگرف‌نمودن کاری‌است بسیارسهل‌وآسان ولی‌انجام کوچکترین کاری که درخور تحسین وستایش باشد بسیار مشکل ودشوار میباشد .

زبان فارسی در طول سیزده قرن مواجه با تحولات وتطورات فراوانی گردیده ودر کشاکش این ایام نشیب وفرازهائی دیده تا بالاخره درپرتو نیروی دانش وقریحهٔ گویندگان‌ونویسندگانش‌بمدارج عالی کمال‌رسیده که موردقبول وتأیید دانشمندان ومحققان‌جهان بوده وخواهد بود .

این‌همه گنجینه‌های شایگان مشحون بنکات عرفانی ودقایق حکمی که نتیجهٔ ذوق‌ونبوغ‌انسانی‌است نظماً ونثراً مایهٔ مباهات وافتخارایران وایرانی‌بوده وتازمانیکه اخلاق وادب وذوق وهنر مورد ستایش و تحسین عالم انسانی باشد پایدار و جاویدان

خواهد ماند .

کاخ رفیع سخنی که امثال فردوسی ، نظامی ، سعدی ، مولوی ، حافظ وده‌ها تن گوینده ونویسنده دیگر بنا نهاده‌اند هیچگاه باالفاظ و کلمات سخیف دشمنان این آب و خاك که منشأ آن یا ازروی جهالت و نادانی است ویا ازجای دیگر سرچشمه میگیرد دوچار شکست وویرانی نخواهد شد .

متجاوز از هفت قرن است که گلستـان تألیف یافته و در این مدت دراز نویسندگانیکه جامع تمام شرایط نویسندگی ودانش بوده‌و گلستان‌را سرمشق خویش‌قرار دادند ازعهدهٔ تقلید یك جمله‌آنهم‌براستی برنیامدند. این اثرعظیم ازجهات تربیتی ، اخلاقی ، معاشرت و مملکتداری بزرگترین اثر ادبی و اخلاقی جهـان بوده و بقول مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام بزرگترین نویسندهٔ قرن اخیر هر ایرانی از لحاظ اخلاق و دانش لازم است که درتمام دوران حیات از مطالعهٔ آن حتی دریك روز هم مسامحه وغفلت ننماید . دشنام وناسپاسی نسبت بساحت مردان بزرگ چنانچه معمول این زمان گردیده و از سالهای پیشین نظایر بسیار داشته برأی العین دیدیم که مایهٔ سربلندی وسرافرازی ناخلفان این سرزمین‌نگردیده و اگرهم غزلسرای معروف قرن اخیر فروغی بسطامی گفته :

در دل دوست بهر حیله رهی بـاید کرد

طاعت از دست نیـاید گنهی بـاید کرد

نه گناهی که بی احترامی بمقام بزرگان علم وادب نامدار کشور باشد زیرا که این گناه عظیم ازلحاظ ایران وایرانی مورد عفو و بخشش‌قرار نخواهد گرفت .

وحیدزاده ــ نسیم

حسین ـ سعادت نوری

دورنمائی از اوضاع آشفتهٔ گذشته

و

زد وخورد سردار جنگ بختیاری با رضا وجعفرقلی

جعفر قلی خان بختیاری پسرهای متعدد داشت از جمله حسین قلی‌خان وحاج امام قلی‌خان که بایکدیگر برسر ریاست ایل شدیداً رقابت میکردند.

پس از اینکه حسین قلی‌خان ایلخانی به امر ناصرالدین شاه و بدست عمال ظل السلطان دراصفهان خفه شد واسفندیارخان وحاج‌علی‌قلی‌خان پسرهای او به‌زندان افتادند بزرگان بختیاری نه فقط به خونخواهی ایلخانی قیام نکردند بلکه به اشارهٔ حاج ایلخانی (امام قلی‌خان) ازوقوع این پیش‌آمد وانجام این امر اظهار خوش‌ـ وقتی نمودند.

ظل السلطان در کتاب « تاریخ سرگذشت مسعودی » وحاج علی قلی خان در « تاریخ بختیاری » هردو به این موضوع اشاره کرده‌اند. حسین قلی خان ایلخانی دارای پنج فرزند پسر بود به نام اسفندیارخان (سردار اسعد اول) ونجف‌قلی خان صمصام السلطنه وحاج علی قلی خان (سردار اسعد دوم) وحاج خسروخان که ابتدا بهادرالسلطنه وبعد سردارظفر لقب گرفت ویوسف‌خان امیرمجاهد. ازحاج امام‌قلی‌ـ خان هم فرزندان متعددی باقی ماند که ازهمه معروف تر محمد حسین خان سپهدار و محمود خان هژبرالسلطنه وغلامحسین خان سردار محتشم و لطفعلی خان امیر مفخم و نصیرخان سردار جنگ و حاج عباسقلی خان و سلطان محمد خان سردار اشجع و محمد رضا خان سردار فاتح را نام برد.

هنگامی که محمد علی شاه مصمم شد تا بـا مشروطه طلبان و آزادیخواهان مخالفت ومجلس را منحل کند سردار ظفر و امیرمفخم وسردار جنگ از هواخواهان او بودند .

سردار ظفر با این که بقول خودش پای محمد علیشاه را بوسیده ونسبت به او سوگند وفا داری یاد کرده بود به اشارهٔ برادرش حاج علی قلی خان ، عهد و پیمان خودرا نقض نمود وبه‌طرفداران مشروطه پیوست . ولی امیر مفخم و سردار جنگ تا پایان کار و حتی هنگامیکه محمد علی میرزا به سفارت روسیه پناهنده شد دست از مقاومت برنداشتند وبا سوارهائی که دراختیارشان بود به تیراندازی ادامه دادند .

پس ازاستقرار رژیم مشروطه سردار ظفر وسردار جنگ به جبران مخالفتهای سابق همراه با چند تن دیگر ازسردارهای بختیاری مأمور جبهه غرب شدند تا تحت فرماندهی عبدالحسین میرزا فرمانفرما از پیشروی قوای ابوالفتح میرزا سالار الدوله پسر مظفرالدین شاه به طهران جلوگیری کنند .

سردار جنگ به‌گواهی دوست ودشمن ازخوانین رشید ودلاور بختیاری بود و سردار ظفر در کتاب خاطرات خود ازرشادت‌های او درمحاربات همدان وساوه تعریف و تمجید و ضمناً از اعتیاد و علاقهٔ او به تریاك انتقاد میکند . در گیر و دار جنگ بین‌المللی اول سردار جنگ در محلهٔ باستیان منزل امیر مفخم که درآن اوقات به - کمره رفته بود اقامت داشت .

محمد تقی ملك الشعرای بهار خراسانی که در موقع مهاجرت دستش شکست وازقم به‌طهران مراجعت‌نمود مدتی درمنزل سردارجنگ ودرهمین محلهٔ باستیان تحت سرپرستی او بود .

بقراریکه از مندرجات کتاب » تـاریخ احزاب سیاسی » تألیف ملك الشعرا

استنباط میشود درموقع بیماری او سردار جنگ ازشاعر خراسان مراقبت دقیق بعمل آورده است . منزل شخصی سردار جنگ نیز همین محلی بود که فعلا دراختیار بانك توسعه صادرات میباشد و ابتدا متعلق به غلامحسین خان صاحب اختیار بود و بعد در زمان مستشاران بلجیکی به تصرف خزانه داریکل و سپس به ملکیت سردار جنگ درآمد . ساختمان نامبرده از عمارات تاریخی است ومدتی محل تجمع اعضای کلوپ ایران ویك چند هم دراختیار حزب ارادهٔ ملی وبعدها شعبهٔ مرکزی بانك بازرگانی ایران بود .

در ١٣٣٧ ﻫ . ق که میرزا حسن خان وثوق الدوله رئیس الوزرا بود تصمیم به برانداختن نفوذ وقدرت یاغیان محلی اتخاذ شد وعده‌ای برای دستگیری نایب‌حسین و ماشاءالله خان به کاشان اعزام گردیدند سردار جنگ نیز مأمور سرکوبی رضا جوزدانی وجعفرقلی چرمینی شد که از ١٣٣٥ درحوزهٔ چهارمحال و اطراف اصفهان به راهزنی ودزدی اشتغال جسته بودند .

مرحوم حاج میرزا حسن خان جابری انصاری مینویسد : رفتار جوزدانی با حاج میرزا محمد علی کلباسی پیش نماز و امام جماعت مسجد حکیم اصفهان ارتباط داشت وبقراریکه میرزا فضل‌الله خان صدری میگفت بوسیله حاج مشیر الملك فاطمی (سید باقرخان نائینی نیای آقایان مشیر فاطمی) به سردار جنگ پیغام داد که حاضر است چهل‌هزارتومان بپردازد و تعهد کند که در دورهٔ حکمرانی او رضا جوزدانی بنشیند ودست ازغارت وچپاول بردارد ولی سردار زیربار نرفت وبه‌این پیام ترتیب‌اثر نداد ، البته سردار جنگ نمیتوانست بااین پیشنهاد موافقت کند زیرا رضا جوزدانی در این اواخر جسارت و گستاخی را از حد گذرانده وبه پولهای بانك شاهی دستبرد زده بود .

رضا وجعفرقلی دراواخر کارشان تا به آنجا بالا گرفت که پیشاپیش آنان در موقع حرکت به تقلید خوانین بختیاری چماق نقره می کشیدند . این گردن کشان تابکار نه‌فقط ازقوافل بازرگانی ومسافرین کاروانها باج راه میگرفتند بلکه به‌حیله ونیرنگ وناجوانمردی متمولین و ثروتمندان را دستگیر و پس ازاخذ مبلغ هنگفتی مرخص میکردند .

چنانکه جعفر قلی چرمینی حاج عبدالحسین قزوینی را به زندان انداخت وبا شکنجهٔ فراوان مبلغ پنج هزار تومان (توجه کنید پنج هزارتومان به‌پول آن‌تاریخ) ازاو وصول کرد . رضا جوزدانی چون در بحبوحهٔ جنگ جهانگیر اول با جمعی از مهاجرین و مدعیان آزادیخواهی آشنا وبه اوضاع ناگوار حکومت مرکزی درزمان احمد شاه پی برده بود سودای‌خام درسر می‌پخت وفکر نمیکرد به دست سردارجنگ گرفتار شود .

درگیر ودار جنگ بین‌المللی اول محمود میرزا یمین السلطنه حاکم اصفهان رستم خان نامی را با دویست سوار مسلح به حوالی سامان فرستاد تا رضا را دستگیر وروانهٔ اصفهان سازند . اما رستم کاری ازپیش نبرد وچون‌رستم صولت و افندی .... بود زه زده وپیزری ازآب درآمد. بعد عده‌ای سوار نظام روس مأمور دستگیری رضا وجعفرقلی شدند ولی گردنکشان طاغی به جنگ و گریز ادامه‌دادند وجمع کثیری از سالداتهای روس را به قتل رسانیدند .

رضا با یادآوری این خاطرات و باداشتن سرکردگانی نظیر شجاع همایون دهکردی که سابقاً پیشکار صمصام‌السلطنه بود وشهبازخان قشقائی واسمعیل‌خان باصری هرگز فکر نمیکرد که به چنگ سردار جنگ بیفتد وپس اززد وخورد با بختیاریها به وخامت اوضاع پی‌برد ومتوجه شد که ستارهٔ‌بخت اوافول کرده ونفرین‌ستمدیدگان به هدف اجابت رسیده است .

جنگهای رضا وجعفرقلی واتباع آنان دراسپیدجان وقهدریجان باسردارجنگ وسوارهای بختیاری ازجنگ های معروف است ودر این زد وخوردها عدهٔ زیادی از طرفین کشته شدند . رضا وجعفرقلی ضمن جنگ و گریز باچند نفر ازسوارهای زبده به دهات اطراف پناهنده میشدند ووای به حال مالکین و کدخدایانی بود که موجبات پذیرائی وآسایش آنان را فراهم نمی کردند .

دوست دانشمند وبزرگوار آقای امیرقلی امینی مدیر روزنامهٔ «اصفهان» درذیل صفحهٔ ۵۶۲ «فرهنگ عوام» که از تألیفات نفیس ایشان است مینویسد : « موقعی که مرحوم نصیرخان بختیاری (سردار جنگ) درزمان نخست‌وزیری‌وثوق الدوله به‌تعقیب جعفرقلی چرمینی یاغی معروف پرداخت ووی از لنجان بطرف یزد می گریخت نخستین شب فرار خود به حسن‌آباد ازقراء سمیرم سفلی حمله کرد . نگارنده آن موقع موقتاً در قریه مزبور مقیم بود . از نظر اینکه بتوانم مردم آبادی را از شر مظالم سواران جعفرقلی تاحدی محفوظ بدارم اورا بهٔ منزل خود دعوت وهمراهانش رابوسیلهٔ کدخدا درخانهٔ سکنهٔ ده سرشکن کردم .

این عمل موجب شد که از غارت شدن خانهٔ روستائیان جلوگیری شود واز تجاوزات اشرار وآتش زدن قریه که قبلا ازطرف «خان» دستورداده شده بود ممانعت بعمل بیاید . آن شب ازناگوارترین ساعات زندگانی من بود زیرا تا صبح بیداری کشیدم و به آن مرد دزد و یاغی می‌نگریستم که تریاك میکشید و چای میخورد ویا چرت میزد وبه اشعار شاهنامه که شجاع همایون شهرکردی برای او میخواند گوش میگرفت . ناگهان گفت یك فال ازحافظ بگیر ببینم سرنوشت ما با سردار جنگ چه خواهد بود ونیت کرد ودیوان حافظ را گشود وغزل «سحرم دولت بیدار به‌بالین آمد» را خواندن گرفت و همین که به این بیت رسید ، در هوا چند معلق زنی و جلوه کنی

ـ ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد ، قیافهٔ جعفرقلی بی‌اختیار درهم شد و گفت فال خوبی نیست .

یکی از حضار برای خوش‌آمد او اظهار داشت برخلاف فال بسیار خوبی است زیرا روی سخن شاعر به سردار جنگ است نه به حضرت اشرف . اتفاقاً این فال هم مانند هزارها فال دیگر حافظ به حقیقت پیوست . ظاهراً درهمین ایام است که رضا و چند تن ازسواران نخبهٔ اوبه‌نیسیان برزاونه اردستان میگریزند ونیسان سامانی‌منشی رضا جوزدانی به منزل حاج ملا محمد حسین فائق نیسیانی میرود . صحبت نیسان و فائق چون هردو شاعر بودند بیشتر دراطراف شعر وشاعری دور میزده است . آن‌شب نیسان دیوان خطی محتشم کاشانی راکه مورد علاقهٔ فائق بوده به عنوان یادگار از فائق مطالبه و فائق هم برای این که از تعدی اتباع رضا جلوگیری کند خواه ناخواه دیوان محتشم را یادگاری به او میدهد . فائق نیسیانی از شعرای دانشمند و بنام اردستان بشمار میرفت وازتلامیذ برجستهٔ او مرحوم سید احمد یزدان بخش است که مقالات فاضلانهٔ او به امضای مستعار « ملاچندر » و « عبدالحمید کاتب » در روزنامه پیك ایران به چاپ میرسید .

✡✡✡

منزل سردارجنگ درطهران همواره محل تجمع وبه اصطلاح عوام پاتوق‌شعرا ونویسندگان وارباب جرایدبود . سردار سفره‌ای گسترده‌داشت وازواردین باگشاده‌ـ روئی ومهربانی پذیرائی بعمل میآورد . ایرج میرزا شاعر معروف وملك الشعرا بهار ازاعضای لاینفك محفل انس سرداربودند .سید علی‌آقا جهاداکبر هم هروقت‌به‌طهران میآمد به خوانین بختیاری و بیشتر به منزل سردار جنگ وارد میشد . سید علی آقا جهاد اکبر پسر حاج سید جعفر خراسانی است که در اوایل مشروطه روزنامهٔ جهاد

اکبر را دراصفهان منتشر میکرد وبعد وارد دستگاه خوانین بختیاری شد و به توصیه وکمك آنان درعدلیه استخدام گردید ومدتها مدعی العموم استیناف اصفهان بود . در تشکیلات جدید عدلیه از طرف داور وزیر وقت به کار دعوت نشد وبعد هم که تحت فشار هواخواهان جهاد اکبر قرار گرفت چون ازعلاقهٔ او به مأموریت اصفهان‌اطلاع داشت ویرا مأمور زنجان کرد .

جهاد ازاجرای حکم‌صادره تمرد نمود وبه‌زنجان نرفت وداور نیز همین‌موضوع را مستمسك قرار داد وحکم انتظار خدمت اورا صادر نمود وآن بیچاره تاپایان عمر به حال انتظار خدمت باقی ماند ، جهاد اکبر مدتی در طهران انگل خوانین بود و ستارهٔ اقبال بختیاریها که افول کرد اوهم سفیل و سرگردان شد و سرانجام ناگزیر به اصفهان مراجعت نمود و در ۱۹ جمادی الاول سال ۱۳۶۵ زندگی را بدرود گفت ودرجنب فاضلان درتخت پولاد اصفهان به خاك سپرده شد .

جهاد اکبر درباده‌گساری افراط میکرد وپس ازاین‌که ازنوشابه‌های الکلی و تریاك نشئه وبه‌گفتهٔ خودش تاریك و روشن میشد به متلك‌گوئی میپرداخت و به قول اصفهانیها گنده بار اهل مجلس میکرد . مرحوم جهاد خیلی قمعمع بود و کوشش داشت که با بیانات مقرمط و حرکات و سکنات مصنوعی دیگران را مجذوب و یا مرعوب نماید .

ایرج میرزا بهمین سبب دل پری ازجهاد داشت ویك شب که عده‌ای ازارباب‌قلم ومعاریف طهران واصفهان درمنزل سردار جنگ حضور داشتند فی‌المجلس منظومه‌ای درذم جهاد اکبر انشا و انشاد کرد که همه تامدتی اورا احسنت وآفرین گفتند وحتی خود جهاد هم برای اینکه به اصطلاح ازرو نرود بادیگران هم‌آواز شد . ذیلا به‌نقل چند فرد ازمنظومه ایرج مبادرت میشود :

دی در بساط احرار از التفات سردار
تریاك بود بسیار کنیاك بود بیمر
هر کس به‌نشئه‌ای تاخت‌وز نشئه‌کارخود ساخت
من هم ز دم به وافور از حد خود فزون تر
تریاك سفت دیدم همی بستم و کشیدم
غافل ازآن که تا صبح آید مرا چه برسر
حقا که . . . ن ما تریاك الدنگ
باشد جهاد با نفس آن هم جهاد اکبر

✿✿✿

جعفر قلی چرمینی خواهر زاده ای داشت به نام علی نقی چی که در قساوت و خونریزی وتجاوز به عرض و ناموس مردم بی‌نظیر بود . این جوان خونخوار به هر قریه‌ای که پا می‌نهاد به هیچ چیز ابقا نمیکرد وبه منظور تسکین حس کینه توزی خود گاهی ازدور ، زن بینوای فلك زده‌ای را که در کنار نهرآب به شستشوی لباس و جل وپوس اطفالش سر گرم بود هدف گلوله قرارمیداد وهمین که تیرش به‌نشانه‌اصابت میکرد وزن بدبخت مثل مرغ نیم بسمل درهوا معلق میزد قهقهه کنان بادی به غبغب می‌انداخت وبه دنبال شکار دیگری میرفت .

دراثنای زد وخورد سردار جنگ وباغیان محلی مردم بیچارهٔ اطراف اصفهان حکم مرغ‌زبان‌بسته ایرا داشتند که هم درعروسی وهم درعزا مورد تعرض قرارمیگیرد وسفرهٔ مجلسیان رارنگین میکند، درهمین اوان سردار جنگ ودار ودسته اوباهر کس که سابقه‌وخرده حساب داشتند اورا به اتهام همدستی بااشرار و گردن کشان به‌زندان میانداختند و زندانی بدبخت را به انواع و اقسام شکنجه وآزار میکردند . چه بسا

مردم آبرومند که دراین گیر ودار ازهستی ساقط شدند وچه بسیار بی گناهانی که در نتیجهٔ خصومت وغرض شخصی جان ومالشان به هدر رفت . من این مطالب‌را مخصوصاً ذکر میکنم تاجوان هائی که تازه دست ازقنداق درآورده و دهانشان هنوز بوی شیر میدهد وازاوضاع حسین قلی‌خان سابق خبردار نیستند کفران نعمت نکنند وقدر نظم وآرامش وامنیت وثبات اوضاع حاضر را بدانند .

دستگیری رضا و جعفرقلی واتباع آنان که جنگ و گریز میکردند خالی از اشکال نبود . روزی شنیده‌شد که چون زد وخورد سردارجنگ ویاغیان محلی بیش‌از اندازه انتظار بطول انجامید. واین‌غائله دررأس موعد مقرر که خوانین به‌وثوق‌الدوله رئیس الوزای وقت قول داده‌اند خاتمه نیافته است بختیاریها تصمیم گرفته‌اند که ایل کنان از چهارمحال به اصفهان بیایند و سواره و پیاده عازم جنگ شوند وکلك رضا جوزدانی‌را بکنند .

اگر این تصمیم به مرحلهٔ عمل درآمده بود خدا داناست که چه بــه روزگار اصفهان واصفهانی میآمد . دراثر شیوع این خبر یا به علل دیگر یك‌گردان ازافراد پلیس جنوب بــا چند اراده توپ صحرائی در جنگ شرکت وکانون فساد یعنی قلعه قهدریجان راکه پنــاهگاه اشرار بود از هم متلاشی نمودند . پلیس جنوب یا اسپیار یك‌قوه نظامی بود که انگلیسها در گرماگرم جهانگیراول در کرمان واصفهان وفارس دایر نمودند .

یك روز صبح شایع شد که عصر جمعی از سران اشرار را که زنده دستگیر گردیده‌اند به شهر خواهند آورد . جمعیت کثیری ازاهالی اصفهان اعم از زن ومرد وپیر و جوان ازحوالی نطنز در طرفین خط سیر اسرای راهزن صف آرائی نمودند . درحدود دو بعد ازظهر بودکه خبر رسید چند نفر ازاشرار را به دستور سردارجنگ

در ابتدای خیابـان دستگرد خیار گچ گرفته اند . از جمله کسانی که باین طریق اعدام گردید وبه کیفر اعمال سیئه خود رسید لطیف خان پسر میرزا حسین کدخدای سامان بود .

یکی از برادر هـای لطیف سامانی که لقب معتمد همایون داشت در دستگاه جعفرقلی خان سردار اسعد مشغول خدمت بود وسردار جنگ تعمداً درمجازات لطیف سامانی که ازاشرار بنام بود عجله و شتاب کرد تا مبادا سردار اسعد به تقاضای معتمد همایون ازاو وساطت وشفاعت کند . دستگیر شدگان که دررأس آنها شهبازقشقائی و اسمعیل خان باصری بودند وارد شهر شدند . اسامی اسرا را با خط جلی روی یك برگ کاغذ نوشته وآن برگه را جلوی کلاه هریك نصب وهرچند نفر را نیز به هم طناب پیچ کرده بودند . پیشاپیش اسرای یاغی دو سه‌نفر سوار بختیاری با کلاه سفید وشلوار مشکی گشاد وچماق نقره جمعیت را ازهم می‌شکافتند « وزنده باد ایل جلیل بختیاری » میگفتند وازحکومت مرکزی ودولت وغیره اسمی درمیان نبود .

از این تاریخ به بعد اصفهان بصورت کشتارگاهی درآمد هرروز چند نفر را بطور دسته جمعی به‌دار می‌آویختند . چند روز قبل ازفتح قلعهٔ‌قهدریجان جنازه‌شجاع همایون دهکردی راکه در اثنای زد و خورد کشته شده بود به شهر آوردند وبرای تماشای مردم وعبرت دیگران در میدان شاه بدار آویختند . شجاع همایون یکی از خدایان ده کرد (شهر کرد فعلی) وقبلا پیشکار صمصام السلطنه بختیاری بود که‌بعدها به صف گردن کشان یاغی پیوست .

بعضی عمل سردار جنگ راکه چرا جنازهٔ مقتول رابه دار آویخته موردانتقاد قرار داده‌اند ولی به عقیدهٔ این جانب حق با سردار جنگ بود که تصمیم گرفت به ـ این وسیله ازسمپاشی مخالفین ومتعرضین‌شهری ونشر اکاذیب جلوگیری بعمل آورد .

درضمن زد وخورد سردارجنگ با رضا وجعفرقلی چندنیزه سر از کشته شدگان یاغی را به‌اصفهان آوردند وبرسردر قیصریه واقع درمیدان‌شاه نصب‌نمودند تاهمدستان شهری اشرارمتوجه‌وخامت اوضاع گردیده‌از کارشکنی وعملیات‌مذبوحانه خودداری‌نمایند . پس ازانجام این عمل هواخواهان رضا وجعفرقلی‌شایع کردند که این متعلق‌به کسانی نیست که سردار جنگ مدعی دستگیری و کشتن آنانست . سردارجنگ هم ناچارشد که بعدها لاشهٔ مردهٔ معاریف کسانی راکه در جنگ کشته میشوند به شهر انتقال و برای اطمینان ورفع هر گونه سوء تفاهم درمعرض نمایش عموم قرار دهد .

٭٭٭

جعفرقلی چرمینی دراثنای زد وخورد ازناحیهٔ کتف و گردن هدف گلوله قرار گرفت وبهمین جهت پس ازاینکه قلعهٔ قهدریجان سقوط کرد وبعضی ازاشرار کشته و برخی دستگیر شدند جعفرقلی هم که قبلا بدون خبر به یکی از دهـات اطراف فرار کرده بود به‌دست سواران بختیاری‌افتاد . قبل ازاین که‌شرح وارد کردن اوبه‌اصفهان توضیح داده‌شود بی‌مناسبت نیست مطالبی که ژنرال سایکس فرماندهٔ پلیس جنوب‌راجع به این یاغی گردنکش در کتاب خود (تاریخ ایران) نوشته است به‌نظر خوانندگان برسد . سایکس درجلد دوم تاریخ ایران که بوسیله مرحوم سیدمحمد تقی‌فخر داعی به زبان فارسی ترجمه شده است چنین مینویسد :

« هنگام اقامت افراد پلیس جنوب دراصفهان مسئلهٔ انسداد راه اهواز مطرح مذاکره قرار گرفت یعنی همان راهی که متعلق به کمپانی لینچ و دورتر ازسایر طرق مواصلاتی اصفهان واهواز است . این راه همه‌جا ازخاك بختیاری عبور میکند وحفظ نظم وامنیت‌آن به عهدهٔ بختیاریها میباشد . درحدود شانزده هزار لنگه بار از اهواز ازهمین راه به مقصد اصفهان فرستاده بودند وبارها تا قهفرخ یعنی آخرین منزلی که

تحت حکومت بختیاریهاست صحیح وسالم رسیده و در آنجا رویهم متراکم شده بود واز ترس جعفرقلی نمیتوانستند بارها را به اصفهان بفرستند. جعفرقلی راه اصفهان و قهفرخ راکه درحدود پنجاه میل مسافت داردبسته بودوعبور ومرور ازاین راه بواسطهٔ تعرض اشرار به ندرت آنهم بامشکلات فراوان صورت میگرفت. بازرگانان اصفهانی ازاین حیث فوق العاده ابراز نگرانی میکردند زیرا نه‌فقط سرمایهٔ آنان راکد مانده بود بلکه بیم آن میرفت که کالاهای محموله که چندین‌ماه متوالی درصحرای اطراف قهفرخ درمعرض برف وباران است خراب وفاسد شود خسارات هنگفتی ببار آورد. از مذاکراتی که میان بازرگانان اصفهان و فرماندهٔ قوای روسیهٔ تزاری بعمل آمد معلوم شدکه روسها بواسطهٔ فقد وسایل کافی دراین زمینه مداخلاتی نخواهندکرد و تجار شهر چشم امیدشان فقط به قوای اسپیار است که از نظر حفظ منافع بازرگانی ایران وانگلیس اقدام عاجل نماید.

بهمین سبب یك دسته ازقوای پلیس جنوب ساز و برگ کامل همراه باسه‌هزار شتر وقاطر به منظور حمل کالاهای مورد سخن فرستاده شد. راه اصفهان وقهفرخ از دره زاینده رود عبور میکند وخط سیر کاروان راصحرا وزمین هموار ومسطح تشکیل میدهد وعبور از منتهاالیه جاده که به‌قهفرخ امتداد دارد خالی ازاشکال نخواهدبود. فرماندهٔ قوای اعزامی صبح روز بعد از ورود بـه قهفرخ به افراد خود دستور داد تا کالاهای رویهم انباشته شده را حمل وبدون فوت وقت به اصفهان مراجعت کنند.

فرمانده مستحفظین کاروان پس از پاك کردن جاده ناگاه مصادف شد با جعفر قلی وکارهای او که روی تپه‌های کوتاه واقع در دامنهٔ جبال اطراف راه صف آرائی کرده و برای تعرض و تیراندازی آماده گردیده بودند، لذا دستور داد تا قوای او به اشرار حمله‌ور شوند ودر ضمن امتعهٔ محموله‌را صحیح وسالم به اصفهان برسانند.

دراین زد وخورد موفقیت با قوای اسپیار بود و اشرار پس از این که چند نفر تلفات دادند به کوههای اطراف متواری شدند . »

☆☆☆

جمعیت انبوهی از زن و مرد وخرد وکلان طرفین جاده‌ایکه از خارج شهرو خیابان نجف‌آباد به‌کاخ چهلستون منتهی میشود به صف ایستاده بودند و برای ورود جعفر قلی که سالهای متمادی‌نعمت‌آسایش و امنیت را از مردم اصفهان ودهات‌اطراف سلب کرده بود انتظار میکشیدند .

دراین ضمن اخبار گوناگون درمیان جمعیت تماشاچی‌شایع گردید و کسانی که از خارج شهر میآمدند که چهار قد قالبی (روسری) بر سر جعفرقلی بسته واو را سوار یابوی پالانی کرده‌اند و بهمین وضع مضحك وارد شهر میکنند . این شایعه حقیقت نداشت وچون جعفرقلی از ناحیه کتف و گردن آسیب دیده بود پارچهٔ‌نازکی برسرو گردن او پیچیده بودند تا زخمهای او ناسور نشود واحیاناً التیام پذیرد . جعفر قلی بهمین وضع درحالیکه میرزا غلامی میرغضب معروف سابق اصفهان باآن هیکل چهارشانه و سینهٔ فراخ و سبیلهای‌کلفت از بنا گوش در رفته قبای قرمز رنگ برتن کرده وخنجر به کمر بسته و پیشاپیش استر سواری‌او پیاده وصلانه‌صلانه ولنگرانداز در حرکت بود وارد شهر شد .

جعفرقلی برسر هر گذر که میرسید صدای هلهله جمعیت در فضا طنین‌انداز میگردید و مردم کیل میزدند و به اصطلاح بختیاریها گاله میکشیدند . چند روز بعد جعفرقلی در اثر زخمهای گلوله درزندان اصفهان در گذشت لاشهٔ او را به دستور سرداد جنگ برای اثبات حقیقت قضیه و جلوگیری ازشیوع اخبار بی‌اساس یك‌روز تمام دروسط میدان شاه اصفهان به دارآویختند .

یك‌هفتهٔ بعد رضا جوزدانی سر کرده‌اشرار یاغی وعلینقی‌چی همان جوان‌سفاك و خون آشامی را که شمه‌ای از فجایع و جنایات او ضمن سطور گذشته به اطلاع خوانندگان‌رسید وارد‌شهر کردند و پس از چند روز هردورا به دار مجازات‌آویختند درموقع اعدام رضا جوزدانی مرحوم سردارجنگ و میرزا حسن‌علی خـان سراج‌الملك یکی از محترمین اصفهان از تالار عمارت‌عالی‌قاپو ناظر اجرای مراسم‌اعدام بودند . درهمان اوقات شایع شد که زندانیان راشکنجه فراوان میدهند و بقراریکه قبلا تذکر داده شد در این میان گروهی بی گناه نیز که با سردار جنگ و اتباع او خرده حساب داشتند از تحمل رنج و عذاب وشکنجه وعقاب بی‌نصیب نماندند .آقای علی دشتی در کتاب ایام محبس شرحی نوشته که چون مؤید این مدعاست به‌نقل‌آن مبادرت میشود :

« من یك وسیله بهتر و مؤثرتری برای معترف ساختن مقصرین‌میدانم یعنی از اعمال سردار جنگ بختیاری که در اصفهان نسبت به اسرای قهدریجان استعمال میکرد آموخته‌ام .

اولا ممکن است حلقه آهن را سرخ کرده و در گردن آنها بیندازید . ثانیاً میله‌های آهن را گداخته و درطول ماهیچه‌های آنها فرو ببرید . ثالثاً دراطراف سر آنها خمیر گذاشته وروغن داغ را در وسطآن بریزید . رابعاًممکن است بطورعادی سیخ‌درآتش گذاشته و بدن مقصررا مثل بدن رضاخان جوزدانی داغ کنید همچنانکه آن دزدها بهمین وسایل بسخن‌آمده واموال فراوان خود را به‌سردار جنگ نشان‌دادند شنیدم‌کار کنان‌سردار جنگ‌برای اقرار آوردن یك‌نفر ازاشرار قهدریجان پای‌محبوس را روی‌آتش گذاشته وآنقدر آتش را باد زدند که استخوان پا ترکید . »

این شایعات تاچه‌اندازه مقرون به‌حقیقت است والله‌اعلم به حقایق الامور ولی مثل معروف یك کلاغ وچهل کلاغ وتانباشد چیزکی مردم نگویند چیزها، فراموش

نباید کرد .

✿✿✿

پس از اینکه رضا وجعفرقلی دستگیر شدند ملك‌الشعرا بهار ضمن قصیده‌ای که چند بیت آن ذیلا نقل میشود مساعی سردار جنگ را ستود و تلویحاً از او شراب جلفای اصفهان خواست :

ای رخ میمونت آفتاب صفاهان وی بوجود تو آب و تاب صفاهان

باز شد از قید ظلم گردن مظلوم تا تو شدی مالك الرقاب صفاهان

مقدم آبادی آفرین نصیری گشت نصیر دل خراب صفاهان

همت سردار جنگ وغیرت احرار بر رخ اشرار بست باب صفاهان

بر سر جعفر قلی کشید سپاهی کشن وغریونده‌چون‌سحاب صفاهان

لشکر دزدان غمی شدند و بجستند چون ز نسیم خزان ذ باب صفاهان

از اثر خون خاك خوردهٔ اشرار رنگ تبر خون گرفت باب صفاهان

زین‌سپس از بس که خون‌دزد بریزد نکهت خون‌آید از گلاب صفاهان

و ز اثر این سیاست از پس زردی سرخ شود رنگ شیخ‌وشاب صفاهان

ای هنری میر بختیار که شد یار فر تو با بخت کامیاب صفاهان

رو که خوش ازعهدهٔ حساب برآئی چون زتوخواهد خداحساب‌صفاهان

روی‌بهاراز فراق روی تو گشته است زردتر از آبی خوشاب صفاهان

لیك به حکم حکیم والطف تو شاید سرخ شود رویش ازشراب صفاهان

سردار جنگ دانسته و یا ندانسته به تقاضای ملك‌الشعرا بهار دایر به فرستادن شراب ترتیب اثر نداد و بهار قطعهٔ زیرا به نظم در آورد و برای جهاد اکبر سابق الذکر به اصفهان فرستاد :

جهادا فراموش کردی مرا ولی از توزین رو دلم تنگ نیست

مدیحی نوشتم به سردار جنگ
که درو زن ومعنی کم از سنگ نیست

به پایان آن چامه بد نکته‌ای
که هر که آن نداند به‌فرهنگ نیست

نفهمید سردار آن نکته را
اگر لرنفهمد سخن ، ننگ نیست

وگر دید و دانست وناکرده ماند
مرا با چنان مهتری جنگ نیست

ولی از تو انسان دانش پژوه
تجاهل به‌این حدخوش آهنگ نیست

که شعرم نفهمیده خوانی به خلق
ازاین‌زشت‌تر درجهان رنگ نیست

به سردار برگو که حکم حکیم
کم از امر سرتیپ‌وسرهنگ نیست

صفاهان اگر نیست شیراز هست
خدای جهان‌را جهان تنگ نیست

☆ ☆ ☆

درایام حکمرانی سردارجنگ میرزا حسین‌خان جلاءالسلطنه که بعدها جلائی نام خانوادگی او شد نایب‌الحکومه اصفهان بود .

جلائی فرزند میرزا محمدعلی‌لشکر نویس باشی است و در دورهٔ ششم و دهم‌و یازدهم و دوازدهم‌وسیزدهم از اصفهان ودر دورهٔ هفتم از شهرضا به‌نمایندگی مجلس شورایملی انتخاب گردید . جلاءالسلطنه بعداز غایله شهریور ۱۳۲۰ مدت کوتاهی شهردار اصفهان بود و چندسال بعد یعنی در۲۹ آبان ۱۳۲۷ شمسی پس از یك بیماری ممتد وطولانی چشم از جهان پوشید و درتکیه حاج شیخ مرتضی‌ریزی در تخت فولاد اصفهان به خاك سپرده شد .

☆ ☆ ☆

غلامرضاخان پسر سردارجنك که ابتدا اقبال السلطان و بعد سردار بختیار لقب گرفت عفت‌الملوك دختر میرزا حسن‌خان مستوفی‌الممالك‌را به زوجیت داشت. در۱۳۳۸ که سردار جنك حاکم اصفهان بودعفت‌الملوك درگذشت واهالی شهربه‌پاس

خدمات سردارجنك که اشرار یاغی را قلع‌وقمع کرده‌بود وهمچنین به‌احترام مستوفی الممالك که همه او را آقا خطاب مینمودند وحقاً آقای به تمام معنی بشمارمیرفت‌از جنازهٔ عفت‌الملوك به تجلیل تمام تشییع کردند .

عفت‌الملوك در تکیه میرتخت فولاد که آرامگاه اغلب بختیاریهاست به خاك سپرده شد واین مصراع در روی سنك قبر او نقر گردیده .

ماده تاریخ فوت اوست « شدعفت‌الملوك‌به‌ملك‌ابد روان »
(۱۳۳۸)

مرحوم محمدعلی مکرم مدیر روزنامه صدای‌اصفهان و شاعرشوخ طبع‌حبیب آبادی که معایب اجتماعی را بشدت مورد انتقاد قرار میداد دراین‌مورد چنین نوشته است: « دختر مرحوم مستوفی‌الممالك‌عیال مرحوم سردار بختیار که از خوانین‌محترم بختیاری و پسر مرحوم سردار جنك معروف بود وفات کرد . جلاءالسلطنه که نایب الحکومه بود دسته عجیب وغریب مفصلی بازنجیر زن و سینه‌زن در پشت جنازه‌دختر مستوفی‌الممالك به راه انداخت و چهار باغ اصفهان مملو از سینه زن و زنجیر زن شدو علامت وعلم و کتل ویدك زیادی پیشا پیش دسته حرکت میکرد و نوحه خوان میگفت :

عروس‌سردارجنگ‌ز داردنیا برفت ازاین‌جهان‌خراب‌بسوی‌عقبی برفت

اگر این مردم سرگرمیهای مفرحی داشتند این‌کارها را نمیکردند و شمامردم شرافتمند اصفهان قضاوت کنید که‌کار نوحه به‌کجا رسیده بود و نوحه‌سازها برای‌چه کارهائی نوحه میساختند . »

غلام‌رضاخان سردار بختیار بسال ۱۳۲۳ هش . وفات‌یافت ودرجوار قبرهمسرش در تکیه مسیر به خاك سپرده شد . درهمان اطاقی که آرامگاه این زن وشوهر است

قبر مادر سردارجنگ یعنی حاجیه ماه منظر دخترآقا نجف زراسوند نیز میباشد .
وفات حاجیهٔ نامبرده درجمادی الثانی ۱۳۴۳ اتفاق افتاده است .

☆ ☆ ☆

سردار جنگ در انتخابات فرمایشی دورهٔ چهارم از چهارمحال و بختیاری به وکالت مجلس انتخاب گردید و کسیکه در زمان محمد علیشاهٔ با مجلس ومشروطه مخالف بود و باآزادیخواهان و مشروطه طلبان مجاهده میکرد قدم بعمارت بهارستان نهاد . گویا حاجت به تذکر نباشد که میرزا حسن‌خان وثوق‌الدوله رئیس الوزرای وقت در انتخابات دورهٔ چهارم باتمام قوا اعمال نفوذ کرد و درصدد بود که بدست وکلای این‌دورهٔ قرار از۱۹۱۹ را به‌تصویب برساند که خوش‌بختانه بقول مرحوم‌سید حسن مدرس و به اصطلاح اصفهانیها «نما سید» . در دورهٔ چهارم میرزا مهدی‌خان سیدالملك هم که در دستگاه بختیاریها به خدمت اشتغال داشت و مدتی حاکم یزد بود از قمشه (شهرضا) بوکالت مجلس انتخاب شد . سیدالملك برادر ارشدالدوله (سردار ارشد بعد) معروف به علی‌خان‌کاردی است که‌در اوایل سلطنت احمدشاه در همان تاریخی که محمد علیمیرزا به گمش تپه وارد شده بود به حمایت شاه‌مخلوع برخاست و باعده ای ترکمن تصمیم به فتح طهران گرفت و تا خوار و ورامین نیز پیشروی کرد ولی در امامزاده‌جعفر بدست قوای بختیاری و مجاهدین یپرم‌خان‌ارمنی کشته شد .

مرحوم سردارجنك در اواخر ۱۳۰۳ شمسی به بیماری مهلکی مبتلا گردید و پس از چندی از بختیاری به اصفهان رفت و در بیمارستان مرسلین انگلیسی بستری شد و چون مداوای پزشگان معالج افاقه‌ای‌نکرد به تجویز چندنفر از اطبای‌اصفهان روانهٔ‌آلمان شد . درهمان اوقاتی که سردارجنك عازم آلمان بود استاد سخن مرحوم

وحیددستگردی تصادفاً ازطهران به اصفهان رفت . مرحوم وحید میگوید :

« نصیرخان سردار جنك دردورهٔ دوسال حکمرانی و تسلط براصفهان بهخردو بزرگ ویتیم و صغیر وزن و مرد ابقا نکرد و بیش ازسه چهار کرورتنهاخودش از این شهرو توابعآن به غارت برد . البته تاسردارجنك چهار کرور ببرد کارکنان و عمال وی که بیش از هزار نفر بودهاند لااقل چهل کرور اموال مردم را به یغما برده ودر نتیجه بیش از هزار کرور خسارت بهیك شهرو بلوکاتآن واردآمدهاست . شاید کسی تصور کند که درآنچه مینگارم راهاغراق پیمودهشده برایرفع این توهم بلوك فریدن اصفهان راشاهد میآورم که دردورهٔ سردار جنك دهپانزده نایبالحکومه دراین بکوك رفتهاند . »

« پس از مشاهدهٔ اوضاع و احوال قریهٔ دستگرد بایك دنیا تأثر وتحسر ناگاه شنیدم سردارجنك از بختیاری به اصفهان آمده و خیال مسافرت فرنك دارد برای معالجه درد بیدوائی که جز کیفر خداوند ومکافات دهرچیز دیگری نیست . من از نظر اندرز ونصحیت بنام مظلومین بدبخت وهم از لحاظ رهائیخودش ازچنگال کیفر وقهر خداوند مکتوب ذیل را به او نوشتم ولی با این که در موقع خواندن دستش لرزیده و مکتوب ازدستش افتاد و رنك سیاهش از وحشت گاهی سفید و گاهی زرد میشده بخل و شقاوت نگذاشت تا این اندرز طبیبانه را پذیرفته به بدبختی و مرض خود و گرفتاری هزارها مظلوم بیگناه خاتمه بدهد . »

اینك سواد مکتوب

« فدایت شوم پس از تهنیت ورود، چون عارضهٔبیماری مانع ازشرفیابی گردید و نتوانستم حضوراً مطالب خود را عرضه بدارم اینك ازراه ارادت به کتابت درمقام بیان حق وحقیقت برآمده و هرچند « کهمرغ پند را تلخ است آواز» امیدوارم این

اندرز طبیبانه قبول افتاده و به این نسخهٔ علاج هرگاه رفتار فرمائید شفای عاجله حاصل گردد . »

« حضرت سردار در دورهٔ پیری و هنگام هجوم آلام و استقام کـه‌الان شما در بحبوحهٔ آن واقعید افراد بشر هرچند سست عقیده و بیدادکیش باشند به یك حقیقت ومبدائی معتقد شده‌واز راه توبه وانابه درمقام جبران کسرهای پیشینه برآمده وازاین راه منحصر درفرد چارهٔ درد وطریق نجات خویشتن میجویند . به همین مناسبت من چون شما را با این حال حاضر در ردیف آن اشخاص می‌بینم طریق‌حقیقت رابوسیلهٔ این‌مکتوب نشان داده ومیدانم پیری و گرفتاری‌شما به‌آلام واسقام، ایجاب میکند که پند بزرگان حقیقت گوی پیشینه را از انبیاو حکما و شعرا پذیرفته و از استعمال این‌داروی بی‌نظیر واین دستور صحی منحصر بفرد از گرفتاری وآلام و اسقام کنونی نجات خواهید یافت . »

« اینك تشخیص درد ودوای برء الساعه ، خداوند تبارك وتعالی درقرآن‌مجید میفرماید : ولاتحسبن‌الله غافلا عما یعمل‌الظالمون ، ومفسرین ربانی درتفسیر این‌آیه مینگارند . هذا اعظم تعزیة‌للمظلوم وابلغ تحذیرللظالم علی مدارجة العقوبه، حکیم نظامی گوید :

سپهر آئینهٔ عدل است و شاید که‌هرچ آن از تو بیند وا نماید
حذر کن زانکه درتیر کمینی دعای بد کند خلوت نشینی
زنی پیر از نفس‌های جوانه زند تیری سحرگه بر نشانه
چه سودت‌داردآنکه بانک‌وفریاد که‌نفرین مال و جانت داده بر باد

« ازآن چه گفته شد مبرهن خواهد گشت که بیماری و کسالت شما جز کیفر ستمکاری دراصفهان چیزی نیست و همان ستم و داغ و شکنجهٔ بندگان ضعیف خدا

است که امروز به شکل دیگر شماراز بون ساخته‌است . پس‌ازتشخیص درد ، دوا معین وعلاج آسان است . شما باید بهروز گار گذشتهٔ خود مراجعه کرده‌و ببینید گرفتاران شکنجی ظلم شما کیانند ؟ اموال ارامل وایتام ، وضیاع وعقار بیوه زنان و فقیران‌را رد کنید و کسانی‌را که داغ عذاب وشکنجه از شما کشیده‌اند راضی و خشنود سازید. یتیمان‌وبیوه زنانی‌را که پدروشوهر آنان به‌شمشیر ستم‌شما کشته‌شده‌اند بنوازید وحقوق مغصوبهٔ آنان راباز دهید . دراین‌صورت‌محتاج به مسافرت فرنك نیستید وفوراً بهبودی وعلاج برای شماحاصل خواهدگشت و گرنه هیچ طبیب فرنگی و پزشك اروپائی در مقابل کیفر خدا و انتقام دهرکاری نمیتواند کرد وسفر ومعالجه‌ایکه نفرین صدهزار مظلوم در قفا دارد برای شما سودمند نخواهد شد بلکه زیان هم خواهد داشت . تو خواه از سخنم پند گیرو خواه ملال . »

✩ ✩ ✩

سردارجنك سرانجام بسال ۱۳۱۰ شمسی دور از یار ودیار و در ولایت غربت یعنی درشهر برلن وفات یافت وجنازهٔ او را به نجف اشرف حمل و در آن جا دفن کردند . خدمات سردارجنك درقلع‌وقمع رضا وجعفرقلی واتباع آنان صرف نظر از شکنجه وآزار زندانیان واعمال ظالمانه‌ایکه دراین زمینه به اونسبت می‌دهند قابل تقدیر و تمجید است .

پایان

بجان زنده دلان سعدیا که ملك وجود
نیرزد آنکه دلی را زخود بیازاری

عبدالرفیع حقیقت ـ (رفیع)

نهضتهای ملی ایران

(۳۱)

آغاز کار خرم دینان

همانطوریکه گفته شدآغاز ظهور دین خرمیان معلوم نیست از چه زمانی بوده است و مورخان اختلاف دارند که این کیش را بابك رواج داده‌یا پیش ازاوهم وجود داشته ووی بدان گرویده است .

اما چیزی که‌تقریباً دراین میان مسلم بنظر میرسد اینست که پیش از بابك این کیش درمیان بوده و بابك درترویج آن کوشیده وآنرا به منتهای شکوه ونیروی خود رسانیده است .

نخستین بار که نامی از خرمیان در تاریخ پیدا میشود در سال ۱۶۲ هجریست که بگفته نظام‌الملك درسیاستنامه (درایام خلیفه مهدی باطنیان گرگان که ایشان را سرخ علم یا سرخ جامگان‌خوانند باخرم‌دینان دست‌یکی کردند و گفتند ابومسلم زنده است ، ما ملك بستانیم و پسرا و ابوالعزا را مقدم خویش کردند و تا به ری بیامدند حلال و حرام را یکی داشتند وزنان را مباح کردند و مهدی نامه‌نبشت به اطراف به عمربن‌العلاء که والی طبرستان بود ، دست یکی کنید وبه‌حرب ایشان‌روید برفتند وآن جمع‌پراکنده شدند . (۱)

و بار دوم درزمانی که هارون‌الرشید در خراسان بود (یعنی ازسال ۱۹۲ تاسال ۱۹۳ هجری) (بار دیگرخرم‌دینان خروج کردند ازناحیت اصفهان ، ترمدین وکاپله

---

۱ ـ سیاست نامه چاپ طهوری صفحه ۲٤٦

و فایك وروستاها ومردم بسیار از ری و همدان و دسته‌و گروه بیرون آمدند و به این قوم پیوستند وعده ایشان بیش ازصدهزار بود ، هارون‌عبدالله‌بن‌مبارك را ازخراسان با بیست هزار سوار بحرب ایشان فرستاد ایشان بترسیدند و هر گروه بجای خود باز شدند وعبدالله مبارك‌نامه‌نبشت که : مارا از بودلف‌نگزیرد بجواب نامه نبشت ،سخت صوابست ، ایشان هردو دست یکی کردند و خرم‌دینان و باطنیان بسیار جمع شدند و دیگر باره دست به‌غارت وفساد بردند ، بودلف عجلی و عبدالله مبارك ناگاه تاختن بردند وخلقی بی‌حدوبی‌عدد از ایشان بکشتند و فرزندان ایشان را به‌بغداد بردند و فروختند.) (۱)

پس ازآن چون ۹ سال ازاین واقعه بگذشت درزمان مأمون بابك ازآذربایجان برخاست در کتاب مجمل فصیحی درباره این واقعه در حوادث سال ۱۶۲ چنین آمده است . (ابتدای خروج خرم دینان در اصفهان و باطنیان با ایشان یکی شدند واز این تاریخ تا سنه ثلثمائه بسیار مردم بقتل آوردند) . (۲)

از اینجا پیداست که تا سال ۳۰۰ هجری هم حوادثی ازآنان روی داده است نظام الملك‌هم در سیاست نامه پس از ذکر واقعهٔ سال ۱۶۲ میگوید : (بعدازاین‌چون ۹ سال بگذشت بابك خروج کرد ازآذربایجان ، این قوم قصد کردند که به‌اوپیوندند وشنیدند که لشکر راه برایشان گرفته است ، بترسیدند و بگریختند .)

برخوردهای اولیه حکام آذربایجان وارمنستان با بابك

بطوریکه مورخان نوشته‌اند . مأمون عباسی حکومت ارمنستان وآذربایجان را به طاهربن محمد صنعانی داده بود وبقولی هرثمة‌بن اعین هنگامی که رهسپارعراق بود ازهمدان اورا فرستاد وی تا ورثان یکی ازتوابع آذربایجان آمد وازآنجا با

۱ ـ سیاست نامه خواجه نظام الملك صفحه ۲٤۷

۲ ـ مجمل فصیحی به تصحیح محمود فرخ جلد اول صفحه ۲۳۰ .

فرماندهان ارمنستان وسران سپاهش مکاتبه کرد ودرنتیجه برای مأمون بیعت گرفت وعامل آنجا ازطرف مخلوع اسحاق بن سلیمان وعمر و حزون ونرسی و عبدالرحمان بطریق اران و جماعتی از بطریقان همراه وی بودند وبقصد حمله برمردم برذعه که پسرش را بیرون کرده بودند روی نهاد، دراین موقع طاهر بن محمد صنعانی عامل مأمون زهیر بن سنان تمیمی را با لشکری انبوه برسر ایشان فرستاد وجنگ سختی بین آنان در گرفت وعاقبت اسحاق بن سلیمان و یارانش هزیمت یافتند وپسرش جعفر بن اسحاق بن سلیمان اسیر شد ، زهیر بن سنان او و اسیران دیگر را نزد مأمون فرستاد ولی طاهر صنعانی چند روزی درآنجا بیشتر نماند که عبدالملك بن جحاف سلمی بیاری مردم بیلقان بروی خروج کرد ، مردم بیلقان نماینده خلیفه را در شهر برذعه محاصره کردند و چند ماه این محاصره بطول انجامید ، وقتی مأمون ازاین واقعه خبر یافت سلیمان بن احمد بن سلیمان هاشمی را به حکومت ارمنستان و آذربایجان برگزید ، سلیمان هنگامی به آنجا رسید که طاهر هنوز درمحاصره بود پس اورا ازمحاصره درآورد و به بغداد باز گردانید و به عبدالملك نیز امان داد .

بعد ازسلیمان بن احمد مأمون حکومت ارمنستان وآذربایجان را به حاتم بن هرثمة بن اعین داد واو هنگامی به آن نواحی رسید که میان معتزله واهل سنت دشمنی ونزاع پیش آمده بود ویکدیگر را چنان میکشتند که نزدیك بود نابود شوند ، ولی پس ازمدتی سازش کردند ، چند روزی از توقف حاتم بن هرثمه درشهر برذعه (۱) نگذشته بود که از کشته شدن پدرش هرثمه که چگونگی آن درصفحات قبل بیان شد خبر یافت ، وی ازبرذعه بیرون آمد ودر کسال منزل کرد ودرآنجا پناهگاهی ساخت

۱ ـ برذعه درقرن چهارم کرسی ایالت اران واقع درشمال رود ارس بوده وخرابه‌هایش تاکنون باقی است (سرزمینهای خلافت شرقی تألیف لسترنج ترجمه محمود عرفان صفحه ۱۹۰) .

ونقشه یاغی‌شدن را کشید وبا بطریقان وسران مردم ارمنستان ونیز با بابك وخرمیان مکاتبه کرد وامر قدرت و شوکت مسلمانان را نزد آنان ناچیز نشان داد پس بابك و خرمیان جنبش کردند وبابك درناحیه آذربایجان پیروزشد ، چون مأمون خبریافت حکومت آن بلاد را بـه یحیی بن معاذ بن مسلم مولای بنی ذهل داد ، یحیی بن معاذ چندین نبرد کرد و در هیچیك از نبردها پیروز نگردید ، مأمون ناگزیر حکومت آذربایجان و ارمنستان را بعهده عیسی بن محمد بن ابی خـالد فرمانده جنگجوی ایام مخلوع واگذار نمود ودستور داد سپاهیان را مجهز کند وازمال خود جیره‌شان را بپردازد ، پس عیسی بن‌محمد آنان را با مال خود براه انداخت وآنان همانها بودند که درناحیه مدینة السلام سکونت داشتند و احدی ازسپاهیان حربیه که در (ایام) فتنه بودند دربغداد باقی نماند عیسی بن محمد وقتی بمحل خدمت خود رسید محمدبن رواد ازدی وهمهٔ رؤسای آن بلاد نزد او آمدند وبرای جنگ با بابك آماده گشت و از راهی تنگ پیش رفت در این موقع بابك آگاهانه با وی برخورد کرد و او را هزیمت داد وعیسی بی‌آنکه بچیزی باز نگرد میگریخت بعضی ازعیاران حربیه اورا فریاد زدند که ای ابو موسی بکجا می گریزی ؟ گفت : ما را درجنگ اینان بختی نیست ، تنها درجنگ بامسلمانان است که‌ازمامی‌ترسند ، واز آذربایجان به‌ارمنستان رفت وبه سوادة بن عبدالحمید جحافی که یـاغی شده بود پیشنهاد حکومت ارمنستان داد ولی او بجز جنگ باوی تن نداد پس با او جنگید و با سختی و پافشاری بسیار وی را هزیمت داد ، بااین ترتیب ارمنستان برای عیسی بن محمد رام وآرام گشت و کار بابك دربذ (بذین) بسی بالا گرفت ، پس مأمون زریق بن علی بن صدقه ازدی‌را حکومت داد او نیزکاری نکرد ومأمون حکومت را به محمد پسر حمید طوسی سپرد وقتی زریق ازعزل خود خبر یافت یاغی شد و نافرمانی را آشکار ساخت ، محمد بن

حمید ازراه رسید وزریق باوی جنگید ، سرانجام همراهان زریق کشته شدند وخود او نیز امان خواست ومحمد اورا امان داد، ونزد مأمون فرستاد محمد بن حمیدپس‌از مدتی اقامت در آذربایجان همه یاغیان و سرکشان آن نواحی را منکوب کرد تنها فتنه‌ای که باقی ماند ومحمد بن حمید مأموریت داشت فرو نشاند شورش وقیام بابك خرم دین بود که موجب وحشت بیش ازاندازه دولت مقتدر عباسی گردیده بود .

محمد بن حمید وقتی برای جنگ بابك نیرو یافت بسوی جایگاه او پیش‌رفت وبا یاران بابك سخت‌جنگید ودرهمه حال پیروز شد ولی درپایان ضمن پیشروی‌بسوی موضع خرم‌دینان به‌تنگنای ناهمواری‌رسید ناگزیرابن حمید وگروهی ازهمراهانش پیاده شدند ، درهمین حال یاران بابك برایشان حمله بردند ومحمد بن‌حمید فرمانده اعزامی مأمون به‌آذربایجان وجماعتی ازسران سپاه اوکشته شدند . وسپاه وی‌هزیمت یافت ومهدی بن احرم خویشاوند ابن حمید فرمانده سپاه شد . این حادثه دراول سال ۲۱۴ هجری اتفاق افتاده است .

مقابله عبدالله بن طاهر با بابك خرم دینی

بعد ازکشته شدن محمد بن حمید فرمانده سپاه اعزامی جهت مقابله بابابك ، مأمون عبداللّٰه‌بن طاهر را بحکومت نواحی جبال وآذربایجان و ارمنستان برگزید و به قاضیان و عاملان خراج نوشت تا بفرمان اوباشند پس عبداللّٰه بسوی محل‌مأموریت خود رهسپار گردید ودر دینوراقامت گزید وی به مهدی‌بن احرم و محمدبن یوسف و عبدالرحمان‌بن حبیب همان فرماندهانی که همراه محمدبن حمید بودند نوشت که درجاهای خود بمانند ، بطوریکه نوشته‌اند بابك در برابر عبداللّٰه نتوانست مقاومت کند وبه دژمستحکمی‌در کوهستان بذ یابذین‌پناه برد، ازاین‌تاریخ تاسال ۲۱۸هجری

از فعالیت بابك و یا همچنین مقابله با او خبری در کتابها نیامده است .

قیام خرمدینان درسال ۲۱۸ هجری

درحوادث سال ۲۱۸ هجری یعنی سال فوت مأمون نوشته‌اند که (چون سال دویست و هژده اندر آمد دیگر باره خرم دینان به اصفهان و پارس و آذربایگان و جمله کوهستان‌خروج کردند ، بدانکه مأمون به روم شده بود وهمه به یك‌شب وعده نهاده بودند و به همه ولایتها وشهرهاکار راست کرده ، شب خروج کرده ، شهرغارت کردند و درپارس بسیار مسلمان کشتند و زن و فرزندان برده بودند و در اصفهان سرایشان مردی بود علی مزدك از در شهر بیست هزار مرد عرض‌داد و با برادر به کوه شد و بودلف غایب بود و برادرش معقل بکوه بود ، با پانصد سوار مقاومت نتوانست بگریخت وبه بغداد رفت علی مزدك کوه بگرفت و غارت کرد وهر کرا یافت از اهل اسلام بکشت و فرزندان عجلیان را برده کرده و باز گشت به آذربایگان تا به بابك پیوندد و از جوانب خرم‌دینان روی ببابك نهادند اول ده هزار بودند ، بیست و پنج هزار شدند و میان کوهستان شهر کی هست آنرا (شهرستانه) خوانند ، آنجا جمع شدند وبابك بدیشان‌پیوست .) (۱)

از اینجا پیداست که خرم‌دینان پس از جنبشی که درسال ۱۶۲ کرده‌اند۹سال بعد یعنی در سال ۱۷۱ باز بیرون آمده‌اند سپس چندین بار دیگر در ۲۰۰ و۲۱۲ و ۲۱۴ و ۲۱۸ نیز بجنبش مهم و دامنه‌داری تا ۲۲۳ دست زده‌اند و این جنبش اخیر ایشان بیست سال تمام ادامه داشته است .

(ناتمام)

۱ ـ سیاست نامه چاپ طهوری صفحه ۲٤۸

انجمن ادبی حکیم نظامی

مجید ـ یکتائی

«آزاد نیستم که روم سوی دلبرم»

آیا بود که سر بره دوست آورم / از دولت وصالش بینم توانگرم

روزی شود که با تن ناساز وجور دهر / زین راه پر فسانه دلیرانه بگذرم

روزی بسر برم همه در انتظار آن / تا کی طبیب عشق تو گیرد ز بسترم

یکچند فارغ ازغم و رنجوری سفر / آسوده از زمانه و خلقش بسر برم

راهی‌است پرملال و بهیچم امید نیست / شاید که شوق دوست شود یار و یاورم

دلبر براه دور و من افتاده در قفس / آزاد نیستم که روم سوی دلبرم

تا چند کج رود تن وجان مبتلای او / عمری بود که این تن خاکی بپرورم

گوئی که کج بدار ومریزای دلیل‌راه / وین در طریق عشق نباشد میسرم

ازعشق اوست اینهمه افغان ودرد من / ازمهر اوست جمع پریشان خاطرم

خواهان اوست‌دل که بزندان فتاده‌ام / ازعشق روی اوست رود هرچه برسرم

دارم هوای همدمی دوستان بسر / ور دولت وصال نباشد میسرم

«یکتا» تو آرزوی وصالش زدل مبر / هرچند مشکل ازغم او جان بدربرم

سید محمد ـ محیط طباطبائی

جدال مدعی با سعدی

چندی قبل روزنامه اطلاعات پرسشهائی راجع بزبان و خط فارسی ازعده‌ای‌علاقه‌مندان کرده‌بود که پاسخ‌هائی بدان داده شد و در جریدهٔ‌مذکور بچاپ‌رسید. اینك مقاله‌محققانه‌ای که‌بقلم‌دانشمند استادآقای محیط‌طباطبائی دراین باره‌نگارش یافته بطبع میرسد تا مورد استفاده بیشتر ادب دوستان و دانش پژوهان دور ونزدیك واقع گردد .

پرسش‌هائی که روزنامه اطلاعات از جناب آقای پورداود راجع به سرنوشت خط وزبان فارسی کرده‌بود به دریافت‌پاسخهائی نایل شده وآنهارا در دسترس مطالعه خوانندگان خود قرار داده است .

چون مطلب باسرنوشت زبان‌ملتی بستگی دارد که پس ازهزار وسیصد سال رشد ادبی‌تدریجی امروز درسطح عالی علمی و اقتصادی وسیاسی جامعه بارقابت روزافزون زبان انگلیسی روبرو شده است و میز به میز و اطاق به اطاق و مدرسه به مدرسه و سنگر به‌سنگر، درون خانه‌خود داردعقب می‌نشیند، دراین‌صورت هرقسم اظهار نظری و ارائه طریقی که به گسیختگی پیوندهای ارتباط این زبان با رشته های دیرینه آن بگراید دورازانصاف وحسن‌نیت تلقی‌میشود.

در حسن‌نیت ووطنخواهی آقای پورداود نباید تردید کردو اگر احیاناًمواردی قابل ملاحظه و یادآوری در پاسخهای ایشان به نظر میرسد مربوط به غلبه‌احساسات وعواطف ایشان بوده است . زیرا آقای‌پورداود درهرمقام‌وهر مرحله‌ای که درطی‌عمر متمادی‌خود قرار داشته‌اندنسبت‌بدان‌از ابراز احساس وعلاقه روحی‌دریغ نورزیده‌اند.

وقتی طلبهٔ مدرسهٔ حاجی سمیع رشت بودند از مردان مؤمن مقدس و مواظب نماز وروزه و عبادات و در میان طلاب آن مدرسه بهقدس وصلاح معروف بودند .

مرحوم سیدعبدالرحیم خلخالی میگفت درآن ایام من هم در همان مدرسه یا مسجد حاجیسمیع طلبه بودم و هرروز صبحگاهان باصدای سوت وسواسی سین (بس) بسمالله آقای شیخ ابراهیم فرزند حاجی داود از خواب نوشین بامدادی برانگیخته میشدم. سرانجام واین حادثه روزی منجر به مناقشهٔدوستانهای میانمن وآقایپورداود شد که ذکرش درخور نقل نیست .

وقتی از رشت برای تحصیل طب به بیروت رهسپار شدند چون روزگار مصادف با اوج نهضت مشروطهطلبی بود چنان مجذوب آزادیخواهی ووطنپرستیشدند که یکباره اوقات خود را بهنظم اشعار وطنیآبدار میرسانیدند ووطنپرستی وخدمت بهآزادیرا بر تعقیب رشتهٔ تحصیلی منظور ترجیح دادند. اشعاری که درآناوان برای پروفوسور برون فرستاده اند و در کتاب ادبیات مشروطه درج شده است حکایت از ایران پرستی بی حد و وصف ایشانمیکند و دراین راه گوئیدریائی از احساسات خروشان بوده اند .

بعدها که به دستور کمیتهٔ مهاجرت برلن (به رهبری جناب آقای تقیزاده) با مرحومکاظمزاده و چندتن دیگر از اروپا برای همکاری با مهاجرین به ایران آمدند پس از تشکیل دولت موقتی نظامالسلطنه درکرمانشاه آقایپور داود (درکرمانشاه) به انتشار روزنامهٔ رستاخیز پرداختند ودرهرشمارهٔ ازآن مقالهای یا شعری سرشار از احساس وعواطف ، ازآثار طبع خود در تشویق و تحریك مهاجران بهجنگ باروس و انگلیس و یاری عثمانی و آلمان مینوشتند .

شعر معروف :

ازچیست که ما بیچاره شدیم	از خاك وطن آواره شدیم
سیلی خور هر بیگانه شدیم	مولیمددی هوحق نظری

را در همین موقع سرودند که در همان زمان به صورت سرود دلنشین مهاجران و طرفداران ایشان درآمد . تأثیر این شعر در اصفهان به درجه‌ای رسیده بود ومردم به آهنگ و وزن آن دل‌بستگی پیدا کرده بودند که مدرسه آلیانس اسرائیلی اصفهان عین آن را در سال ۱۲۹۸ با اندك تصرفی در بندگردان شعر ، سرود درسی مدرسه کرده بود. بدین ترتیب که :

موسی مددی یا هو نظری ، را

بجای: مولی مددی هو حق نظری .

گذارده‌بودند. درفروردین ۱۲۹۹خود شاهدتدریس آن‌در کلاس چهارم آلیانس اسرائیلی به معلمی موسیودیوید ناظم‌آن مدرسه بودم .

بعدها که در ضمن معاشرت وتماس به منویات نامطلوب دوستان متحد در بارهٔ وطن خود ایران پی‌بردند از ایشان زده شدند و متدرجاً خود را کنار کشیدند و بنا به‌تعبیر خود در انتظار رسیدن بلند بالایان کبودچشم از کوت العماره به بغداد وقت میگذرانیدند و روزنامه رستاخیز را تعطیل کردند .

استاد ارجمندآقای میرزاعباس شوشتری (مهرین) که آن زمان از آمریکا به عراق عرب بازآمده بودند و درکاظمین بسر میبردند ایشان را در همان‌حدود هنگام بیمهری نسبت به عوامل مهاجرت یکی دوبار دیده بودند و بیست وهفت سال پیش از این برای من از شور و عاطفه خاص ایشان در جهت منفیٔ قضیهٔ مهاجرین سخن میگفتند .

بعدها که جنگ بین‌المللی به‌پایان رسید وهر کسی از گوشه‌ای فرا میرفت ، استاد مهرین برای تصدی کرسی درس فارسی دانشگاه میسور به‌بنگلورهند رفتند، و آقای پورداودهم از طرف انجمن ایران لیگ بمبئی برای ترجمهٔ اوستا از آلمانی به فارسی دعوت شدند و مدتی را در هند به سر میبردند .

آقای پورداود هنگامیکه به بمبئی رسیدند و همکاری تازه‌ای با پارسیان هند درزمینهٔ وسیعی آغاز کردند باز دراین راههم ثبات قدم وعـواطف سرشـاری بی‌سابقه نمودارساختند که دنباله‌آن سالیان درازی امتداد یافته‌است . بنا براین آقای پورداود چون مرد دل و احساس هستند در قسمت‌هائی از جواب خود به پرسشها ، گوئی دستخوش غلبهٔ احساس شده‌اند و بدون در نظر گرفتن مقیاسها و معیارهای زمان و اختلاف‌آنها با یکدیگر دربارهٔزبان فارسی نظریاتی اظهار کرده‌اند که درخور نکته گیری است : .

زبان عربی وبرنامه مدارس

آقای پورداود پیشنهاد کرده‌اند که زبان عربی از برنامه مدارس حذف شودبه دلیل اینکه اسپانیولیها هم باوجودی که زبانشان با عربی آمیخته است در مـدارس خود زبان‌عربی نمی‌آموزند . درست است که اسپانیولی عربی غیاموك ولی مقایسه کردن ایران و ایرانی بااسپانیا و اسپانیولی قیاس مع‌الفارق است .

گرچه زبان اسپانیولی مخلوق زبان عربی بوده ولی اسپانیولی خود کاتولیك یسوعی‌متعصب‌ودشمن دین‌اسلام و نژادعرب بوده‌است. درصورتیکه‌زبان‌فارسی‌دری‌پیش از ارتباط با عربی‌هم وجود داشته و ازآغاز ظهوراسلام به موازات زبان عربی تداول عمومی یافته ودر دین وادب‌بکارمی‌رفته‌است و باعربی رابطه مبادله الفاظ بایکدیگر داشته‌اند. اما ملت ایران هرگز دشمن عرب نبوده بلکه در راه نشر وتوسعه‌و ترقی تمدن وفرهنگ اسلامی فداکاریها کرده است .

برطبق آخرین‌آماری که انتشار یافته از بیست‌وشش میلیون‌ونیم سکنه‌ایران بیش از نودونه صدم مردم بومی کشور پیرو دین‌اسلام‌هستند ویکصدم دیگر به‌نسبت یکهزارم وشش هزارم و سه‌هزارم در میان سه دین زردشتی وعیسوی و یهودی تقسیم میشوند .

پس نود و نه‌صدم جمعیت کشور ما به دین اسلام اعتقاد دارند و نماز و دعا و عبادات خود را به زبان عربی انجام میدهند و کتاب دینی خود را به عربی‌میخوانند وبرخلاف پیروان مذاهب‌دیگر، هر فارسی زبانی دلش میخواهد معنی‌قرآن‌را بفهمد. دراین صورت برای تکمیل تربیت دینی اکثریت عظیم سکنه مملکت، مربیان چنین مصلحت اندیشیده‌اند که مختصری از قواعد زبان عربی‌در مدارس ایران تدریس‌شود. بنابراین مقایسه فارسی با اسپانیولی بیمورد است ولی درباره اینکه آیا تدریس این مواد بدین‌صورت و کیفیت ضرورت دارد وتأمین غرض‌تربیت دینی‌آیا بوجهی دیگر میسر است یانه محتاج به بیش از این مطالعه است .

من تصدیق میکنم که نحوهٔ تدریس عربی دردبیرستان‌ها و دانشکده‌های فعلی همچون فارسی از روی برنامه و کتابهای فعلی بی فایده‌است ولی عقیده دارم اصلاح و تغییر آن محتاج به استفاده از تجربه آن دسته از اشخاصی است که بجای ابراز احساسات دوستی و دشمنی به زیور منطق و انصاف آراسته باشند .

استعمال لغات عربی

آقای پور داود سابقه استعمال الفاظ عربی را بوسیله افراد با سواد نوعی فضل فروشي دانسته‌اند . ممکن‌است این حس تظاهر و تفاخر به امری ، در برخي وجود داشته باشد . ولی برای تعمیم چنین امری باید سراغ علت ریشه‌دار تری رفت .

مثل‌اینکه استاد پور داود از نظر برده‌اند که زبان‌فارسی دری، یعنی زبان‌سعدی وفرخی و فردوسي وحافظ ، درآن زمان هنوز در غالب نقاط شمالی وغربی و جنوبی ایران میان مردم متداول نبود ومردم بومی این نواحی به لهجه‌های متعددی که مشتق از زبان پهلوی بود سخن‌میگفته‌اند . اختلاف این‌لهجه‌ها گاهی دریك مسافت کوتاهی از یك شهرستان بیش از فاصله مملکتی از مملکت دیگر میشد .

یاد دارم در کودکی چندتن خواستیم از تلفظ «آتش» در لهجه های محلی زواره واردستان تاجو کند و نیساستانك حساب برگیریم . به اختلاف حرکت «ت» و «ا» هشت جور تلفظ می کردند این اختلاف تلفظ در زبان گیلکی نسبت به گرگانی و طوالشی و طبری و آذری و کردی ولری و لاری وارگانی وشیرازی و شبانکاره ای و اصفهانی ونطنزی واردستانی وکاشانی وقمی وهمدانی ورازی وقزوینی وزنجانی، تاحد اختلاف دوزبان مستقل گاهی پیش میرفته است .

بنابراین مشکل قبلی ما درآن عصر همین مشکل فعلی ملت هند بوده است که برای حفظ رشته ارتباط ملی، انگلیس‌را از هند میراند ولی زبانش را همچون فارسی دویست سال پیش‌ازاین نگهمیدارد. جهل غالب مردم‌نسبت به‌زبان فارسی‌دری ایشان‌را ناگزیر می کرد که برای تفاهم معانی متبادل از مفردات زبان دینی خود یعنی عربی بیشتر استفاده کنند .

آقای پور داود متأسفانه اختلاف محیط ایران امروز را که زبان فارسی دری به کمك مدرسه و اداره و روزنـامه و رادیو در سراسر کشور مفهوم‌عامه شده و جای لهجه های اصیل محلی را گرفته است با روزی که جهل مردم نسبت به‌الفاظ فارسی ـ دری به آن حد بود که آن زبان را مانند عربی وترکی دور از دریافت ذهن عمومی قرار میداد وناگزیر بودند همچون قطران تبریزی از ناصر خسرو قبادیانی، فارسی بیاموزند ، یکی میپندارد .

نا تمام

چو دشمن که در شعر سعدی نگاه	به نفرت کند زاندرون تبـاه
نـدارد به صد نکتهٔ نغز گـوش	چو زحفی ببیند ، برآردخروش
جز این علتش نیست کان بدپسند	حسد دیدهٔ نیکبینش بکند .

(آخر باب هفتم از بوستان سعدی)

مرتضی ـ مدرسی چهاردهی

ورقی از تاریخ تصوف و عرفان معاصر

در گلستان هزار دستان ادب فارسی تنی چنداز بانوان نغمه سرایند، هنرمند، شاعر، ادیب، عارف بشمار آیند، هیچگاه تاریخ ادبیات آنان را فراموش نخواهد کرد، درهمه احوال صاحبان ذوق و ادب بابیانشان مترنم میشوند، مهستی، مستوره کردستانی، حیاتی همسر نور علیشاه اصفهانی، پروین اعتصامی از سرایندگان نامی هستند، نور جهان ملکه ایرانی و هوشمند دربارهندوستان هم از باذوق ترین بانوان شاعر و هنرمندی بود که افتخار ایران وهند بشمارمیآید، امروز هر دختر وبانوی باسواد و باعفت اشعارحکیمانه وعارفانه پروین اعتصامی‌را مترنم است، حیاتی‌همسر نور علیشاه عارف نامی چنان شوریدگی ووارستگی در اشعار وی نمودارست که‌هر صاحب دلی شیفته ابیات اوست.

دریغا که دیوان اشعارش چاپ نشد تا همه شیفتگان ادب از آن بهره‌مند شوند براستی حیاتی شمع فروزنده‌ای بود که در اثر شعله جان‌سوز عرفان نور علیشاه‌عارف نامی می‌سوخت و ازجان ودل شعر می‌سرود.

خوشبختانه در زمان ماهم در گروه شاعران و سرایندگان نامی پروین دولت آبادی از گویندگان بلند طبع ادب فارسی است، سوزوگدازی که در شعر اوست میتوان همه آنها را در سفینه شعر عرفانی ثبت نمود، این نغمه سرای پرشور چنان از تظاهر و ریا بدوراست که در انتشار دیوانش‌شاید حالت وسواسی را دارد، چندی پیش درحدود ده هزار بیت از ساخته‌های خود را بآب و آتش انداخت، شعررا نیکو

می‌سراید چنانکه هر عارفی با شعاروی مترنم میشود .

براستی شعری که چاشنی ازعرفان و معرفت در او نباشد سوختنی است ، یا اشعاری که از سوز دل وزبان حال حکایت نکند نظم است نه شعر ! !

پروین نغمه سرائی است که اشعار عارفانه وی از احساسات و اندیشه های دور ودراز عرفانی وی حکایت میکند ، هرگاه سفینه‌ای از مجموعه اشعار و غزلیات عرفانی معاصر فراهم شود اشعار پروین دولت‌آبادی رانمی‌توان ندیده گرفت وشایسته است که در دفتر زمانه بیادگار ثبت شود .

برای نمونه چند بیتی از اشعار او را در ورقی از تاریخ‌تصوف وعرفان معاصر ثبت مینماید .

خدایا دولت شیدائیم ده جوپاکان نعمت رسوائیم ده
رگم بگشا که‌جوش‌جان سرآید بلب آمدبگوتا جان‌برآید
اگراین‌حرمت‌جان‌آشنائی‌است خداراهم‌ره‌ورسم‌جدائی‌است

حکمت

رندی که بخورد وبدهد به ازعابدی که روزه دارد و بنهد هر که ترك شهوات از بهرقبول خلق داده‌است ازشهوت حلال بشهوت حرام افتاده است .

(سعدی)

دکتر هراند ـ قوکاسیان

هوانس هوانسیان

۱۹۲۹ ـ ۱۸۶۴

بنیانگذار شعر غنائی ارمنی

هوانس هوانسیان شاعر غنائی و غزلسرای نامی که علاوه بر سرودن اشعار در ترجمه شعر نیز دستی دارد نخستین کسی است که شیوه بدیع ومضامین بکر را دراشعار تغزلی ارمنی وارد کرد . وازنظر زبان و بیان احساسات فردی و اجتماعی تا آنزمان منحصر بفرد بوده است ودرحقیقت وی آغاز کننده مکتب رئالیسم درشعر ارمنی بشمار

میرود ، زیرا که شاعران پیش‌ازاو نظیر شاه غریز و پادگانیان حماسه سرا ، خطیب وسخنران بودند اما اشعار این شاعر از نظر شیوه های بدیع وتناسب معنی و ترکیب کلام زیبائی خاصی دارد .

منقدین ارمنی به این شاعر لقب پیشوا و استاد بزرگ شعر غنائی داده اند . ایساهاکیان اورا موبدموبدان وراهنمای ساحر واشعاراورا گلزار مسحور کننده خویش میداند ودرهمه جا هنرمندی اورا میستاید . درباره این شاعر «آسن در دریان» ادیب شهیر ارمنستان مینویسد «هوانسیان بدعت گذار واستاد عالیقدر زبان وادبیات وهم - چنین پدر سخنوران جدید ارمنی است » .

این شاعر نخستین کسی است که در شعر تحولات دیگری پدید آورد وقالبهای تازه ساخت . احساسات حقیقی واندیشه‌های پاك انسانی را بامضامین نو وبکر منعکس ساخت و زیبائی و سادگی خاص بکلام خود بخشید بطوریکه اشعارش در شمار فصیحترین و زیبا ترین آثار منظوم ادبیات ارمنی بشمار میرود ، هوانسیان با چنان روانی وسادگی سخن گفته است که مطلوب‌مذاق عارف وعامی‌است زیرا درترانه‌هایش نمایشگر خواسته‌ها واحساسات انفرادی واجتماعی است و اشعارش همواره دلنشین و آشنای قلبهاست وشاید ازاین رواست که بعضی ازاشعارش ازابتدا باآهنگهای روح - پرور بصورت ترانه‌های نشاط بخش درآمده است . از این جمله است « رؤیا آمد » و « آلاکیاز بر کوه بلند » وبعضی دیگر بطرز ترانه های «عشاق دوره گرد» است که درمیان عموم ارامنه شهرت فراوان دارد .

هوانسیان‌را باید سررشته زنجیر شعرای ارمنستان شرقی‌دانست که باایساهاکیان . دریا ونوهانیان ارکان چهارگانه شعر ارمنی تشکیل میدهد. نفوذ غیر قابل انکار او درشعرای بعدازخود موجب خلق آثاربدیعی بتقلیدازآثار وی گشته تاآنجا که‌ترانه‌های سرایندگان پیش ازاو سعبات شاه غریزو بادگانیان در او بی تأثیر نبوده است .

هوانیسان باکلامی ساده وروان پیوسته تاریخ پرافتخار ملتش را ونیز آوارگی و دربدری دوستانش را در اشعار خود میسرود و با قدرتی شگرف و بیانی شاعرانه و

روحی مواج احساسات درونیخودرا باآمال وآرزوهای مردم گرد اگردش تطبیق میداد ودرقالب شعر میریخت . ازشاهکار های او میتوان قطعات «اردوان» «تولد واها گنی» وبسیاری آثار دیگر را نام برد .

هوانسیان بسال ۱۸۶۴ درقصبه‌ای بنام وافار شاباد ازقراء ارمنستان بدنیا آمد پدرش مردی با سواد بود اما مادرش از سواد بهره‌ای نداشت . تحصیلات نخستین خودرا نزد پدرش آغاز کرد وچون بمدرسه‌زادگاهش راه یافت دروس کلاس را کاملا آموخته بود وبدینجهت با دلبستگی زیادتر مشغول فراگرفتن علم و دانش شد وهمین دلبستگی بود که دراندك مدت پس ازتوجه‌به استعداد وذکاوت فطری‌وی، اورابمدرسه دولتی ایروان اعزام داشتند وازآنجا پس‌ازیکسال (که در آن هنگام بیش ازسیزده سال نداشت) اورا بدبیرستان لازاریان مسکو روانه ساختند ودرهمانجا بود که زیر نظر سعبات شاه غریز شاعر ارمنی زبان بتحصیل وسرودن اشعار پرداخت . ترانه‌هایش درآنزمان درنشریات دیواری‌آن مدرسه منتشرمیشد . درسال ۱۸۸۳ اولین‌بار ترانه‌ای ازاو در روزنامه « تاراز » بچاپ رسید . در همین سال دوره دبیرستان را با موفقیت زیاد بپایان رساند وسپس وارد رشته تاریخ زبان شناسی دانشگاه مسکو گردید . او در دوران تحصیلی خود بویژه دردانشگاه مسکو همیشه درزمره شاگردان ممتاز بوده است وبخاطر عشق وعلاقه به شعر وادبیات بدستیاری دانشجویان همین دانشگاه شبها جلسات ادبی تشکیل میداد تاکم کم انجمنهای ادبی متعددی بوجود آورد وخود در رأس آنها بفعالیتهای ادبی وهنری میپرداخت درسال ۱۸۸۷ اولین مجموعه او ازطرف همین انجمن‌ها بچاپ رسید انتشار نخستین دیوانش موورداستقبال صاحبنظران وادب ـ دوستان چون قوند عالیشان وغازاروس آقایان واقع شد .

هوانسیان بسال ۱۸۸۸ دانشگاه مسکورا در سن ۲۴ سالگی بـا درجه ممتاز

درحالیکه بزبانهای روسی . انگلیسی . یونانی‌ولاتین‌آگاهی داشت‌وبعنوان یك‌شاعر شهرت‌بسزا کسب کرده‌بود بپایان رساند.وبعزم گردش وسیاحت بکشورهای انگلستان. فرانسه و ترکیه سفر کرد ودر پائیز همانسال بارمنستان بازگشت و درآنجا با سمت معلم درمدرسه گورکیان اچمیاترین مدت بیست وچهار سال عمر گذراند .

این شاعر وارسته درتمام دوران‌خدمت طولانی‌خود درایروان پایتخت ارمنستان موردتکریم واحترام‌هم میهنانش‌بود وهمیشه درراه‌آموختن‌علم ودانش‌به‌جوانان ارمنی میکوشید وچون بزبان روسی وقوف کامل داشت بتدریس این زبان نیز میپرداخت و درهمین حال دبیر شورای مذهبی اچمیاترین نیز بود و در این بین دوبـار به تفلیس مأموریت یافت و بعنوان مدیر و معلم بکار پرداخت . دربین سالهای ۱۹۱۸ ـ ۱۹۱۲ درباکو بریاست شورای فرهنگی منصوب شد . درسال ۱۹۱۲ مردم ارمنستان سی‌امین سالگرد خدمت هوانسیان را باشکوهی عظیم جشن گرفتند . وی پس ازآن درممالك سوسیالیستی بسیر وسیاحت پرداخت وبا این‌همه بیشتر عمرش را درارمنستان گذراند وبارها بمشاغل مهم علمی وفرهنگی دعوت شد و بالاخره درسال ۱۹۲۲ بافتخار باز - نشستگی نائل آمد وحقوقی درخور او تعیین گردید وضمناً باغی مصفا نیز دراختیارش قرار گرفت تا چند صباح بقیه عمرش را دررفاه وآسایش بسر برد .

هوانسیان در۲۹ سپتامبر ۱۹۲۹ در ایروان چشم ازجهان بست. آثار وتالیفات این شاعر اغلب شامل‌اشعار و ترجمه‌های اوست باتوجه بتاریخ سرودن اشعارش‌بخوبی معلوم میگردد که هوانسیان نصف آثارش را درزمان دانشجوئی‌هنگامیکه درروسیه مشغول تحصیل بوده (۱۸۸۸ـ۱۸۸۰) یعنی قبل ازسن ۲۴ سالگی وبقیه را تازمان مرگش سروده‌است . اشعاراو سه بار درزمان حیاتش بچاپ رسید در سال ۱۹۱۲ نیز بمناسبت سی‌امین سال خدمت او تجدید چاپ گردید .

آخرین بار بسال ۱۹۶۴ از طرف اداره انتشارات آکادمی ارمنستان کلیه آثار هوانسیان باشرح حال وحواشی کامل ونامه‌ها و ترجمه‌هایش درچهار مجموعه بچاپ رسیده است .

هوانسیان هیچوقت خودرا از تأثیر محیطی که درآن پرورش یافته دورنداشته است و از این لحاظ او براستی شاعر مردم بشمار میرود شعر او نشانه نهایت اشتیاق آدمی بگریز ازجهان خاکیست به‌آن جهانی که «شادمانی درآن ابدی است » وبستر انسان» گل‌وسبزه‌است «و» ماه رخشان در پیشانی انسان میدرخشد » که در حقیقت همان مستحیل شدن آدمی درطبیعت است‌هان که دنیای ماشین هرلحظه انسانرا ازآن دور ودورتر میکند .

شعر غنائی هوانسیان اغلب بمصداق بیت معروف سعدی « من بپای توچه ریزم که پسندتوبود ــ سروجانرا نتوان گفت که مقداری‌هست. شعریست پاك وبیانگرواقعی جدا شدن عاشق در معشوق و ستایش روح نه جسم معشوق همان که در عرفان فارسی بنهایت اوج خود رسیده است .

« ای الهه عشق و جانپاکی . عشق من نه بخاطر زیبائی‌ودلربائی تست بلکه خاطر روح بیگناه و معصوم تو میباشد . من دراین راه‌عشق‌پاك خود را بتونثارمیکنم چراکه سروجانم شایسته قربانی شدن در راه تو نیست »

هوانسیان ازآن دسته شاعرانیست که گوئی درقرن پرآشوب ما زندگی میکند پنداری درجلوی چشم خویش رنجها و مشقات انسانهای درمانده و شوربخت را دیده است . تاآنجا که اگر محبوبش اظهار عشق میکند جوابی جزاین‌ندارد .

« در روز شور بختیم مرا دوست‌مدار چرا که آن عشق مایه سروروشادمانی‌من نیست » وراستی چگونه میتوان این«شوربختی» را توجیه کرد ؟ و مگر نه‌شوربختی

جمیع انسانهاست ؟ ومگر نه اگر جنبه فردی داشت تنها اشتیاق محبوب کافی بود که شاعر را از آن شوربختی نجات بخشد ودرحقیقت این ادعا هنگامی به یقین می‌پیوندد که خود در همین شعر میگوید « حاضرم تا ابد برای تو دوست پاکی باشم بگذار بارغم تو از قلب من رخت بربندد » که میتوان گفت دارای هیچ مفهومی نیست مگر اینکه تاآن شوربختیها تمام نشود و پایان نپذیرد من نمیتوانم در اندیشه تو باشم و مسلماً بهمین لحاظ است که میگوید :

« بگذار بارغم تو ازقلب من رخت بربندد» وهمین انساندوستی شدید اوست که ناگهان او را به تفکر درخصوص آواز خوانی دوره گرد وامیدارد چراکه اوهم انسانی است و چه تفاوت که انسان . انسان است :

« بگذارآوازت یکنواخت وهماهنگ طنین افکند در قلبی آزاد و احساساتی آتشین .بگذار احساسات خفته مارا بی‌پروا بیدار کند » واین احساسات خفته «ما»ست ونه «من» که درحقیقت بیانگررابطه نامرئی انسانهاست و چه چیز میتواند این ادعا را بثبوت برساند که :

« آتش نجیب هوسها را درقلوب‌ما روشن کن . ما در برابر تصویر حقیقت در حال ستایش ایستاده‌ایم وچه حقیقتی » والاثر ازحقیقت‌وجودانسانهاست باهمه‌رابطه‌ها ونیازهایشان بیکدیگر وهمه اینها هیچ دلیل نمیشود که شکوه‌هاوشکایتهای شاعر را نادیده گرفت چراکه او شاعر است و از واقعیت رابطه خود با دیگران آگاه ـ اما دیگران چگونه میتوانند او را بشناسند ؟ که شاعر همـواره بمعنی « آگــاه » معروف شده است .

« ایدل آرام باش که دراین دنیاآنکس راکه بدردت آگاه باشد نخواهی یافت امثال‌مارا آب می‌آورد وهمان آبست که خواهد برد » ودرحقیقت این سرنوشت محتوم

بشریست که تنها شاعر از آن آگاهست و نه دیگران ـ «ماهمچون پر کاه بروی آب رودخانه به پیش میرویم تا آرام و بی مکان : و نالههای ما را هرگز گوش شنوائی نیست وبراستی که چه کسی قادر است تا همه این آرزوها را بخاك برد و این است سرنوشت شوم بشر .

« درد برای هریك از مادوستی است که باید آنرا تا دل خاك فروبریم »واین است که غناو تغزل تنها جنبه احساسات فردی ندارد بلکه عشق‌بانسانها را نیزمیتوان تغزل وغنا گفت وهمین‌است که هوانس هوانسیان سردسته شاعران متغزل وغنائی‌ارمنی بشمار میرود .

پایان

حکایت

جالینوس ابلهی را دید که دست در گریبان دانشمندی زده و بی - حرمتی همی کرد گفت اگر این دانا بودی کار او با نادان بدین عنایت نینجامیدی .

دو صاحبدل نگـه دارنـد مـوئی
هم ایـدون سر کش وآرزم جـوئی
و گر از هر دو جـانب جـاهلانند
اگر زنجیـر بـاشد بگسلانـنـد

(سعدی)

طاهری شهاب

مطیع ساروی

محمد زکیخان مطیع ازشعرای بلند پایهٔ مازندران واصلش ازدیار (ساری) است . شاهزاده هلاکو میرزای قـاجار در تذکرهٔ (مصطبهٔ خراب) که بین سالهای ۱۲۵۸ ـ ۱۲۶۳ هجری قمری آنرا نوشته دربارهٔ مطیع باختصار شرحی نگاشته واین بیت اورا ثبت نموده است :

گفتم ز کمندت بگشا پـای دلم گفت
دیوانه همان به که بود بسته بـه زنجیر

محمود میرزای قاجار درتذکرهٔ (مجمع محمود) نسخه خطی کتابخانه حاج ـ حسین آقای نخجوانی دربارهٔ مطیع مینویسد محمد زکی اصلش از دارالمرزطبرستان. ازبرای انتشار ابیات رنگین خود مشقت سفر که پاره ایست ازسقر راحت انگاشته ، هر روزی بشهری و هرساعتی بشهریاری قصیده آرد و مدح فرستد ، از کثرت مشغله مقرری تا این زمان که سنش به پنجاهسال است راحت ازدواج‌ازبرایش میسرنگردیده اگر بهمین سرو همین طمع باشد سخن تا روز مرگش خواهد رفت ، از مجاورت و مکالمات ارباب دانش طبعش سلامت انسانیت بهمرسانیده ، اگرکلفت طلب از ابنای زمان و مقاسات منقبت بر احرار جهان گذارد از شگفتگی خاطر اصحاب را مسرور میدارد ، بعادت جبلی گذارش برجنا بم‌افتاد وباصرار این چند بیت ازمنتخب اشعارش ثبت گردید .

میرزا محمدعلی مذهب اصفهانی درتذکرهٔ (مدایح‌معتمدیه) دربارهٔ اومینویسد: مطیع استادیست باطبع رفیع و دانائیست بامشرب وسیع ومسقط الرأس ایشان عرصهٔ مازندران و مجاری اشرف اوقاتش در ساحت آنسامان ، همواره نسیم جودش درآمل

امل ساری و پیوسته خرید وفروش هنر دربار فروش وجودش جاری ، متخلص بنام و ازدودمان اباجد کرام ، از نور جبینش سردماغ خیال روشن وازظهور اشعار رنگینش فرح آباد متعال گلشن ، در کجور فصاحت و بیان الفاظش کحور وغلمان ، ومشهدسر بلاغت وبیان از گلهای خاطرش رشك روضهٔ رضوان درمرحله هنرپروری بغایت القصوی رسیده ، صاحب مضامین بدیعه ودارای مطالب رفیعه میباشد .

رضا قلیخان هدایت باوصف آنکه همولایتی اوست تنها بذکر نام مطیع اکتفا نموده واورا صاحب طبعی وقاد وسراینده غزلیات نمکین معرفی وبیت زیرین را از وی درمجمع الفصحا ثبت کرده است :

فرقی ز صبح و شام نکرده است هر که او

با صبح و شام زلف و رخت را قرین کند

مؤلف تذکرهٔ انجمن خـاقان مینویسد ، مطیع درسرکار شاهزاده عدیم المثال محمدقلی میرزای ملك آرا بمنصب ندیمی مفتخر است . ازشرح حال وتاریخ تولد و وفات او بجز اشارات تذکره نویسان مذکوره اطلاع دیگری بدست نیامد . دیوان اشعار این سراینده هم معلوم نشد درچه بیغوله ای گرد فراموشی میخورد . آنچه از اشعارش بدست آمد نگاشته میشود تا ازدستبرد زمان محفوظ بماند .

ابیاتی ازقصیدهٔ او درتوصیف خزان

چو قصدجدی نمود این هژبر آتش چنگ

ز ابر تیره هـوا پیسه شد چو پشت پلنگ

ز کوس و طبل اگـر رعد نوبتی خزان

سه ماه داشت جهان‌را پراز غریو وغرنگ

نشست بـاز بر او رنگ خسروی شه دی
بپردلی و جسارت چـوتهم و پـور پشنگ

سپید دیو زمستان ز بـرف و از سرمـا
نمود گشن سپاهی چو بید وچون ارژنگ

ز لحن بلبل و ساری نه زیر مـاند ونه بم
ز رستگان بهاری نه بوی ماند و نه رنگ

نه لالـه را ز لآلی است ز ابـر پر ساغر
نه سـار را بصحاریست نغمـهٔ سـارنگ

ز فرط خشم دهد چون هـوا برعد نهیب
همی ز قـوس قزح افکند برخ آژنگ

محمدزکی مطیع علاوه برمدح ملك‌آرا، فتحعلیشاه وشاهزاده محمود میرزای قاجار را نیز ستوده است چنانکه ضمن قصیده‌ای دربارهٔ فتحعلیشاه گوید :

ظل حق فتحعلی شـه آفتـاب ملك آنك
مور انـدر سـایهٔ عدلش سلیمـانی کند

آب چشمم داد آخر خـاك مشتی را ببـاد
بگذرد آری بهر سو سیل ویـرانی کنـد

دربارهٔ محمود میرزا صاحب تذکرهٔ مجمع محمود گوید :

زیب ده کاخ و گـاه خسرو محمود شـاه
آنکه بـه بذل و بجود هست بعـالم شهیر

گردآورده ـ خدابخش

دوستدار خلق باشید

سعی کنید هرچه بیشتر ممکن است عمر خود را صرف خدمت بخلق وهمنوع خویش نمائید ودراین راه هیچگاه تردیدی بخود راه ندهید که تنهاراه وصول بحقیقت همین است و بس .

همواره نسبت بکسانیکه خدمتگزار خلق خدا هستند رؤف و مهربان باشید زیرا که حمایت وجانبداری از ایشان پشتیبانی از اصول آدمی و انسانی است .

خدمتی که عـاری از ریا و تزویر بـاشد و خدمت کننده جز حقیقت و توجه بخدا منظوری دیگر نداشته باشد در نزد پروردگـار مطلوب و مورد قبول می باشد .

درسرنوشت خود بهر صورتی هست فقر یا تمول ، خوشی یارنج راضی وخرسند باشید زیرا که هرچه هست تقدیری است که از طرف ذات باریتعالی تعیین گردیده است .

اینمعنی را حافظ شاعر بزرگ ایران بدینسان بیان فرموده :

رضا بداده بده و زجبین گره بگشا
که بر من و تودر اختیار نگشاده است

کسانیکه سرنوشت خود را با شکیبائی و رضا تحمل نمایند در حقیقت پیرو اراده پروردگاری بوده و خدا را از روی عقل و دانش درك کرده‌اند .

بندهٔ آرزوهای مادی وظواهر فریبنده اجتماع شدن بمنزلهٔ آن است که انسان با دست خود موجبات بدبختی و مشقت را برای خویش فراهم ساخته و در راههائی گام بردارد که عاقبت آن جز پستی وخفت و عدم رضایت پروردگار نخواهد بود .

مهربابا

معاصران

حسین ـ عاطف

آینه داری

بهیچ غنچه نماند دهان خندانش
که غنچه گفتم و دیدم هزار چندانش
نمونه یافت ز اندام پرنیانی پوش
هنر نمائی استاد نخل بندانش
دهان نوگل شاداب بوستان چه کند
بصد زبان که کند وصف آب دندانش
چه نقش بست خدای جهان بدان برو روی
که ساخت قبله دلهای گل پسندانش
ز چشم او نتوانم اشارتی به ازین
که دل بغمزه سپارند هوشمندانش
گلی که نیست قرین گلابری به تخمینش
مهی که ماهرخان آرزو کنند آنش
تبسم آیتی از رحمت خداوندی
نگاه مایهٔ آرامش نژ ندانش
خوش است وصف جمال ستودنی عاطف
بهر زبان کند اندیشهٔ سخندانش

حسینقلی ـ مشفق ضرغام
اصفهان

کامل خراب

آنکه گفتا دارم از هجرت دمادم دل خراب
شمع بزم غیر گشت و شد مرا محفل خراب

کاشتم هر جا نهال عشق را از چشم تر
سیلها جاری شد و شد کشته و حاصل خراب

تا که بی پروا زدم دل را بدریای غمش
کشتیم بشکست از طوفان و شد ساحل خراب

عقل دوراندیش را گفتم ره مقصود کو
گفت در این راه باشد فکر هر عاقل خراب

گفتمش حق را کجا بایست کردن جستجو
گفت آنجاکان نگردیده است از باطل خراب

گفتمش دلتنگم از نامردمان بد نهاد
گفت منهم چون تو از این قوم‌دارم دل خراب

گفتمش ویرانهٔ دل میشود آباد گفت
میشود آباد آنروزیکه شد کامل خراب

گفتمش این اشرف مخلوق را باشد صفا
گفت باشد ـ گر نباشد درسرشتش گل خراب

گفتمش مشفق شود چون مردمان سست عهد
گفت کوه سخت بنیان میشود مشکل خراب

حسین ـ محمدزادهٔ صدیق

محمدباقر خلخالی

تأثر از شیخ محمود شبستری :

جای پای شیخ محمود بن امین‌الدین عبدالکریم بن یحیی شبستری (۷۲۵-۶۹۳)٭ را در این منظومه فراوان توان یافت و برتر از همه افکار جبریگری‌ست که برسرتاسر منظومه سایه افکنده است . مثلاً آنجا که فصلی میآورد تحت‌عنوان « در بیان اینکه شخص عاقل باید درکارهای خدا تعرض ننماید وهمه چیز را موفق نظم‌عالم بداند » ویا : « در بیان اینکه وقتی قضای الهی آمد تلاش و فرار ثمر ندارد . » ویا : « در بیان اینکه باید در کارهای الهی تسلیم محض شد . . . » و غیره که بررسی آنها را حواله میدهیم به قسمت «افکار خلخالی» .

اما شاید تصور اینکه موافقت وزن منظومه باوزن « گلشن‌راز » تصادفی‌ست ، باطل باشد و مسلماً چنانکه گفتیم ، محمدباقر خلخالی در انتخاب وزن ثعلبیه ودر سرودن آن به گلشن راز نظر داشته وعمداً وزن آنرا برگزیده است .

(٭) شیخ محمود شبستری از عارفان بزرگ سده‌ی هفتم است . تاریخ زایش او را زندگی‌گزاران نیاورده‌اند و در تاریخ مرگش بیشتر سال ۷۲۰ مشهور است . نگارنده رساله‌ای درگزارش زندگی و افکار او دارد که این تاریخ را از پژوهشهای آنجا آورد . «گلشن‌راز» کتابی‌ست که تاکنون نزدیك ۲۰ شرح برآن نوشته‌اند که نامبردارتر از همه شرح لاهیجی‌ست معروف به «مفاتیح‌الاعجاز» . دیگر از آثارش « حق‌الیقین » و «مرآت المحققین » و « کنزالحقایق » است که این یکی اخیراً بطرز زیبایی از چاپ درآمد . درباره‌ی وی رك . همین مجله ، سال دوازدهم ص ۶۰۱-۶۱۰

تا جایی که وی هرجا از بازنمودن افکار جبریگری‌عاجزمیمانده عیناً کلمات وعبارات وحتی ابیاتی از گلشن راز شبستری را توی منظومه می‌گنجانده است این بیت شبستری راست :

نشانی داده‌اند اهل خرابات

که التحوحید اسقاط الاضافات

(مفاتیح الاعجاز چاپ ۱۳۳۷ با مقدمه‌ی کیوان سمیعی‌ص ۷۶۳).

و خلخالی چنین آورده :

نه یا خشی سؤز دئییب پیر خرابات ... کی التوحید ایسقاط الایضافات

در جایی هم گوید :

بلی خوش سؤبله ییب پیرخرابات

کی عجل‌ان فی تأخیر آفات !

ودرجایی‌هم که سرتاسر گزارش مطلب را از گلشن راز گرفته آورده است:

. . . کی حکمتله‌خودا دوزموش نیظامی ،

بومطلبده نه خوش یازمش «نظامی» :

جهان چون خال و خط وچشم وابروست ،

که هر چیزی بجای خویش نیکوست

نمیتوان باور کرد که محمد باقر خلخالی باآنهمه وسعت علمی که داشت و علاوه برآن شیخ محمودشبستری راخوب میشناخت نداند که این‌شعرمعروف ازنظامی است یا شبستری وشاید محض بخاطر رعایت قافیه آنرا ازنظامی قلمداد کرده است!

درهمین فصل در گزارش افکارش ازخود نظامی بیتی عیناً آورده است :

اگر با دیگرانش بود میلی

چرا ظرف مرا بشکست لیلی ؟ ص۴

علاوه بر آن وسعت اطلاعاتش او را امکان داده تا بهتر از آثار ادبیات فارسی استفاده کند مثلا رباعی معروف خواجه عبدالله انصاری (در راه خدا دو کعبه آمد منزل . . .) را بعینه ترجمه کرده ودر کتاب گنجانده است آنجا که گوید :

کی ای یاران بوسؤزده یوخدور انکار

کی آللاهین ایکی یرده ائوی وار

بیریسی نین بیناسی سنگ و گل در ،

بیری نوری ایلاهی آدی «دل» در .

و یا این شعر :

عزیزیم مینبری یاندور ، شاراب ایچ ،

ولئیکن هئچ کیمه ظولم ائیلمه کئچ !

که این لنگه‌ی نامبردار را بخاطر میآورد :

می بخور ، منبر بسوزان ، مردم آزاری مکن .

وغیره .

تأثر از مولوی و داستان آبستن :

سبك و طرز قصه سرایی شرق چنین است که در پی هر داستان اصلی ، چندین حکایت فرعی آورده میشود تاجائی که گاه حکایت اصلی در میان انبوه داستانهای فرعی گم میشود .

(ناتمام)

« نامهٔ ماهانهٔ ادبی ، علمی ، تاریخی ، اجتماعی »

دورهٔ ـ سی و ششم
شمارهٔ ـ ۱۰

شمارهٔ ـ دهم
دی ماه ـ ۱۳۴۶

تأسیس بهمن ماه ـ ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن : مرحوم وحید دستگردی)
(صاحب امتیاز ونگارنده : محمود وحید زاده دستگردی ـ نسیم)

سید محمد ـ محیط طباطبائی

بقیه از شماره قبل

جدال مدعی با سعدی

نقد تعرض آمیزی که نسبت به سعدی واسلوب تحریر گلستان او برزبان قلم آقای پورداود رفته خیلی دور از انصاف بلکه جسارت‌آمیز است .

اصولا سعدی در این راهی که رفته مبتکر نبوده و پیش از او خواجه عبدالله انصاری در آثار متعدد خود آن را زمینه سازی کرده است . مقامات حمیدی نسبت به گلستان و آثـار خواجه صورت مشکلتری از همین زمینه را دارد . نثر موزون و مسجع درزبان‌فارسی دری‌سابقه‌استعمال‌قدیمی‌دارد . عبارتهای‌فارسی که ازعصرساسانی درآثار قدیم عربی به یادگار مانده غالباً حاکی از وجود نثر مسجع درآن عصر بوده است . پس وجـود سجع و وزن در نثر سعدی مسبوق به سابقه طولانی بوده است .

چنانکه برخی عقیده دارند ورود نثر مسجع و موزون فنی در زبان عربی هم تقلیدی بوده که نویسندگان ایرانی نژاد عربی نویس از آثار زبان بومی خود در زبان عربی کرده اند .

اما آنچه ازدشواری نثر مقدمه گلستان سعدی گفته‌اند ، گوئی دوچیزرا درنظر نگرفته‌اند . یکی نثری که درآن زمان متداول بود . به‌مقدمه المعجم ومرصادالعباد و تاریخ جهانگشا بنگرید تا دریابید زمان مقتضی چگونه نثری بوده است و سعدی نمیتوانسته ازحکم درخواست زمان خود کاملا سر بپیچد بلکه پس‌از مقدمه‌ای نزدیك به زمینه متداول نثر زمان خود حکایاتی شیرین و شیوا و ساده و موزون و احیاناً مسجع ترتیب داده که هنوز پس از هفتصد و پنجاه سال کسی از عهدهٔ تألیف نظیر آن برنیامده است و خواننده را علاوه براندیشه و معنی مفید لذت می‌بخشد .

آقای پورداود خیال کرده‌اند کـه مردم شیراز زمان سعدی مانند شیرازیان امروز به‌زبان فارسی دری سخن میگفته‌اند وهرچه سعدی‌میگفته چون مفهوم‌همگنان بوده است پس سزاوار بوده که اوهم ساده سخن براند .

اگر سعدی بقول برخی بلخی بود و در بلخ میزیست که مهد زبان دری بود و در آنجا گلستان می‌نوشت ، شاید این فکر بجا بود . ولی سعدی در شهری میزیسته که مردم از خود زبان مستقلی داشته‌اند (شیرازی) و به آن سخن میگفته‌اند و شعر میسروده‌اند . سعدی برای اینکه زبان اثر منثورخود را جانشین لهجه متداول محلی کند دست بدامن نثر موزون و مسجع زده که طبع را ازشنیدن و گفتن آن حظی‌آید و لذتی زاید وحفظ و روایت آن هم سهل باشد .

سعدی بااین عمل‌خود شالوده نثرادبی زبان فارسی را براساس مطلوب‌جدیدی طرح کرد که بعدها در عهد صفویه و قاجاریه کمال یافت . امروز پایه نثر شیریـن

نویسندگان پارسی زبان همانا اسلوب سخن سعدی است که بروفق مقتضیات عصری تحول پیدا کرده است .

آری ، این گلستان سعدی بود که سراسر کشورهای عثمانی از کنار دانوب تا سرچشمه نیل و قفقاز ، و قرم و تاتارستان و کاشغر و ختن و هندوستان و برمه را در طی ششصد سال درپیش پای زبان فارسی گشود و به کمك همین عیبی که آقای پورداود در آن می‌نگرند این همه پیرایه و جلوه در سراسر عالم برزبان فارسی بست .

اینکه فرموده‌اند تدریس گلستان جز گمراه کردن ذهن جوانان هیچ نفعی ندارد، قضارا این سخن سابقه‌ای دراز دارد .

بیش‌از یك صد سال است که درآسیا بخصوص در هندوستان ، کشیشان عیسوی چوب را برداشته‌اند و سعدی و گلستان اورا میکوبند ومیگویند سعدی اخلاق کودك فاسد میکند ، دروغگوئی را تشویق مینماید و چنین و چنان میکند . من همیشه در سبب این حمله و ستیزه جوئی کشیشان نسبت به سعدی و گلستان او نگران وحیران بودم . زیرا آنها درگفتار خود چون از آقای پورداود سیاستمدارتر بودند انگشت را روی نقطه اصلی نمی‌گذاشتند . بلکه درمثال فساد اخلاق به دروغ مصلحت‌انگیز اشاره میکردند . اما در مثالی که آقای پورداود برای ارائه زشتی گلستان آورده‌اند از شعر سعدی در گلستان که :

ای کریمی کـه از خزانه غیب
گبر و تـرسا وظیفه خـور داری
دوستان را کجـا کنی محـروم
تـو که بـا دشمنان نظـر داری

ناگهان برمن معلوم گشت کشیشان را همین بیت که ترسا یعنی نصرانـی را در آن

دشمن خدا معرفی میکند برانگیخته بود . منتهی با شدت تأثیری که کلام شیخ در همه فارسی گویان و فارسیخوانان جهان و از جمله هند داشت و هندوان بیش از مسلمانان شیفته سخن او بودند ، رعایت مصالح سیاسی و تبلیغاتی اقتضا میکرد که سعدی را از جای دیگری خراب کنند تا ضمناً اثر نامطلوب این بیت منظور هم از ذهن مردم هند برود و حاضر شوند قلاده اطاعت عیسویان مغرب را دویست سال بر گردن گیرند .

در صورتی که حقیقة سعدی در این‌سخن خود ابداً نظری به گبر وترسای پیش از اسلام نداشته است . زیرا تکلیف گبر و ترسا و یهود پیش‌از اسلام در قرآن مجید روشن شده است .

پس برای تشخیص سبب این سخن باید به محیط زندگانی مردم در عصر سعدی نگریست .

سعدی درزمانی زندگانی می کرده که ترسایان بلاد فرنگ در سراسر ممالك اسلامی فتنه‌ها برپا کرده بودند . از یکطرف سواحل شام را سالها بود به باد قتل و غارت داده بودند و از طرف دیگر با جلب مغول بایران خلافت عباسی را که مورد علاقه سعدی مسلمان شافعی بود از میان برداشته بودند . بنا براین سعدی نسبت به ترسایان بایستی بنا بحکم تعصب دینی خود در آن روز بدبین باشد و آنان را دشمن خدا و رسول ومسلمان بشناسد .

اما قضاوت او درباره گبر آن عصر مسلم است که این حکم شامل مجوسی که در قرآن کریم نام برده شده نمیشود و بایست در مقتضیات زمان سعدی قدری دقیقتر شد و ریشه آنرا یافت . پارس تنها ناحیه‌ای از ایران محسوب میشد که در آنجا تا دوره مغول عده زیادی از زردشتیان با مسلمانان میزیستند وکمتر شهروده و روستائی

در فارس وجود داشت که درآن گروهی از زردشتیان بسر نمیبردند .

جمع کثیری از این زردشتیان روی جهات مختلفی قبول اسلام کرده بودند و در میان آنها با کسانی از هموطنان خود که هنوز برعقیده قدیمی خود پایدار بودند اختلاف منفعت ومصلحت ونظر تولید شده‌بود . (در فردوس‌المرشدیه میتوان شواهدی ازاین مقوله بدست آورد .)

متأسفانه جزئیات مربوط به تاریخ عهد سعدی و پارس برای ما روشن نیست . شاید در شیراز وکازرون که با سعدی ارتباط خاصی داشته است کشمکش‌هائی درآن روز میان مسلمانان و زردشتیان وجود داشته و ایلغار مغول درآن عصر به تشدید این ستیزه‌های دیرینه کمکی کرده بود که برای ما معلوم نیست . همانطور که در عصر هجوم افاغنه نیزچنین اتفاقی رخ داد و زردشتیان به‌عنصرافغانی تازه وارد دست دوستی وهمکاری دادند ونتیجهٔ آن برای هردوطرف سرانجام خوب ازکار درنیامد .

☆ ☆ ☆

سعدی مسلم است که مانند هرمسلمان همزمان خود ، مسلمانان را دوست خدا وغیرازآنها را بیگانه ازخدا میشناخت . همانطور که هرترسائی هم هرمسلمانی وهر زردشتی و یهودی را در آن روز دشمن خدا میدانست وبه قتل میرسانید . زردشتیان نیز برای مردم «جدا از دین » ارزش صلاح وایمانی قایل نبودند . بنابراین هریك از این‌پیروان سه‌دین که میخواستند ازپیروان دین‌دیگری یاد کنند ایشان‌را دشمن‌خدا میشناختند و می گفتند .

برای‌وجود این‌عبارت که بامقتضیات اجتماعی‌امروزچندان موافقت‌پیدانمیکند نمیتوان منکر ارزش فوق‌العاده گلستان وحرمت جانب سعدی شد .

مگر ایتالیائیها آن عبارات موهن دانته را ازبهشت و دوزخ او برمیدارند یا

اینکه بمناسبت بی‌ادبی به ساحت پیامبر اسلام دانته را طرد می کنند ؟

کسی از کتاب‌سعدی وحافظ ومولوی وسنائی امروز درس دین وعقیده مذهبی نمیگیرد . بلکه برای بخاطرسپردن نمونه‌های بدیع شعر ونثر پارسی قدیم که بتواند سرمشق پارسی نویسی جدید شود آنها را درس میدهند .

تصورمیکنم افزودن یك توضیح راجع به‌مفهوم گبر وترسا درپای ورقه گلستان مشکل آقای پورداود را حل بکند و دراین حکمی که راجع به سعدی و گلستان او فرموده‌اند تجدید نظر قائل شوند .

✩ ✩ ✩

آنچه که راجع به‌مأخذ زبان فارسی فرموده‌اند محتاج به یك متمم اساسی‌است وآن لزوم معرفت بروجود اختلاف اساسی در میان ساختمان الفاظ فارسی دری با پهلوی و پارسی هخامنشی است . در صورتی که بخواهیم لفظی را از زبانی بزبان دیگری ببریم باید به‌اختلاف‌مورد ، تصرف‌لازم را درشکل‌صرفی کامه کرد تاهم‌آهنگ وقابل استعمال درفارسی دری شود .

مثلا همان رتیشتار و ارتیشتار پهلوی است که در فارسی دری بصورت لشکر درآمده‌است. حال باردیگر یك تکه از لفظی کهن را برداشتن و به زبان دیگری وصله کردن ، زبان را از جلوه وفصاحت میافکند . باوجود این ، تغییر الفاظ پهلوی کتابی یالهجه‌های متداول ومشتق ازپهلوی، به فارسی دری کاردشواری نیست ، منتهی با تصرف در ساختمان لفظ ، ولی انتقال از اوستائی به سانسکریت و برعکس خیلی آسانتر ازنقل آنها به زبان فارسی است . زیرا این زبانی که امروز بطور قراردادی آنرا اوستائی میخوانیم ، در عهد اردشیر وشاپور هم مفهوم مردم پارس و سایر ایالات غربی ایران نبود ونیازمند به تفسیروترجمه به زبان‌دیگری بوده‌است . دراین صورت

زبانی که دو هزار سال قبل هم مفهوم مردم کشور ما نبوده و تنها برای کسانی که سانسکریت میدانسته‌اند قابل استفاده بوده ، چطور ممکن است الفاظ آن را با زبانهای دری و پهلوی مفهوم و متداول در ایران بریك منوال به حساب آورد و درهم آمیخت ؟

اینکه آقای پورداود فرموده‌اند : « اگر سانسکریت نبود ما گاتها و اوستا را نمی‌فهمیدیم ، » صحیح است زیرا به عقیده من که مبتنی برشواهد وقرائن است زبان گاتها چیزی جز همان زبان سانسکریت نیست که در نتیجه انتقال متونی از آن به ایران درعهد بابك واردشیر وتلفظ کلمات آنها به لهجه ایرانی ، صورت فارسی بخود گرفته است .

یعنی همانطور که ما امروز در خواندن قرآن کریم و نماز الفاظ عربی را با لهجه ومخارج فارسی ادا میکنیم، در زمان اردشیر بابکان که نیاکانش از هند بایران باز آمده و این سخنان سانسکریت را به ارمغان آورده بودند ، موبدان ایرانی آنها را به مخرج فارسی ادا میکردند. ولی همانطور که امروز فارسی زبانان معنی و الفاظ قرآن را نمیفهمند و به ترجمه وتفسیر نیازدارند، ایرانیان عهد اردشیر هم از دریافت مفهوم آیات اوستائی سانسکریت بنیاد عاجز بودند و ناگزیر دست به دامن تفسیر و ترجمه به زبان پهلوی و فارسی میزدند و زند و پازند میپرداختند . بنابراین گمان میکنم زبان اوستائی به رشد و تکامل زبان سانسکریت و زبان های متداول هند بتواند بیش از توسعه وتکمیل پارسی دری یا پهلوی کمك کند .

با وجود این ممکن است با تصرف در الفاظ سانسکریت و اوستائی و همانند آنها از یونانی ولاتینی هم الفاظی ازاین اوستائی و زبانهای دیگررا به‌صورت مقبول وسازگار با فارسی درآورد چنانکه الفاظ تریاك یونانی و دینار لاتینی و شش آشوری و شنبه عربی را جززبانشناسان کسی توجه بدین ندارد که فارسی اصیل نیستند .

خان بابا ـ طباطبائی نائینی

ترجمه از لترفرانسز نوشته پول کودرک

سیری درعوالم ناپیدا

گنبد واژگون پرستاره از کهن‌ترین روزگار نگاه بشر را بخود جلب کرده و وی را در اندیشه‌های دور و دراز وتلخ و شیرین افکنده و قادرش ساخته‌است که از روی حرکات ستارگان درخشان برخی از حوادث‌آینده را پیش گوئی کندوبیشتر از این حوادث پیش‌بینی شده و در موقع معین عیناً بوقوع پیوندد .

بهمین جهت ستاره‌شناسی دربین سایر دانشهای آدمی خیلی زود اهمیت‌بسزائی پیدا کرد و منزلت گرانی بدست آورد .

امتیاز بزرگ و فرق آشکار پیش گوئیهای علم نجوم ازپیش‌بینیهای‌غیب گویان دراین بود که هم حوادث پیش گوئی شده عیناً بوقوع می‌پیوست و هم طریقهٔ آن‌کاملا علمی و مطابق حسابهای ریاضی بود درصورتیکه از دیگران هم درست درنمیآمدو هم درلفافه‌هائی از اسرار وعملیات مرموزی پوشیده و پنهان بود .

از یکقرن پیش تاکنون در نتیجه پیشرفتهای محسوس کوکب شناسی . غیب گوئیهای نجومی خیلی دقیقتر و بهتر از پیش شده و قدرت هوش و فکر آدمی‌بجائی رسیده که صرفاً با حساب و کاغذ و مداد ستارهای نادیده‌ای را کشف و جای‌مشخص و معین آنها را در آسمان بدون اینکه آنها را دیده و مشاهده کرده باشد بدرستی تعیین میکند .

کشف نپطون

نخستین سیاره‌ای که در کنج اطاق کار دانشمند بزرگ « لووریه » در اثر

حسابهای دقیق این متفکر ارجمند در سپتامبر ۱۸۴۶ کشف شد . نپطون بود که پس از مدتی درهمان محل پیش بینی شده درآسمان برؤیت رسید و باعث حیرت دانشمندان گردید .

درآغاز قرن اخیر مدت بیست سال ستاره شناسان در تعقیب حرکات سیاره «اورانوس» که در ۱۳ مارس ۱۷۸۱ ناگهان در میدان دید تلسکوپ «ویلیام هرشل» وارد و کشف شد بودند و این سیاره را آخرین سیاره منظومه شمسی میدانستند تا اینکه حسابهای دقیق «لووریه» سیارهٔ دیگری به خانوادهٔ شمسی افزود و نپطون را به نقشه آسمان .

کشف پلوتن

همان عواملی که باعث کشف سیارهٔ نپطون شد موجب شد که دانشمندان در صدد فهم علت اختلاف حرکات این سیاره اخیر برآیند ، تا اینکه در ۱۹۰۵ «پرسیوال لول» باحسابهای خود که در سال ۱۹۱۴ منتشر شد بوجود سیارهٔ دیگری پس از نپطون پی برد که بالاخره درسال ۱۹۳۰ با مشاهدات تلسکوپی محل آن درآسمان کشف و بنام (پلوتن) موسوم گشت .

ستاره‌های ناشناس :

باحسابهای هوشمندانه بالا فقط دوسیارهٔ تازه کشف شد ولی طول نکشید که درهمان عصر دانشمندان از روی حرکات مارپیچی «سیریوس» به ستارهٔ بسیار کوچکی درنزدیکی آن پی بردند و با حساب آنرا کشف کردند و بالاخره درسال ۱۸۶۱ با بزرگترین تلسکوب آن عصر رفیق «سیریوس» را که درجهٔ نورانیش یازده هزاربار کمتر از خود سیریوس است درآسمان ودر همانجائی که حساب وپیش گوئی شده بود

مشاهده کردند .

همچنین باز از روی حساب حرکات ستارهٔ بزرگ دیگری موسوم به «پروسیون» پی بردند که باید ستاره دیگری در نزدیکی آن باشد که در حرکات عادی آن تصرف کند و بالاخره در سال ۱۸۹۵ این ستاره را در جای مشخص شده اش در آسمان رؤیت کردند . بتازگی هم نظر، به حرکات تموجی دو ستاره بسیار کوچك بنام «برنارد» و «لالاند» متوجه شده اند که هریك از اینها دارای رفیق گردن کلفتی است که در آنها تأثیری میکند و حرکات عادی آنها را تغییر میدهد .

از این کشفیات اینطور نتیجه گرفته میشود که پنج ستاره نزدیك به خورشید ما همه جفت و یا دسته اند و منفرد و تك نیستند .

کشفیات اخیر بما فهمانده که ستاره های جفت «۶۱ سینی» و «۷۰ افیکوس» دارای رفیق ثالثی هستند که در حرکات آنها تأثیر میکند و حجمش هم بیش از یکصدم خورشید ما نیست .

چون نمیتوان تصور کرد که این رفیق سومی بخودی خود دارای نور و حرارت باشد بنابراین نمیتوان نام ستاره بآن داد .

بلکه ممکن است سیاره بزرگی بقطر ۱۵ برابر سیاره مشتری باشد که در منظومه های دیگر جهان مشغول سیر باشد و این منظومه ها نظیر خانواده شمسی ما دارای سیارات متعدد و مختلف باشند .

ازطرف دیگر نظریات تازه درباب ساختمان مادی عناصر برای جرم اجسام جامد حد اعلائی قائل است که اگر از آن حد تجاوز کند ماده از شکل جمادی خارج میشود و در نتیجه فشار مرکزی شکل جمادی خود را از دست میدهد و بشکل خاصی که نام علمیش «بی نام» است درمیآید .

ولی باید دانست که تنها انحراف حرکات کواکب موجب کشف ستاره‌های دیگر نیست بلکه وقتی ستاره تاریکی بدور ستاره درخشانی میگردد و باعث خسوف و کسوف آن‌میشود وجود آن ستاره تاریك برای مامحقق‌میشود چنانکه تاکنون بیش از هزار نوع از این کواکب را شناخته‌ایم که مشهورترین‌آنها «آلگل» است .

دوجهان نامرئی

آنچه دربالا گفته شد راجع به کواکب نزدیك بما بود که به‌دیدما میآیندولی بکشفیات علوم نجوم که درعرض این بیست‌سال اخیر محیط جهان ما را خیلی عقب برده و قطر آنرا بی‌اندازه بزرگتر گردانده و وارد عواملی شده که از بس دورندنور آنها دست‌کم مدت «۲۵۰» میلیون سال در راهست تا بما برسد و چشم ما را متأثر کند . دراین فاصله‌موحش موجودات فلکی بشکل ستارگان درخشان وچشمك‌زنان بنظر نمیرسند بلکه مانند توده‌های ابری و بخاری شکل جلوه میکنند که هر کدام عاملی جداگانه تشکیل میدهند وبافواصل باورنکردنی حسرت‌انگیزی ازهم دورند.

باحسابهای دقیق‌معلوم‌شده که این عوالم مستقل و مشخص هراندازه ازمادورتر باشندسریعتر حرکت دارند و تندتر ازما میگریزندبطوریکه درفاصله«۲۵۰»میلیون سالی سرعت حرکت آنها ثانیه‌ای ۴۲ هزار کیلو متر و در دوری دو میلیارد سالی سرعتشان بیش از حرکت نور یعنی زیادتر از سیصدهزار کیلو متر در هر ثانیه است.

بنابر این هرگز نورآنها «چه‌رسد به عوالمی که از آنها هم دورترند» بما نمیرسد و چشم خاکیان از پیامهای نوریشان روشن نمیشود .

پس فضای ما محدود میشود و آنچه باصطلاح آنطرف‌تر است هرگز بدید و رؤیت مانمیاید .

درنتیجه وظیفه اخترشناسی است که‌هر قدر بیشتر و زودتر بتواند عوالم دور

دست وواقع در محیط ما را مشاهده کند والابزودی با سرعت مدهششان از خط سر حدی مرئی مامیگذرند ووارد جهان نامرئی و تاریك میشوند .

خوشبختانه پیشرفت شگرف علم بجائی ، رسیده که برای شناسائی موجودات نامرئی احتیاج به‌نور و چشم ندارد ، چون نور یگانه پلی نیست که عوالم را باهم مربوط میکند بلکه غیر ازنور عوامل دیگری نیز وجود دارد که موجودات ناپیدا رابرای ما هویدامیسازد وجزئی ازآن درطی این مقال شرح داده شد که‌چگونه‌ستاره و سیاره‌های نامرئی کشف شدند .

جاذبه عمومی جهانی قادر است وجود و تأثیر موجود ناپیدائی را بماشناساندو عوالم‌کاملا مجهولی را برای ما معلوم گرداند .

همچنانکه فکر بشری توانسته است نه‌تنها دنیاهای مرموز و پنهانی راکشف کند بلکه‌آنها را شمرده حجم وجرم‌آنها را حساب کرده و وزنشان را معین ساخته و خلاصه از روی‌تأثیر مشخص ومعلوم آنها روی عوالم مرئی و کهکشانهـای دیده‌شده بقدرت ونیروی مدهش آنها پی‌برده است .

تشبیه

تلمیذ بی‌ارادت عاشق بی‌زر است و روندهٔ بی‌معرفت مرغ بی‌پر و عالم بی‌عمل درخت بی‌بر و زاهد بی‌عمل خانهٔ بی‌در .

(سعدی)

استاد سخن : وحید دستگردی

دو قطعهٔ شیوا

ای پسر درنیوش پند پدر — صرف کن در هنر جوانی را
تــا بدوران تلخی پیری — بچشی شهد زندگانی را
به غنیمت شمر توانائــی — یاد کن روز ناتوانی را
روزگار گذشته نتوان جست — میتوان جست لعل کانی را
هر که ناکام شد ز علم و هنر — ننگـرد روی کامرانی را
ورهنر یافت گرچه خسرو نیست — یافته گنج شایگانی را

☆ ☆ ☆

چشم خوبی گرازجهان داری — تخم زشتی بباغ دهر مکار
نشنیدی که بهر دشمن ریخت — زهر درکاسه مرد دُون هنجار
پسرش خورد و مرد گفت پدر — زشتی آورد تخم زشتی بار
چاه کندن براه خلق نخست — چاه کن را کند بچاه دوچار
خواری مردم ای عزیزمجوی — خویشتن‌را اگر نخواهی‌خوار

محمدحسین ـ استخر

چند حادثه تاریخی

معاملهٔ عجیب

بومیان سرخ‌پوست آمریکا درسال ۱۶۲۶ میلادی مقارن اواخر دوره شاه‌عباس کبیر جزیره (سن ماستن) را به ۲۴ دلار بهلندیها فروختند بجای این جزیره پارچه سرخ رنگ و زر و زیور ابله فریبی گرفتند این جزیره امروز دومیلیون سکنه دارد بزرگترین مرکز صنایع دنیاست . درازترین خیابان روی زمین از آن میگذرد ، این معامله شگفت آوری است که مشتی ابله سرخ پوست ۸۰ میلیون مترمربع را به ۲۴ دلار بسفید پوستها فروختند .

معامله‌ای ازاین عجیب‌تر

عجیب‌تر از این معامله یك قرن و نیم بعد ازآن انگلیس معروف بعقل و تدبیر و سیاست برای قدرت نمائی تمام آمریکا یعنی مملکتی را پنج برابر ایـران و ۶۰ برابر انگلیس را بهیچ فروخت و در بازار دنیا چنین معامله‌ای با این وسعت و ثروت و با این قیمت فروخته نشده ، این معامله عجیب در اواخر سلطنت کریمخان زند اتفاق افتاد .

✫ ✫ ✫

از کسانی که درآمریکا برضد استعمار انگلیس بشورش برخواسته‌بودند جمعی کینه ورزی با انگلیس را بجائی رساندند که پس از فتح میخواستند زبان عبری یا یونانی قدیم را درآمریکا جانشین زبان انگلیسی کنند البته اینها مردمان نادانی مثل

مشتی ازهموطنان ساده لوح علم فروش بیدانش ما این حقیقت را نمیدانستند وغافل بودند که زبان پارچه نیست و تغییر عقیده و ملیت و حتی دین و مذهب هزار بار از تغییر زبان آسان‌تر است ، آمریکا استقلال یافت اما زبان شکسپیر در آمریکا پابرجا ماند واین مایه تسلی خاطر انگلیس است که میگوید اگرآمریکا آزاد شد آمریکائی از قید و زبان من آزاد نشده و تا عمر دارد باید بزبان من حرف بزند ، فکر کند و بنویسد .

✡ ✡ ✡

شهر نیویورک که در تجمل بهشت شداد میماند هفت میلیون سکنه دارد از این جمله دو میلیون جهودند و باقی هردسته از نژادی و قومی و مملکتی دیگر در این شهر دویست روزنامه بزبانی غیر از زبان انگلیسی چاپ میشود .

آمریکا مملکت بزرگیست ، توانگر است متمول است ولی با اینهمه جوان است و نامجرب ، نشان بدهید بزرگترین شاعر و فیلسوفش کیست و هنرمندش چه نام دارد . پنجاه سال دیگر باید براین مملکت بگذرد تا ملتی بوجود آید یکدل یك فکر یك زبان مانند ملت انگلیس و آلمان ، تنوع نژاد ، دین ، مذهب اختلاف درجه عمران وآبادی و تمدن نقاط گوناگون آمریکا صد بار بیشتر از آن است که بتصور ما بیاید آمریکا از مشکلترین امتحانی که در پیش دارد هنوز نگذشته است در سراسر تاریخش یك شکست نیست و بهمین علت است که باید با عظمت معنویش با تردید و احتیاط سخن گفت ، محك درجه بزرگی ملل عالم غیر از شکست چیست ، روزگار فقط بمصیبت وشکست وبلا اشخاص و ملل را میآزماید .

ملت‌های بزرگ

ملت بزرگ آن است که چون ملت ایران بر شکستها غالب آید و در کشاکش

حوادث دهر فکر و ذوق و صبر و شکیبا و امید بقای خود را از دست ندهد . بماند تا بتواند بدشمن و مدعی بگوید من آنم که شکست را مغلوب کرده‌ام چرا که هنوز زنده‌ام و فکرم را بزبان و قلم در میآورم واستقلال ملی وفکری دارم .

☆ ☆ ☆

ایرانی باید بحکم عقل وتدبیر اول فارسی بیاموزد وایران را بشناسد وبعدها بتمدن فرنگی آشنا شود و آنـرا بگیرد تا گرفتارش نشود . مثل فرانسوی خواستن توانستن‌است ، ولی‌کلیت ندارد هرخواستن توانستن نیست آدم گاهی میخواهد از کسی از حادثه‌ای بگریزد ولی نمیتواند .

راز بقاء ملل زبان مادری آنهاست

از گفته یکـی از دانشمندان ایرانی مقیم اروپاست ، لشکر اسکندر ، حمله عرب ، ترکتازمغول، سربازیونانی وروم، فتنه وفساد انتریکهای روس وانگلیس‌ایران را از میان نبرد ولی این بیعلاقگی بفارسی و زبان مادری اگرریشه پیدا کند ایران را محو و نابود خواهد کرد .

ایران چه ترکیبی است

ایران بنظر من مرکب است از زمان و مکان موجودی است زنده که جان و تن دارد خاك ایران تن است و جمیع افکار و عقاید و ادیان و مذاهب وابسته وتمامی آثار علم و ادب و هنر ایرانی از ابتدا و تا امروز و تا هر وقت که ملت ایران زنده باشد بمنزله جان ملت ایران است . دو هزار و پانصد سال است که ایـن رابطه میان جان و تن محفوظ مانده گاهی سست و گاهی محکم اما رشته و پیوند هرگز

پاره نشده .

بزرگترین ، چیزی که ایران بوجود آورده زبان فارسی است که جلوه گاه فکر و ذوق ملت ایران است واز هیچ زبانی کمتر نیست ، هر که آنرا بازیچه بکرد ویا برای خود نمائی تظاهر بابتکار زبان وخط فارسی کنونی که نسل گذشته وحاضر وبلکه نسل آینده باین خط وزبان سواد پیدا کرده وازمرحله جهل بمرتبه دانشمندی رسیده ، در اساسش خلل بیندازد یا خیلی جاهل و غافل است یا خائن .

در این عالم قدر و قیمت انسان بفکر اوست وآئینه تمام نمای فکر انسان جز زبان چیزی نیست .

نکته‌ای که باید بدانید ، انگلیس وآمریکا را بشناسید .
توجه باین چند سطر خاتمه این مقاله بنمائید .

هر کس بانگلیس و آمریکا میرود باید این نکته را بداند کـه در هرجای دیگر توجه‌تان‌است که مردم چه‌میگویند ، چه میپرسند ، چه‌میکنند ولی درانگلیس باید دید که آنچه نباید گفت و نباید پرسید و نباید کرد کدام است و این کاریست سخت که دقت و نکته سنجی و تجربه و فرصت میخواهد .

هروقت ازانگلیس وآمریکا سخن بمیان آمد باید این نکته را بخاطرداشت که آمریکا دختر دولتمند انگلیس است وهرگز مادرخود را فراموش نخواهد کرد. این دختر درآمریکا شوهر کرده و گاهی هم با مادرخود چون وچرا میکند بااینهمه بزبان مادر خود حرف میزنند این همزبانی انگلیس و آمریکا موضوعی است بسیار مهم زیرا درکار سیاست مشکل امروز انگلیس را حل کرده ، انگلیس غیر از آنچه بصلاح آمریکا وانگلیس هردو باشد هرگز چیزی بزبان وقلم نخواهدآورد آمریکا هرچه بگویـد خواه با مشورت انگلیس و خواه بی‌مشورت انگلیس همه را تصدیق

خواهد کرد و خواهد گفت که من در تمام این موضوعها با آمریکا هم زبانم و دروغ نگفته است .

از ملل بزرگ و زنده یکی هم ملت ایران است

ملتی که با یونانی و رومی و عرب و مغول و روسی و انگلیسی جنگید وهنوز پا برجاست وملتی که اینهمه بلا ببیند ودر کشا کش حوادث روزگار زبان و استقلال وفکر واصول اخلاق و آداب ورسوم خودرا نگهدارد بدون تردید چنین ملتی دارای قوه بقاست زنده وبزرگ خواهد بود .

اندرز

سخن در میان دو دشمن آنچنان گوی که اگر دوست گردند شرمنده نشوی . رحم کردن بربدان ستم است به نیکان و عفو کردن از ظالمان جور است بر مظلومان .

(سعدی)

عبدالرفیع ـ حقیقت (رفیع)

نهضتهای ملی ایران

(۳۲)

جاویدان پسر شهرك

جاویدان استاد و پیشوای بابك که نام پدرش را به اختلاف سهل و شهرك و سهرك نوشته‌اند پیشوای خرم دینان پیش از ظهور بابك بوده است و ضبط درست نام پدرش گویا شهرك بوده باشد وسهرك وسهل هردو تحریفی از کلمه شهرك فارسی است که گویا کاتبان وناسخان کتابها بخطا رفته‌اند (۱) ابن‌واضح یعقوبی در کتاب‌البلدان می‌نویسد : مردم شهرهای آذربایجان مخلوطی هستند ازعجم آذری و جاویدانیه که مردم شهر بذ باشند که بابك درآنجا بود ، طبری دروقایع سال ۲۰۱ می‌نویسد : (در این سال بابك خرمی بر کیش جاویدانیه بیرون آمد و ایشان پیروان جاویدان بن سهل خداوند بذ بودند ودعوی کرد که روان جاویدان دراو دمیده شده و فتنه آغاز کرد) .

بابك خرم دین

دربارهٔ پدر ومادر وهمچنین دوران کودکی بابك خرم دین قهرمان معروف‌ملی ایران درآغاز قرن سوم هجری بدرستی نمیتوان تحقیق کرد زیرا عموم مورخان که داستان بابك را نوشته اند مسلمان بوده اند ومطالبی که در منابع موجود آورده اند غرض آلود وافسانه آمیز است بهمین جهت بسیار دشوار خواهد بود که بتوان سیمای

۱ ـ بابك خرم دین تألیف مرحوم استاد سعید نفیسی صفحه ۳۱ .

واقعی اورا ازورای غبار افسانه های مغرضانه و دور ازحقیقت آشکار ساخت تاریخ ـ نویسان مسلمان کوشیده‌اند خاطره جاویدان این قهرمان ملی را تیره وتباه کنند واز تعصب سعی کرده‌اند سیمای اورا زشت وناپسند جلوه دهند نهضت بابك ظاهراً دربین عامه طرفدارانی داشت امـا مورد علاقه دهقانان و بزرگان نبود و چون وی درصدد احیاء عقاید مزدکی بود ناچار مسلمانان نیز نمی توانستند آنرا تحمل کنند افسانه هائی که درباب او جعل کرده اند بخوبی نشان میدهد که با غرض و نیت خاصی سعی داشته اند نام بابك را آلوده نمایند بدینگونه قسمتهای مهم تاریخ بابك وخرمدینان درظلمت ابهام فرو رفته است ـ با این وصف درباره تبار ونژاد بابك نیز دربین‌تاریخ نویسان مسلمان اختلاف است دینوری مولف ـ اخبار الطوال اورا ازفرزندان مطهر دخترزاده ابومسلم بشمار آورده است .

ابن ندیم مؤلف کتاب الفهرست که ظـاهراً مطالب او مأخذ بیشتر نویسندگان دراینمورد قرار گرفته است ازقول واقد بن عمرو تمیمی که اخباربابك را جمع کرده مینویسد : (پدر بابک از مردم مداین است و کـارش روغن فروشی بوده « وبمرز آذربایجان آمد وردهکدهٔ بلال‌آباد ازبلوك میمه اقامت نمود وکوزه روغن رابدوش می کشید » درآن دهستان دوره گردی میکرد وبزنی که از یك چشم کور بود و مادر بابك است معاشقه میورزید ومدتها باوی عمل ناشایست انجام‌میداد ودراثنائیکه هردو بگوشه دور افتاده‌ای ازآن دهکده میان بیشه بشراب خوارگی مشغول بودند چندنفر اززنان آن دهکده برای برداشتن آب ازچشمه که درآن بیشه بود آمده وصدائی به آهنگ نبطیان شنیده وبآن سوی رفته وبرآنان هجوم آورده « وآن بنده‌خدا پابفرار گذاشت و آنها از موی سرما دربابك گرفته و او را به دهکده آورده وآبرویش را بردند) (۱) .

---

۱ ـ الفهرست ترجمه تجدد صفحه ۶۱۲ .

نام این روغن فروش درآنفهرست ذکر نشده است اما سمعانی نام پدر بابك را مرداس نوشته‌است (۱) ـ نکته‌ئی که درروایت الفهرست جلب‌توجه میکنداصراریست که برای رسوا کردن بابك بکار برده‌اند پدر اورا (روغن فروشی ازاهل مداین که نبطی هم بوده است) و مادرش را (زن یك چشم بدکاره) معرفی کرده اند و بقول دکتر زرین کوب محقق معاصر انتخاب نام‌مرداس برای پدر بابك که ظاهراً ازدوجزء فارسی (مرد) و (اس) آمده است وبمعنی مردم خوار است مناسب‌ترین نامی است که دشمنان بـابك توانسته اند برای او بیابند چنانکه پدر ضحاك را نیز بعضی مرداس خوانده اند (۲) .

ابن ندیم از قول واقد بن عمرو تمیمی گرد آورنده اخبار بابك نوشته است : (پس ازاین ماجرا روغن فروش نزد پدر آن‌دختر رفته وخواستگاری ازدخترش نموده وپدر به ازدواجشان رضایت‌داد وبابك ازاین زن بدنیاآمد «سپس دریکی ازمسافرت ـ هایش بکوه سبلان شخصی که دنباله گیری ازاو داشت زخمی بوی زده و همان زخم سبب قتل او پس ازمدت کمی گردید ومادر بابك برای دایگی و شیردادن به بچه ها بخانه ها میرفت ودست مزدی میگرفت تاآنکه بابك ده ساله شد «گویند روزی که به جستجوی بابك بیرون آمده بود «چون بابك برای گروهی ازمردم گاوچرانی می ـ کرد اورا برهنه درزیر درختی خوابیده یافت و دید زیر هر موئی از موهای سینه و سرش خون نمایان است وبابك ازخواب جسته وبرپا خاست ، دراین حال دیگر اثری ازآن خون در وی ندیده «و گفته‌است من ازاینجا دانستم که برای پسرم پیش‌آمدهای

۱ ـ مطهر بن طاهر مقدسی در کتاب البدء و التاریخ ج ٦ ص ۱۱٤ نام پدر بابك را عبدالله نوشته است .

۲ ـ دوقرن سکوت چاپ دوم صفحه ۲۳۰ .

بزرگی روی خواهد داد) (۱) .

تعبیر این مطلب که زیر هرموئی ازموهای سینه وسر بابك قطره‌خونی نمایان بوده است براین است که دشمنان او خواسته‌اند خون خواری و خونریزی ذاتی اورا مجسم کرده باشند .

نوشته اند که بابك دربلوك سراة یا سراه درنهاوند نزد شبل‌بن منقی ازدی بکار تیمار چهارپایانش ـ اشتغال داشت وطنبور را ازنوکران او آموخت وسپس به تبریز رفت ودوسال درخدمت محمد بن رواد ازدی گذراند ودر ۱۸ سالگی بنزد مادرش که درکوهستان بذ زندگی میکرد برگشت مطهر بن طاهر مقدسی نوشته است (۲) در همین کوهستان گروهی ازخرمیان بودند وایشان را دوپیشوا بود یکی نامش جاویدان پسر سهرك و دیگری عمران یا ابوعمران این دونفر برسر ریاست و تسلط برخرمیان ساکن کوهستان بذ همواره ـ بـا یکدیگر درجنگ و ستیز بودند « برحسب اتفاق جاویدان درحین عبور ازبلال آباد بابك را دید وچابکی او را پسندید ، بهمین جهت بابك را ازمادرش بمزدوری گرفت وبه‌اقامتگاه‌خود برد ، گویند زن جاویدان فریفته بابك شد ورازهای شوهرش‌را براو گشاد وازخزانه‌ها واندوخته‌هایش اورا آگاه کرد « چندی نگذشت که میان جاویدان و عمران جنگ درگرفت دراثر زخمی که در این جنگ برداشته بود ازجهان درگذشت زن جاویدان که دل درگرو بابك داشت همینکه جاویدان را مرده دید « به بابك گفت برای سربلندی تو که بحق شایسته آن هستی فکری اندیشیده وآن اینست که فردا پیروان جاویدان‌را دریك‌جا جمع نموده ومیگویم جاویدان قبل ازاینکه جهان را بدرود گوید بمن گفت من امشب میمیرم و

۱ ـ الفهرست چاپ ابن سینا صفحه ۶۱۲ .

۲ ـ البدء والتاریخ چاپ پاریس ج ۶ صفحه ۱۱۴ ـ ۱۱۷ .

روحم از کالبد بیرون شود و به بدن بابك درآید وهم باز روح او گردد واو خودرا و شمارا بهچنان پایه بلند کنید که کسی بآن نرسد وپس ازاین هم نخواهد رسید و او مالك زمین گردد وسرکشان را ازپای درآورد وآئین مزدك را برگرداند وذلیلان شما را عزیز وافتادگان شما را سربلند سازد » بابك ازاین گفته به طمع افتاد واین‌پیش‌آمد را بفال نیك گرفت وخود را برای آن آماده ساخت » بااین قرار صبح فردا زن جاویدان دعوی کرد که جاویدان بابك را به جانشینی خود برگزیده وروانش دروی دمیده شده است یاران جاویدان به دور آن جمع شدند و گفتند چه‌شد که جاویدان مارا نخواست وبه ما وصیتی نکرد ، زن جاویدان گفت دراین‌کار مانعی نبود جزآنکه شما درخانه های پراکنده و متفرق بودید و اگر میخواست کسی را فرستد و شما را جمع کند خبرش منتشر میشد برای شما ازشر عربان ایمنی نداشت ازاین جهت مرا عهده دار اجرای وصیت خود نمود که شمارا آگاه سازم تا آنرا پذیرفته وبهمانگونه عمل نمائید .

پس همه پیروان به فرمان بابك گردن نهادند وازاو اطاعت کردند ، نوشته اند که زن جاویدان امر کرد گاوی آورده کشتند وپوستش را برزمین پهن کردند وبرآن پوست ظرف بزرگی پر ازشراب نهادند ونان را تکه تکه کرده وآماده ساختند سپس یکایك پیروان جاویدان را پیش خوانده و گفت پایت را روی این پوست بگذار و تکه نانی را بردار ودرشراب فرو برده وآنرا خورده وبگو ایمان آوردم بتو ای روح بابك همچنانکه به‌روح جاویدان ایمان داشتم سپس دست بابك رابگیر وبر او کرنش نموده وآنرا ببوس وهمه آن گروه یکایك این عمل را انجام دادند ، در همین هنگام طبق دستور زن جاویدان خوراك وشراب برای پذیرائی آماده‌شد وزن جاویدان بابك را با روی گشاده کنار خودنشاند پس ازآنکه هر کدام سه‌جام شراب نوشیدند «آن زن

یك شاخه ریحان به بابك داد و با انجام این کار میانشان زناشوئی برقرار گردید و به ازدواج هم درآمدند سپس همه بپاایستاده وبهردو کرنش نمودند واین نشانه‌رضایت آنان باین ازدواج بود (۱) .

بدینگونه بابک درسال ۲۰۰ هجری بنام آئین خرم دینان وبرای ادامه نهضت جاویدان مزدکی بپا خاست بزودی پیروان اوبسیار شدند وعدهٔ زیادی از کشاورزان وروستائیان بیاری او برخاستند .

دراین سالها همانطوریکه گفته شد مأمون خلیفه سرگرم گرفتاریهای خود بود مسئله ولایت عهدی علی بن موسی الرضا وتوطئه‌هائی که ایرانیان ومخصوصاً خاندان سهل برضد خلیفه تهیه کرده بودند اورا مشغول کرده بود نارضائی عباسیان بغداد که ناچار مأمون را سرگرم میکرد فرصت مناسبی برای بابك بود بدین جهت در کوهستانهای آذربایجان قدرت وقوتی بدست آورد که لشکرکشیهای پی درپی‌مأمون ازعهده قیام دلیرانه او برنیامد ومأمون نیز درآرزوی فرو نشاندن این نهضت بزرگ ملی ناموفق ازجهان درگذشت .

نهضت پرشور بابك متجاوز ازبیست سال درایران ادامه داشت وی درراه احیاء استقلال ایران با مأمون ومعتصم خلفای‌عباسی جنگید وجمع کثیری ازسپاهیان عرب را ازمیان برد وسرداران نام‌آور تازیان را کشت دراین بیست‌سال مأمون ومعتصم‌برای برانداختن بابک چاره جوئی هـای بسیار کردند لشکرهای زیاد برای سرکوبی او فرستادند اما گذشته ازنارضائی مردم که مایل نبودند بار دیگر استیلای عربان را تحمل کنند تنگی راهها و سختی سرما های آن حدود همواره سرداران عرب را با ناکامی وشکست روبرو میکرد .

---

۱ ـ الفهرست صفحه ٦١٤ .

جنگ خرم دینان در همدان

بعد از مرگ مأمون مهمترین مسئله‌ای که جانشین او معتصم را رنج میداد نفوذ و تسلط خرم‌دینان بود که در آن هنگام در نواحی آذربایجان و شهرهاودهکده‌های مرکزی ایران استیلاءکامل یافته بودند .

معتصم بزرگترین سردار جنگی دولت عباسی اسحاق بن ابراهیم‌بن مصعب را با سپاهی گران به‌جنگ خرم دینان به‌همدان فرستاد خرم‌دینان درآن وقت شورش و قیام عجیبی در همدان و نواحی اطراف آنجا برپا کرده بودند ولی با اعزام این سپاه عظیم از طرف خلیفه غافل گیر شدند .

نوشته‌اند که اسحاق دراین جنگ شصت‌هزارنفر از خرم دینان ایرانی رابقتل آورد (۱) وعده‌ای نیز به‌سرزمین روم گریختند و به تئوفیل امپراطور قسطنطنیه پناه بردند و اسحق بن ابراهیم باتفاق گروه بسیاری از خرم‌دینان وزن و بچه آنان که اسیر شده بودند پیروزمندانه به بغداد وارد شد (جمادی الأولی سال ۲۱۹ هجری) اسحاق بخیال خود نهضت خرم‌دینان ایران را سرکوبی کرده است درصورتیکه‌آتش این نهضت از این تاریخ ببعد تیزتر شد و اندکی نگذشت که خبر قیامهای پی‌درپی آنان درنقاط مختلف ایران بخصوص در آذربایجان به بغداد رسید و معتصم از این وضع بی‌نهایت نگران و خشمگین گردید .

(ناتمام)

۱ـ مجمل فصیحی جلد اول صفحه۲۹۰ درحوادث سال ۲۱۸ هجری

مرتضی ـ مدرسی چهاردهی

ورقی از تاریخ تصوف و عرفان

وامق یزدی در کتاب تذکره میکده درباره حیران یزدی چنین نوشته :

حیران یزدی

حیران میرزا محمدعلی مدرس درحال تحریر که ١٢٥٥ هجری است امامت مسجد جامع کبیر و تدریس مدرسه جدیده اشرفیه که از مبانی خیر نواب والا است به انضمام آن امر خطیر مفوض به آن جناب است به استعداد ذاتی باندك زمانی سر آمد فضلای عصر خویش آمده حاوی مراتب فروع و اصول با آنکه اکثر اوقات را مصروف علم و عمل میدارد گاه گاهی نیز همت برانشاء نظم و نثر می گمارد و خطوط ثلاثه اعنی نسخ و شکسته و رقاع را نیز نیکو مینگارد و در این فنون نیز یگانــه دوران ، از صنوف شعر بغزل سرائی و گفتن رباعی که حقیقت شعر و شاعری است مشعوف حقیر به نسبت عمه زادگی آن جناب سرافراز فی‌الحقیقه نسبت شعروشاعری به آن جناب از ادب دور و الان اندیشه این پیش ازنظر همتش بکلی مهجور است چه دربار شریعتمدارش مرجع خاص و عام و علی‌الدوام بقطع دعاوی و ثبت فتاوی و طی مرافعات قیام ولکن چون تذکار آن سلسله شعرای بلاغت شعاررا موجب مزید اعتبار و افتخار بود از افکار ایشان چند فرد و رباعی زینت این اوراق آمد :

گرچه ویرانی هر مملکت از بیداد است
کشور عشق ز بیداد بتان آبـاد است

در هر چمن که مرغ دلم آشیانه ساخت
چرخش بباد داد و خزان را بهانه ساخت

رباعی

دیدی که به صحن باغ چون غنچه گشود
صد چاك شدش پیرهن خون آلود
از خانه خود بدر نمی باید رفت
مغرور برنگ و بو نمی باید بود

آقا سید علیرضا

آقا سید ریحان‌الله مدرسی یزدی در کتاب آینه دانشوران چنین گویند :

دودمان مدرسی یزدی خانواده‌ای از ساداتند که در یزد موسومند به مدرسین بیشتر از علماء و دانشمندان آن مرز و بوم بشمار بوده‌اند از جمله میرزا محمد علی مدرس‌است که در روزگار فتحعلی شاه قاجار زیست می کرده و علاوه برمراتب علمی شخصی ادیب وظریف بوده چنانکه شنیده‌ام وقتی به امامت مسجد جامع منصوب بوده و خلق کثیری بدو اقتدا می کردند بعضی که به مقام وی رشك میبردند جوانی را که در شهر به فسق و وجاهت صورت معروف بود برانگیختند و هنگام نماز درحالی که مردم همه در مسجد جامع بودند برابر صفها ایستاده فریاد برآورد ای مؤمنین این شخص را که شما پیشوای‌خود قرارش داده‌اید وقتی درمدرسه مصلی مرا بخلوت دعوت کرد منتها من از دست او فرار کردم مدرس فوراً روی بجانب خلق کرده فرمود این جوان همه را درست میگوید جز جمله آخری را یعنی اینکه می گوید فرار کردم دروغ است !

وقتی بخواهش یکی از شاهزادگان به تصنیف کتابـی پرداخت پس از اتمام شاهزاده گفت اگر اشتباهی رفته باشد چه باید کرد ؟!

فرمود آن وقت معلوم میشود که من انسانم واین بزرگوار را نظم ونثر فراوان بوده ولی در نتیجه بی‌علاقگی و تنزل فاحشی که در اعقاب فعلیش رخ داده همه آن

آثار ذیقیمت برطاق نسیان گذاشته شده و یا کسانی از اغیار پاره ازآنها را سرقت نموده‌اند و یا نسیاناً نسبت بدیگری داده و علت دیگر برای پریشان شدن اشعار او این بوده که درآن عصر سه نفر شاعرحیران تخلص معاصر بوده‌اند که یکی ازایشان مدرس معرفی میشده در یك عصر آنهم دریك شهر سه نفر شاعر به تخلص واحد خود را بشناسانند مزید برعلت شده مجموع علل و اسباب مذکوره سبب شده که یك نفر دانشمند که نامش مزید اعتبار تذکره شعرا است این گونه مشتبه و یـا نسیاً منسیا بماند شگفت اینکه بعد از این بزرگواران نیز که بعضی دیگر این تخلص را برای خوداختیار کرده و ادامه‌اش داده‌اند ظاهراً یکدسته‌آثار علمیش هم درنزد فرزندانش هست از آشکار ساختن آن خود داری می کنند تألیفات مدرس یـزدی نیز فراوان بود مانند :

۱ــ حاشیه برقوانین الاصول .

۲ــ ترجمه اعتقادات ابن بابویه .

۳ــ رساله در عدم امکان اشرف .

۴ــ حواشی برشوارق در علم کلام .

۵ــ حواشی برتفسیرصافی . این رساله بعضی از عبارات ملامحسن فیض‌کاشانی را از جنبه کلامی ، عرفانی ، ذوقی روشن‌تر نموده است (۱) .

۶ــ رساله در شرح احوال و آثار امام محمد باقر .

۷ــ رساله درکلیات علوم .

۸ــ مجموعه خطبه‌های روزجمعه « در مدت شش ماه درمسجد ایرادکردند)

نوشته‌اند که این روحانی وارسته در آخرین نفس باین شعر مترنم بود تا جان بجان

۱ــ طبقات المفسرین تألیف مرتضی مدرسی چهاردهی .

آفرین تسلیم کرد .

پروانـه شمع شب فـروزم شب گشت و بسر رسید روزم

جنازه‌اش را به نجف اشرف بردند و در وادی السلام بخاکش سپردند و این اشعار برسنگ آرامگاه مدرس یزدی ، حیران ثبت است ، گویا از خود اوست .

فلك جام و جهـان ساقی اجل می

خلایـق بـاده نـوش مجلس وی

رهائـی نیست اصلا هیچکس را

از این جام و از این ساقی از این می

در روزگار تحصیلی درنجف‌اشرف نگارنده این سطور برسرخاك آن روحانی وارسته گامی شتافت و از روان تابناکش همت میخواست .

در نصیحت

هر فرقه‌ای ادعـای هستی کنند و درویشان دم از نیستی زنند .

فسادها ازطمع است چون طمع کنی تخم فساد در ارض حواس ریشه گیرد و آدمی مفسد فی‌الارض گردد .

(صفی علیشاه)

دکتر هراند ـ قوکاسیان

(شاهنامه فردوسی بزبان ارمنی)

امروز معرفی آثار برجسته گویندگان وسخنسرایان نامی ازاهم مساعی فرهنگی وهنری ملل مترقی و پیشرفته جهان پهناور بشمار میرود .

ارامنه نیز مانند سایر ملل بدنبال کوششهای فرهنگی ، ادبی ، علمی وهنری خویش پیوسته سعی کرده‌اند که شاهکارهای جاویدان گویندگان نامدار جهان را ترجمه ودر دسترس صاحبنظران وروشندلان باذوق و تشنگان علم و ادب قرار دهند.

دراین میان خودپیداست که بیشتر آن آثار منظور نظر مترجمین زبردست خواهد بود که آنها نه تنها وابستهٔ بآن ملت بلکه‌متعلق بتمام ملتها و جوامع ادب‌دوست و فرهنگ پرور باشد .

از جمله شاهکارهای ادبی گرانقدر و ارزنده‌ای که در ردیف آثار برجسته ادبیات جهان قرار دارد شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی است که بزرگترین و عالیترین اثر حماسی ایران وحاوی‌تاریخ اساطیری وواقعی سلحشوران ورزمندگان دلاور ایران باستان و مشرق زمین تا صدر اسلام است .

با توجه بسابقه دوستی و مودت دیرین و همجواری و همسایگی ارامنه بـا ایرانیان و ارتباط فرهنگی وهنری که همواره‌میان ایندو ملت از دیر زمان برقرار بوده است و همچنین همریشگی زبان فارسی و ارمنی و بویژه زبان قدیم ارمنی (گرابار) Grabar ونیز تاثیرات متقابلی که ادبیات ایندو درهم داشته است شایسته آنست که آثار بیشماری از ادبیات فارسی بارمنی و ارمنی بفارسی ترجمه گردد .

همچنانکه تاکنون چندین بار قطعات مختلفی از شاهنامه بزبان ارمنی‌ترجمه

و منتشر گردیده است .

درسال ۱۸۹۳ برای نخستین بار « ساموئل گلزادیان» داستان رستم وسهراب را بزبان ارمنی برگرداند وسپس قطعه ضحاك ـ اژدها را ترجمه و بچاپ رساند .

درسال ۱۹۰۹ « تیریاکیان » Tiriakian محقق و زبان شناس شهیر ارمنی در نیویورك داستان اردشیر بابکان را ازمنابع مختلف فارسی ترجمه و منتشرساخت .

درسال۱۹۲۴ «آساطور» نامی درمجله«نورك» داستان‌دلکش بیژن‌ومنیژه را از شاهنامه بزبان ارمنی برگرداند و انتشار داد .

درسال ۱۹۳۴ بمناسبت هزارمین سالگرد تولد فردوسی مترجمین‌عالیمقام‌ارمنی برآن شدند که هر کدام قطعاتی چند ازشاهنامه را ترجمه وبه کنگره جشنهای‌هزاره فردوسی ارائه دهند و «آساطور» نامبرده هم همچون دیگران بهمین مناسبت بود که دراین زمان داستان رستم وسهراب را ترجمه کرد وارائه داد .

ونیز پرفسور روبن آبراهامیان* که مدتها درایران بسر برده و دارای‌تألیفات متعددی درزمینه ادبیات دوملت ایران و ارمنی بزبان ارمنی است قطعه کوتاه بهرام گوروآزاده را ترجمه و منتشر کرده است .

دیگر ازهوسپ میرزا یانس از ارامنه ایران نشین و نماینده ارامنه ایران در مجلس شورا یملی دورهٔ ۱و۲و۳ میتوان نام برد که قطعاتی چند از شاهنامه داستان رستم و اسفندیار و داستان رستم و سهراب وداستان رستم واشکبوس راترجمه ودرسال

---

* ـ پرفسور روبن‌ابراهامیان بغیراز ترجمه بهرام‌گور وآزاده وترجمه ترانه‌های باباطاهر در زمینه تحقیق و فرهنگ نویسی نیز خدمات ارزنده‌ای بملت ارمنی کرده است که ما برای امتناع از اطاله‌کلام تنها از فرهنگ پنج زبانی او نام میبریم که در حقیقت فرهنگ محققانه‌ایست برمبنای زبان‌پهلوی که درآن بمقابله وشناختن وشناساندن‌همریشگی وشباهتهای السنه فارسی ـ ارمنی ـ روسی ـ انگلیسی پرداخته‌است .

۱۹۳۴ در تهران منتشر کرده است .

داروتری مترجم دیگری نیز منتخباتی چند ازشاهنامه رابارمنی بر گردانده است .

در سالهای اخیر در ارمنستان دراین خصوص فعالیتهای فراوانی انجام یافته . در سال ۱۹۶۲ « سیر که اماریان» Omarian داستان سیاوش را که درآن فردوسی از پیکار رزمندگان و دلاوران ایران و ارمنی علیه قوم توران سخن میگوید ترجمه و بطبع رساند .

درسال ۱۹۶۴ همین مترجم قصه زال و رودابه ومقدمه شاهنامه را بزبان ارمنی منتشر ساخت .

در حال حاضر نیز توسط همو مجموعه کامل داستان رستم و سهراب در دست چاپ میباشد . این کتاب مشتمل برمقدمه جامعی از زندگی شاعر بلند پایه ایران و مراتب میهن دوستی و بلند طبعی اوست در آن مقدمه همچنین بدو قطعه شعر شکوه فردوسی‌ازپیری ومرثیه اودرمرگ فرزندش اشاره شده وهمچنین از داستان «شاه مات» نیزذکری بمیان آمده است کتاب مزبور توسط « گاسپاریان» نقاش وهنرمند معروف با تصاویر زیبا و دلنشینی که در برانگیختن رغبت و حس کنجکاوی خواننده مسلماً تأثیر خواهد داشت تزئین یافته است .

در خاتمه ناگزیر باین اشاره‌ایم که در این مقاله صرفاً از مترجمین ارمنی زبان شاهنامه نام برده شد و هیچ قصد آن نبود که نقدی و تحقیقی در زمینه ایـن ترجمه‌ها انجام گیرد اگرچه براستی این یکی از آرزوهای نگارنده این سطور است زیرا فردوسی بزرگ درشاهنامه نامی‌خویش ازرزمندگان ونامووران بلندآوازه ارمنی با بزرگداشت خاصی یاد کرده است .

اثر : بنجامین جاوت

ترجمهٔ : محمد وحید دستگردی

مرگ سقراط

خورشید تازه غروب کرده بود . چون سقراط از استحمام فارغ شد از حمام بدرآمد وطبق عادت معهود با ما مباحثه آغاز کرد ، لکن این گفتگو چندان بدرازا نکشید . لحظه‌ای بعد زندان‌بان وارد شد ودر کنار سقراط ایستاد وچنین آغاز سخن کرد « ای سقراط ، شما شریفترین و عالیمقدارترین مردمی هستید که تا کنون بدین مکان قدم‌نهاده‌اند ، بنا براین نیك‌میدانم که مانند سایرمحکومان برمن خشم نخواهید گرفت چون آنان تصور میکردند که عامل مرگ ایشان من هستم امـا شما میدانید که من تنها مجری اوامرحکام هستم وهرنوع سرزنشی را درحق ایشان روا باید داشت نه درمورد من ، زندان بان در اینجا بسخنان خـود پایان داد و در حالیکه قطرات اشك از چشمان او بر گونه‌هایش فرو می‌غلطید ازاطاق خارج شد .

سقراط براو نظرانداخت و گفت «من از محبت‌های شما تشکر می کنم وآنچه را امرفرمائی اطاعت خواهم نمود» آنگاه بسوی ما نگریست و بسخن خود چنین ادامه داد «او مرد یست درنهایت اعتدال وغایت خوشروئی ، در طول مدتی که در این مکان بوده‌ام در تکریم من بسی کوشیده و از هیچگونه محبت دریغ نکرده و گاه و بیگاه بدیدار من آمده است و اکنون نیز که زمان وداع فرا رسیده این چنین برمرگ من تلهف و تأسف میخورد . » کریتو ، ما باید بآنچه او میگوید عمل کنیم ، پس جام زهررا بمن ده تا بیك جرعه آنرا بنوشم وجان را از قفس تن نجات بخشم .

« کریتو گفت خورشید هنوز برقلل کوه تابان است و من بسی محکومان را

می‌شناسم که زهر را در لحظهٔ واپسین نوشیده و تا آخرین لحظه از مصاحبت دوستان تمتع بر گرفته‌اند ، بنابراین شما نیز شتاب نکنید چون هنوز وقت باقیست .

سقراط در جواب کریتو چنین گفت « کسانیکه در نوشیدن زهر تعلل میورزند تصور می کنند که تأخیر در اجرای حکم آنان را از چنگال مرگ رها تواند کرد و به‌این وهم دل شادمان میدارند امامن میدانم که تقدیر تغییر نا کردنی است وتبدیل سرنوشت بر کسی میسر نیست بنا براین از تو انتظار دارم بآنچه میگویم رفتار کنی و در تغییر تصمیم من تعصب نشان مدهی .»

آنگاه کریتو به پیشخدمت که در کنار او ایستاده بود اشاره کرد که بتمهید مقدمات امر پردازد . پس از چند لحظه‌ای زندان بان با جام زهر که در دستش بود وارد شد . سقراط باو چنین گفت :

« من اکنون شما را در عداد دوستان شفیق خویش میدانم وچون دراین امور تجربهٔ وافی دارید لاجرم از شما میخواهم در چگونگی انجام حکم مرا کمك کنید» زندان‌بان درجواب گفت «شما باید در طول اطاق قدم بزنید و چون نیروی پای شما سستی گرفت و قدرت حرکت سلب شد برتخت خویش استراحت کنید و در اینحالت زهر اثر خود را خواهد بخشید » آنگاه جام زهر را بدست سقراط داد . سقراط در نهایت خونسردی و بی‌آنکه در خود کمترین وحشتی احساس کند جام را ازاو گرفت و گفت «آیا شما موافقید مقداری از محتوی این جام را جهت خشنودی خدایان به خاك افشانم » آن مرد گفت «این مقدار تنها برای شما تهیه شده است واگر قطره‌ای از آن کم شود تأثیر سریع نخواهد داشت » سقراط سخن اورا تصدیق کرد و گفت « من تنها میخواهم ازخدایان تقاضا کنم مرا دراین سفر که ازاین دارفانی بآن‌جهان باقی در پیش است یاری کنند واز دریای رحمت خود سیراب .» سپس جام را بدهان

خویش برد و با شور و شعف زهر را بلاتأمل سر کشید .

تااین‌زمان ما برهیجانات درونی‌خویش‌تسلط‌داشتیم اماچون‌دیدیم که‌اوزهررا تا آخرین قطره نوشید دیگر نتوانستیم خویشتن داری کنیم . همه میگریستند ومن نیز صورت خویش را پنهان کردم و بتلخی شروع بگریستن کردم . چون میدانستم که مرگ استاد ما را در اندوه فراق وتلهف برضیاع صحبت وهجران آن چهره متبسم فرو خواهد برد . کریتو که دقیقه ای از جزع و گریه آرام نداشت از کنار بستر استاد بپاخاست و من نیز باو تأسی کردم . اما در همان لحظه اپولودورس که در تمام زمان بتلخی میگریست فریادی چنان بلند کشید که همه را برعب و وحشت انداخت . در این میان سقراط آرامش خود را حفظ کرده بود و با مشاهده این صحنه گفت « این قیل و قال از بهر چیست ، من زنان را از اطاق خـویش بیرون راندم بدلیل آنکه مبادا با جزع و فزع خویش سکون مرا برهم زنند . پس آرام گیریـد و در تحمل مصائب بردبار و صبور باشید . » این گفتار ما را از رفتار خویش شرمگین ساخت و بناچار از گریستن باز ایستادیم .

سقراط همچنان بقدم زدن در اطاق ادامه داد و هنگامیکه حالت ضعف براو مستولی شد برتخت خویش آرمید . زندان‌بان پیوسته مراقب احوال او بود و پس از اندك زمانی پای اورا بسختی فشرد امـا سقراط دردی احساس نکرد و اعضاء پیکر او بسردی میگرائید . زندان‌بان گفت رسیدن زهر بقلب موجب انقطاع رشته اتصال جان وتن خواهد شد .

دراین هنگام سقراط دستمالی را که باآن صورت خویش‌را پوشانده‌بودباز کرد وبعنوان آخرین گفتار خطاب به کریتو چنین گفت «من خروسی به آسلپیوس مدیونم واز شما میخواهم که دین مرا باومسترد دارید .»

کریتو گفت . دستورشما را اطاعت خواهم نمود و اگر وصیت دیگری دارید باز نمائید تا درانجام آن اقدام کنیم . » اما دیگرجوابی باز نیامد چون مرگ استاد را در ربوده بود . زبان سخن‌آفرین سقراط درکام خموشی فرورفته وچشمها بنقطه‌ای از اضلاع اطاق دوخته شده بود .

این بود خاطره‌ای از مرگ استاد و آخرین ساعات و دقایق عمر پر حاصل و گرانقدر او . مردی کـه بحق باید گفت عاقلترین و عادلترین و بهترین حکمـا بوده است .

اندرز

آب ارچـه همـه زلال خیـزد
از خـوردن پـر مـلال خیـزد
لاف از سخن چو در تـوان زد
آن خشت بود که پر توان زد
در شعـر مپیچ و در فـن او
چـون اکـذب اوست احسن او
ز ایـن فـن مطلب بلند نامی
چون ختم شده است بـر نظامی

(نظامی)

انجمن ادبی حکیم نظامی

پارسا تویسرکانی

غزل

یك بوسه من از آن لب گلرنگ گرفتم
زان تنگ دهان داد دل تنگ گرفتم

چنگی بدل من نزد ایام ، جز آن شب
کان زلف دل آویز تو در چنگ گرفتم

گویند که جز ننگ نباشد ثمر عشق
این طرفه که من نام از این ننگ گرفتم

حق گوئی و ناحق شنوی در همهٔ عمر
درسی است که از مرغ شباهنگ گرفتم

روشندلیم بود ولی تیرگی بخت
آن کرد که آئینه صفت زنگ گرفتم

نقش همه صورت‌طلبان نقش بر آب است
این پند من از مانی و ارژنگ گرفتم

بشکست دلم ، گر دل سنگش گنه از ماست
من شیشه چرا در جلو سنگ گرفتم

معاصران

بانو ملك مختاری

شرری بود کز این سینه محزون میریخت

دوش درهجر تو ازچشم ترم خون میریخت
اشك خونین ز بن هر مژه بیرون میریخت
گهر اشك که میریخت بدامان هرشب
در فراق رخت از دیده مفتون میریخت
ساقی دهر که خون جگرم ریخت بجام
این می ناب بیاد لب میگون میریخت
یاد باد آنکه بچشمت چو نظر میکردم
عرق شرم از آن چهره گلگون میریخت
گشت آشوب قیامت ز قیامت بر پـا
زان همه ناز کزآن قامت موزون میریخت
کس نپرسید ز لیلی دلت از غم چونست
همه گویند که خون ازدل‌مجنون میریخت
آتش عشق که در سد ره سینا افروخت
شرری بود کزاین سینه محزون میریخت
خوب شد خـون جگر بست وحیده ره اشك
ورنه این سیل خروشان زحد افزون میریخت .

طاهری شهاب

دهخدای اعجاز ساروی

ملا محمد سعید دهخدای اعجاز مازندرانی از سرایندگان نامور سدهٔ یازدهم هجری است که دیوانش امروزه ما را در دست نیست وی از مردم بلدهٔ ساری است که بهندوستان رفته و در آن دیار رحل اقامت افکنده وبا ناکامی در همانجا دیده از جهان بربست .

چون مردی عارف پیشه و درویش مسلك بود از نزدیکی با سلاطین و امـرای شعر دوست هند روی گردان بوده زهد و گوشه گیری را بر خدمت و مدیحه سرائی خداوندان زر و زور ترجیح میداد و تهذیب باطن و صفای معنوی را از وارستگان و شیفتگان حق و حقیقت با خلوص نیت و قدم اخلاص در وادی عشق و سرگشتگی می‌جست . سوزی در سخن دارد که شراره‌اش الهام بخش از مایهٔ فطرت است . او بتمام معنی شاعری سوخته و حرمان کشیده و آزاده میباشد . گفتارش با همهٔ تلخی لذت بخش کامها و سرور دلهاست . شمعی است که میسوزد و اشك میریزد و جـان میگدازد و با نور خویش پردهٔ ظلمات را میدرد . خضریست که سرگشتگان را از وادی حیرت بسرمنزل مقصود و محبوب راهنمائی میکند . آهنگش چون نوای هزار دستان و نغمهٔ آبشار رؤیا انگیز و فرح بخش است . چون گل نورسته عطربیز چمن وهمنشین خارمغیلانست . وقتی لب بشکوه میگشاید مافی‌الضمیر خود را چنین آشکار نموده و گوید :

زمن بی دل‌تر و زو دلرباتر — نه بیدل بود در عالم نه دلبر
اگر سالار گشتی کس بگیتی — سزا بودی مر اورا برسرافسر

ستم‌خواهی بمن کرد ای بهشتی بهشتی دیده‌ای هرگز ستمگر

هنگامی که بوصف مردمان زمانه میپردازد روحیه خلایق را که چه هستند و چه میشوند و با که مأنوس و مجالست داشتند مانند صورتگری چیره دست در آئینهٔ جهان اینطور جلوه میدهد ومیگوید :

در ماتمت آن قوم کـه خون میبارند

مرگ تـو حیات خـویش می پندارند

غمناك از آنند کـه ایـن دوزخیان

جاوید چگونه با تو صحبت دارند

چنان مجذوب بخویش است که حتی وصف معشوق را هم در عالـم احلام و آرزوها بزبان‌آورده وصفات ظاهری را در صفای باطنی دیده و قیافه و اندام وشمایل اورا مانند کسی که در خواب صورت فرشته‌ای بیند بیان میکند وزمزمه‌اش اینست :

دوش درخواب آمد آن کام دل وآرام جان

با رخ چون آفتاب و با لب شکر فشان

سنبل مشکین او بر یاسمن افتاده بود

بر مثال اژدهـا بالای گنج شایگان

کرده زلف عنبرینش ز اژدر موسی خبر

داده لعل روح بخشش ، از دم عیسی نشان

اوچراغ انجمن دل‌سودائی خویش را در پرتوخاموشی مطلق روشن نگاهداشته و میگوید :

خموشیم پر پرواز جوهر هـوش است

چراغ انجمن دل زبان خاموش است

و یا درجای دیگر همین مضمون را چنین ایراد مینماید :

فغان مردم کامل عیار خامـوشی است

رسد چو نامه بآخر سخن تمام شود

وی با نظر صائب خود خصایص دنیا داران را از طریق معرفت روحی چنین توجیه مینماید :

نقره چون انگشتری گردید می‌چسبد بلعل

میشود در وقت پیری حرص دنیا بیشتر

با اینکه دام زندگی و آلودگیهای پلید حیات در هرقدم بچشم عارف واصل و دیده گاه اهل نظر بهیچوجه پوشیده نیست او نه تنها خلایق و مردم عادی را فریب خورده ظواهر می‌بینند بلکه سالکان را هم نیز اسیر چنین بند محنتی می‌بیند وتأسف خویش را دراین باره چنین ابراز میدارد :

خوش میروند جانب صیـاد گوئیا

یك مرغ دام دیده در این مرغزار نیست

او با همهٔ مراعات جوانب احتیاط و پرهیزگاری باز هم جوهر نفس خود را منزه ندانسته و از بیم مکافات متوحش و پریشان خاطـر بوده و امید مغفرت دارد ، یاللعجب این طرز تفکر یك نوع وسواس است و یا حد اعلی تزکیه نفس ، بشنوید چه میگوید :

دوزخ تلافی گنه من‌نمی کند ترسم نیاورند برویم گناه را

اعجاز در خلق مضامین بکر و تازه چنان مهارت واستادی از خود بروزمیدهد که شاعر نازك خیالی مانند (میرزا محمد علی صائب تبریزی) را هم تحت تأثیر عواطف انسانی‌خویش قرار داده تا باهمهٔ دیرپسندی درحسن انتخاب اشعار معاصرانش

ابیاتی نغز از رشحات اندیشهٔ وی گلچین نموده و در سفینهٔ خویش ثبت و از دستبرد حوادث مصون و هدیه صاحبدلان مینماید و بیت زیریـن نمونهٔ منتخب اوست از آثار اعجاز :

رم‌آهو زموج گل ، شود سیلی‌خور وحشت

بصحرا گر بهار جلوه ریزد گلعذار مـن

واله داغستانی درتذکرهٔ ریاض‌الشعراء برای نمودارساختن طرز اندیشهٔ اعجاز این بیت را نقل مینماید :

اختلاط ناموافـق سد راه سالك است

فلفل از پرواز تابع میشود کافـور را

عبدالرحمن شاکربن محمد روشن خان مؤلف گلستان مسرت با محمد رضا بن محمد جعفر صاحب سفینهٔ مضامین الشعراء در انتخاب چنین بیتی برگزیده از اعجاز هم عقیده هستند :

رسیدم غافل وجانرا ، فدای یارخود کردم

نگه تارفت برتا بدعنان ، من‌کارخود کردم

گوشه گیری این سراینده چنان غبار گمنامی براو پوشانده که حتی تذکره - نویسان هندی را هم در بیان مآثر احوالش دچار اشتباه ساخته چنانکه محمد مظفر صاحب تذکرهٔ نفیس روز روشن چنان خطائی را در شرح زندگیش مرتکب شده و این گوینده سدهٔ یازده هجری قمری را ازاعظم دانشمندان عصرسلاجقه بحساب‌آورده است . هرچند تاریخ دقیق تولد و رحلت وگور او تـا کنون بدست نیامده و روشن نگردیده ولی درسینه‌های مردم عارف‌جای‌داشته وزادگان‌طبعش بهترین معرف‌اوست.

حسین ـ محمدزادهٔ صدیق

محمد باقر خلخالی

از نمونه‌های بارز این روش در ادبیات فارسی علاوه بر کلیله و دمنه ، هزار و یك شب و امثال آن ، مثنوی مولوی‌ست که درآن « مطالب و مضامین یك قصه وحتی گاهی الفاظ وکلمات آن منبأ و منشأ تحقیقات حکمتی و بیان مطالب عرفانی دور و درازی میگردد که چه بسا از آیات ، احادیث ، اخبار ، کلمات قصار . ضرب المثلها وکنایات خلق کومك میگیرد ، بتدریج همان حکایت اصلی که گویی آبستن است جابجا حکایتها و تمثیلهای فرعی دیگری میزاید و چه بسا این داستانهای فرعی خود دارای شاخه‌های تحقیقی و عرفانی میگردد » بسان درخت پرشاخه‌ای که تنه‌ی آن زیر انبوه شاخ و برگها پنهان است (از مقدمه‌ی جمالزاده : «بانگ نای») .

سبك و شیوه‌ی محمد باقر خلخالی هم درسرودن مثنوی ثعلبیه چنین‌است . وی داستان متن راکه داستان آبستن بدان نام میدهیم ، بهانه قرارمیدهد وبه بازنمودن افکار و اندیشه‌های خود می‌پردازد .

هرکلمه واصطلاحی ممکن‌است اورا به بحث مفصل وبه بازگوکردن داستانها و حکایات متعددی وادارد و سرآخر مجبور کند که ازخواننده بسبب طول کلام عذر بخواهد و یا درمیان انبوه حکایات ، تمثیلها وگزارشها سردرگم شود .

در مثل همچنانکه جلال‌الدین محمد مرتب سخن خود را می‌برد و به مطالب دیگر میپردازد و باصطلاح به حاشیه میرود ، وی نیز جای ـ جای داستان و مطلبی بیادش میآید و بجا و نابجا بگزارش آن میآغازد و بایـن بحث تازه ، بیشتر چنین وارد میشود :

مناسب دور یازیـم بوئیر ده بیر نقـل

کی تا عبرت گؤتورسون صاحبی عقل (۱)

و یا :

منـاسبدور بوئیـر ده بیـر حـکایت

کی ائیلوب موللا گول میرزا روایت (۲) ص ۷

و یا چنین :

یئتیشدی خاطیریمـه بیـر حـکایت

خوشوم گلدی سنه ائیلوم روایت ص ۲۸

و همچنانکه مولوی سخن را کش میداد و خواننده را آزرده میساخت و چون میدانست که از موضوع خارج شده است ، چنین پوزش می‌خواست و به اصل مطلب می‌پرداخت :

شد ز حد این ، بازگرد ای یار گرد

روستایی خواجه را بین خانه برد

و یا :

گفته ایم اینرا ولی بار دگر   شد مکرر بهر تأکید نظر

یا اینکه :

بارها گفتیم اینرا ای حسن   می نگردم از بیانش سیر من

و یا :

۱ــ در ترجمه‌ی فارسی :

مناسب شد دراینجا باز یك نقل   که تا عبرت بگیرد صاحب عقل

۲ــ در ترجمه‌ی فارسی :

مناسب شد در اینجا یك حکایت   کند چون ملا گل میرزا روایت

بس مثال و شرح خواهد ایـن کلام

لیك ترسم تـا نلغـزد فهم عـام

ویا مانند :

این سخن پایان ندارد ای اخی ... و غیره .

وی نیز تا آنجا که تواناست ، داستان و مطلب و تمثیل و گزارش میآورد ، و چون خسته شد بسر سخن باز میگردد و بیشتر با کلمه‌ی « خلاصه . . . » به سخن میآغازد :

خلاصه ، چـو نکو روباه ی بد انجام

ئوزون چکدی کناره دوتدو آرام ... ص۳۶

خلاصه ، چون ائشیتدی اول ستمگر

خروسون سؤزلرین ، اولدو مکدر ... ص۴۳

خلاصه ، ناغـل ائدیب بئیله أرنلـر

روایت گولشنیندن گول درنلر ... ص ۷۰

و یا :

غرض ، چونکو خروس‌ی زار و محزون

تامام ائتدی جاوابین اول جیگرخون ... ص۵۰

و وقتی که در می‌یابد اطناب کلامش موجب ملال شده است ، چنین به خود هشدار میدهد :

أوزاندی سؤزکی قیلدی خلقی خسته ،

قلم دور مایئیین گئت مطلب اوسته !

و چنانکه مولوی وقتی باین بیت میرسید :

ور بگفتی مه برآمد بنگرید ور بگفتی سبز شد آن‌شاخ بید

بلافاصله هشت بیت متوالی که هردومصراع آن با «وربگفتی ...» آغازمیشود میآورد ، و یا پس از بیت :

بر یکی قند است و بر دیگر چو زهر
بر یکی لطف است و بر دیگر چو قهر

بیست و شش بار « بریکی ... بردیگر ...» را تکرار میکند و یك مطلب را چندین بار به مضامین مختلف میآورد ، وی نیز هرجا کـه دلش خواست ، چنین تفننی میکند .

مثلا پس از بیت :

بیـر یسینه میسر نـاز و نعـمت
بیریسی آج ، چکر یوزمین مذلت ،

هیجده بیت دیگر با تکرار همین مضمون و با مقید بودن باینکه لنگه های ابیات را با «بیریسینه ...» و « بیریسی ...» بیاغازد ، آورده است . برای نمونه :

بیریسی جیکرییب یاغلی پیلو وداں ،
بیریسی دویما ییبدر نان ـ ی جووداں

بیریسی نین یا غار دؤولت باشینداں ،
بیریسی گؤر مه ییب بیر پول یاشینداں

بیریسی باشه قویموش تاج ـ ی شاهی ،
بیریسی باش آچیق یوخـدور کولاهی

بیری نوکر ، بیریسی خان اولوبدور ،
بیری تابین ، بیری سلطان اولو بدور

بیری بیر لشکری یالقیزجا قاتلار ،

بیرینه «بیخ !» دئیبسن، باغری چارتلار!

بیری داییم چالار چنگ و چغانـه ،

بیریسی نئی کیمی گلمیش فغانـه !

بیرینین آغزی گولمکدن بیغیشماز ،

بیریسی درد و محنتدن گؤز آچماز !

بیری اطلس تومان گئیمیش داماخلی ،

بیرینین بیر تومانـی وار یاماخلـی

بیرینین منزلـی قصـر الکرامـه ،

بیری حسرت قالیب بیرهیلی دامه ...

بیری دیلدارینـی چکمیش قوجاقـه

بیریسی اودلانیب نار‌ی فراقه ... ✡

(*) در متن ترجمه‌ی فارسی :

یکی را دولت آید همچو باران ،	یکی پولی نبیند جز به باران
یکی با لشکری همزور باشد	یکی بر پای پیلان مور باشد
یکی از خنده شد دائم دهن باز	همی آن دیگری گرید به آواز
یکی خوابید در قصر الکرامه	دگر در زیر پل پر وصله جامه
یکی پوشد لباس شب نمـا را	بدیگر وصله چون کوکب سمارا
یکی در بـر بگیرد ماهتـابـی	یکی سوزد زفرقت چون کبـابی

(ناتمام)

کتابخانهٔ ارمغان

تاریخ مختصر ادیان بزرگ

کتاب بسیارسودمندی است که بقلم شیوای محقق دانشمندآقای دکترمنوچهر خدایار محبی از زبان فرانسه که مؤلف آن جامعه شناس و مورخ شهیر فرانسوی فلیسین شاله است ترجمه گردیده و با اضافات و ملحقات محققانه ای که بدان علاوه گردیده وآنرا بیشتر مورد استفاده قرار داده اخیراً از طرف انتشارات دانشگاه تهران چاپ و دردسترس علاقه‌مندان و دانش پژوهان گذارده شده است .

آگاهی برعقاید و افکار مذهبی اقوام و ملل روزگاران پیشین از قبایل بدوی و موجودات و اشیاء پرستی گرفته تا مذاهب بزرگ و یکتاپرستی همواره علاقه‌مندان فراوان داشته و نویسندگان و محققان دراین باره تحقیقاتی نموده وکتابهائی برشته تحریر در آورده‌اند .

کتاب تاریخ مختصر ادیان بزرگ جامع تمام این مطالعات و تحقیقات است که در هرموردی مطالب را با نکته سنجی ودقت تمام مورد تدقیق وتجسس قرارداده و با قلمی رسا ونثری بدون پیرایه مباحث مختلف راکه ارتباط با اصل موضوع دارد برای استفاضهٔ اهل فضل و دانش آماده ساخته است .

ما درضمن سپاسگزاری از مترجم فاضل ارجمند آقای دکتر محبی که یك نسخهٔ این کتاب را بکتابخانه ارمغان اهداء نموده‌اند موفقیت روزافزون معظم له را در خدمات علمی و فرهنگی همواره خواستار گردیده آرزومندیم با نگارش و ترجمهٔ آثار بیشتر علمی وادبی اهل فضل ودانش راکه سخت مفتون مطالعهٔ اینگونه مباحث مفید و سودآور میباشند مستفید و بهره‌مند سازند وبه شیفتگان دور ونزدیك اینگونه آثار بدیع توصیه مینمائیم که ازمطالعهٔ آن غفلت ننمایند .

فهرست مندرجات دورهٔ سی و ششم

شمارهٔ اول

شمارهٔ دوم

شمارهٔ سوم

شمارهٔ چهارم

شمارهٔ پنجم و ششم

شمارهٔ هفتم

شمارهٔ هشتم

شمارهٔ نهم

شمارهٔ دهم